

وَمِنْ عَمَلِهِ مَا يَرْضَى
عَلَى اللَّهِ قَوْلٌ حَسْبُهُ
٣٠١٢



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم الله الرحمن الرحيم

در سپاس مرجمی را که از حکمت کامله کاف کن را سبب افزایش موجودات ساخته بود و از
کمال صنعت بلغمه کان اربعه را با هم امتزاج بخشیده موجب حصول این نعمه الهیه
گردیده بود و شکر دستایش مرجمی را که از غایت مکرمت است
آفریده بود و از نهایت احسان قوی و افعال را از آنها صادر نمود و در وقت
را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع علمه صحت و مرض قرار داده بود و اسباب
علامات را بنا بر شناخت امراض مقرر گردانیده بود و شایسته تشکر مدیریت را که با قضاوت
خود از طبیعت کار مدیریت ابدان گرفته بود و حرکات نهجس را بر حالات قلب منظم ساخته بود و
مدح شافی حقیقی را که از غنای بیغایت خود ابدان را ناچیز را در آن تشخیص امراض عطا فرموده
خوش در ادویه و اغذیه فواید بسیار و مناقب پیشا بر مقرر کرده بود و در دو و دو سلام

ب نفس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را با شکر به و معاین بدایت معاینه نموده
 و در ایضان کوی گمراهی را با قراص سفوفات رافت و در سببی تدوی ساخته نژاد عینه
 خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم نژاد بر آل و اصحاب
 که متابعت او را چون سته ضروریه بر خود لازم می انگاشتند نژاد در درون جوارحی
 دین تبیین او جان و مال را در می بانند نژاد و انانکه از قانون و احکامش سرتابی ساختند نژاد
 اعمال یدیک عبارت از قتل و زجر و توبیخ و حبس است سرزنش فرمودند نژاد و گویی که از حرکات
 سکناات نفسانی و شومی طبع انحراف و زریزند مکافات اعمال در دادند نژاد و جمیع تبیین
 حقیق تا بعین او با کجاست البنی و آله الامجاد اما بعد سیگو یدنده نادان همچو ان
 غلام رضی ابن خلاصه الاطبا زبده الحکما لقمان محمد ارسطو عصر بطلمیوس دوران
 جالنیوس زمان حکیم محمد صا و قیلنجی ان غفر اندلهما که جناب والد ماجد مرحوم و مقصور
 بعد تا لیف زاد غیر کلیات و منافع او و یک مفرده و مرکبه برای اتمام کتاب مذکور تا
 بیشتر موده بودند و همواره اراده میداشتند که هر گاه فرصت دست دهد کتاب سطور را
 مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست نیامد
 پیام اجل جناب مرحوم در رسید اراده جناب فحما می از من کن خواجه جله گاه ظهور نیامد
 چون بنده احقر در مرض موت آن برگزیده افاق بخدمت سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
 که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فایده می ماند باید که هنگام بهم رسیدن فرصت
 به بودن هوش و حواس و حرکات و سکناات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
 نژاد بخلق الله فواید و منافع بردارند نژاد این کتاب تمام و کامل گردد تا صواب و اجر انزاد
 بنامه اعمالی بن و تو ثبت گردانند نژاد پس ارشاد سراسر ارشاد جناب مرحوم را وسیله نجات خود و پیوسته

استكمال آن را مقدم بر ماکول مشروط و خوب انگاشته و هوا و هوس را یکدسته و موافق مسو
 جناب مدوح بی کم و کاست تقریب دادم بزود نوم و لقطه درین خیال تسویه بودم و توی
 اتمام این کتابک در حالت صحت برای خود قدم باخط دادم و در صورت مرض همچو عیال
 باله و انگاشتم بجهت الله که ترتیب کتابی بود برکت ارشاد جناب غفران باب از من ناکار
 و بعضی کینزار و دو صد و هفتاد و نه چری نبوی با بنجام رسید و این مجموعه نافعه که تاریخ آثار
 مختارن تعلیم است از من ناچیز یا ختام گراید و نمیند و کمره کنون شروع در کتاب میرود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی سوله محمد آله و صحبه اجمعین اما بعد درین بیگوید عاصی پر معاصی
 صادقیا جان بن شرفراکما حکیم محمد شریفنجان محضر الله لها چون کول
 طبوس و سایر جوانی ضرورت انسان صنایعی است و در تحصیل امور معیشت اکثر
 افراد بشر را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر ضرورت
 علاج امراض بر طبق قواعد طبییه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافرین و استمرار
 صحت مزایله ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود و جازات لفظی بر زبانه قایل جمعی
 عظام و اطبای کرام محتوی باشد چون مخفایت ایزدی در اندک مدتی طلب تحریر بشید
 و چون این رساله که سعی بزود غریب است صورت اتمام پذیرفت تاریخ آماش مهندس
 عقل این ابجد خوان چندان ترا در غریب گفت و بدید بارگاه جهان نامی نمود که چرخ جهان
 با هزاران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده حاتم طی از صنایعی آوازه سخاوتش
 روزنامه چرخهای خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادید عدم گردیده از حیرت شسته رانی
 انورش که روش عقل فعال است نیز عظم از خطوط شاعری نیمه برز و گرفت و از کیفیت رسالت

ساخته مضطرب و بیستادان جاه و جلالتش و بیرونک را دل از دست رفته از نسبت شاکست بیخ
 زایت نظراتیش راه عالم افروز سر بیخوق افزوده و کلاک گوهر سلکمش که باعث انتظام جهان و
 جهانیان است کار ارباب حاجت ساخته و سعدا لیکر در ارفاضه سعادت است اختر حدش را
 بهر ارجان و دل مشغری گردیده و در ایوان کیوان پاسبان قصر فغش زهره چمن حصول دولت
 مجرا و صف فعال را مشکرا تخریده و بهرام خون اشام سرگشتگان را از خون اعاد می خویم العا
 نابکار نگار نموده و به مضامین سلطوری قصب البسق از شمال و اقران ر بوده و سهند و فلک مانند
 فلک بندوی آفتاب فیض پستان اوست و سعدا مخمیره داری از عساکر نظرفر تالان و با استظها
 ضعیف نوازش گرگ خونخوار و در چنگالش ضعیف تر از مور و در حکایت پیشه قبل قصد است دانسته

حاضر تمام مشهور نظم خدیو جم ششم و ارباب دربان	سلیمان زمان سلطان دوران	بمخرج
---	-------------------------	-------

سلطنت تابنده خسترا	جهان را افتاب ذره پرور	بمیدان و نعا حیر را چهر یارا که
--------------------	------------------------	---------------------------------

کرد و در مصاف او صف ارا	بهار آرای گلزار جهان	گلی از گلبن صاحب قران است
-------------------------	----------------------	---------------------------

الهی تا بگوش است گردون	کین بقیال عرش روز قرون	بر اعدای ارب و راتا دم صور
------------------------	------------------------	----------------------------

قبضل خود منظر وار و منظر	مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دایره جهان بینی	در سلاله خاندان رفیع
--------------------------	--	----------------------

المکان گورگانی و خلاصه و در مان عظیم الشان صاحب قرانی خسر و سکندر نشان و اور
 و ارباب دربان خود چو شمشیر گت فریدون شمشت کیوان رفعت بر جیس رتبت سلطانی

بن السلطان ابن السلطان الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان اسد

المعارک و المعاری سعید بن الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی

خایره اندر ملکه و سلطانه و افانسی علی اعالمین بره و الحمانه از عاقبان سده

سینه سلطنت و جهان اری و واقفان عبده علیه خلافت و شهر یاری رجا و واقف است

که بر تو قبول بر وجبات این مجتهدان که همو خطائی که در هفت آن راه یافته باشد بدین غرض
 بود و اسلاح آن گوشتند و البتة ولی التوفیق و این رساله ششم چهار منزل است منزل اول
 قواعد سرد و خرد طب منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده منزل سوم در معالجات امراض
 منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد سرد و خرد طب آن مشتمل بر
 سیل و در توفیق و یکتا مقام است سیل در معرفت طب و معنی هر دو قسم آن طب علم است که احوال
 بدن انسان با و معلوم کند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصله و استر و اذرا لیکند
 و آن بر دو قسم است علمی و عملی علم را نظری نیز گویند و این هر دو علم و نظر است علمی نیست
 که در وقت دانستن اموری چند باشد چنانچه علم به ارواح که شده اند و عملی آنست که در ووا
 است و چند باشد باین کیفیت عمل اگر چه عمل نکرده باشی چنانچه علم بآنکه در او رام حاره در ابتدا
 روادع و در تزیید حیات بار و ادع و در انتهای صحت مرخیات محله و در انحطاط محلات
 صرفه استعمال میکنند رفیق اول در قواعد خرد علمی و آن مشتمل بر چهار طریق است
 طریق اول در امور طبیعی طریق دوم در احوال بدن انسان طریق سوم در
 اسباب طریق چهارم در دلایل طریق اول در امور طبیعی و آن هفت ارکان
 از جمله انحطاط اعضاء ارواح قوی افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته می شود شرح اول
 در ارکان و آن اجزای بسط اند که اجزای اولی اند در بدن آدمی را و غیر آنرا در او را در طب
 در اینجا نیست که منقسم نشود باجم مختلفه الصور و الطباع و آن بر ندرت حق چهار اند
 اول نارغنی آتش و طبع او گرم و خشکست و فایده آن در مرکبات انضاج
 تخفیه هوا و تلطیف و کسر برودت ما و ارض مکان او تحت فلک قمر است دوم هوای
 باد و مزاج او گرم و تر است و فایده آتش تخفیف و تخیل و تحلیل مکان او تحت نار است

و این بود که سرد محسوس میشود و نهار با اختلاط اجزای مایه و ارضی است سوم مایه ای آب و آن
 سرد و تر است فایده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان او زیر هوا است و
 بالای زمین لیکن بجهت پیدایش مرکبات باعث تاثیر کواکب آب اندرون زمین ^{را}
 و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد و خشک است
 و فایده آن بر تشنگی حفظ اشکال است و مکانش زیر آب قمریخ و دوم در مزاج و آن
 کیفیت است طویله و متوسطه و کیفیات اربعه که از مزاج عناصر و فعل و الفعالم هر واحد و انکسار
 حدت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم است یکی معتدل مزاجی و او آنست که
 داده شود بمرکب انکسار و کیفیات عناصر حصه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل معنی
 معتدل فی النسب است و جوهر عمدتاً اهلها همین است و باین معنی جمیع مرکبات معتدل مانند
 و دوم خارج از این اعتدال او آنست که خفین نباشد و سوم مزاج عبارت
 از همین است و این نیز دو قسم است یکی انکه لایق بیک کیفیت باشد و آن چهار است حار باران
 رطب یا بس انکه لایق بدو کیفیت باشد و آن نیز چهار است حار رطب حار یا بس بار و رطب
 بار و یا این هر یک ازین اقسام سازج بود یا مادی سازج آنست که با او خلط غالب بنا
 مادی آنست که باشد با او خلط غالب اشکله این اقسام شانزده در سید مذکور است فرسخ سوم
 و راختلاط و آن جمعی است رطب با فعل سالن بالطبع که تنغیر میشود صورت کیلوس اول بسوی او
 در جگر در طنج واحد بحسب تفاوت ماده بدنکه انسان بخورد غذای او و قتیکه جزه عضامی شود و چهار
 جانفج می یا بد اول در معدة مثل کشک تخین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بر راز
 است و دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گزاشته میخورد بصورت اختلاط اربعه میشود پس آنچه
 طافی است مانند کف صفر است و آنچه را سب است سو و او آنچه متوسط است اگر نضج یافته است

خون است و اگر تصحیح یافته نباشد بلغم بود و فضلا این بول است سیوم در عروق که در اینجا
 اخلاط متخیل بر طوبت ثانیه میشود و حسب میزان هر عضو فقط چهارم در اعضا است که طوبت
 بصورت در سیت اعضا متخیل میشود و فضلا این هر دو مضم عروق دو نوع است و آن
 هر سه مضم سمی به کیوس است و آن چهار است اول م یعنی خون و آن گرم و تر است
 و دوم بلغم و آن سرد و تر است سوم صفرا و آن گرم و خشک است چهارم سودا و آن
 سرد و خشک است و هر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود و غیر طبعی طبعی از هر خلط آنست که
 در جگر پیدا شود و نافع بدن باشد نحو طبعی چهار صفت دارد یکی آنکه سرخ رنگ بود
 و دوم آنکه بوی متعفن بویی ترش مانند آن ندارد و عدیم الراجحه نبود سیوم آنکه متبدل قوام
 باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد و بهترین اخلاط خونست و فایده آن تغذیه بدن است
 یا با اخلاط و تولید روح بود و غیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود و خون در عروق با اخلاط
 دیگر یکذات نشده بلکه هر یک علیحده علیحده موجود اند از جهت است که هر خلط باد و بی خصوص خود
 مستفیع میشود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی
 دو صفت دارد یکی آنکه طعم او مایل شیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون و دوم آنکه
 متبدل القوام بود فایده او آنست که بوقت فقدان غذا متخیل بخون شده بدل اشغال
 گردد و مفاصل را تروار دهد و غذای بعضی اعضا مانند دماغ و نخاع داخل گردد و غیر طبعی
 سن جهت طعم چهار است مالح و حامض و عفص و آفه صاحب قیون و چهلون نیز ذکر کرده این
 بسبب سببش قدری خون بود با بلغم مالح یعنی شور گرم و خشک است قریب بطبع صفرا و
 مالح آنست که صفرائی متحرقه با بلغم آمیزد و حامض یعنی ترش آنست که حرارت غلیظه و بیغم
 اثر کند و این مایل بیرون است و پوست بود و عفص یعنی ترشت آنست که قوی از سودا با بلغم

و یا این برود و بیست باشد لفظه یعنی بفره است که جسمی در آن غالب باشد و او سردترین است
 است و من جهت قوام پنج است مائی و زجاجی و حصی و مخاطی و خام زیرا که یا قوی بود
 مائی گویند و یا غلیظ بود و اگر رطوبت در و باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت بتخلیل رفته باشد
 حصی گویند و اگر مختلف القوام بود و اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صغیر او هم
 طبعی بود و غیر طبعی طبعی است صفت دارد یکی آنکه امر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد
 و ویم آنکه خفیف بود و میوم آنکه حاد باشد فایده او آنست که خون را لطیف کند تا بدین
 سبب در سالک ضیق گذریابد و همراه خون غذائی بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره یا ممانند
 و آدمی را بر تبر زخم دار کند و غیر طبعی پنج قسم است مره صفرا و مره محترقه و کراتی و زنجاری مره
 آنست که رطوبت رقیقه باشد صفرا امیند و محلیه آنست که رطوبت غلیظ باوی امیند و محترقه
 آنست که صفرائی غیر طبعی باشد کی سودائی محترقه امیند و کراتی و زنجاری آنست که بعضی
 از صفرائی طبعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری
 اکثر و قوی است از کراتی و این هر دو مشابه هموم حاده اند و مده متولد شوند سودا امیند و در دم است
 طبعی و غیر طبعی طبعی از وی دم بود فایده او آنست که خون را غلیظ کند تا جزو متندی گردد
 و در غذائی اعضا تبدیله استخوان داخل شود و از طحال هم مده ریزد تا آدمی را بر گستگی
 خیزد و از غیر طبعی محترق است از هر خطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبعی از اخلاط محدثه
 بود سرخ چهارم در اعضا و آن اجسام کثیف اند که متولد
 میشوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است مفرد و مرکب
 مفرد را بیط نیز گویند و مراد از بیط در اینجا آنست که هر جز محسوس که او را جزو گفته میشود
 اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم وحد و مرکب بخلاف آن مفرد چون غلظت و غلظت

در باطن و عصب و تر و عشا و شرا این داورده و لحم و شحم و عین آینه از منی متولد میشوند مگر لحم و
 شحم و این لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و بیوست است و شحم و عین از بیست
 و دوسوم خون متولد شود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضا مگر که اعضای
 ریه اند که مبداء قوای ضروریه است یا بحسب بقا شخص یا بحسب انواع اما بحسب بقای
 شخص سه اند اول قلب که آن مبداء قوت حیوانی است و خدمت میکند او اثر این
 که روح حیوانی را که باعث حیوة است از قاب بجمع بدن میرساند دوم دماغ و آن مبداء
 قوت نفسانی است و خدمت میکند او را اعصاب که روح انسانی را که باعث حس حرکت
 است بجمع بدن میرساند سیوم کبد و آن مبداء قوت طبیعت و خدمت میکند او را
 آورده که روح طبیعی را که باعث تغذیه و تمییز است بجمع بدن میرساند اما بحسب بقا نوع آن
 سه عضوند که در بعضو چهارم که اندیشین است و آن میل نفسانی است فرسخ شحم در او روح و آن
 جسم لطیف بخاریست که سبب نضج در این قلب بشکون میشود از لطافت اخلاط مجویه با تمام
 اندکی از سوای مستشق چنانچه پدید میشود اعضا از گرفت آن فایده او آنست که
 حامل قوی باشد تا که نقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل بر آن قوی است
 واجب است که باشد اصناف ارواح که مانند اصناف قوی فرسخ ششم در قوی
 و آن نزد اطببا مبداء فعل سمائی است که بعد از مزاج حادث شود و بر سه قسم است طبیعی و انسانی
 حیوانی طبیعی بر دو قسم یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوة القویة بفعل بر اینها ششم دوم آنکه
 متصرف باشد برای بقای نوع اما اول نیز بر دو قسم است غاویه و نامیه غاویه آنست که بعد
 از عمل باضمه غذا را مشایخ عضو گرداند تا بدل باجمل شود نامیه آنست که بعد از عمل غاویه نیز زیاد میکند
 و در طول و عرض و عمق جسم بر مناسب طبعی فعل اربعت بعد از موباطل که دو دوشانی نیز بر دو قسم است

یکی سوله دوم مصوره اما مولد د نیز بر دو قسم یکی آنکه جدا میکنند در موزن از اخلاص خود
جو هر منی را و این قوت از نشین مفارقت بر جم میکنند دوم آنکه تیار کنند هر خبر منی را در رحم بر
استعداد صورت عضو مخصوص این قوت از نشین بصاحت منی در جم میرود مصوره قوتی است
در رحم که می پوشاند هر خبر منی را صورت عضوی که مقتضای نوع صواب منی باشد اما قوت اتصال
دو قسمت محرکه و مدرکه اما محرکه بر دو قسم یکی باعث بر حرکت از اشوقیه گویند دوم قابل
بر حرکت از افاعله گویند اما اشوقیه نیز بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
حرکت باشد بسوی خیزی نافه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این
منفعت و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما قاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا
بواسطه آن تشنج شود و عضله پس منقبض و عضو یا متراخی شود و عضله پس منبسط شود و عضو اما
مدرکه بر دو قسم است یکی مدرکه در ظاهر که خارج و داغ است دوم در باطن اما مدرکه ظاهر که آن
جاسوس است برای مدرکه باطن پنج اندک لیس و صمغ شمع و ذوق لمس اما حسن لیسر مکان
آن در تقاطع صلیبی است که واقع است در میان عصبین که از مقدم و داغ بالاتر از عصبین
ایدین مشابتهین لیسر لیسان رسته بهر دو چشمی آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ است و ادراک صوت میکند و قوت شم
مکان آن در عصبین ایدین مشابتهین لیسر لیسان است که از مقدم و داغ میر و بند و این قوت
ادراک رایحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب مغز و شسته است در جرم زبان و این قوت بسبب
رطوبت لعابیه نم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که پراوت
است و این قوت ادراک لموسات میکند اما مدرکه باطنه بر دو قسم حکماخ اندک لیسر که خیال
و دم و حافظه و متصرفه حس مشترک ادراک میکند صور خیره که محسوس اند با ادراک حواس ظاهره

درک حواس ظاهره را حصول گویند و درک حواس باطنه را معانی و باطنی بطن دارد
 مقدم و اوسط و موخر بطن ششم است اول و اوسط و موخر و مکان او اول
 بطن مقدم دماغ است اما خیال خزانه حس مشترک است که نگاه میدارد و صور محسوسات
 حس مشترک را در مکان او موخر بطن مقدم دماغ است اما و هم قوتی است درک معانی
 جزئی را که قائم است با صور جزئی مانند موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت جزئی
 و مکانش بطن اخر بطن اوسط دماغ است اما حافظه خزانه دهم است و مکان او بطن موخر
 دماغ است اما متصرفه قوتی است که تصرف میکند در صور محسوسه مخزنه و خیال معانی
 مخزنه در حافظه ترکیب و تفصیل و این شش گونه است یکی آنکه ترکیب بعضی صور
 صورت کند مانند آنکه تخم کند آدمی را مثلا که دوسر دارد و دوم آنکه تفصیل کند بعضی صور
 مانند آنکه تخم کند آدمی را که بی سر است و اشک چهار قسم در مطولات مذکور است و مکان او
 بطن اوسط دماغ است و قوت حیوانی قوتی است که تیار میکند اعضا را برای قبول قوت
 نفسانی و مبدأ حرکت قلب شریین است فرسخ بنفتم در افعال و آن برد و قسم یکی
 مفرد و او آنکه تمام شود یک قوت مانند جذب و اساک و دم مرکب او آنست که تمام
 شود بد و قوت پایزاده مانند از دراد که از جاذبه طبیعی معدمی و از دافعه ارادی که در عضله
 از دراد است حاصل میشود بطریق دوم در احوال بدن انسان و آن دوست صحت و
 مرض صحت حالتی است بدن انسان را که سبب آن حالت جاری شوند به افعال
 بدنی که طبیعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبیعی مرض حالتیست که سبب آن پرسد
 افعال را ضرر و عام است که حقوق ضرر در سایر افعال باشد یا در بعضی آن و ضرر فعل ششم
 است تغییر و نقصان و بطلان و مرض برد و دم مرکب مفرد آنست که مرض او

باشد و آن بر قسم است سو مزاج و مرض ترکیب تفرق اتصال سو مزاج آنست که
 اول مرض عارض شود باعضاء مفروده مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب عارض
 شود و تفرق الاتصال آنست که هر دو اولاً عارض شود سو مزاج بر دو قسم است
 مفروده و مرکب مفروده چهار قسم است حار بار در طب یا پس مرکب نیز چهار قسم است حار
 رطب حار یا پس بار در طب بار و یا پس قهر یک این هشت قسم یا سافج
 بود یا مایه و ماده یا مجاور و ملحق عضو بود یا داخل و نافذ و این داخل یا سورم بود یا غیر
 سورم که عضو آن ماده را تشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم است امراض خلقت
 و امراض مقدار و امراض عدول و امراض خلقت نیز چهار قسم است یکی
 امراض شکل مانند سرکه پهن باشد و دوم امراض مجاری مانند کثاده شدن ثقبه غشیه
 سوم امراض تجاویف مانند اتساع کیسه نیشین چهارم امراض سطوح اعضا مانند پلاست
 معده امراض مقدار دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان و دوم آنکه کم
 مانند نزال منقوض امراض همد و نیز بر دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند اصبع زرافه
 دوم آنکه ثقبان باشد مانند نقصان اصبع امراض وضع مانند زوال عضو از مکان
 خود جلع و غیر جلع اما تفرق الاتصال مختلف میباشد اسم آن باختلاف محل آنکه در
 جلد واقع شود خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت ارقیم
 بود قرصه گویند و همچنین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب عروق هر یک با هم مخصوص است
 و کسی را که در قلب جراحت رسد بمیرد و او اما مرض مرکب آنست که حادث شود از اجتماع امراض
 مرض واحد که او را اسم خاص علاج خاص باشد مانند درم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع
 اصلی باشد پس مختلف میشود و حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و تقدم

میباشد در اکثر ضرر اصلی و هر مرض که سستی میشود بصحت برای او چهار زمانه است
 یکی ابتداء وی است که ظاهر میشود در وی مرض دوم نزدیک وی است که ظاهر شود
 در وی اغلبه مرض الخطیطه سیوم وقت آنها و آن زمانه است که باشد در مرض بعد
 از زیاد هر حالت واحد چهارم وقت انحطاط وی است که ظاهر میشود در وی مرض
 طریق سیوم در اسباب او نزدیک طباء است که باشد اول پس واجب شود از آن
 حالتی از احوال بدن انسان یا اثبات آن حالت و بهر یک ازین احوال همه اسباب است
 زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد آنرا بادی گویند و یابد بدنی باشد پس اگر واجب کند آن سبب
 حالت را بغیر واسطه آنرا و اصله گویند و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آنرا ساقچه
 گویند و اسباب بادی صحت مثل خرفوش کننده و ساقچه مانند نضج تام و واصلیه مانند
 اعتدال مزاج و ترکیب اسباب یا در مرض مانند حرارت نفس ساقچه مانند اشتیاق برای جمعی و اصله
 چون عفویت برای جمعی عفویت فعل سبب لذات و مقصدا طبیعت او باشد مانند تبره آب سرد
 یا بالمرض مانند تسخین او بجمین حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری است
 که انسان را بدون و کجوه ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و مقصد طبیعت باشد و گاه
 غیر مضاد و اسباب ضروری بالاستقرارش است یکی هوا و احتیاج بدان بر اثر و تعدیل
 روح بود باشتیاق و اخراج فضلات محرقه او بر نفس مانند حال شک نگران و بهترین هوا
 است که معتدل باشد و از غبار و دخان و از انجره بقول رویه و انجره نیستان انجره آب سستیز
 متنیه و از معادن رویه و اشجار خضیه خالی باشد و میان سقوف و جدران مجوس نباشد مگر آنکه با
 بود یا تخمین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زایل بود و اگر متغیر شود با تملط اشیا یا نگر
 حافظ مرض و محدث او شد و تغیرات هوا یا طبیعی بود یا غیر طبیعی یا غیرضا طبیعت بود

و یا مضاد طبیعت و تغیرات طبیعی تغیرات فصلی بود که آن بریح صیف و تحریف و شتاب
 بریح نزد اطباء است که در آنجا رویش و شکوفه و ثمارش و نما ظاهر شود و موسم بهار عبارت از همین
 و او معتدل و واضح فصول است صیف آنست که گرما در او غلبه کند و مزاج آن کار با پس
 است تحریف آنست که تغیر شجاری و ثمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بارزیک
 است و این بدترین فصول است شتاب آنست که سرما در آن غالب شود و مزاج آن بار در طلب است
 هر فصلی از فصول پیدا میکند امراضی که طبیعت خود را فزایل می کند امراض مضاد طبیعت خود را
 تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب سماوی
 چنانچه گرمی در او میشود وقت جمع شدن بسیار استارها بزرگ در خنده با اقیانوس اسباب
 ارضی بسبب اختلاف مساکن میباشد و مختلف میشود مساکن یا بسبب یکی در دوری از خط استوا
 و یا بسبب مجاورت جبال و یا بخار و مانند آن و اما تغیرات مضاد مجری طبیعی مانند و باست
 دوم از ستم ضروریه ماکول و مشروب است هر چه بزرگ و در بدن میشود بعد از انفعال از حرارت
 بدن تاثیر میکند در بدن از این قسام بیرون نیست یا در او حرکت بود یا غایت حرکت یا ذوالخاصیت
 یا غذائی دوامی یا دوامی بالخاصیت یا غذائی ذوالخاصیت یا غذائی دوامی ذوی الخاصیت و دوامی
 صرف آنست که فقط بحقیقت مزاجی تاثیر در بدن کند غذائی صرف آنست که فقط بهانه
 تاثیر کند ذوالخاصیت آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا نوافق بدن
 باشد مانند قافزهر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دو معتدل بود یا
 غیر معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرخ اول از طریق اول از منزل دوم
 بیانش می آید و غذا منقسم میشود به سه قسم غلیظ الطیف معتدل هر یک از این دو قسم است مصالح
 الکیبوس یا فاسد الکیبوس و هر یک از این کثیر غذا بود یا قلیل غذا یا متوسط غذا و غلیظ

آنست که خون غلیظ از او پیدا شود و لطیف بر خلاف آن و متوسط بینین صالح الکیموس
 آنست که خون نیک و حاصل شود و فاسد الکیموس بر خلاف آن و کثیر الغذا آنست که
 خون بسیار از او پیدا شود و قلیل الغذا بر خلاف آن و او وسط بین بین اما شرب و اکثر
 باشد و اگر آن ترک کردیم که شرب آن از جمله گناه کبایرست و اگر آب باشد آب صرف غذا بر آن
 نمیشود ولیکن استعمال کرده میشود و بر آنچه فرمودیم یکی از آن ترقیق غذاست و دوم طبع غذا سوم
 بر رقه غذاست که آزاد در مجاری ضیق میرساند سیوم از سه ضرورت حرکت و سکون بدنی
 منقسم میشود حرکت به شدت و ضعف کثرت و قلت و سرعت و بطء اما سریع قوی قلیل گرم
 میکند بدن را زیاد از آنچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بالعکس و چون افراط حرکت و سکون هر دو
 و سکون اعون بر همست و حرکت بر آن خردار چهارم از سه ضروری حرکت و سکون نفسانی است
 حرکات نفسانیه اعراض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس را حرکت روح قلبی که حاصل روح
 حیوانی است یا بسوی خارج بدن و دفعه چنانچه در غضب پیدا میشود و یا بسوی خارج اند
 اندک چنانچه فرح و لذت میباشد و یا بسوی داخل دفعه چنانچه در فرح یا اندک اندک چنانچه در غم
 یا بسوی داخل و خارج چنانچه در حجالت میباشد و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج میباشد
 و سردی داخل اگر داخل میشود گرمی داخل نمیشود و سردی خارج و معروض این قائل است و افراط سکون
 نفسی سرد و ببلد است چنانچه از سه ضروری نوم و قیظ است در خواب روح قوی و حرارت خرد برای نفس و نوم
 اندک و بیدار و خواب بر خلاف آن سرد و محض است و غذا و خلط استعداد آنها کند بر نوم و کثرت نوم
 در چهار رومی است و هر گاه عادت شود تدریج ترک نماید اما بعد از ساعت یا دو سه بر طعام بموجب
 طعام است بر معده و تکلیف میان نوم و قیظ و دلت ششم از سه ضروری است تنفر غ و احتیاج است
 معتدل از هر دو و حافظ صحت است و افراط استفرغ بدن را خشک میکند و افراط احتیاج

موجب سدد و عفونت و قنوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت
 مانند اندکان و تمغ در مل نافع است استسقا و ترمل را و مانند الیدن در غنای محله نافع
 قشنج و مانند پاشیدن آب سرد بر روزنه غشی است و اما اسباب مضاد مجرای طبیعی مانند خراش
 و قطع سیف و استعمال سموم است و اسبابیکه به نسبت اسباب مذکوره جزئیة اند بعضی از آن
 اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه منجیه از اخل خارج بدن و خوردن
 غذای معتدل المقدار و عفونت و کثافت و بعضی مبرداوندان کل مستحساند هرگاه با فرط با
 و فحاجت خلط و استعمال اغذیه و ادویه میرده از داخل و خارج و بعضی ملتب مانند استعمال قنده
 و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و عمت و کثرت غذا و اجتناب محلات و استسراخ
 خلط محض و بعضی محض اند مانند استعمال محلات با فرط از داخل و خارج و بنده نمودن غذا
 از عضو و استعمال اغذیه و ادویه محضه از داخل و خارج این است اسباب مزاج مفرو و دانسته
 میشود از ترکیب مزاج مفرد اسباب سو مزاج مرکب نیز مقصود است شکل منقسم است در قسم
 یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند اس منقط ووم آنکه وقت ولادت بود
 مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبیعی خارج نشود سیوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
 غنقد حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب تفرق اتصال و امراض جزئی نخونی
 است طریق چهارم در دلایل و او انست که دلیل گرفته شود با و بر حالت بدن انسان
 علامات ولالت کند بر امزج بعضی بر ترکیب علامات امر چه ده اجناس ترکیبی ماخوذ
 از طس است پس طس مساوی لاس معتدل مزاج مخالف است و هر یک که منفعل شده
 است لاس از انجست ووم ماخوذ از ثم و همین شوم که شت لحم ولالت کند بر حرارت و رطوبت
 که است همین شوم ولالت کند بر سردت و رطوبت سیوم شرس است که شت و علامات

و سواد دلالت کند بر حرارت و بی هوست و تضاد آن بر برودت و رطوبت چهارم لون سیاه
 سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حرمت آن بر حرارت و غلبه خون و کسب
 این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و در بر حرارت غلبه
 صفر او یا بقلت دم چنانچه در ناقصین بر باشد و کلمه دت دلالت بر افراط سردی و سواد کن تخم
 بیست اعضاست تحت صدر و عروق و ظهور آن و غلظت نبض و اطراف ظهور مفاصل و دلالت
 کند و تضاد آن بر برودت ششم کیفیت افعال اعضاست سرعت افعال از هر چیزی که
 باشد دلالت کند بر غلبه آن مقتضی افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص باطل دلالت کند بر برودت
 و متوش و سرعت بر حرارت و بطور برودت ششم نوم و یقطه کثرت نوم دلالت بر برودت و رطوبت
 کند و کثرت یقطه بر حرارت و بی هوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نیم فضول منفعه مانند لوب
 و بر از و عرق حاد و آنچه قوی الصبیغ دلالت بر حرارت کند و تضاد آن بر برودت و کثرت آن بر رطوبت
 و قلت آن بر بی هوست و هم الفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند
 تله آن بر برودت و ثبات آن بر بی هوست و سرعت افعال بر رطوبت و چین دلالت بر برودت
 و ضعف قلب کند و حیاضی و سرعت و قوت و غضب جرات و کثرت و سرعت و اتصال کلام
 نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیاضی و کمی و غصبت و دت اما علامات امرجه مرکبه دانسته میشود
 از ترکیب علامات امرجه مفرده و اینکه مذکور شد علامات امرجه خلقی است اما علامات امرجه غرضی
 همین علامات مذکوره اند که عارض میباشد و این امرجه غرضی ضاره میباشد پس اگر باشد مزاج
 مادی و دلالت کند بر غلبه خون ثقل و حرمت و خواب حلاوت و بن و ظهور شور و غدد و انتفاخ
 بدن و خیل چیزهای سبز و دلالت کند بر غلبه صفر انخس و سردی رنگ و تلخی و بن قوی صفر او
 و تشنگی و ثقل قلیل و خیل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

قلت عطش وضعف مضموم و جنباء حاض کثرت خواب بلادت حواس و نقل زیاد و لیس و لبو
 نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن
 و بیداری و نقل نقل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه و اما علامات امراض نیز
 بعضی از آن ما خود است از نفس اعضا مانند اسهال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر زمین
 اعضا آیه وقتیکه غیر مایع نباشد و بعضی از لوازم اعضا مانند اسهال از جمال و بعضی تمامی اند
 مانند اسهال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت میکند بر صحت مزاج و ترکیب اگر
 ناقص یا باطل بود دلالت کند بر برودت یا بر حرارت یا بر سردی یا بر حرارت یا بر سردی
 ترکیب و از علامات کلیه نبض بول و بر از است که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
 اول بر قلب است و بول بر جگر و بر راز بر معده و اما انما نبض حرکتی است انبساطی و انقباضی
 از او حیه روح که قلب شرایین است بسط او جهت تعدیل روح است بسیم و قبض او جهت
 فضلات محترقه است و نباض باید که معتدل المزاج سلیم الذهن صحیح المزاج باشد و هرگاه که خطا
 نبض کند باید که ناشی نبضه بلکه شیخ نبضه دست بر نبض مدار و ادنی دوازده نبضه است
 و نمانده نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد نبض دست راست مریض از دست
 خود و دست چپ از دست چپ به پدید و اجناس اول نبض نبض است جنس اول نبض است
 مقدار عرق و اقسام آن نه است طویل قصیه معتدل عرض ضیق معتدل مشرق و منخفض معتدل
 طویل آنست که اجزای نبض به نباضیکه اصابع آن در گندگی و لاغری معتدل باشد و طول آن
 از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابه نباشد آنرا بر معتدل
 الاصابه قیاس کند قصیه آنست که به نباض معتدل الاصابه و طول کم از معتدل محسوس شود
 و سبب آن کمی حرارت است معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابه

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت و بر همین قیاس بود حال دلاله الضیاع
 و معتدل های اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال عرضی است که اجزای نبض
 در عرض و پهنائی اصابع زیاد از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت
 ضیق آنست که ضد عرض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو ^{در وقت} است
 که اجزای نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند ^{مخفف} ضد
 مشرف بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قرح نبض آن ^{ضعیف} قسم است قوی
 و معتدل قوی آنست که سخت بکوبد بر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی ^{ضعیف}
 ضد آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز ^{قسم} قسم است سریع بطبی
 معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه بود دلالت کند بر زیادتی حرارت
 بطبی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام آله بود و آن نیز ^{قسم} قسم است صلب
 لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هر گاه خم کرده شود سر انگشتان برومی و دلالت کند
 بر یوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز ^{قسم}
^{قسم} قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند
 زیاده تر حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
 جنس ششم طبع آله و آن نیز ^{قسم} قسم است حار بار و معتدل حار آنست که وقت حرکت نبض گرم
 محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بار و ضد آن معتدل
 متوسط بود جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز ^{قسم} قسم است متلی
 خالی و معتدل متلی آنست که اندرون عروق رطوبت زیاد از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن
 کثرت خون و روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم متواتر احوال آله

و اختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزای آن در جمیع قمرات
 بیک تیره باشد و سبب آن جن حال نبض بود مختلف بر خلاف آن و مختلف بر دو قسم است منتظم و
 غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او انظامی باشد غیر منتظم بر خلاف آن و سبب آن انفرط
 ضعف قوت بود و جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جمید الوزن و ردوی الوزن و جمید الوزن
 آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود ردوی الوزن ضد آنست و این
 سه قسم است یکی تجاوز الوزن و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل برین صاحبش باشد
 مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب و دوم میان الوزن و او آنست که چنین نبض نباشد مانند وزن
 نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس سیوم خارج الوزن و او آنست که وزن او مشایخ
 و زنی از وزن نبض شبانند نبض مرئش و از انواع نبض هر کس که ذی اسمانند آنچه مشهور اند
 نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض و شوق دروم
 صغیر و او مقابل عظیم است سیوم معتدل و او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
 در عرض و شوق تخم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
 این هفتش انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن بسایط اینها هفتم منشاری است
 که مشابیه باشد با منان منشار و او آنست که سر لیه متواتر صلیب مختلف الاجزاء باشد در شوق و غم
 تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت میکند بر درم عظیم که در اعضا عصبانی بود و این اکثر ذوات
 میباشد هفتم موجی و آن مشابیه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود و گویا موجهاست
 بیهم میرند بعضی روی بعضی و آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین که در استقامت ذوات
 و فالج و سکت میباشد نهم دو دلیت و این مشابیه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم بسیار یا
 و هم نعلی است و مشابیه دارد به دو دگر مگر آنکه اصغر و او نیز وضع بود مانند حرکت کرم

و میباشد نزدیکت یازدهم ذنب الفلوان مانند دم موش میباشد و از دهم سلی ۳
 آن میباشد مانند دودم موش که هر دو را از اطراف گزده متصل سازند سیر دهم ذواته و آو
 است که ساکن شود و قتیکه متوقع بود حرکت چهار دهم واقع فی الوسط و او است که حرکت
 کند و قتیکه متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سو رحال مریض در بول بعدش
 اعتماد بول نماند و شیخ بوعلی گفته که بعد یک ساعت تمام رنگ قوام بول تغییر یابد و اجناس
 اوله از شیخ بوعلی و سایر متأخرین هفت اند جنس اول بونست و آن پنج قسم است
 احمر اخضر اسود ابیض قسم اول اخضر برای اوش طبقه است اول تهنی مانند آب گاه و دلالت
 کند بر ردت و قلت صفرا و دم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
 سیوم اشقر و آن زرد و مایل بسرخ بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده از اشقر
 بود پنجم نارسی و این سرخ زیاده از نارنجی بود و در این شعاع بود مانند نار و شبیه بود با یکدیگر
 زعفران در آن سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد و مایل بسرخ بود زیاده از نار
 شبیه زعفران آیمه دلالت میکند بر زیانی حرارت نسبت بر تبه که ماقبل اوست گاه
 در امر اضلاده بول رفیق و سفید باشد و این رد قسم دوم احمر برای او چهار طبقه است
 اول اصهب آن اول مراتب حرمت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد بک رنگ
 دوم دردی مشابه گل سرخ سیوم احمر قانی که شد یا الحمره بود چهارم احمر اقم که سرخی مایل
 بسیاری میباشد مع غیرت مانند سیاهی پشت باز و آیمه دلالت بر غلبه خون و حرارت میکند
 گاه لون سرخ میباشد سبک و می چنانچه در فالج و سوء القینه و یا کسب که مقارن الا بولی یا
 چنانچه در قو لوج و نارسی اول بر حرارت است از احمر قسم سیوم اخضر و آن رنگ سبز بود و مرتب
 آن پنج اندکی است شبیه رنگ سبز دوم نازنی شبیه برنگ نیل سیوم اسما بونی شبیه بر

اسان هر سه دلالت بر برودن چهارم کرانی شبيه رنگ گندنا چم زنجاری شبيه برگ
 زنگار و این هر دو دلالت بر احتراق شدید کند و دلیل موت باشد قسم چهارم اسودت
 اگر سبب خرق بود باوصفت باشد و تقدم میباشد اورا قوت رایحه و اگر سبب جمع و باشد بگویم
 و عدم رایحه بود و گاهی در بچران امراض سوداوی و گاهی از خوردن شکر
 قسم پنجم بیض است و آن دو قسم است یک حقیقه که اینست که بر طبع گرم و یار زوبان
 شکر و یار زوبان است و دیگر که در دلالت کند یار عدم تصرف طبیعت
 در مایت آنرا که یار بریده جسد و هم قوام است رفیق دلالت کند بر عدم نفیج
 و یار زوبان بر ضعف کلیه و یار زیادتی شرب آب و غلیظت بیشتر اخلاط و بر عدم نفیج
 است نفیج یار انفجار ورم و یار انقباض سده و معتدل القوام دلالت بر نفیج
 هم صفا و کدر است صفای دلالت کند بر نفیج و سکون اخلاط و کدر بر عدم
 بر سقوط قوت و بر عدم باطنی جنس چهارم رایحه است افراط متن دلالت کند بر
 و عنونت و یار قروح مخفنه و عدم رایحه دلالت کند بر وجود و فحاجت اخلاط و گاه
 دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نفیج حاصل رایحه بر غلبه حرارت غریبه و جلوه اکثر
 غلبه خون و حرلیف رایحه بر فساد صفا جنس پنجم زبانت کثرت و کبر بطول استعراق
 آن دلالت میکند بر ماده غلیظه زجر و بر کثرت ریح و در امراض کرده نند بطول ضرس میباشد
 جنس ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یار زوبان
 اعضا یار استفراغ فضول بول روی اهل او اغراض است و قلت آن دلالت کند بر غوط
 تخلل و یاقا و رطوبت و یار برسد و یار اسهال افراط قلت بول با تخلل خبر میدهد بر تنگنا جنس ششم
 رسوب است و آن جزئیست که اخلاط و تمیز از مایت در قاروره میباشد و طبیعی و غیر طبیعی بود

طبعی آنست که از فضل خلطها که مندرغ میشود بعد از نضج ظاهر گردد و اگر کامل نضج است محمود بود
و الا غیر محمود و اوصاف طبعی محمود آنست که المین ایض مستوی الاجزا مجتمع و اسفل قارور
بود هرگاه حرکت داده شود منبسط و منشر گردد و زود لبعثت نازل در اسب نشود و آن دلالت
نضج و اسب از نضج محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قارور میباشند بعد
از آن ... است لالت کند بر عدم نضج و یار برده و یار قلت
ماده رسوب غیر طبعی تبیان چون ... قوام چون صفایحی و قشوری
و دشمنی و کرمی و نحالی و دمی و مدی و مخاطمی و رطبی و اردی ...
از آن غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب ریج باشد و این غیر طبعی یا از فضل اخلاط غیر ... و یا
از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کایه بود و اگر سفید باشد از شانه و یا از ...
اصلی و دمی از ذوبان شحم و سین و مدی از انفجار روم بود و مخاطمی از خلط غلیظه
اگر سرخ بود از گره باشد و اگر زرد و سفید باشد از شانه بود در برابر استمال از آن بخند
یکی لون است لون طبعی او خفیف الناریه بود و شدید الناریه دلالت میکند بر
و غلبه صفرا و تسلیل الناریه بر فحابت و برودت ویراز سفید بر غلبه بلغم و یار برده مجرا
مراره و این مندر بقولنج ویرقان و مدی و بی بر انفجار بلیه و اسود و اختصر و زنجاری
و کراشی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول تکون با لون مذکوره دوم مقدار است
قلت بر از دلالت میکند قلت فضول اغذیه و یار اجناس آن در اسما و این خبر دهد تقویج
و یار بضعه و افعه کثرت بر از برای اضداد این باشد سیوم قوام است رقت آن دلالت
کند بر ضعف بضم و یار برده و یار بضعه جذب سار لقا و لزوحیت بر از دلالت میکند بر غذا
نرج یا خلط نرج و یاز ذوبان اعضا و زبدی بر ریاح و یا بسن بر افراط تخلل یا برین غلبه و یار بر

بر کثرت بول و افضل بر از آنست که سهل الخروج تشابهت الابرار خفیف الناریه و
 معتدل القوام و معتدل القدر و معتدل الرایجه در وقت معتاد بود و آرزو از قراقرز و بد بخالی
 و آری منکر و تلون منکر دلالت میکند بر موت رفیق دوم در قوا و جزو عملی قبول کلی و آن دو
 قسم علم است علم حفظ صحت و علم علاج و آن دو طریق است طریق اول در علم حفظ
 و ملاک امر درین تعدیل تشویر است و بیان کرده شد هوار که افضل و بهتر بود و آن را
 بد فرسخ بیان میکنم فرسخ اول در تدبیر ماکول حاوی صحت را باید که تعدیل مقدار غذا
 کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت میکند بر اخذ غذا اعلی و بیشتر
 و اختیار کردن گندم که پاک باشد از شوایب مانند شلیم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
 و بزغاله و مرغ و کبک و پیوه و زردی بقیض مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکر ساخته باشند و
 اختیار کردن از قلم پیوه یا انجیر و انگور و خرما تازه و از اغذیه دوایه احتراز کند و بغیر از اشتهای
 صادق غذا نخورد و شهوت باجمیر را رفع نکند و در صیف غذائی بار در بالفعل اول
 یا آخر روز در شتاجار بالفعل در میانه روز خورد و در سحر و در خریف معتدل خورد
 و تکثیر اقسام اغذیه محیر طبیعت او غذائی لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتهای نام
 باید که دست از طعام باز کند و همیشه پر سیر کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
 مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد و در
 آنچه منافی صحت باشد تدبیر ترک نماید و غذائی صفراوی مزاج بر دو مرتب و دو
 سرد و قلع و بلغمی سخن و ملطف و سوداوی طرب یا بل بجزارت خورد و صاحب
 سکون و ودعت و معدده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کتر و تند بخلاف مزاج چرب
 گفته اند که جمع کند میان سگ و این و جمع کند شیر با موز و جمع کند سویق با شیر و مرغ و

نه انگور بر کله قوت انار بر بره بر سرخ و دوم در تیر مشروب بهترین آب ما نه است خصوصا
 که جاری باشد بر زمین پاک یا بر سنگریزه او جاری باشد طرف شمال مشرق و جنوب در باشد
 از اعلی با سفلی و تعبیه المنبع و سبک تران و شیرین بود و خصوصا و قتیکه باشد کثیر و شدید البرق
 و آب نیل و آب گنگ ساج اکثر این صفات است و خوردن آب بعد از غذا موجب خالی آید
 و میان غذا در دماغ مگر خمور و صاحب طهارت نافع بود و بعد از یک ساعت از خوردن غذا
 که وقت شروع هضم غذاست نهوشند و جمع کنند در میان آب نهرو و آنچه قهوه قتیکه یکی از آن
 منجر نشود از معده که این رویت و آب چشمه غلظت دارد و آب کاریز در اراکان
 و بعد آب کاریز آب چاه و آب آن آب زمین نمناک نوشیدن آب و شراب بر نهار و
 بعد از جماع و سهل قوی و جام و بر خوراکه خصوص لطیف ضرر دارد و عطرش بلغمی از اشیا می منهد
 میشود و چون شراب حرام است لهذا تیر به تعالی آن ذکر کردیم فرسخ سوم در تیر حرکت و
 سکون بدین حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب است و منبع و منفصل است
 هضم و اربعه و سبکی بدن پیدا کند و او را قابل غذا گرداند و نشاط آرد و حرارت غریزی با فرود
 و مفصل راحت و او تار را قوی گرداند و ریاضت معتدله که در وقت خویش واقع شود محفوظ
 دارد و جمیع امراض مادی و اکثر فزاجی مانند بار در طب شرطیکه باقی تیر سه ضروریه ملوق و با
 باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول بر از خالی باشد و بعد از غذا و کمال هضم
 واقع شود و در استلا و حج شدید و بعد جمیع منع است و ریاضت معتدله محمود و حا
 صحت آنست که سرخ و متفخ شود در آن بدن شروع شود و عرق در زیادتی سیلان عرق
 است ریاضت آن و آن محض رطوبت بدن و مضعف قوت بود هر عضو یکبار باشد یا
 او بشیرط اعتدال قوی میگردد و این بر عضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و نشاط

همان است چنانکه یکیز یادی کند عظم قوی میباشد قوت حافظه او همچنین یکیز زیادتی فکر
 و تحلیل کند قوی گردد و منکره و تخمیده او برای هر عضو ریاضت چنانچه برای صدقات
 است پاوار بلند و بر گوش شنیدن آوازهای لذیذ و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار
 بر اسب که بعد از عدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از آنچه گرم میکنند و نفع
 ینمایند تا همین را و همچنین ترشح بر فرق و دوانیدن اسب با هم و سبقت بردن یکی بر دیگری و
 گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوای نفس است و سوار شدن بر کشتی قانع
 امراض فزونی مانند جذام و استسقا و قوی سینه و ششم است و عثمان وقتی که در کشتی حاضر بود
 در حبس آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت دلک است و آتقی
 است که قبل از ریاضت دلگند به شد و تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد از آن نیز دلگند
 لیکن بین دلگند است که دست بلام بر پا و با وضاع مختلفه و جهات مختلفه بگردانند تا از آن بیخ
 برسد فرسخ چهارم در تدبیر نوم و یقطعه بهترین نوم غرق متصل معتدل المقد است که کم از
 و زیاد از ده ساعت نباشد و جادث شود و بعد از نوم غذا شروع آن در اندام او قهر شده
 این از سبکی اعلا بطن دریافت میشود و کسی که عادت خوابد و برضم غذا قبل از انحدار عده
 پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن مایل شود و جانب
 تا دیر هر گاه تمام شود بضم معدی باز گردد و جانب راست و کسی را که عرق بسیار آید و غیر از
 ظاهر پس بدن او متلی است فرسخ پنجم در تدبیر ستفراغ و احتباس اگر طبیعت متمس باشد باید که از
 شور باد و همه که با سلق و اسفناخ کثیر المقدار پخته باشد بخوراند و نیز با قوطم نیک ملین است خصوصاً
 برای مشایخ و همچنین کسین کردن ریشایهای سبزه و قهقهایی ملینه و تخنه کردن باد با آن خصوصاً
 بر رخن بادام نفع میکند مشایخ را هر گاه که بسیار ملین باشد باید که از رشک مساق و حصم و صفا

شرح ازین نون در
 مکتوبات ۱۴۰۲

و نفاخ و مانند آن باد و به احتیاس سازند و از مستفرفات متعاده در حال صحت حمام جماع
 است اما حمام بهترین حمام آنست که قدیم البناغذب الماء و اسع الفضا معتدل الحرارة باشد
 و فعل طبعی حمام تخنن سبب بود و ترطیب است سبب است اول او سرد و مرطوب است
 بیت دوم مسخن و مرطوب است بیت سوم مسخن و مجفف است و باید که دخول در حمام
 خروج از آن بتدریج باشد و استعمال حمام که با اعتدال باشد نفع و دفع فضلات و تفتیح مسام و تغذیه
 و تسهین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلین جلد و دفع کلال خفست بدن
 مینماید و بسیار نشستن در حمام غشی و کرب خفقات می آرد و یاس المزاج استعمال آب کثیر از جوان
 و مرطوب بالعکس صاحب استنقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا وقتیکه جلد
 تنفخ ماند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علاست افراط است
 باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام مخصوص در تنبا باید که پارچه بسیار پوشد و غذا بعد از حمام قبل از
 زوال حرارت فریبه کند با اعتدال با آن سده و حمام بر خلل موجب لاغری و تخفیف است
 قلیل الریاضت بسیار کند حمام معرق و اغتسال آب سرد سخت و قوی کند بدن را و نیز او
 است که در صیف یک جوان حمام معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و سیکه او را
 اسهال و تخمه و نزله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع بسیار
 فایده و تشنج رطوبت و زایل کند حکه رطوبت یاس را و نفع میکند عرق النسا و جمع منافع را اما جماع
 جماع اوقات کند که غذا هضم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواش طبعیت و انتشار
 تام حاصل آید بلا تخمیل و بلا تکلف و جماع کو و کان من جهت کم استنفرار عقل ضرر است از
 جماع زنان و من جهت حرکات متغیبه افراس است از و باید که از جماع پیرزن و نهایت صغیر
 حایض و مریضه و بد صورت و باکره و از جماع زنیکه کسی از مدت با او جماع نگردد باشد احتراز نماید

که انیمه بالخاصه ضعیف میکند شهوت را و جماع محبوب سرور میکند و با وجود کثرت استفرغ منعی
 کم ضعیف کند و جلق زدن بالخاصه موجب غم و ضعف انتشار و شهوت بود
 فرسخ ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظه صحت لازم است که در بیع بنا بر تقدم با حفظ
 استفرغ سازد بقصد یاقبی یا با سهال بحسب حاجت و مطابق عادت و تقلیل غذا
 نماید و مطفیات و مسکنات و شراب مزوج باب استعمال کند و در صیغ اسائیل
 و آرام لازم گیرد و از سخات و محققات و حرکات عینیه اجتناب نماید و غذا کم خورد و آغذیه
 و اشربه بارد و در طب اختیار کند و استفرغ یاقبی کند و در خریف از محققات و کثرت جماع سرور
 باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را بگذارد و درشت تا خورد را در لباسا پیشین
 و پنبه دار پوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر غذا غلیظ مانند هر لیه اختیار کند و گرم بسیار
 خورد و استحمام نماید و مسخات و حرکات قویه عینیه و ملطفات استعمال سازد و قصد قوی
 نکند مگر سهال بوقت ضرورت بعمل آرد فرسخ هفتم در تدبیر جوامل و وضع حمل و مولود و رضاع
 و مرضعه اما حوامل پس قصد و تجامت و سهال قوی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
 ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت سهال از سهل بارد مناسب بود و هر چه بضعف
 قلب سده و مفرق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و شرودلیطو
 حافظ جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از ادویه مدره و منخه و مزلقه و استحمام حتر از
 ضرور بود و از حرکات شدید و از استلای غذا پریشنه و غذای تیز و تلخ و غضب و غم و فرغ
 و اصوات هایله و بونهای تیز نگام باند قوی و غشیان که با ایشان افتد قوی که بسیار نباشد
 بند نکند و خوردن گلکند عملی و امثال آن برای آهتھائی فاسد زنان حامله مفید بود و هر چه
 و مانند آن از اشیائی حر لیه تیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

از او مقدری پیش از غذا و بعد از آن از برای سقوط شهوت و خصوصاً با شرب یحالی ترش
 سفید بوده آنفک اندک خوردن آب نیکرم خفقال ایشان را زایل کند و همچون کونی و ما
 آن برای ریاح که در معده و اسعای ایشان باشد نافع بود و نالیدن روغن گل و آنشک
 بزمان بخته تمکید کردن در شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرسوی طلا کردن خارش
 فرج را سفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا بند بر آن راست بند زن این
 بزاید و مشکطرا اشبع بر سیاوشان نخود و سیاه هر یک شش باشد پوست القاس قند سیاه کهنه
 هر یک یکتوله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بر روغن
 روغن صغلی ببالد و اگر بوی مرغ و سیب و خرناساق گاومیش اضافه نماید بهتر باشد و آب گرم نطو
 در دوران ایشان خوردن و در صحنی برای تسهیل ولادت و در آن سفید بود و همچون
 با چند بیت بر بیاض است و اگر کنش و شو نیز چند بیت عطر کرده بود و بوقت عطسه من و بینی
 بند کند و آن هم سپ و استر و خرد و دکن و چون حرکت بچ محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
 و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است باید که مشکطرا اشبع بر سیاوشان
 اهل هر یک در دم ترسن پودنید از هر یک در دم نبات سفید و ده شقال در آب جوشانیده صاف
 نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه لطف نموده بخورد و نیز کثول را سائیده شبات
 ساخته لعل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر قوم تر کرده بر دارد در اسقاط
 قوی الاثر است و عطر کرده در آن بطریقی که گفته شد مفید بود و در مخرج سفید و جابو شیر ساو
 کوفته و چغیه در زهره گاه مرشته استعمال کند و سداب خشک تخم خطل قط از هر یک در دم بر یکدم
 بکوبد و بر نافع و عانه طلا کند و از پوست مار و سیرکن کبوتر و دکنه و اگر دین تدبیر بر روی نیاید
 می باید که قابل دست در فرج رود و بر روی آن آرد باشد که بچه را پاره پاره میکند و بر روی آن آرد

و این عمل خطرناک بود و اگر در پیش از ولادت مایل بطرف خانه و طفل شود عکاست سهولت
 ولادت است و همین است علاج احتباس شیشه اما تا سیر وضع حمل زنی که بچم زاید بیاید
 که در خانه معتدل بزیاد و تا سه روز او را غذا ندهند و بعضی تا شش روز غذائی نخورند و اجوائن را
 در آب بچوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره میزد و در روغن زرد و زنجبیل
 انداخته تناول نماید و اگر موسوم گری باشد یا مرن گرم بود بچائی اجوائن تخم ریحان کنند و بچا
 آب عرق غلب الشعاب عرق گاوزبان بوشند اکثر زنان که بهانه را در روغن بریان کرده
 در قند آب آینه بخورد و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه باراد روغن زرد و زنجبیل
 بریان کنند و هم چون آنرا بعد آن که بهانه را در روغن مذکور بریان نماید و قند را در آب علیحد
 قوام نمایند و همه را بیا میزند که خوب مخلوط شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن ازکی
 زنجبیل ساییده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارچیل کوشش و
 میخورد و روز چهارم شور بامی مرغ یا زرد کچی میگویند تناول نمایند و در روز ششم نان گندم
 نیز شروع میکنند و چهل روز بهین غذا کفای میکنند و از خیزهای سرد و هوای سرد و حرکات
 متعصبه پرهیزی نمایند و هر روز از روغن کجد مالش میکنند و اطراف فرج بروغن جنجیلی مالند
 و در رحم که بعضی زنان را بعد زاییدن میباشد پوست اکناس مشکطرا شمع بر سیاوشان
 قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق غلب الشعاب جوش داده صاف نموده و هضمی بود
 و همچنین تخم کنان بچوشانند و برجم رسانند و یا شیر خرنگرم کنند و آیدست نمایند و اگر سم استر و خرد
 کند نیز نافع بود و ستر نوشانیدن و طبع خبازی خوراندن و برجم رسانیدن هم مفید بود و
 اگر او به مذکور فایده کند قدری پوست خشخاش در آب ترکند و بنوشانند و درین روز
 چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز نهم و سیم و چهارم و اگر موسوم گری باشد

دوشم روز غسل کردن نیز مضایقه ندارد اما تدبیر مولود و هرگاه طفل متولد شود تن او را
 از هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر غسل بلیانند و آنچه بالفعل مروج است خرماد آب
 سائیده از انگشت شهادت بر کام اومی مالند و کام را بهر چیزی که بماند در مدت حیات
 از آن چیز متضرر نمیشود و چنانچه گفته اند که فاخر هر معدنی بر روز ولادت پیش از آنکه شیر دهند
 بر کام وی بماند در ایام حیات خود از سموم مشروب و ملذومه متضرر نگردد پس طفل را از نمک
 آب غسل نمایند و بعد آن آب شیرین نمیکرد و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کنند که آب
 در بین و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خضر صغیر طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتیکه
 جنین در شکم مادر است تبرز نمیکنند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در ششیمه می افتد
 و بعد از غسل فلوس س در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جو شائیده و بعد از آن
 شست پاس از وقت ولادت شیر نوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از دادن
 شیر دوامی ملین میدهند صفت دوامی ملین برگ نیم بامی بزرگ با کهنه ز کچور هر کلا
 و خوردن دانه چکادانه گل سرخ موز منقشی بادیان شاه تره مغز فلوس بادام نباشد در آب
 جو شائیده صاف نموده میدهند در روده نامت که آنرا مال سیگونی از طرف دویم به اول
 و ششیمه متصل میباشد و اول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و ششیمه غشامی بود که
 بر چنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت زو انگشت شهادت گرفته
 از طرف ششیمه آن روده را بمانند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بر میان
 نرم تا فته بروغن گاو چرب ساخته بمفاصله یکشبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را
 بر بندند و به این قطع کنند پس از قطع خرقه بروغن کجد و روغن زیت سرشته بر ناف
 بپند و لوطه لوطه بروغن انداخته باشد تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

خشک شده بافتند و خاکستر صدف بر ناف ذر و رسانند تا آذناف خشک گردد و روغن بدان
 رسانند و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود و مردانگ سفیده کاشتری است
 کیسه باب غیب الثعلب بنز و آب کشنیر بنز سائیده ضماد کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و بوم
 کند باید که مردانگ سدر و بخار آسوانگ براحت و مانند آن سائیده پیشند و اگر
 ازین تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زنبق پس پانصد بعد از آن
 او بی مذکور به جگر برزند و اگر شود در ناف پدید آید باید که در همان ایام بر فاده بندند و قطع سب
 یاخریطه که از اسرب سو بان زده باشند یا سرمه سوقی پر زده برومی نهادن و بعضا بترتبه
 داشتن نفع تمام دارد و از اشیا می بادی احتراز واجب نگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلبند
 و گریه شیر نزنند و طفل را غنق لبتن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
 و طفل را هر روز تبین کنند اگر کپس باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
 کابو باند اما تدبیر رضاع و موضع شیر مادر بهتر از شیره است و شیر اگر از مادر باشد از
 روز ولادت تا بچفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بکاند و موضع از سبب و
 پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السخنه و با شلاق محموده و خوب صورت
 و پستان در تخم متوسط باشد و سترخی نبود و موضع که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم
 بوده باشد و کپس زاینده باشد و بعضی برانند که شیر سپر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب
 بود و شیر مرصعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ شیرین مزه و پاکیزه
 بود و تشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرصعه و در میان رضاعت بدت
 متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صبح پستان را اندکی دوشیده باشد
 پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه هر چه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

مرضه نان گندم با گوشت بره و بزغال از بقولات کاهو و از قواکه با دام و فندق مناسب بود
 و هرگاه شیر غلیظ باشد بلطافات اصلاح کنند و اجزاء سه چهارم رو بسکنجین و آب نیکرم قوی سنجیده
 باشد و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه سوله خون غلیظ خوراندن
 شیر را غلیظ میکند و خلاصت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر بر ناخن اندازند
 مایل بیلان شده متوقف ماند و خوردن تووری سرخ باشد و برای زیاده کردن شیر محرب است
 و نیز ساق لاله را با جو قشر به پزد و صاف کند و قدر شکر سفید اضافه کرده بنوشد فایده نیماید
 و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تووری سفید تخم تخمناش پستان بز و پستان
 میش و تایدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مردانک روغن گل قند
 با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کند شیر را کم میکند و ادویه مدیه و آب شور نوشیدن و روزه داشتن
 و قصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب جارات باشد تبرید کند و ضماد کردن از
 مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفناخ مفید بود و اگر بسبب جودت یا بسبب
 ضعف قوت جاویه شدی باشد غذا و دوائی لطیف مایل بجرارت باید خورد و تخم گداز نیز نافع
 بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که بر غالب باشد
 اگر صفر غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت
 و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن
 تقیة خلط غالب کند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه لطیفه و شرب شراب ریحان
 و تناول اغذیه خوشبو در فساد بومی شیر نفع مند بود و اگر متبابه الاجزایا باشد اصلاح غذا کنند و
 معاصین باضمه بکار بندند و اگر کثیر الرغوه باشد کاس ریاح خوردند و طبیعی ارضاع و دسال
 است و اگر طفل برای شیر بگریزد و مانند آن از اشیا می تلخ بر پستان بماند و در دهن طفل

دهند و بهترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بهار است و نزدیک فطام آب
 دهند و غذا شیر و برنج و نان و شیر و شهد آغشته بدنند و در نزد معمول است که بعد از جدا کردن
 از شیر غذای کبچری بگویند و در تنبیه و در تهنیت خلاق طفل بگویند و طفل را اشیا می تویند
 شدیدة الحرارة و شدیدة البرودة دهند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشد
 آنوقت دهند که معد از شیر خمالی باشد و علاج شیر خواره بیشتر بعلاج مرضه کنند و اگر فطام
 خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روز یکم مرضه را اسهال یاقمی و مانند آن عارض شود و آنروز
 شیر او ندهند و چون اثر بر آمدن ثنا یا ظاهر شود و باغ خرگوش و چربی مایگان برشته بانند
 دندان چلیمی برآیند و مالدین شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط
 و موم و روغن بادام و مالدین شیر شتر نفع کلی میکند و هر گاه دندان آغاز کند از مضمخ چربی
 سخت باز دارند و گاه گاه نمک شهد بردن او بمانند تا از قلاع محفوظ ماند هر گاه طفل گو یا
 شود بیخ زبان او از انگشت مالدین معین بر فصاحت است فرسخ هشتم در بیان
 که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا طوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد
 نفع شیون نیز حادث شود از ریاح بصبیان و ام بصبیان نیز گویند و بعضی ام بصبیان را
 مخصوص داشته اند بصراحی که با تب محرق باشد هر گاه واقع شود پانیهایی خود می چسبند
 کف بدان می آرد علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پائی ایشان
 بگیرند و کف دست و پانیهایی خشن بمانند و نگذارند که اضطراب کند و باز در آنها نخت بندند
 و جهت از آن شیخ روغن گل یا مسکه یا ب می گرم مخلوط کند و بر بدن بماند و اگر ازین تدبیر ازاله
 مرض شد بهتر است و الا بحسب مرض علاج کند مثلا اگر تشدید و تشنگی باشد جلاست سابقا
 با شرط باید نمود و قیاس طبیعت همیشه باید کرد و غذا داد و آنچه که در سر سام بزرگان مذکور است

باید کرد و غذا مرصعه را خفیف دهند و اگر تپش تشنگی نباشد بعد از لضع بمسبل گرم مکرر تقویه کنند
 لیکن در ویه قویه مثل غار لقیون و تربندند و کندر و چندیدستر و صبر برابر کوفته و پخته در آب
 بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب شیر مادر حل کرده بدنند و نصف
 دانق جدوار یا شیر مادر ساییده بخوراند درین باب مجرب از موده است و مرصعه را مسالین
 جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است در اینجا هم سودمند بود و
 مهره مرجانی با تش سرخ کرده میان دو ابرو و اوز پشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
 با پاشک گو سفند هم داغ میکنند و خردل ساییده بزلفیامی مالیدن نیز سودمند بود و از
 آواز پایله و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
 آمدن بر بندگی اجتناب نمایند همچنین بر سوزن از اغذیه غلیظه و لقیولات و از اشیائی شیرین
 و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود از ایل شود و عطسه است
 اگر سبب آن ورم حار نوامی داغ باشد با تپ حرارت بود علاج آن بملح سرسام کنند
 و اگر سبب سردی باشد که بسرسد باید که مادر و ج کوفته و پخته و بر بنی دهند و اگر گرده گو سفند را
 بر میان کنند و طوطی که از آن تراود بر بنی چکانند قرع حفران و قند کوفته بخور آن کنند
 عطاش لضم عین جمله دشین مجرب ورم حار است که در داغ صبیان حادث شود و از
 فرو شستن تارک سرد قدم سیری از آب زردی زنگ در چشم و حلق توان یافت پس
 تبرید و تطیب داغ از پوست که در و خیار و خرغه و روغن گل مقدری سر که زردی بنفشه
 و آب کشتن نیز بر آب عنب الشعلب نماید و هر گاه گرم شود ضماد را بتدیل نماید و اسپهال
 مرض خوب نیست پس اگر عارض شود چشم بگور و و پلید درست را در آب بچوشانند که هم
 شود بر آورده صلاح این نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بر بندد و مکرر بعمل آرد و نفع تمام

و همچنین ضماد آله که آله را باب سائیده یا باب که در روغن گل وزرده تخم مرغ بزناک سر بگذارد
 و مروارید سائیده طباشیر سوده زهر مهربه سائیده زرد و سوده از هر یک و سرخ همه را بنجور
 و بعد آن شیر تخم خرفه سیاه بود اوده شیر تخم کاهو بیشتر در عرق باز تنگ عرق کیوره و گلاب
 بر آورده رب بشیرین شربت انار شیرین داخل کرده باز تنگ داده بالای آن ریخته بنجور
 و نشاسته بالذک سرکه و عنب الثعلب روغن گل نافع بود و خنجر کف دست و پاستن
 و پامی اوراد آب سرد آستن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب که در با شیر شست آب
 عناب با آب شیر شست نافع بود و در وضع راپت جو مانند آن هر چه ذمی قبض بود بنجور
 و تغلیل غذا نماید اجتماع المافی الراس گاه باشد که رطوبت مایه در سر اطفال بسبب
 رطوبت و مانع داخل تحف بالای غشائی صلب که متصل تحف است جمع آید علامت
 این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
 ثقل و گرانی در یابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج تحف زیر جلد
 سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت نخم کنند ازین سبب سن رگها
 کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که
 جلد سر بلند محسوس شود و لیکن رنگش بجال خود باشد و باگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار
 گریه و بیقرار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که باگشت فرو نتوانست شد و
 لذیع و وجع محسوس شود باید دانست که درم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
 که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل بر هر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور
 بغير منفذ شود اندرون تحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
 و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشد و بعد از آن

با بونه اکیمل الملائک شبت سبوس گندم در آب بچوشانند و نطول نمایند بعد آن او و گیریم
 و خشک باز عفران و بورق ضما و کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر کسیموراد بود
 کرده بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تمکیده کنند تحلیل رطوبت بینماید
 باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احتقر بچشم خود
 که در خانه شخصی دختر می تولد شده که جلد سرد از دو جای بسیار مرتفع بود و عزیزان او ایشان
 اینحال ششوش شدند و نخواستند که شق کنند احتقر آنها را ازین حرکت بازداشت و علاج آن
 به بیعلاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد و اما حال زنده است و اگر ازین تدبیر فایده نشود و انضمام
 راشق کنند و آنچه در ویست بیرون آرند و فاده بر آن بندند و تا سه روز شراب و روغن بنجد
 بر آن چکانند پس از آن رفاده را واکند و اگر تخم سمدل شد بهتر و الا بمرهم مدله علاج کنند و در صورت
 ورم علاج سرسام کنند و حجامت با شرط بسیار مفید است تشنج اگر سبب یوست باشد
 بتمه حیات و استفرغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و
 این باطفال کم واقع شود و اگر سبب قبض طبیعت و یخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
 تمکین طبیعت بود شیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر جمله که زنان فرقت میدانند
 اسکات کنند و اگر ضرورت باشد فیون بمرضعه و طفل دهند و در آرزو بچینانند و اگر سبب
 درد و ورم که بوقت بر آمدن دندان میباشد باشد بنابر نزدیکی و مانع علاج آن آنچه تسهیل
 نبات انسان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر سبب ضعف و فساد هم
 باشد و این اکثر بطفالان فریه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه و طفل نماید و جواریها
 مقوی هم خورد و روغن سوسن و روغن خنابا لیدن مفید بود کثرت البکا طفلی که بسیار
 بگریه و بیدار ماندن آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که سبب اسعایا در چشم و مانند آن

نیز بود و سبب م دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر سبب قیاس و شیر در معده باشد عیال
 آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کند و بتجو
 کوشند و تنقیه نمایند التفریح فی التوم طفله که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابها
 هونناک بود و سبب آن خشک که در بیداری از چیریکه ترسیده باشد همانصوت در خواب ظاهر
 میشود و علاج آن بخیله خوت ازود و رکند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر سبب سبب
 فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهت و بعد طعام از خواب منع نمایند و غسل بلیانند و
 و مانند آن بخوردن دهند و باشد که انجالت مقدمه جدی و حصیه نیز میباشد و گاهی طفل را
 در خواب حالتی مانند کابوس پیدا آید میباید که جنبدید شیر بپویند و مانند بچ اصبیان علاج
 زکام و ترکه که طحان را عارض شود سبب طوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین
 گوش نیز اکثر طوبت میباشد و نشان در گوش است که طفل گرچه کند بی سنی اضطراب
 نماید و هر دم دست خود بگوش برد و چیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج آن
 امراض مانند علاج زکام و زله و در گوش کند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاند که دست
 حول و او است که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و سبب داون
 و خوابانیدن و نگر گشتن بیک جانب تا دیده نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
 چشم که مخالفت گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم چسبند باید که هر صبح ببول گرم او
 چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم یا یک مشتک زعفران باریک ساییده بول هم
 در چشم کشند و سیل نخل تر فرو برود و مکر در چشم کشند بسیار مفید بود احتیاس الشیء فی
 مجرمی الالف یعنی نیند شدن چیزی در مجرمی یعنی باید که اول از رغبتهای قدری بوم
 بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که

که عطسه در او رایج باشد قلاع ایشان را هر چه در قلاع بزرگان بی عیب بود و گل
 بنفشه و گل سرخ را سائده در ورسازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاد کنند و گاه زربان
 سوخته و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و همچنین با گلاب سائیده پاشیدن نیز نفع
 میکند و اگر این تدبیر فایده نشود حجامت کنند و در بویچ پاشند ^{در} ^{استان} فی النوم
 اکثر صبیان و همچنین مشایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نفض از مسهل
 گرم و حب ایارج تنقیه کند و گردن را بر غن زنبق باله و بادیان سائیده در گلخانه آینه بخورد
 و در اکثر که صبیان عارض میشود خود بخورد ایل بگیرد و دلتعابی که از دهن صبیان جاری باشد
 اقا قیاسائده در دهن بماند نفع آید تمهید کردن بر غن و موم مفید بود و درم لخته که بوقت
 رویدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود بر آید استرخای
 لهات یعنی سست شدن و افتادن ملاذه چون شب میانی سائیده و جسل آینه بر لهات
 بماند استرخای ملاذه را مفید بود و ماز و بوسر که و یا نشاشته با سرکه و گل ملکانی با سرکه سائیده
 بر یا فوخ طلا کردن استرخای ملاذه را مفید بود و سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
 علاج آن ببلعج سعال بلغمی بزرگان کنند و در حال اطفال اگر چه بلغمی باشد خیر می شود ^{در} ^{باز}
 و الیه بسته نهند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید
 و بیه درم ریبه باشد هر گاه طفل را عارض شود نفس زود زود زند و گوی زیر اصلاخ حادث
 شود علاج آن از مضجات و مسهلات و منشفات بلغم باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد ^{محفوظ}
 باید داشت و آغذیه بارده نباید داد و اگر تواند ماده را پزاید سهل دهد و الا انتظار این ^{باید}
 کرد و زود ماده به سهل و شیاف مناسبه دفع باید کرد و صفت منضج که درین مرض بکار آید
 اصل السوس نقشه نگاشته گاه و زبان مویز منقی بر سیاوشان انخیر گل بنفشه تخم خجاری ^ع ^{شلب}

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوردن آن
 روز دوم اگر مرض قوی باشد زود فایده سون اضافه نموده بدو روز سهیل متاکلی مغز قلوب
 باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دم بسوس گندم گل گاوزبان پنج سوس در عرق گاوزبان
 جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدو چون بقدریکسرخ خون نمرگ
 و ر عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن بر
 تارک و ناخنها مفید بود و تویامی سبزیان نموده یکروز سهاگه نم بریان یکخت و هر دو را در آب
 یا در شیر بزل نموده بقدر وانه با جره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو سه حب در
 آب یا در شیر مادرش بدو مجرب است فواق یعنی چکی اگر بسبب سحج حاوٹ میگردد و زمان را چنان
 گمان است که برای توسیع معده درده می افتد اگر بسیار باشد جوزندی یا شکر سفید بدو
 و چند بیدستر در آب ساییده اندکی داوان دهند بودنی شدید اگر بسبب آن زیادتی نوشیدن
 شیر باشد علاج آن شیر کتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب خنک بلغم و یا انصباب
 صفر از معده بود علامت هر دو احد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور میشود و همچنین
 علاج هضمه وضعف معده و سبتن شیر و خون در معده در منزل سوم آید سکتی از آن
 باید کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اگر بواسطه بر آمدن دندان
 صلب آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان یا
 کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از زهر همره و طباشیر و مانند آن که
 در بحث عطاس گذشته صبر باید کرد و مغز میل کوفته خیمه هموزن آن نبات سفید آمیخته
 نیم گرم باب بدخت سودمند بود و اگر پوست خشک خاص بلبله سیاه بر روغن بریان نموده
 هموزن آن شکر سفید آمیخته قدری بلبل برافیل دهد برای صبر شکم بهتر ازین دو است و آب

بازنگ سبز که در آفتاب یا با نشاندن اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشاند همان ساعت
 که از دست فارع شود و بعد بر دست چپین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را با
 تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذایم نخورد و غیره یا به خصوص شیر یا به خرگوش و غیره یا به زغالی
 بقدریکه انگ همراه آب سرد و نهند چسبند و در آن روز شیر نهند بلکه بر غذای پریشی در آن مختل
 طبیعت گاه باشد که طفل از اسهال بر طوبت که مضعف قوی اند یا اسهال مضعف را بر اسهال
 قبض حادث میشود علاج آن اگر تپناش زده گاو و بجز مرم بر نافت طلا کنند و یا مسکه و روغن
 زیت باب گرم آمیخته بشکم بماند و دست از طرف سده بطرف ناف مالیده باشند و آنرا صابون
 شیاف کنند و اگر تب باشد شیافیکه جهت صداع مفید است و در قرابادین می آید عمل آنند و اگر
 حاجت تقیه شود بحسب حاجت و مزاج تقیه کنند معص چون اطفال اعراض و خود را می
 باید که روغن زیت و آب گرم و نمک شانه گاو انداخته بشکم کنند و تکیه از شیر گاو تازه
 شکر کم نیز نفع میکند و پیشک سفید سائیده گرم کرده در لسته تکیه کردن نیز نافع بود چون
 اعصاب پشت طفل بر روغن گل مانند آن بماند تسکین در شکم می کند و آنچه در علاج بزرگان است
 سبکتر از آن استعمال باید کرد و تولد دیدان یعنی که جهائی که در مقعد طفل متولد می شوند
 علاج آن رسوت نر که چو کید بای بی بزرگ کوفته خیمه باب بدهند هر گاه همین ادویه را سائیده
 بزهره گاو سرشته ببلند آوده جمول کند که چهار اقل کرده بیرون می آرد و نازیل باشد که خوانیزان
 بالخاصیت نفع دارد و خواص موم سرشته شیاف سازد پس بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطانیده
 محققه او را اندک اندک بالگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر گرمی که ظاهر شود
 ویرا بگیرند و اگر موم در روغن گذاخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن گرم و
 خاریدن انحل نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول باعانت

دست او را در کنند و اگر شکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد
 و بعد آن پوست آنرا بخت بلوط گلزار ماز و در آب جوشانیده صاف نموده هر گاه بگیرم شود
 در آن نشانده و فضل آنرا بر بند دو انگشت کشند البول فی الفراش کسیکه ببول در فراش
 کند باید که سعد کند رخنجان بخت بلوط حب الاس گلزار جمله برابر کوفته خسته سفوف سازند و
 بپزند و مشک چند بیدستر در روغن سون آینه برشانه ضما و کنند و از اشیا می دره و سرد و تر
 احتراز کنند و خنجره خروس را بسوزانند و قدری باب نیگرم بدهند و شهیدانه بریان نموده با
 غسل آینه بپزند و نیکوترین سیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و ببول کنند
 و بوقت شب آب طعام نخورند و مدام خوردن جوز بومعید بود و نانی که در خمیر آن اندکی نخل
 کیوتر انداخته باشد نیز نافع بود همچنین خوردن همچون فلاسفه نیز نفع دهد و تا جلیل باشد نیز نافع
 حمیات اکثر اطفال را شب خلطی حادث میشود و علاج آن سبکتر از علاج تنب گان کنند
 لیکن اگر تب دموئی حادث شود و طفلزاده از ششماه باشد بعد از سه روز باید که سر را
 گوش او را شتر زنند و قدری خون گیرند و اگر در اینجاز او چسبند نیز جایز است و استعمال کافور
 نشاید و در تب بلغمی بر نجاست یعنی بومی ماوران در آب جوشانیده یا قویح ساخته گاه گاه
 باشند و در تب مرکب یکچین تیونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری
 مار العسل بکلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین اگر کم نوشانیدن سودمند
 بود و در تنهایی مزمنه تقویت معده ضرورت و طفل را اگر پسر از گوشت در روغن نمایند بهتر است
 و الا هر چه بخورد و بسیار ضرر نباشد باید داد و بیشتر غذا مناسب بود هر چند اطبا جدرمی و حصیه را
 بعد از حمیات و امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احتقر ذکر این هر دو را با مرض صبیان آب
 و الیق دانست و فرق فیما بین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

و ساقمترین او آنست که آبله بعد از بلوغ سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
 و شکم کم برآید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال وی میل بنگذ او آب برقرار علاست نیک است
 و باید که بنابر تقدم بالمحفظ در ربع زو پس اطفال بچسانند و حجامت باید کرد و غذا از لقوبات سرد
 و جو صغایر کفند و اگر گوشت هم بخورد در لقوبات پنجه خورد و دوائی سرد و متقوی دل از غذا
 و عرق کیوڑه و گلایه و سکنجبین شربت انار مقرر کنند و در افتاب بیدن و مانند آن احتراز نمایند و بگرا
 طفلی که در او بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سیاه در آب گلاب
 سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخوراند و سه مرتبه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش و منند
 و اندرون حلق اندازند و بالائی سینه مالند و چون بر آمدن شروع کند آب غناب عرق ^{الشطب}
 عرق گاو زبان نبات خوب گلان بقدر مناسب بطفل دهند و بابت شستن مریض بر این اقتصار
 باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوڑه نیز میدهند و چون جدی در آمدن در ^{عرق}
 و روز چهارم هم گذشت که بتعامه بر نیاید بسیار که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلم
 و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بچوشاند و قدری زعفران
 در آن آمیزد و بچوشاند نیز مفید بود و آب گرم نزدیک دارد و چادر سفید بطوری بر مریض گذرد
 که بخار بر بدنش برسد از برای برون آمدن ^{تفتیح} مسام سرخ الاثر است و همچنین خالسی بر بدن
 مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هر گاه ثور پرور کند و باز نماید شود و
 همچنین آب بادیان و آب کرفس نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس متفشر مناسب است
 و مروارید که هم قابض و مخرج است مست از است و اسهال در آن مضر است در صورت پهاست
 بحسب او از سر هر سه و مروارید و گلاب و بازننگ باید کرد اگر خارش شود این علامت پهاست
 باید که خوب گرو بوج تیر که در شاخه همان آباد شهر است و از طرف کشمیر می آید گرفته بخور نماید

دو دان بدن رساند و تزویج و رض کمال مهبوبی تبدیل بقوت دل پردازد و کشیدن ساقها
 هم مضایقه نثار و او در اج مانع بر آمدن جدری و حصه است و چون بر آید باعث خفست
 و همچنین شیر سپ قدری نوشانیدن مانع بر فرد رسال است و اگر بر آید زیاده از چند دانمی باشد
 غذا وقت بر آمدن پنج دوشکر خسته و تخم شیرین و نان شیرین و کچری و دال مویزگ عدس همراه
 نان و عدس نیز بریان نموده میدهند و در موم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند و در
 موم سرد عرق عنب الشعلب یا عرق گاوزبان بجای آب میدهند و اگر آبله جدری بسیار
 بود جاست و قرصه انجماد متعفن شود قدری کافور در روغن ویو دار اصل کرده استعمال کنند نافع بود
 و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر پاچکدشتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است
 و روغن کنجد نیم گرم مالیدن از آله خشک ریشه میکند و اگر زرخش ریشه رطوبت باشد مانند مردانگ
 و سفیده از زیر و زرد چوبه و سمند و رسائیده پاشند و نوعی از جدری بود که از اجتهاد
 و آن دانه های بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیداشد و بی تب بود و جمیع حواس نفس
 برقرار میماند و این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد بکتر از علاج جدری کنند حمزه
 سرخ باده که به طفل عارض میشود اول نشقیه مرصعه و تعدیل خلط نماند و بلیله سیاه چرانیه و
 مصفای خون دهند و رسوت و صندل سرخ هر یک داشته تر کپور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون
 زرد چوب خا از سر یک کاشه مردانگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک زده عدد کوفته و پخته
 در آب حل نموده گویها مثل مننه بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میداده باشند
 و اگر حاجت باشد جاست و علق بکار برند و اگر شود متفرح بود موم هم سفید اب سفید بود و
 شور سیاه و قرچی قتال باشند و بعضی گنج چون عارض شود نشقیه مرصعه کتف نصفا
 و احمال و از طفل نیز خون بگیرند به جاست و ارسال علق و چون خا و کیمیله و چون بری خشک

از هر یک یکدم نیله تهو تهه نیلام کشتهش دام کوفته و پخته بروغن شرف اینجه باند و ساعی
در آفتاب نشیند برای تروح سر مجربست و طلائی که تجربه احقر العباد رسیده صفت آن
آمد سوخته نیله تهو تهه سوخته مرغ سیاه سوخته پوست شخاش سوخته مردانگ یان همه را با یک
سایده و روغن زرد که یکصد و یکم تهره از آب شسته باشند در آن اینجه طلا کنند و اگر آرزو نمود
یک مشت و اندکی نیله تهو تهه بریان کرده بار یک ساخته در خیزات ترش آنجه کف مال کنند تا
باند خیمه شود پس ببالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است و میباید که اول سومی ستر تراشد و بعد
از آن دوائی مذکور ببالند فرسخ نهم در تدبیر مسافران بری و آن مثل بر شش محل
است محل اول در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر تمسلی باشد تا
که تقیه کند از فضلات و تدریج در ریاضات افزاید و بیج و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن
و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرم باشد بر وز انداختن
جای گرم نشیند و اگر سرد باشد جای کثاده نشیند یا هوک صحرای عادت کند و در اطعامهای
که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الحبوب باشد لیکن قلیل در مقدار
که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شویب باشد و زردی بسینه
و جالینوس حدی برای نیم نخت کردن بیضه قرار داده است که هر گاه در آب جوشانیده
بگذارند و ناصد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و ناصد شماره نمایند نیم نخت شود
و واجب است که طعام خورده همانوقت سوار نشود تا حاجت بجا نشود و آب زیاد شود و طعام را فاسد
یا اگرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول بنهر ل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه و چیز
تولید خلط خام کند لازم دانند مگر از برای ضرورت که معالجه باو کنند و گاهی مسافر محتاج میشود
بسوی غذای که بواسطه آن صبر بر گرنگی نماید چنانچه طعام از جگر زربان ساخته باشد خصوصاً

که بجای روغن چرب بے گاو یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین نقل از بادام و تیر گاهی ساق
 خجاج میشود بسوی چیرنی که بسین صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه یا سرکه یا آب با سرکه و آب
 که ترک کنند او بیه معطشه را مثل ماهی و اشپای نمکین شیرین و تخم کمر کند و تیر برفق نماید
 و با مردم چشمی مختلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصاً خنجر
 نمکین شیرین و تیز ترش و چیرنی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا بسوی
 یاد بدن باله و آذ اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جایکه آب متعفن
 بسیار جمع شده باشد و کثرت مرده های غیر مدفون و غیر سوخته درین نمناک بود محل خوف
 و باست منزل نسا زد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه تعلق و کلانخ و
 هوام بدون بخورش شاخ گاو کوهی و اشمال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
 بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را مشت مال نماید و عضله های پار را بر روغن گل یا روغن
 یا روغن شبت باله محسل دوم در تدبیر سازی که در گرما سفر کند اگر در گرما سفر کند
 سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن تبخیر بر سر مالد و بر سینه لعاب اسجول و تخم خرفه طلا
 و هر گاه سوار شود سخت پست جو و شربت میوه بخورد و واندکی صبر کند تا مدتی قرار گیرد و تیز
 گاهی بسبب تگراضعف در قوی عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار شود در شب
 آرام گیرد و در روز در مکان بلند فرود آید اکثر چنین اشخاص را بسبب دوری کردن در آب سردتضعف
 زایل میشود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده تا وری نماید و در زمینی که سموم باشد
 دهن و بینی را از رمال پهنند و و پیاز بادوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن تخم
 تخم که و روغن بادام در بینی بچکاند و اگر کسی را سموم زنده اطراف را با آب سرد بشوید یا در آب سرد
 نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر مالد و خرفه و کاه بود که در خنجر

و اگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند با آب سرد و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشد و شراب قوی
 مخرج سودمند بود و آفشده فاسد که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر تشنگی
 شیر و دوغ مناسب است و در تشنگی در تالیف شیرین چنین نوشته اند چون آبته خام را
 پوست دور کرده بعد از آن تخم او را ریزه ریزه تراشیده یکدو گهر می در آب بگذارد تا که آب
 ترشی بر دارد بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورد نیز رفع اذیت مسموم
 نیاماید و نیز خامش را در خاکستر گرم پنهان میسازند تا که گداز شود پس از آن بر آورده در آب پختیارند
 و بدستور شیرین ساخته بخورند و از اذیت هوا سبب است و نیز در کتاب صوف مذکور است که
 تمهیدی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوا گار نیاماید و آفشده آن بسبب
 طبیعت در خواص اقوی است و اگر گریه در آسائیده در گلاب نبات حل کرده صافی نموده بخورد
 مسکن تشنگی و دافع سمیت هواست و مداومت فاخره معدنی یعنی زهر مهربه بقدر قهرا
 نافع ضرر هواست همچنین خوردن نابریل دریا بقدر پنج با گلاب و طین مخموم نیز نافع است
 هوای و باست و بوییدن ترنج از برای مضرت هوای و با آن نموده و فرش کردن برگ آن
 همین اثر دارد و بوییدن بلخ و برگ آن نیز نافع فساد هواست همچنین لیمو و خجور موم به نسبت
 هوای و با نافع است و تخم کافور و سعد و صندل مسک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و در
 غار با ناخته اصلاح هوا میکند و آب و گلاب خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پتیا لیم
 باشد هوا کوبد با عنبر سرد و همچنین نگاه داشتن سیب و زاناشپاتی و نیلوفر و نقشه و کدو و گل سرخ ترند
 خود از اثر هوای و با محفوظ دارد و علامت و با آنست که هوا کد شود و باران کم آید
 و حیوانات ذکی الحس مثل قملق و صد هدهد و خطاط بگریزد و صفادع و حشرات بسیار شوند و
 حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شب هجوم در او خرابستان

بسیار باشد محل سوم در تیس مسافری که در مسافرت هر گاه مسافر در راه سر مایند خود را بجا
 گرم بپوشد و دین و بی را نگاهدارد که هوای سرد و فتنه داخل نشود و اگر سرد روی کار کرده باشد
 جلد خود را بچامه گرم بپوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه تبریح رود و دست پارا حرکت دهد و
 و بر روغن های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هر گاه طفل معاقرت حاضراً
 فرقیون و جذبید تر و حلیت در آن انداخته باشند و ضماد فتنه و سیر حاقط قصاد است و
 درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و زردل و غیره از اشیائی حاره بخورد
 و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلیت باشد
 نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و لبوض آب شراب بخورد و صبر کند تا مدتی
 قرار گیرد و پیشتر از خود و پایی را پایی تابش می سپیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در
 پای توان جنبانیدن اگر دست و پایی ماسد است ماسورم شود و شلغم و کرب و انجیر و بابونه
 و آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج است که اطراف را
 اندر برف گیرند تا سرازوی بیرون آید و اگر بسبب بارنگ اطراف بگرد و سیاه و سبز شود تا
 که شتر زنده و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخورد سبب شود پس گل زمینی در
 سر که آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب گرم یا از آب سرکه بشوید و مکرر چنین کند و اگر اطراف
 متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم در
 تیس رنگ داشتن رنگ روی هر که در سفر باشد ضرورت که رنگ روی آن تیس شود باید که چیزی
 زنج بر روی طلا کند مثل لعاب سنبول و کثیر اصمغ عربی و سفیدی تخم مرغ ماراثر گرمی و سردی
 و عصار محفوظ ماند و نان خشک نان میداده در آب جنیانیده طلا نمودن نیز مفید بود و نان
 موم روغن که موم سفید را در روغن جنیانیده گذاشته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید است

و بعضی عطرم درین ترکیب داخل میکنند بیا خوشبو میشود و محل چشم در ندر باز درین
 مضرت آبهای مختلفه پیاز لسبر که و سیر لسبر که مضرت آنها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
 و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر
 خود و سیر و همراه خود آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا نه نشین شود و آب صاف گردد
 و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطنج و تصعید و تقطیر زایل کند طریق طنج اینست که آب را
 در دیگ اندازد و زیر دیگ آتش کند تا نصف بماند پس از آن صاف کرد و یکبار بر و طنج
 تصعید اینست که مانند کلاب عرق کشد و طریق تقطیر بسیارست یکی آنکه آب را
 در ظرف گلی تخلف نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ گلیتند هر چند از موضع بنده تقاطر کند
 بهترست دوم آنکه آنها را در دیگ نهند و بالای دیگ چه با گذارند بطریق تقاطع و برین
 چه با صوف پاکیزه ندانی کرده گذارند چنانچه سر دیگ تمام پوشد پس زیر دیگ آتش افزونند
 تا بخار بصوف بر آید و فرو همی چکد در دیگ آب صوف را امتحان همی کنند هر گاه شمرین نماید
 صوف را برداشته در ظرفی بغیشارند همین نشان که بخارند بگیرند چون دو بار عرق گرفته باشد
 آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سیوم آنکه در قرح را
 یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فیتله کنند و یک سر فیتله اندر قرح
 پرنهند و دیگر سر در قرح تهی نهند آب صاف بدین فیتله از قرح پر بقرح تخی بیاید و چون
 زلی را ساییده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
 را ساییده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و دواست فادر هر سعه بقدر قیرا
 حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویر است و خوردن ناریل در یکا بقدر سرخ در کشت
 یکد و بار با کلابی سه حافظ صحت رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از خلقت آن رافع مضرت ایهاست و آب شور با سرکه یا کهنجین باید خورد و اگر حب الاس
وزع و در خنوب اندازد آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شنبلیله
بشراب چیز پاکه طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب شیرین خوردند
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای اردیبر رفع مضرت
سکند و مضرت آبهای الیاده را میوه هاسر و بازدار و مانند آن را و به وقت مسافر باید که طعام
بی سیر و پیاز خورد و آب از صافی گذرانیده خورده باشد محل ششم در بیان اشیا
که مسافر همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بر ضعیفی باشد یا
بستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود او و به موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین
حاره را در موسم سرما و او و به بارده را در موسم گرما چنانکه فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امر
مناسبه طبع خود را و اگر در اشای راه بمرضی از امراض مبتلا شود و میاید که بجای آن استعمال گردد
او و به امراضی که کثیر الوقوع اند چون پیسه و تپ مانند آن باید که همراه باشد و همچنین او و به
دل و دماغ و جگر مانند و ارامسک و مفرج بارد و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود
اولی و انسب است و نگاه داشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و ضلوق و امثال آن
که حشرات را طعم کند بجا نیست و همچنین است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوبی و تریاک گاو کوبی
و فادره معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی جمید و خاک اغستان و کلین چشوم و نایل
دریائی و امثال آن از ضروریات است و در منع گردیدن هوام دارند اشای مذکور و حضور
برائی مداومت هموم مشروب به قایم مقام تریاق فاروق است و داشتن پار عضل با
حفظ ازیت جمیع حشرات است و او و به که دفع هوام و طرد حشرات میکند نیز با خود داشتن
لازم است همچنین گفته اند که از تخم خوب الکور و انار و پنجه نمک پودنی و مقل خلقت شنبلیله

و سم حیوانات هوم میگردد و آرد و دشاخ گوزن انواع ماران میگردد و همچنین این دو و شمشیر
 گوگرد و موسی انسان و پاشیدن آب نوشا در خوردن در سوراخ مار باعث هلاکت اوست
 و آرد کردن عتقرب و کبیرت و هم خوردن در سوراخ و پیر عتقرب بگردد و اصلیت در خانه
 ریختن این خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن به عتقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پارچه
 در سوراخ عتقرب از بیرون نمی آید و چون روغن تخم کبیر کسی تدبیر کند او را عتقرب نزدیکی
 و اگر سیر و کبیرت دو کند زنبور میگردد فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا مثل است بر دوزخ
 زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان مثل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
 و علاجی که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد آنچه
 بایشان مخصوص باشد این است که گاه باشد بعضی مردمان را در ابتدای ایام بوقت
 نشستن در کشتی دوار و غشیان وقتی حادث میشود پس هر گاه قی عارض شود بنده کنند تا
 خلط خام بیرون آید پس اگر فرط کند بسبب و انار و مانند اینها که سده را قوی کنند باید کرد
 و اگر اول معویات سده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انبساط و قوی که خورد شود
 تخم کرفس منجمی کند غشیان را و همچنین فسنجین و عدس بنجوره و سرکه پخته اگر نخورد درین باب
 مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد و خصوصا اگر اندک پودنی نیز باینها یار باشد و همچنین
 شربت سماق نیز نجایت است و مالیدن سفیداج را در هر دو سوراخ منبی مفید بود و اگر
 زرد و و طباشیر سفید و صندل سفید و محو و پوستر ترنج و مانند آن در گلاب سرکه سائیده
 بر رسم سده ضا و کند همانوقت قی باز میدارد و آواز اکثر ثقات سموع شده که یکیدن
 بیومی ترش برای دوار و غشیان و سموع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود فایده
 بلین میکند و همچنین تمرندی و خصوصا افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

جميع جموضات مقوی معده در نیایب نفع اند و از خواص فیروزه هست که دارنده آن در
 آب غرق نشود و صاعقه باوز سده انگسری یا قوت زد خود داشتن از برای تقضا
 حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفیدست ساحل دویم در تدریس غرق الماوان
 چنانست که اورا سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس تخمیل سفید بی ریشم
 و قلع را در سر که بچوشانند و صاف نموده در طلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آن خود و شیر
 تیار نموده بدن زور ق دویم در ذکر سرهای حیوانی که مخصوص بدریازند و علاج آنها
 ماهی سرد شده خصوصاً که در مکان نناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست آب تب
 و پودینه و سکنجبین شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کوفی سودا را
 و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صمغ سفید بود هر اره ساک آب بعد رعدی بعد از
 هفت زور قائل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و یا داری چینی و خبطیا نارومی اینک
 یکمقال شیر یا پنیر گوش نیم مقال است از تب بجمری قائل است علاج آن شیر زرد
 شیر خرد شیر زنان و آب برگ خنطی و بخاری و آب خیار و سرطان نهی توان خورد و اگر
 خارش است را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین حج ارض خرق بیاه غار لقون نیم
 سفید کثیر آب السوس برابر بگویند و بعد دریم با فند آب بخورند ضفدع بجمری سرخ بود
 گویند بر جعد و بر موم افتد و اگر نتواند رسید نفعه بدید و منضرت رساند علاج آن تریاق کبیر
 و مشر و دیطوس خوردن و موضع زخم را بنمک خاکس خوب الگو و آبک تسمید کنند در یا
 علاج آن بعد از تدریس کلی بر موضع گرفته او سرکه و گوگرد طلا کنند و صمادی که در علاج ضفدع
 بجمری گذشت انجام مفید بود و توسمی دیگر در دریا میباشند که از گردن او در سخت پدید
 و سر ماگید و وحذر شود و بهیر و علاجش مانند علاج زهر با سرده است و سرکه بگرم طلا کردن

و روغن عاقرقورچ مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن گزوم در یامی علاج آن بعد
 از تدبیر کلی مثل ضفح بحری بودسگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینهارا
 از غسل و نمک بوره از منی طلا کنند پس نمک سرکه در آن باله و بشوید و سپهر غابی و سپه گاو
 و روغن گاو نهد و سپه تمساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تمساح را همچنین گوشت
 تمساح تر یاق گزیدن اوست و گسائیکه بد اوست سفر دریا میکند میگویند که هیچ دو از برای
 گزیدن سنگ آبی نیست بلکه سرخیز یکدیگر گزیده او گزاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر آنست که
 موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند تدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده
 او بول میکنند و ایشان رطب را میگویند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در
 روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند و قتیکه تمساح گزیده باشد در سه سال موضع گزیده او بهانوقت
 شکافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را دروغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر بار بدن خود
 باله پس آنرا میگوید چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم و علم
 علاج بقول کلی علاج تمام میشود البته چیز اول تدبیر دوم ادویه سیوم اعمال بد و نه طریق
 متضمن است البته فرسخ فرسخ اول در تدبیر و او آنست که در اسباب سه ضروریه تصرف
 کند برای حفظ صحت یا استر داد آن اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن
 کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تخمین تدریج و غیر آن همچو
 تاثیر ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دو استعمال ضد زیرا که علاج بعدی باشد
 همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سه ضروریه برای غذا
 احکام خاصه اند و آن این است که گاهی غذائیدند چنانچه در بحر آن وقت نوبت و گاهی
 غذائیدند که کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگر چه کثیر الکیوس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

چنانچه داوه میشود بکسی که قوی الشهوة و قوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره یارده باشند
 مانند قبول فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داوه میشود بکسی که ضعیف الشهوة و الهضم بود و بدنش
 محتاج تغذیه باشد مانند گوشت و زردی بچشم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت گوشت
 کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلائی بدنی و گاهی غذا میدهند که
 زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داوه میشود بکسی که اراده ریاضت قویه دارد و نخورد
 غذائی لطیف را بعد غذائی خلیط ناکه خود هم فاسد شود و خلیط را هم فاسد کند و غذا اگر
 دوست قوت است لیکن دشمن او نیز است پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
 بدند و هر چند که مرض فرمن باشد احتیاج غذا برای اقیای قوت زیاده میباشد و چندانکه
 حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند و الا واجب است اگر چه در
 بحران باشد فرسخ دوم در علاج باله و برای او سه قاعده و سه فاعده است قاعده اول در کیفیت
 اختیار دو که حار باید داد یا بار یا رطبت یا این بعد معرفت نوع مرض باشد که آیا مرض حار است یا
 بارد قاعده دوم در اختیار وزن دو که بقدر درم دهند یا دو درم و اختیار درجه کیفیت است
 دوای حار درجه اولی داوه شود یا ثانی یا زیاد از آن این حاصل میشود و بعد از آنکه صنایع از
 اشیائی که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و عادت و فصل و صناعت و بلد و
 قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است چهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج عضو
 پس هر گاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حار پس شد مزاج
 صحیح خود بسیار و در صورت احتیاج میشود تبرید کثیره و اگر باشد مزاج حار مانند قلب عارض شود او را
 مرض حار کفایت میکند تبرید بسیار اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکند بدو
 ضعیف باشد در وزن و درجه و این بر چندند یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه و دیگر آنکه

تجویف وارد از جانبین یعنی از خارج و داخل قویا زجابت احد پس کفایت کند و او را می‌توانست
 و اعضا اینکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوای قومی اما وضع پس عضویکه قریب باشد کفایت
 میکند در آن دو اینکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقومی و اما
 قوت پس عضو ذکی پس شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوای
 قومی و در تبرید مفرط و نه تکمیل کرده شود مواد چنین اعضا نیز قیاض تا که نگهدار قوت را از تحلیل
 و استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دو اینکه در کیفیت سعی باشد مانند زنجار و سفرا
 کرده شود مواد آنها بیک فعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند او را
 ضعیف و قومی محتاج میباشد بدوای اقومی و همچنین اگر مریض اشی باشد و سن شیخوخت
 و عادت بخوردن اشیای باره و فصل شتا و صناعت گاوری و بلد شمالی و سخته که
 دلالت کند بر غلبه بنم و عضو علیل قومی بر احتمال ادویه شدید الکلیفیت پس در وقت بلاحت
 بر استعمال ادویه قوی تا الحده جرات کنند حتی دو اینکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت او بند
 قاعده سوم قانون وقت است و دانست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت
 مرض ^{شدید} است اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود و رواج فقط و در تنزید رواج با مریض
 آنها فقط مرخیات محله و در وقت انحطاط فقط محلات صرفه فایده اول اینکم
 امراض ترکیب تفرق اتصال مو علاج در امراض خبریه مذکور است و در اینجا علاج امراض
 سو مزاج مذکور میشود و سو مزاج اگر سافج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر اود
 باشد استفراغ کرده شود ماده بانچه بهر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سو مزاج بعد از
 استفراغ غیب مجاورت ماده تعدیل کرده شود بانچه معدل است و معدل هر خلط
 اوست و توضیح چنین را گویند و آن عبارت است از آنکه قوام خلط با تعدیل آید تا که قابل

انفعال فعل سهل خود و استفراغ سهولت گردد و شرط استفراغ قوی و آن دهت می باشد
 کیفیت و کیفیت پس طالع است و ورم قوت پس ضعف مانع است گر آنکه ضعف قوت
 سهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود بعد آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج
 است پس از اطراف حرارت و پروت و بین قلت خون مانع است چهارم سینه از اطراف لغوی
 و قریب و ظن بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد و زب قروح امعاء مانع است ششم
 سن بزم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
 بلد حار و بارد معطر مانع است نهم صناعت پس شدید تحلیل و تمیم حمام و حمام مانع است دهم
 عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود بر استفراغ آن بدوائی قوی بلکه
 علی التدریج تحلیل تحلیل بدوائی الطیف کند حتی که عادت شود و سزاهار است که قصد کرده
 شود در هر استفراغ پنج امور یکی از آن انچه که از پیش بدیدن کیفیت و کیفیت خود
 و ورم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت تحلیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت سبیل ماده باشد
 اگر غشیان باشد بقی تقویه کرده شود و اگر معض باشد باسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
 طبعی و بسک معتمد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محذب بجز با ر و ماده مفر باسهال
 پنجم آنکه باشد استفراغ بعد از صبح که واجب است در امراض فرمونه و تحبست و امراض حاده مگر
 آنکه ماده هباج باشد و عضو که نقل کرده شود بسوی او ماده خشن بود و مخالف باشد جهت
 مشارک بود باؤف و صبار و تحمل باشد بر مواد منجذب و گاه جذب کرده شود ماده از عضو
 بسوی آن جهت مخالف جهت باشد اگر چه استفراغ کرده نشود از مجذب بسوی چنانچه جذب
 میکند بجام بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذب بسوی از مجذب و عین در جهت بعید
 نباشد بلکه در یک جهت اطول بود از جهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده نمیشود و بسوی پائینی چسبند بلکه یا جذب کرده شود و بسوی پائینی راست و این مفصل
 است و با بسوی دست چپ و سر و راست که جذب کرده نشود با ستلا و هر گاه که واجب
 قصد و استفراغ و باشند اختلاط بر نسبت طبعی پس در صورت ابتداء کرده شود و بقصد پس اگر
 غالب شود بعد از قصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی
 نباشد استفراغ کرده شود خلط غالباً لا بعد آن قصد کرده شود و باید که در میان قصد
 استفراغ مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شرب و او را جایکه واجب باشد قصد
 حمی و اضطراب گاهی استفراغ کرده شود برای رذات کیفیت ماده و گاهی برای
 استظهار یعنی برای تقدم بالخط و حق غیر معتاد امراض و گاهی برای تقدم بالخط
 سیکه معتاد باشد با امراض و دوائی سهل اسهال میکند تقویت جاذبه برای خاصیتی که
 در دست و رسیدن قوت دوار امجاری حاجت نیست و خواب بر دوائی ضعیف قاطع
 یا مضعف عمل دواست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و نخوردن زیاد از آب گرم که بخورد
 بسیار دوار اقبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر در وقت و باید که غذا بعد از
 سهیل و قوی نشی لذت جید البوصه باشد مانند فروج و کیکه دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد که
 کرده شود و الا حرکت داده شود و نخوردن قوا فیض یا بجنه لینه و شیافات سهله و جمع نمودن
 دوا سهیل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن سهل اعراض متکدید آید و مواد طرف اعضا
 ریشیه مایل شود و واجب است که قصد کنند قاید و دوم در میان قی و آن تنقیه سده کنند
 بصر را نیز گرداند و نقل سزایل بنمایند و قروح کلیه شان را نفع میرساند و برای امراض مننه
 مانند استقا و جذام و یرقان و نفوس و رعشه و فالج مفید بود و قوی اختیار بود و غیر اختیاری
 اختیاری دو قسم است یکی آنکه برائتی حفظ صحت کنند و دوم آنکه برای ازالہ مرض و قوت

قی اختیاری صیف و بیع است و بقراط ضامن بشود و حفظ صحت کیکه فی در کیماه
 دو مرتبه پی در پی غیر حفظ دوره عادت خود کند و بهر قی طعام جدید کثیر مختلف الالوان
 بی مضغ کثیر خور و یا مقیات خورده قی کند یعنی مزاج از آب برگ تریم بم آن و آب شبت
 و غسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سنگین آب گرم و گلاب قی اصطرار می پرسند
 حاجت افتد از آب نیگرم و نمک بحسب حاجت مکرر قی کند و بعد از قی گلقتد و سکنجین
 باندگی مصطلک ساییده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورد تا که رنگی صادق نشود غذا
 نهند و غذا سر بلع اهنضم و کثیر غذا مانند آب نجی دهند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر عرض
 در آن تحقیق معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
 باشد از ادویه قویه چون خرفق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و مانع و گردن
 باریک باشد و کیکه بسیار فریب باشد احتراز کنند فایده سیوم در بیان حقه بقراط
 استخراج کرده اورا از طایریند او را عمل طایر گویند حقه آنست که دوائی بعمل مخصوص است
 از راه مقدر رسانند و هر دو اینکه برجم از راه قبل رسانند و او معالجه نیک است در اخراج فضول
 معده و امعاء و جذب کنند مواد را از اعلی بدن و دوائی حقه کم از نصف رطل و زیاده از
 دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و
 قبل از استعمال حقه خیزی مقوی معده چون گلقتد و مصطلک و اندکی شور یا با توایل چاره
 بخوراند و در خلوص معده نشاید و غذا در آن روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب سهله قریب بتر
 مطبوخات سهله است مگر بعضی سهلات را در حقه منع کرده اند و آن جبرست و بیلیات
 و حقه اقسام است و در امراض گرم از سهیل بار و در امراض سرد از سهیل گرم حقه کنند و
 مریض طاقت نوشیدن سهیل ندارد و ادون حقه ضرر بود و فرسخ سیوم در اعمال بدو آن

بر شش قسم است اما که استعمال اطباءست فصد و حجامت و زلوسه و این هر سه را البته بیان
 نکریم بیان اول در فصد و آن مستفیع جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه
 خون از مقدار طبیعی خود زیاد و شود بالفعل یا بالقوه دوم آنکه متغیر کیفیت باشد بالفعل یا
 بالقوه و وقت فصد اختیار می آید که مایل بگرمی باشد که بعد تمام مضم و الفراع
 از بول بر او واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر بایست و قبل از دوازده سالگی و نیز
 بعضی پیش از چهارده سالگی بایز نیست و وقتیکه قمر ناقص انور بود بهتر باشد خواه در اول
 شهر خواه در آخر تجلاب حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
 نیز در هر حال بکار بندگردد در زجران نکنند و آورده که در دست می کشانیدش اند
 قیضال یعنی سرار و شعبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکند اکل
 یعنی هفت اندام مرکب است از قیضال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
 یا سلیق و ابطلی از یک صل اند و این هر دو تنقیه از ماتحت گردن میکند جبل الذراع
 حکم او بر قول قدما شرح بوعلی حکم قیضال است و همچنین خمار او ستاد بود و نزد صاحب ذخیره
 و بعضی متأخرین در حکم باسلیق است اسلیم موضع فصد او با این خنصر و بنصر است شبه ابطلی است
 و چون خون او غلیظ است بهتر است که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارندیم
 راست او جاع کبدر او چپ او جاع طحال او دل را مفید است و شش از هر طرف که باشد شکست
 و می باید که بعد از فصد اسلیم دست در آب گرم دارد و آورده که در پای کشانید صاف
 مابض عرق النساء صافن یعنی سلیم است او را طشت بقوت میکند و فصد او خواه بود پیشتر
 او قایم مقام عرق النساء است و جهت خارش ران و خنصر و قضیب و قروح آنها را بر
 اما که ماده باسلیق اثر تمام دارد و مابض در باطن گوزانو است حکش حکم صافن است لیکن

در اوراطش و اوجاع متعدد و بواسیر قویتر و نافختر از صافن است عرق النسا نفع او در
 وجع عرق النسا قوی تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوانی و
 نفوس نافع است و برین رگ چند گره میباشد که از سبتن یا معلوم میشود و اگر قریب تا ننگ
 یافته نشود و شمشیر او که میان خنصر و نصیر پاست باید زد و او رده که بسرد و این تعلق دارد و عرق
 چپه و چهار رگ عرق تحت اللسان اند اما عرق چپه او منصف است این چنین
 فصد او نقل سر و نقل عینین صداع مزمن را سود دارد فصد چهار رگ که بر سر و لب واقع
 اند بر سر رگ فصد آن جهت تبور و قروح فم و قلاع و اوجاع گوش و امراض لب نفع دارد
 عرق تحت اللسان که در باطن فم میباشد فصد او تحوانق و آوارام لوزین را سود دارد
 و آنکه در نفس زبان بود فصد او نقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن قیاحیض
 قوی فزیه و آنرا بسیار فصد کنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و
 صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب بجز مزاج را گلقتند و مرئی به مناسبت بود
 و آوستا در حوم زنی را که در اثنای فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند
 ازین تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است بشرط و بلا شرط
 و بشرط پاکی زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و حجامت
 باعضای ریشیه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ نمیکند و هر گاه که ماده در عضو جمع شود و بیشتر
 باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو کنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
 منع است لیکن بهتر است که تا پنج شش و هفتم و هشتم باشد در وقتیکه مایل گرمی باشد
 لهذا ساعت دوم در گرام ساعت بیوم بلکه چهارم در سر مقرر کرده اند و حجامت بر
 مقدم راس صداع را میندست لیکن پیش ازین ضرر دارد و حجامت بر نقره کردن یا کحل بود

و با این گفن خلیفه با سلیق و حجامت بر نقره برای آمد و تجز و قحلاخ و نقل اجنان سفید
 لیکن سیان آرد و حجامت بر قطن و مایل و شور فخذین و قمرین و بونیر افضل
 سفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلا شرط بانار باشد
 یا بانار حجامت بلا نار جذب مانده بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریح و تسکین دین نافع بود
 و مجرب ناری جانیکه دانه غلیظ باشد استعمال بسیارند و طریق او که بالفعل مروج است
 که گاه را افزوده مجرب آن نکبت از نذیان سیوم در بیان علق و آن کریت که در آن
 میباشد جذب نخل آن بیشتر از جذب حجامت بود در خقاق دیگر او را مبرجاکه باشد استعمال
 میکنند و ایضا در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیست و گفته اند که علق جذب نمیکند
 مگر خون فاسد را و سر ایط که در حجامت مذکور است انجام همان اعتبار است لیکن در نند
 معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشد برای فساد خون ارسال علق مابین
 او کین میکنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باید که طبیعت را
 عادت کسل نسازند که در هر اندک ض توجه علق شوند و شرب سهل فی عادت نکنند
 و هر جا که تیر با سهل مکن باشد به اصعب رجوع نمایند و اگر حاجت از اضعف بر نیاید
 بتدریج با قوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا
 با قوی کنند و در معالجه بر یک اقامت نباشد که موجب الفت و عدم الفعالت طبیعت است
 و لاتی نیست که مداوت کنی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تیر بودن اثر آن هر دو
 جرأت مکن بر ادویه قویه و فصول قویه و چنانکه مکن باشد تیر یا پذیر رجوع با دویه مکن و
 هرگاه شناخته نشود مرض که حار است یا بار دلس جرأت مکن بر دوائی مقوطه الکیمیة که استعمال
 ضعیف و مشترک النفع در نصوص است بهترین است و هرگاه جمع شود مرض و عوض پس ابتدا کن

بصلح مرض مگر آنکه عرض اقویے بود مانند قولنج پس اول در درائیکین
 کن بعد از آن علاج سده کن منسزل دوم در ادویه و اخذ مفرده
 و آن بر یک میسل و دو رفیق شامل است میسل بدانکه نزد اطبا دوائی
 مفرد آنرا گویند که ترکیب صنایع در و نباشد رفیق اول در احکام
 ادویه منسبه و اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب
 گذشت و آن دو طریق است طریق اول کلام کلی در ادویه و آن چهار
 فرسخ است فرسخ اول در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل
 چهار درجه انحصار دارد چه هر چه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
 ببدن معتدلی و تغییر گردیدن اول از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغییر محسوس
 از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آنرا معتدل گویند
 و اگر تغییر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغییر سخت محسوس شود
 آنرا درجه اول نامند و اگر تغییر محسوس غیر معتدل سازد آنرا درجه ثانیه
 و اگر تغییر مفراط غیر معتدل نماید یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه ثالث اگر تغییر
 معتدل دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوائی سکه هم
 خوانند و هر یک ازین درجات را سپه میباشند که آنرا اول و اوسط و آخر
 درجه خوانند و در تغزیت معتدل قید تکرار و زیادتی معتدل
 از آن جهت ساختیم که تافرق شود در میان معتدل و درجه اول چه
 در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نمیشود بحدلات درجه
 اول فرسخ دوم بدانکه مخفی نماند که هر دو مزاج دارد یکی آنکه

از فاعل عن صر کفیتے میانہ در ان پدید آید کہ متشابهہ باشد لغبا صر و
انرا مزاج اویے گویند مثال بودن دو معتدل یا حار یا بار و یا طرب
یا یابس معزده باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اولی کفیتے
دیگر در متمزج ظاهر شود انرا مزاج ثانی گویند چون روع و تحلیل و قبض و
جزء ان کہ غیر کیفیات اربعہ است پس بیچ دو امی نیست کہ مرکب القویے
نیست زیرا کہ مزاج ثانیے لازمہ مزاج اویے است چہ ہر چہ گرم است
یا سرد و لامحالہ تحلیل و روع و امثال ان کہ از انرا مزاج ثانیے است
در ویے موجود است اما در عرف خاص اطباء این لفظ را اطلاق نمیکند بگر برادوی
کہ قوت ان مرکب بود از قوای متعدده متضادہ کہ از انہا اثر مختلف صادر
شوند چون حرارت و برودت مانند کشینز تر نیز در اکثر بعضی ادویہ را مزاج
ثانیے مرکب باشد از اشیاء متمزجہ کہ در نفس ان اشیاء مزاج و ترکیب
از عناصر بود پس برائے ان مرکب ازین اشیاء مزاج ثانیے حادث شود
و از و افعال متخالفہ صادر شوند چون روع و تحلیل یا متواقتہ ہجو
نقط روع یا فقط تحلیل یا متضادہ مانند سردت و برودت یا اسہال
و قبض و این چنین دو اگر ترکیب او مفرد طبعی باشد مانند شیر
کہ با وجود بلانش معزده از مائیت و جنیت و ہمنیت مرکب است و این
ہر صر عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند و این مرکب القویے
حقیقہ گویند و اگر ترکیب او معزده صنایع باشد مانند سرکہ
انگوریے کہ از و انرا متخالفہ صادر میے شوند از ان مرکب القویے

مجازے نامند و اگر مزاج ثابے صفت سے را از اثر موافق آثار اجزائی
 مفرد و اوست بچو معاجین و غیره از مرکب متواقتہ القوہ خوانند
 چہرہ که اثر میکند ہر واحد ازین متمیزہ اثر واحد و اگر مخالف آثار
 است مثلاً ہم تسخین کنند و ہم تبرید چہاں چہ کلہ رخ کہ مرکب است
 از اجزائی لطیفہ منفذہ و اجزایہ ارضیہ کثفہ پس اثر میکند
 ہر واحد ازین اجزائی متمیزہ اثر خود و صادر میگردد و از ان آثار متضادہ
 چون حرارت و برودت از متضادہ القوای گویند و اگر اثر موافق صوت
 نوعیہ است مانند فعل جسد الیہود در کیفیت حصات انزاد و انخاصیہ نامند
 بدانند کہ مزاج ثابے گاہی چنان قوی مستحکم شدید الاختلاط
 میباشد کہ آتش اجزائیہ اور اسوختن نمیتواند بچو طلا و گاہی ازین
 ضعیف میباشد کہ آتش اجزائیہ سے سوزاند مانند بابونہ و گاہی
 ازین ہم ضعیف میباشد کہ صرف بختن اجزائیہ را تحلیل میکند
 مانند حدس و گاہی ازین ہم سست تر میباشد کہ شستن اجزائیہ
 را تحلیل سے نماید مانند کاسنی فرسخ سیوم در بیان فعل ادویہ
 پوشیدہ نماند کہ تاثیر دو اور بدن انسان بر چہد نوع است یکی
 آنکہ تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز کہ ضاد تقصیر
 میکند و اکالیچ ازین اثر ظاہر نمیگردد و دوم آنکہ با نقطہ در داخل میباشد
 مانند سفیدہ کاشغری کہ در خوردن ہلاک میکند و در ضمن ادویہ نقصان
 سے نماید سیوم آنکہ در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

که از استعمال خارج و داخل سردیے بیناید چهارم آنکه تاثیر خارج مضاد
 تاثیر داخل باشد مانند کشنیز ترکیه هرگاه ضرب دکنند تحلیل اورام میکنند
 حتی نخازیر را در خوردن سردیے میسازد فرسخ چهارم در شناخت قوت ادویہ
 بدانکه قوت ادویہ بدو پنج شناخته یے شود پنج اول تجربه است و اعتقاد
 کرده میشود بران بهفت شرایط شرط اول آنکه بر بدن انسان استعمال نمایند
 شرط دوم آنکه دو اخلاص از کیفیت عرضے باشد مانند گرمی آب گرم
 شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چهارم آنکه در امراض
 استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دو برابر قوت مرض باشد شرط
 ششم آنکه تاثیر دو اوسے باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دو ادویہ و اکثریے
 باشد پنج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قوای ادویہ بر سر وجه اول
 طعم است و اوسبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم است لطیف
 است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا
 برودت یا اعتدال پس لطیف جار تیز است و لطیف بارد ترش
 و لطیف معتدل و سم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد
 علف و کثیف معتدل شیرین و متوسط حار سنگین و متوسط بارد
 متابض و متوسط معتدل لغز و این دلالت قوسے است
 وجه دوم بوسے ادویہ است پس بوسے تیز و بسیار
 قوسے مانند بوسے شک و زریق برایے حرارت است و بوی تلایم و
 خوردن او برای برودت و این از طعم ضعیف است چراکه گاهی برفق این قوت میشود مانند کافور

که با وجود قوت رایجه سردست و وجه سیوم رنگ است و وجه استدلال او این است که
 سردی جزو تر اسفید و جز خشک سایه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این
 دلالت ضعیفتر است چرا که گاهی دو با وجود سفیدی گرم یافته می شود مانند آبک
 گاهی سبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه
 و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج موقوف غالب بود و حرارت
 و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه یا رنگ
 این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال ^{غلیظ} این
 این است که در یکرطل شیر دو مثقال فریون مزوج کرده شود پس این رنگ با وجود سفیدی
 رنگت شامی میباشد و پز ظاهر است که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای دو واحد که
 شیر است موجود است و چه چهارم سرعت الفعال در او بطور آنست بدانکه چیزی که
 بر کیفیت دو ادالت میکند سرعت الفعال از حرارت و برودت و بطور آنست
 و وجه این آنست که دو جرم هر گاه در لطافت و کثافت و تخلل مساوی باشند پس هر
 کدام که قبول اشتعال زود می کند جز ناری در اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر
 حرارت و برودت زود می کند آن کیفیت در عمومی تر از دیگر است بشرطیکه قوت
 موثر و متاثر مساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرد بحرف سبج
 و آن متضمن بر بست و سفیت فرخ است فرخ اول در الالف ابرسیم کبیر اول و
 ثالث و فتح سین جمله بقار ابرسیم گویند و در بندی رشیم نامند لعاب گرم است که بر خود
 می سپرد اول گرم و خشک است بقایت مقوی دل و روح طبعی باه و جهت خفقان
 ضعف معده و ری و آب مطبوخ او با شکر صحت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق

مضر کرده و مصلحت سازون و قدر شترش از یکدم تاسه در دم و بدش مروارید سوخته
 است و بهترین طریق استعمال اوزیره بقراض کردن است آنچه بقاری بانگ
 ترنج و بهندی بچرا گویند و پوست او در دو م گرم و خشک و تخم در اول سیوم گرم و در
 دویم خشک برگ و شکوفه او در آخر دو م گرم و گویند در آخر دو م خشک ترشی او در آخر
 دو م سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و ترست پوست او مقوی
 دل و دماغ و معده و فرج و بی و بلنج خشک او مسکن قی غیر صغره او مضر جا حار و مصلح
 عمل او مضر دماغ حار و مصلح مصلح بنفشه و قدر شربت از خشک او بخورم و تخم جمع
 افعال مانند پوسته او و باقوت مسله و شوقال انقش و مقاوم جمیع حیوان و قوی از ترایق فاروق
 است و با بگرم یا شرب جهت گزیدن عقرب مجرب و اشامیدن یکدم از مقشره او با قوت
 کننده و مخرج جنین است و روغن تخم او جهت بوسه شرب یا طلا نبات مفید و اگر کسی بآن تدبیر کند عقرب
 نزدیکی کند و مجرب است و برگ و باضم و مفتح سرد و محض و محل ملطف و شکوفه او در افعال شان
 و ترشی او مقوی دل و قابض مسکن قی صفراوی و جهت تخفان حار و اسهال صفراوی و
 کبدی و تقویت معده و جگر و رقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلح شربت خاش
 برش آب نارنج و لیمو گوشت او را نفع صغره و بخارات از معده بدماغ و در بضم و مضر حران غریبی
 و مورت قویج و مصلح عمل او بوییدن ترنج مقوی دل و فرج و جهت ضرر هوای او با آرزوی
 و روغن او که پوست را شش اند و او را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک تل با در و در
 روغن کنجد انداخته و بهترین شاز و زیرون آورده پوست تازه ریخته باشد تاسه دفعه و بهترین بعد
 از آن صاف کنند گرم و خشک محلل و تدبیر او جهت امراض بارده و در مفاصل از این
 تب رابع و در و کرده و شانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج و در که یا شرب جهت مفاصل و در

و اورام نافع اجاص بقار الوبخار نامند و مراد از او سیاه و بزرگ است در اول سرد
 و در دوم تر لیمون مفرق و سهیل صفر آفریق و مکن حرارت دل و قوی صفر او و تشنگی جهت پها
 حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشها مضر حال نیست و وقوع او جهت
 قوی و غمخیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع گرم معده مجرب و صمغ او مفتحت جفا
 است و ضماد بزرگ و با مسکه جهت کشتن گرم امعا مجرب رب او سرد و تر و ولین طبع و مکن
 تشنگی و در شهای حاره و سایر آثار مثل آب اوست و مضر دماغ و مصلح غناب و مضر
 معده و مصلح گلغند و در مبرودین مصطلک و کندر عمل و بدش نمرندی و آلوصحرا می است
 قدر شترش تا غیر طبل از زلفاری بیخ نامند و سپید چانول و چاول گویند در حرارت و برودت
 معتدل و در دوم خشک است و با نجا حسیه در محروم الفراج حرارت و در مبرود المزان برودت
 اعدا می کند لهذا تاخرین مخصوص با صفا دانسته اند و بیخ سرخ فارسی را ساپی گویند
 قبض بیشتر و در سفید او در تقویت قوی تر و اقمام او سرد و قالیض و تنه قلیل الغذاء
 و جهت زحیر و اسهال و مگو و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر غذا
 و بهی و مسمن بدن و مولد نمی و آشامیدن آب بیخ که بسیار خسته باشند با پیله گرده جهت
 افراط اسهال و بیخ بغایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوخ او مثل باره الشیرین لذخ خلا
 مراری معده و امعا و با شیر تازه نیم فرزش ده روز جهت تولید منی مجرب و سوط گرد بیخ که در
 حین سفید کردن او بهر سد جهت قلع عاف مجرب است و تخمه آب مغسول او جهت بیخ
 و قروح امعا نافع و مولد قوی و قالیض و مصلح در آب نخا که گندم خیسانیدن و با شیرینی خوردن
 است و بدل آرد جو مغسول از وی بیخ رتنی هندی و مشهور است و کچا لوم اقم اوست
 و آردی در اطراف او میباشد بابل لبردی است تقوی باه و متعاطر منی و مولد رباح و

ثقیل و مضربخبره و متصل آن ترشی و در آن بسیار شستن است و کپالو در خواص قریب است گر
 آنکه مضرت او بخبره نسبت بهار و زیاد است و گویند ارومی را در عربی تلقاس نامند سطوح خود
 بهندی دبار و مانند در اول دوم گرم و خشک گویند مرکب القوی و آنرا نمی بارده او کمتر و
 این قول اقرب است محل و منفتح سد و جانی و باقوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشای
 تقویت ارواح و ماضی سعیدیل و طبع او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و
 مانع عفونت اخلاط و منفتح و قوی مره سودای دماغ و منفتح و سهیل بلغم و سودا و مضرب صفاوی مزاج
 و منعی محرورین و معطش و منسکجهین مضربش و منسکجهین کثیر او صمغ و بدش و تنقیه سودا و تقویون و
 شربش از دو دم تا پنجم است آس بجار زور و مانند در اول سرد و در دوم خشک و قابض
 و قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشای و در بول و جهت نزلات و تقویت
 حصاة و قطع خون حیض مفید است و نهاد برگ او بانار و حدس و گلکرن و اقا قیامت تقوی
 اعضائی ناقصین مجرب چون الکلیه منته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد با سوید بخوشا
 ناروغن بماند جهت رویانیدن بود مجرب است و قدر شربش تا سه گرم و بدش در احتباس اقا قیامت
 و در اورام حنض و مضرب صاحب کام و مصلح محرورین و مورث بخوابی و مصلح نفثه
 اسارون نیم گیاه است مشهور بهند مگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک مطلق در روغن
 و محل و معده و جگر و سپرز و کرده از اخلاط بارده و ضادا و با شیر تازه بر کج ران و پشت و
 ز بار جهت نفوط بسیار مجرب بانار العسل سهیل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس
 حیض و در درک مفاصل و عرق النساء و نفوس نافع و مضربیه و مصلحش موزج و بدش مثل
 وزن او و ج و بر خیل است یا نصف او خونجان و نصف او و ج و قدر شربش از یک مثقال
 تا سه مثقال است اسفناخ بفرسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک مانند در آخر اول سرد

وتر گویند معتدل است و ملین طبع و اسهال هم و کم نفخ نیز سایر لقوبات و جهت امراض
 سینه و التهاب تشنگی و پهای حاره و دروش و بل مجرب است و مضر بار و المزاج و
 مصلحتش نختن او بار و غن بادام و بدش خرقه و قدر شربت از عصاره او تاده شقال و ش
 جهت وجع الفواد و تیره او جهت سل و دوق مجرب و مضر سرز و مصلحتش گل محمود و قدر شربت
 او و درم اشنة بغاری دواله و پندی چهره نامند قسمی از گیاه است در اول گرم
 و خشک آنچه از درخت بلوط پسر سرد سرد و متعده رحم و در حیض و تقوی باه و معده و دل
 و جگر و متعده و جهت رفع خفقان غشیان نافع و نهایت منوم اطفال است و قدر شربت تا
 سرد درم و مضر اسهال و مصلحتش افسون و بدش هموزن او و قرمان است افسیمون پند
 اکاسن سل و امبریل نامند و آن نبات است بسیار سخ و قوی و مثل خیاط پوش تلخ و پیوم
 گرم و در دوم خشک محلل و لطیف و سهل سودا و بلغم و جهت امراض دما و گرم معده و
 سرطان و خون و مایخولیا نافع و بالخاصیته جهت امراض سوداوی و تفسیه سودا و تب
 چون یک هفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده شقال
 سکنجبین نبوشند جهت رفع خفقان و توش و مایخولیا و شنج مجرب چون ضعیف الکیب
 است زیاده از یکد و جوش نباید داد یا او را در لوطی بسته اندازند و قدر شربت تا شقال
 در مطبوخ تاده درم و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحتش نفثه و کثیر او موق
 پیران و گویند مضر است و مصلحتش صمغ عربی و کثیر او بدش لاجورد و حجر ارمی است
 و مثل او حاشا فستقین پند مجرب می گویند اسم نبات است در اول دوم گرم و در آخر
 آن خشک و متعده و لطیف و شسته و سهیل صفرا و سایر اخلاط معده و متعده عروق و تینه
 و تش متعده بدن و جگر و معده سرد و در لول و حیض و عروق و تریاق سوم شرف

و ملذوعه و محلل ریح و جهت یرقان و رعشه و سکتة و بافتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون
 چند روز از آب طینچ او هر روز بست مثقال نبوخذ جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت است
 موثر و مجرب است و دو درم او جهت گردیدن عقر بجهت النفع است و قطور او باز هر روز
 و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و گرمی قدیم و طلائی سائیده او با موم و روغن گل
 جهت درد تهبگاه و درد جگر و درد معده که جنبه مجرب است و قدرش تیش از یک مثقال تا دو مثقال
 و در بطیخ از چند تم ماده درم و تصدع و محضف دماغ و تصلبش انیسون و در محروم شربت انار
 بدش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او بلیله زرد جهت جگر عصاره خافش شرب
 او مقوی معده و مدبول حیض و جهت امراض جگر و میز و تفتیح سده و برنگین شتهای تقوی
 هضم سفیداقیون بفساری تریاک بعرنی البین الشخاش و پیسنداقیم و اسپیم نامند و گویند مراد
 از شیرینجند شخاش سیاه است نه سفید و بهترین او ایل اسپید و صاف است که در آب زو حل
 شود و از آتش زو و شعل گردد و در آفتاب گذارند قوی الراجح باشد در چهارم سرد و خشک
 و از شخاش سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و سکن در دها و قابض مانع نقص خلط و تحلیل روح
 حیوانی و جهت سحج و اسپهال و قرصه اسما و سرفه و تصیق نفس و در سفید و ضماد او جهت
 سرد و تبخیف قروح و با شیر و خمر و زعفران جهت نفوس حار و درم و فیلله او با موم و زعفران
 با سوسپه جهت زخمیر مجرب و در معاجین او و به مرکه حافظ قوت آن و جهت نزلات و صلاح
 خار و قطورش با روغن بادام و موم و زعفران جهت درد گوش نافع و سقط اشتها و قوت
 باه بشرط مداومت و منفر قرم و تصلبش جنه و ارجینی و فوغل بدش مثل او بزرنج و یکوزن او
 ریخ نفاع و در احتباس طباشیر و کافور و کبریا و قدرش تیش از یک درم تا چهار قیراط و زیاده از
 یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده القحوان بلفار با بونه کوی و کاوشم و پیسنداقیم و سوسپه

در سپوم گرم و در دووم خشک سخن قوی و محمل و متفح سده جگر و مسقط خنین و در بلول حصص
 و اکثر او مصلح و متصلش سنگین کرب سده و متصلش فیون و بقیه و بدیش با بونه است و قدر
 شتر تیش تا دو شقال و در دووم صغیر او در دووم گرم و در اول خشک در افعال از اول ضعیف است
 اکلیل الملک بفاک گیا و قیصر و بید اسپرک گویند بناست مرکب القوی حرارت و پوست
 دروغالب محمل و منضج و قابض و محقق لیدان رام و جهت صداع و هضم ملات و در جگر و
 سده و سپرز نافع و عصاره او بازغوان در تسکین کل ضربان مجرب شرب او مضر نشین
 متصلش انجیر و عسل و مویر و بدیش با بونج است و قدر شتر تیش دو شقال از عصاره او بقیه
 آماج بفاکری آله و بندی آنوله نامند شرف و خست بدست و استعمال مقشیر بدانم و گویند آنچه در شب
 یک شب یا روز بخسانند پس از آن جوش داده از غزال بیرون کنند شیر آن است و شمرط است
 که نازه او را چند روز در شیر خندان کنگر کنند و در شیر ناپروژه در دووم سرد و در سپوم خشک
 تلخ و بسیار عفن فرورده در اول سرد و در دووم خشک و مانع الصبا مواد بر عده و قابض
 محرک باه و قاطع فی و تشنگی و آب دهن و خون بوا سیر و زف الدم و محقق ملوبات
 سده و مقبول و شیم و سده و اشا و شیمی و سهل سودا و بلغم تریق بصرت و آله مقشر و قند
 سفید بر ابر گرفته چندم با بگرم هر روز بخورد برای سح و چرک بوا سیر و نوا صغیر و ضعف سده و باه
 و تار یکی چشم مجرب است و در عن آله که بارگ مورد و یا پوست خ صغیر رساوی نخته
 آب مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوش داده و ترتیب دهند برای التویت مو و
 سیاه کردن و روپانیدن آن و خروج مقدار مجربات دانسته اند و مضر سیر ز و مبرین و
 صلاش عسل و نوله قویج و متصلش روغن بادام شیرین و بدیش در اکثر افعال بوزنش بیه
 کالی است و هر دو ملین طبع و قاطع زف الدم و جهت بوا سیر نافع و قدر شتر تیش اندووم

تا پنجم و در مطبوخ تاده در دست امبربالیس در فاری زرشک بپندی زرک
 مانند در دوم سرد و خشک با قوت قابضه و مقوی معده و جلوگیری و مانع یختن مواد
 با اعضا و قاطع صفرا و تشنگی و باد و بیه حاره خوشبو مثل سنبلی اوشال آن مفتوح شده جگر و معده
 جگر سرد و تر و آب او مانع می و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
 زرشک آب سینب بر و آب لیمو نصف آب زرشک باشکرتو ام آورند جهت دفع
 سموم قتاله و خفقان و تضعیف اشتها مجرب است اند و مولد ریج و بصلش قر نفل و قابض
 طبع و مصلح او شکر و شنبلیله و بدل او شلش گلشن و دو ثلث آن صندل سفید است و شربت
 از آب او تابست شقال و از جرش تا پانزده شقال از دانه او تا سه شقال اسج بفار
 ابنه و لغزک در هند است نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن بنبر است
 بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در میوم خشک گویند نارید او در اول سرد است
 و بهترین او شیرین و بی ریشی که شیره قوی داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان
 و در دس باره دو بوا سیر سفید و در تقویت باه و کرده و معده و کثرت غذا و تسهیل بدن و تسهیل
 طبع و نیکو کردن رنگ خساره و تجربه او تا در رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
 جهت قطع طحال و بر گنجشک استها و زیر اندن سنگ که ده و شانده و خاکستر چوب آن جهت
 و طلای شایخ و برگ برای دراز کردن و بیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او
 و قابض و برگ او باضم و قابض گل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
 قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و در
 صفر است و تضعیف جگر و مصلح آن سوزن و زرد او تا در شیر و خسته او مصلح است و نزد
 حضرت جد جعفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرده فایده است و نیکو ترین استعمال

آن است که در آب یارفت سرد کرده بخورد و در موسم گرم بدون سرد کرده بخورد
 انحراف مزاج است و او را در دست ملائم نموده چند قطره بیان در بعد آن از دست کشیده
 بخورد و خوردن از کار بریده اگر چه پسند طبع است مگر از چرم و ریشیه او احتیاط نمیشود و خواص
 نفخ و درد شکم و مخص خراش گاو میکند الفصح لغاری پیرانه و بندی چسته نامند پیرایه هر حیوان
 گرم و خشک است حاد و ملطف و محلل و محضف و حائس اسهال مزمن و سجم است از خواص او است
 که هر ذیاب را جاند و گل جلد را ذیاب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا بنشیند
 باشد و حمل او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل نمیاید و پیرایه خرگوش با طبع
 در همه خواص قوی تر است و اگر در آب نمیر کرده بر چشم ضماد کند رعاف بند نماید و پیرایه
 خرگور و بزگویی و آهو و شتر گوسفند و قیل بقدر سخودی بغایت بسی اند و قدر شترش نامشغال
 انجبار بغایت در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حائس اسهال مزمن و زلات
 مسکن تب و التهاب صفرا و حجت بول الدم و الصلاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
 مبر و دین مصلحش تخمیل بدش مثل اوزر شک قدر شترش مثل کفثال و از حصاره او یکدم
 اتناس سیوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد اوتاد و او را گرم و در وسط دوم ترا
 مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر خجره و اعضای نفس اسما و مصلح آن شکر و بهترین طریق
 استعمال آن است که او را خورده خورد کرده در قند و شکر آمیزند و کباب و عرق بید شکست
 عرق کیوژده یکد و گری بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سایر افعال قوی میگردد و هر سه
 او هم زایل میشود انیسون لغاری با دیان رومی نامند و آن تخم نبات است در آنزدوم
 گرم و خشک در بول و شیر و محلل ریاح سایر اعضا و بی وقایض طبع و مقوی کرده و مفرح شده
 بگرو پیرز و حجت صداع بار و در شقیقه و سرفه و استقا و خائیدن او حجت خفقان مفید

و قدر شربت از دو درم تا چندم و مضر معا و مصلح سکنبین قی بدیش تخم شبت و در تقویت باهل
 از انجیره است ابلج صندفر بفارسی بلیله زرد و بهندی پزر زرد و پتر کنی نامند بهترین او باید زرد
 مایل به سبزی با ملاست است و آن شربت در آخر اول سرد و در دوم خشک سهل بعضی صندفر
 و بلغم رقیق و تقوی معده و دماغ و مفتوح شده و جرم او و جرم سایر بلبلجات محدث قولنج اندر جمیع
 آن تقوی حواس و در جهت خفقان و جذام و صدراع و غشیان و حمیات مرکبه و استنقا
 و منع صعود بخارات بدباع نافع است و مجربین گفته اند که استعمال بلبلجات و حمیات نشاید که
 منع است و حق همین است که آنکه طلی غلیظی با صندفر و بلغم رقیق باشد و عصاره بلیله خشک
 الفحل است و مضر نقل و مصلح شربت پستان و قدر شربت از جرم او تا چندم و در تقوی
 و مطبوخ از هفت درم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدیش در غیر اسهال پوست انار
 گویند از و بدل اوست ابلج بندی و اسود نیز گویند و بفارسی بلیله سیاه و بهندی زنگی
 پتر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک سهل بود و اشقی خون از سودا و جهت بواسیر و
 در دیر نافع و مضر بگرت و مصلح عمل بدیش بلیله کابلی و در قبض نصف وزن او مار و
 قدر شربت از چربش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال جلیج کابلی بفارسی بلیله کابلی
 و بهندی انبیا و پتری پتر نامند بهترین او باید سیاه و سیاه مایل زردی است در زردت معتدل
 و در اول خشک و بعضی او را بلیله سیاه را گرم با معتدل میدانند سهل بلغم و سودا و صندفر
 مخلوط با خلط و در بول و بهترین اقسام بلیله قومی تر از بلیله زرد و سیاه و آنچه بلیله زرد فایده
 میکند انهم بنماید و در بلیله در بول است و در روخته او جهت تقویت دندان و شکر
 و بدیش بلیله سیاه و قدر شربت از چربش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فایده هر یک
 او در کتاب قوم فرخ دوم در حرف ابی الموحده التاری و الفارسی بالوج

در فاری بابونه و بهندی سوزنل مری نامند در جمیع اجزا مثل افحوان است در دوم گرم و در اخر
 اول خشک محلل بجدب و مفتوح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تب بلغمی و سودا و مکره و در
 وزلات و سکین دها و درم جگر و قویج و ایلاوس شراب و ضماد نافع و مضر خلق و مصلحش عمل است
 انار و بدیش قهصوم و قدر شربش تا سه مثقال فریج او گرم و خشک و در افعال قوی تر از گل و کبکبا
 او شراب و عمل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطورت با در پخوید عرب با در
 فاری است و لبرنی مفرح القلوب و بهندی بلون را تم لسی نامند نبات است در دوم گرم و مقوی
 دل و دماغ و حواس سرد و جگر و مفرح و باضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و مضع امر تلغمی و
 خفصان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربش از خشک ناده درم و از تازه اش تا بست درم و
 مضر و رک و مصلح او صغ عربی است و کندر و بدیش دو وزن او ابر شیم است و خوش در افعال ضعیفه
 از برگش و قدر شربش تا دو مثقال بالنگونومی از ریحان است جهت اسهال معده و ورم که از
 اسهال باشد با گلاب مجرب و جهت معض زجیر مفید و بدیش تخم ریحان و قدر شربش تا دو مثقال است
 برسیا و شان لغت یونانیت و بفاری پریا و شان و لبر پشعرا بجا و بهندی بلنج است
 نامند و آن نبات معتدل بایل گرمی و کمی و قویش تا شش سال با بقیت لطیف و محفف و محلل
 مفرح و مضع و مدر بول و حیض و سهل سودا و تلغم معدا و معا و جهت تقیه ش و یوق النفس و در سینه
 و یرقان مفید و سفوف خشک جهت اسهال و طلای نازه او جهت گردن سگ یوانه با
 و ضماد نافع و مضر پسر و مصلحش مسطک و بدیش جهت الام شش بوزنش بفته و نصف آن
 اصل السوس است و قدر شربش از جرم او تا هفت درم و از آب طبع او تا بست درم بر قهصونا
 مشهور است بفاری تخم بگلو و بهندی اسنبول نامند و بهترین او سفید و زبلون ترین او سیاه
 و سیوم سرد و در دوم تر و سیاه او بایهوست و سفید او سکن تشنگی و حرارت و تلغم طبع

و بود او قابض و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و عطل
 صفراوی و سرفه و تضاد او بآب پن جهت و دل مجرب و تضاد کوبیده او که باشل او بر خون گل
 و پوست خشکاش پخته باشد جهت او رام حاره و تسکین در دآن مجرب و تضعف عصب و
 مفاصل آنها و تصلب آن عمل کهنین علی و بدیش در تبرید خرفه و در نضح تخم کتان و در سرفه و
 خشونت خلق و اشال آن بیدانه و قدر شربش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او
 کشنده است بسفاج بخیت مایل بسیار یک گره دار و از هر گری ریشهای برآمده
 و اندرون آن بنزد دو درم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در پوست معتدل
 است و سهیل مره سودا و بلغم غلیظ و حمل نفخ و قویج و جهت جذام و عطل سوداوی نافع
 و مفرج بالعرض از جهت دفع سودا و تطبوخ او باصل السوس و انیسون جهت سرفه و نفس
 و مداومت مطبوخ او باغراب جهت سقوط بوایر لغایت موثر و چون سه شقال در اجوشان
 بافلوس خیار شنبه و انجبین نبوشند جهت ریح بوایر و در معده مرمنه و صرع مجرب است
 و مضر سینه و کرده و صلح آن پریاوشان و بدیش جهت مواد سوداوی نصف وزنش آفتیون
 و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تاش درم است
 بسباسه بفارسی جاوژی و بز باز و بندی چو تری نامند و آن پوست اندرون جو بل
 که بر جو ز چسبیده میوه پسته چون او تداش تقریباً لبخنی بهم چسبیده است در دو درم گرم و خشک
 گویند در اول گرم و در دو درم خشک حمل ریح و متعنه و مفرج و مقوی معده و باه و جهت
 سلسل البول و نفث الدم و در دیر از مرده و سوط او جهت صرع و شقیقه مجرب و تصدق و
 کلاب و گویند مضر جگر و صلح او صغ عربی است و بدیش جو بل او قدر شربش تا سه درم بسد
 تخفیف سینه باشد بدان نیز لعنت هندی است هم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

و بهندک بزمونگان مانند آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک متحرک و قاطع قاطع فی الدم
 و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گده و شانه
 و سپرز نافع و نیم مثقال او باربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ شسته باشد باب جهت
 قطع زوف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته او و محرق مغزول نوع زیاد او لغایت سینه
 دل و مضر کرده و تورث تبوع و مصلحتش کثیر او بدیش جهت حبس خون بوزنش دم الا خون و
 شش بزش تا یک مثقال و آونی استعمال محرق او است لصلل لغاری پیاز مانند بری و تسانی
 بری او قوی تر از تسانی و مجموع آن در آخر پیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فصلیه
 مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پنجه او با گوشت چرب دافع مضرت هوای و بای و
 آهنا و در بول حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند جرب
 سطیح مخرائی او کثیر الغذاء و طین طبع و پنجه او در سرکه یا پرورده او لبس که جهت ورم سپرز
 بزنگختن ششها و تقویت باضمه و آب او جهت رفع گزیدن سنگ یوانه نافع خصوصا چون
 سکه صد مثقال از آن در سه روز بخورد لغایت مجرب است و ضماد پنجه او جهت انضج او را م بارده
 و باروغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بوا سیر و زحیر و ذور و محرق او با سوسیا سوخته و کاه
 جهت اکامیرب و مصلح محروین و مصلح باب نمک شستن تخم او در آخر دوم گرم و شانه
 بارطوبت فصلیه و مهبی و قد شش بزش یک مثقال لطیح لغت رومی است لغاری خروپزه و بهندک
 کبر بوجه مانند ناشرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین
 او شیرین کم آب نازک بچرم و بهترین ناشرین او پلویون است که خرپزه که یک باشد مثل سایر
 سیرج الاستحاله مخلط غالب معدی و سیرج المتعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی در حرارت
 و برودت معتدل و مجموع اصناف او در بول و مخرج حصاة است و جاسه و سیرج انوفه

و در عرق و شیر و مهمل آنچه باورسد و مصلح حال کرده و سرلیح الاستحاله بخلطی که در معده باشد و
 مصلحتش هر که در بهترین اوقات تناول او باین دو طعام که طعام اول از معده نمانده
 باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر و یمنی و منقیح سد و جگر و در بول و حجت در زمین و سرفه
 حار و خشونت زبان و حلق و پنهایی حاره و مرکبه و تشنگی و سرفه بول و جهت بدرقه شدن قوت
 او و بیگوار و مجاری بول و ضاد و کوبید غیر مقرر اول بایست بانی شیره و حجت کلف مجرب است و مضر
 سوز و تصلبش عمل و قدر شربت از تخم او در دم تا پنجم درم لطیف هندی بفارسی خنیزه نهند
 و تیریزی نهند و در یک روز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن ترسکن حدت صفر او و
 و تشنگی و در بول و باینچین جهت تقطیع شده و یرقان و با شیر خشک و مانند آن جهت
 پنهایی حاره مفید و سوله خون رقیق و تخم شیرین مضر سوز و بارد المزاج و مضر شده سرد و مصلح
 آن گلکند و عمل و در مزاجی که صفر غالب باشد نهند و آنه از جهت لطافت تحمل بصیر ایشود
 و در مزاجه بارده بدون مصلح مورت ضعف باه و در در مفاصل امثال آنست و تخم او در
 دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم که دست و در استخراج حصاة و آنخار خنیزه از معده
 گویند مجرب است و قدر شربت او تا پنجم درم بقله جام مضه در نندی ساچ که نهند
 و در فارسی تره خراسانی گویند قسمی از حاض بزرگ برگ است در افعال مثل حاض مضر
 عصب و تصلبش عمل بقله الحماقانات است بفارسی خرقه و بهندی خلفه و قسم خورد را
 لونیان مانند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او بسکن حدت صفر او خون و قاطع
 نزوت الدم و نفث الدم و مانع نزلات و در بول و سرفه آن و بوا سیر و لوا سیر و حرارت
 جگر و پنهایی حاره و رفع حب القویع و در دشانه و در سحر نافع و آتاسمیدن او بار یونند
 جهت قطع تب مجرب است و قدر شربت از آب او تا بست شقال مضر باه میزین

وضعیف الحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثر ادمورث تاریکی چشم و مصلح او مصطلک و
 تخش در جمیع افعال مانند آب و و از آن ضعیفتر و قدر شربت او تا بخدرم و گویند مضر سپرد
 بارده است و مصلحتش قند و بدش در اکثر افعال نیز قطونا و بوداده او قالیض و غیر بوداده
 بلین طبیعت است بقلیه یمانیه نباتت شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در
 دوم سرد و تر تلین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و مسرفه حار و بطبیعی
 و مضر برودین و قاطع باه و مصلحتش قند و بدش جوارشات و تخش سرد و خشک و ادرغ و
 امراض حاره و اورام شربا و ضما و انافع است و مضر کرده و مصلحتش شکر و قدر شربت تا سه
 مثقال است بلبلج بفارسی ببلید بهندی بهیرا نامند درخت هندست و استعمال
 پوست او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک لطیف و قالیض مقوی معده و اشها
 و بالخاصیة مسهل سود او بالطبع سهل صفر او قاطع رطوبات و صداع و نجارات و جهت بوی
 و بوداده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر فعل و خشک و بدش آله معشر است بقدر
 ثلث و قدر شربت تا سه درم سبج معرب از بنفشه فارسی است و بهند بوسا نامند در
 اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و در است بعضی در اول گرم و تر و البته اندک
 صفر او منضج او مسکن اعطش و حدت خون و حییات حاره و تخقان غشی و منوم محلل اورام
 و جهت صداع حار و مسرفه و خشونت سینه حلق و حرقت مشانه و بول و اجتناب آن و در کرده
 و ذات الحنب و الریه و خناق و صرح اطفال و تزلات و در کام نافع و مداومت خوردن دو
 درم او چهار درم آب سرد جهت رفع اسهال و با شیر خشک و شکر و امثال آن سهل سبج معرب
 بهورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحتش اندکی از انیسون و بدش نیلوفر و برگ
 جنازی و در حال گل گاوزبان قدر شربت او از جرش تا پنجه مثال و در مطبوخ تا ده مثقال

و روغن نیشکر و دوزموم و صفت جرب و خشکی و ماخ و سینه و سرفه و قطور او در جلیل است
 حرقت بول و حرارت مثانه و سحوط او جهت در سردی و بخوابی مفید و بدش روغن نیلوفر
 در کبک درم کبات سطور است بوق ابغاری بوره نامند سفید بک پر سوراخ را از منی نامند
 سرخ را نظرون و در اکثر استعمال از منی است و سیوم گرم و خشک محلل مجاذب ان بظاہر بدن
 و آتسانیدن ادراف قوی و هیچ باه حتی طلائی آن و مقاوم سوم و مفید معده و محرک فی و ش
 مصطلک و صبح عربی و بدش کنیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک گرم تا دو درم و هم سرخ
 او از نیم درم تا یک درم بوزیدان بپندی تا و نامند جنیت سفید و اطول از انگشتی در آخر
 دوم گرم و خشک بارطوبت فضلیه و موی و محرک جماع و بانها صیغه سهل زرد آب و مفتح شده
 جگر و سپرز و منقی معده و جهت استقا و رفع گرم اسما و در مفاسل و لقرس و اذابت
 اخلاط غلیظه و باقر و مانا برای بوا سیر نافع و مضر انشان و مصلح عمل و خورول و بدش دو وز
 او بهمن سفید و گویند بوزنش و ج و قدر شربت آن تا یک مثقال بهمن بلعبت فارسی نیم مث
 که بنت او کوستان سفید سرخ سفید دوم گرم و خشک سرخ او قوی تر و گرم تر و موقوی
 دل و باه و منن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ
 و مثانه و یرقان نافع و قدر شربت از گرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه و قیبه
 و مضر نفل و مصلح انیسون و کثیر او بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تو دوری و
 آن لسان العصا غیر و بدل احرار و در روخ و سفید او زرباد است بهندی ترکیاری
 مشهور است کتاب بسیار دارد و افع صفر او در و مقوی و مولد منی پیش مراد از
 سطلق او تخم مرغ خاکی است و نیم شت او معتدل ترین اغذیه و مایل گرمی و مرکب
 است و پوست او در اول دوم سرد و خشک سفیدی او در دوم سرد تر و زرد

او در اول گرم و در آخر سرد و قلیل الفضول مولد خلط صامح و بعضی مقوی دل و بدن جهت لطافت
 و منع نزول زلاله بینه و اصلاح آن و موافق مزاج سوداوی و با تخم تره نیز که سنگ است
 و براده قضیب گاو کوبی و پنیر یا شیر جهت تقویت باه بنیابت نافع و اکثر او مدامست آن
 مولد حصاه کرده و بعضی و نیم نخت او در مزاج اطفال قایم مقام شیر و بسیار نخته او در یضم و پوش
 قویج و صلحش او بیه حاره و با کمانه با طباشیر و کبریا جهت قطع سیلان خون و با تخم شتال
 لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط
 خام و در یضم و خوردن زرده با سفیده موافق مجروح و المزاج و صمغ اداو با کافور و زبرالنج جهت صلح
 حاره مجرب است و پوست او جالی و تحف و قاطع رعاف و نفخ سوخته او جهت رعاف
 مهلک مجرب و قدر شربت تخم او از چند دانه پانزده عدد در کیت نیم برشت کردن او در محل اول
 از فرج نیم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است پا در هر معدنی و پا در
 بربی جرم و به بند کبره هر نامند در اثر متدل و در آخر دوم خشک دوازده جوا و مقاومت جمیع
 سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه مزاجه و مقوی دل و اعضائی ریسه و صفا
 حرارت و رطوبت غریزی و مانع بعضی اخلاط و زایل کننده سمیت آن تریبی و راجع او ارم
 حاره و بارده و جهت خفقان بنیابت مجرب است قدر شربتش در دفعه سم از سه خود تا دو
 دانگ در سایر خواص از لیکویط تا یک دانگ مداومت آن هر روز لیکویط حافظ صحت و مانع
 ضرر هوایی و بائی و اختلاف میاه و اسپویه است پا در هر حیوانی مراد از مطلق او
 جراتیس است در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک مقوی جمیع اعضا تریبی و تریاق سموم
 و در خواص مثل معدنی است مگر در مزاج بنیابت مضرت و طلاء او بآب بجان جهت
 گزیدن زبور مجرب است و قدر شربتش از لیکویط تا دوازده قیراط است باید که بر روی

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید شکر سائیده بدهند چنانچه تخمیت مدو و غیر تمام
 مشهور گویند در آخر نیم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
 در آب سائیده بخورند برای درد پیش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و بهمال
 منفعت نام می بخشد و هر گاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه پخت بخورند
 لرزه تب موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در پیغمبر و در
 بقدر دو ماشه و زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی
 شب گذاشته را چند کس خوردند همه اقی کردند قی بند نمی شد و بعضی اعضا نشان تیرگی
 و کمودت اشکارا گردیده بود والد شریف پین دو اسب نایبون دو دیگر در گلاب سائیده با وزن
 مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدین انجام کاری بند سیکرد
 اتمی کلامه در خون او که او را ورق درق تراشیده در خون کبچیر بیان کرده تیار سازند شخصی را
 که سم داده باشد و بیوش افتاده باشد قدری بدین اثر سم باطل گردد و مالش این رخن بر آب
 فالج بسیار نافع است و شراب او که بست و چندان از لرزه لرزه نموده در شراب پاوانا اندازند
 و پانزده روز در گمانگاه بدارند بعد از آن هر روز یک گاشته از او وقت شام بخورند برای قوت با
 منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یک تاید وجه نوشته اند و مضر امراض گرم و گرم مزاجان
 و بدش نابرجیل دریائی کهنه است پها لسه شمر درخت بندی مشهور است یکی ترش کن شری
 نامند و دوم شیرین که شکر می گویند ترش او بسیار خوش طعم و در دفع صفرا و خون و قطع بلغم
 نماید و بربیت دیگر ترشی مضر کم دارد و قابض شکم و رافع تشنگی و مقوی دل و معده و
 افشرده اش که با قند و کلاب تیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازاله حرارت
 و تب بیعدیل و رب و تقویت معده و دیگر منافع بیعدیل و افشرده و صلح انبه و شیرین در برودت

نسبت به اول کمتر گردد تقویت معده و دل افزون تر از دست فرسخ بیوم در جوف
 النساء و القوتانیه تا بنول بفرای برگ تنبول و بهندی پان و ناگ بیل نامند بنائش
 شبیه برگ بویا و بر درخت می چید در دوم گرم و خشک متفتح و قوی و شیبی و قوی معده
 و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و سببی و نشاط آورنده و مضع او عجت و نفع رطوبت و بن
 تقویت بن دندان و قطع زف الدم اهاة و تحلیل ورم اهاة و سرخ کردن لب نافع و اکثر
 او مصدع محرورین و مصلح سکنجبین بدیش و فضل و قدر شربش تا دو مثقال تربد بهندی است
 نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است
 اول بیوم گرم و در آخر آن خشک سبک ملغم و رطوبت رقیقه و با تحلیل قاطع بلغم غلیظ و لرج از عمق
 بدن و شقی معده و رحم و متفتح شده آن خوشی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و اشال او
 و قبالج و سرفه که بشارکت رطوبات معده باشد و با بلبله کابلی و اشال آن جهت مالنجولیا و خون
 و صمغ و با تخم گمان و رغن بادام جهت سعال مزمن در دیدن نافع و قدر شربت از جرم او تا
 سه درم و در مطبوخ تا چند درم و در معاینه میانگه در کوبیدن او نباید کرد و مضر اسهال و تحف
 اعضا و شقی و کرب و مصلحش خراشیدن پوست میاه او و بار رغن بادام و پسته چرب کردن
 و با کثیر استعمال نمودن و بدیش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی از نظایر
 ترنجبین شنبلیله است که بر خاکی بجان منقاد میگردد و شیرین در اول گرم و در جانی نزار
 شکر و ولین طبع و سهل صفا و محرک باه و از شیر خشک لطیف تر است و جهت سرفه و در دیدن غلیظ
 و تپهای حاره و تشنگی و با ما، الحین جهت اخراج اخلاط محترقه و بشیر تازه و دوشیده جهت
 تحریک باه نافع و قدر شربت او از جهت شقال تاسی شقال و مضر پیرز و مصلحش تمر بنیدی
 و غناب بدیش شیر خشک تر مس افکار باقلای مصری و بهندی باکا گویند از باقلا کوچکتر

و سفید باشد در دوم گرم و در آخر اول خشک بتانی او در اول گرم است در اول و
 حیض و جالی متفتح و محلل و کشنده اقسام گرم شکم و ضامه او جهت بهق و سفید و خازیر و جذب سم
 هوام و تصفیه پخته او با سرکه و عمل جهت عروق انداختن در بدن مطبوع او با فلو نیاجت بر مفعول
 و بواسیر مجرب است و غسل شیره با او باعث سرخی رنگ است و جمول او اسقاط خنین کند
 اکثر او باعث زردی رخسار و زردی غذا و در ضمیم است و شش شیرین با او بدش در جلائی حیره
 دو وزن او با قلا و تخم خرپوزه و در رفع گرم بودن او در منه و در سایر افعال مانند فستق است
 و قدر شترش با او و به از ته درم تا پنجم درم و از مفرده او تا نافت درم و در مس بری در جمیع افعال
 قوی تر از بتانی است تفاح بگاری سیب و بهند سیب و مانند شیرین او در اول گرم و در دوم
 تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک ترش و شیرین او که میخوش نماند در حرارت و برودت
 معتدل و در اول خشک مجموعله و مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع
 شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه سیبی و آب با شکر
 و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثر خوردن آن باعث تهیای مرگیه و شکر
 اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صغره او و خشک کرده او با آب
 ناره او و به جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثر او مضر سفید و
 سوزش ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلکند و در ارضینی است و میخوش او مولد خلط صالح
 و در افعال مثل ترش است و در پهای او در جمیع افعال بهتر از مفرده است مگر سندی که در دست
 انبی و اعلی نماند مگر درختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غشیان و قی صغره او
 و تسکلی و لین طبع و سهل صفرا و اخلاط محرقه و شستی و مقوی حل معده ترخیه و در خصوصات
 سوائی او سهلی نیست و مطلق بهجان خون و جهت خفقان جار و تهیای حاره و نفخ مجرب است

بیدیل و اکثر او مویش سج و مسال و صخره سبز و مولد سده و مصلحش کثیر او بدکش الوی سیاه و
 در غیر اسهال از رشک قدر شربت آن از هفت مثقال نسی مثقال مدانه او در بیوم سرد و خشک
 قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب است و مر برای او خصوصاً مرهای قسم سرخ او
 بسیار لذید و مفید بِنافع مذکوره چون برگ تازک و لبانید و در آب مالند و صاف کنند
 و بیاضانند جهت تب صفراوی و زخم حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت پخته خونید
 بسیار لذید و مسکن صفرا و طین طبع و بر آن خنک استنها مفید توت بقراری و سبک توت گویند
 درختی است شیرین او در اول گرم و در دوم سرد و در بول و طین طبع و مولد خون صالح و پیهی
 و متغی سرد و متصلح حال جگر و مسمن مغوی پیه کرده و جهت آبله و حصه نافع و مفید سوده و
 مصلح سنگین ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطلق حدیث
 خون و قاع صفرا و خشک و مضر سینه و عصب غش عمل چون آب ریش توت را که از گاو
 او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه یا بر کاس تجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیک سرپوشن
 گرفته بچوشانند تا به سدس رسد خضاب نبات قوی و مجرب است تو دوری پنهانی
 گویند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی تندی و زرد و سفید را در مصفهان قدومه و سرخ او
 قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر و کبابه و سبکی و مسمن جهت برودت احشای
 سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و مسال مسبی نافع و بد
 بهن سرخ است و قدر شربتیش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت روح است توری
 شمر مشهور است سه قسم میباشد قسمی تلخ و خشک است بیگ پزنده ماده خام و دفع امس
 و زردی بدن و استسقا و امراض پسر و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی کباب توری نامند
 چرب سرد و مگر باعث تب سرد و فساد تخم قسمی از هر دو کلان که اره توری نامند بدین نافع

فساد صفر با جمله توری نمره بندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت و ال با حله
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و متضعف معده و در امر جنبه یا بسبب مناسبت دارد
و در هندوستان برای محوم ازان مزوره بسیارند تین شمره نصیبت که بفارسی انچه نامند قدر
اول گرم و در دوم تر است و کثیره الغذاء از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و سهل برقیق و
میرد دل و مسکن بدن خصوصاً چون چهل صبح با انیسون تناول نمایند تسهین فی بدست و
مقوی بجز قوی معده و رافع معده و درم سپرز و بولوسیر و هنرال کلیه و خشک و در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکور ضعیف از تازه و چون نخرانته روز در سر که خیسانیده هر روز بخورد
اورا با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضما و نمایند جهت تحلیل صلابت و درم سپرز
موجب میداند و چون مغز گردگان با بسا و نمکی کوبیده روزی بست مشقال بخورند با صفت
اسهال فیما بعد موجب است و مضر جگر ضعیف و مصلح انیسون و مصلح انچه تازه بکنجین بدش اذوق
شش مغز چغوزه و قدر شربت از خشک اف تاسی مشقال از تازه او تا یک لطل فرسخ چهارم در
حرف التام المشکله قوم بفارسی سپرز و سبک لسن نامند برسی و لبانی میباشد لبانی
و قسم باشد کمی بسیار و ندانه و دیگری یکد ندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر و ندانه است
در انزسیوم گرم و خشک با رطوبت فضاییه و محلل و مدر و مفتح و جالی و جاذب و مجفف
رطوبات معده و مفاصل و با قوت تر یافته و خوردن او با امرعات زمان و مزاج و احدی
رافع مضرت آبهای مختلف هوایی و بامی و بعضی است و محرک باه و مولدنی در مرطوبین
مجفف آن در مجرورین و اکثرا و در مزاج و فصل سار حرق خون و مضر لو اسیر و مصلح شش بخن او
در آب بانک نمک بدش پیاز غصص و سیر صحرایی است فرسخ نیم در حرف الحیم التازی
الفارسی جد و از بفارسی ماه پروین و سبک لرنی خوانند طبیعت مخروطی شکل بقدر

انگشتی و از آن کو حکمتی رخ قسم می باشد ختای هندسی و عقوبتی و از توتنی و اندکی بهترین او
 ختای که نقش بی باشد در اول سیوم گرم و خشک قایم مقام تر باق کبیر مفرح و مقوی دل و
 اعضای ریسته فاو در افعی و سایر سیوم و پیش و منقح و محلل و منضج و مسکن و جماع و مقوی با
 و باه و اشها و مدر و جهت او رام حاره و بارده و استقا و تب لیج و حصاة و یرقان و زمین
 بدن و صرع و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده و نافع و قدر شربش جهت اطفال از نیم انگ
 تا یکد انگ در تب لیج و دو انگ در تقویت باه تا نیم مثقال در استقا تا چهار انگ و موت
 جزاحت است و تصدع محرورین و مصلش سلخین بدیش و لطفی سه وزن او زرباد جزیره بکار
 زه تیزک گویند برسی او در سیوم گرم و در آنزود و خشک و لبانی او در دو م گرم و در اول خشک
 در شیر و بول و منقح سده و جگر و سپرز و منتت حصاة و مولدنی و محرک باه و تصدع و موت سده
 و ستر و مظلّم بصر و مصلش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از آن و موت ثورا
 خون و انصباب مواد با بعضای ضعیفه و خش شیر تازه و قدر شربت از لبانی او تا پنج درم
 و از بری تا سه درم و بدیش مثل آن تو در است جزیره بکاری گرز و بنیدی گاجر نامند در دو م
 گرم و تر و گویند در اول تر است تهی و در بول و منقح سده و جگر و مقوی سده و قاطع غم و بدین جهت
 سرفه و در دسینه و سده و جگر و اخراج حصاة نافع و مبرائی او بغایت بسی و مقوی اجتناب
 رحم و حافظه و اشتامیدن آب و جهت نفعان بسیار مفید و گرم او بطی البضم و نافع و مضر
 محرورین و مصلش او و به حاره و خش محرک باه و در آنرا مثل اصل او و قدر شربت از گرم او
 تا صد و شصت مثقال و از هر جهت مثقال از تخم او تا دو درم و بدیش دو خود انیسون و بر
 او در اول سیوم گرم و در آنز اول خشک در افعال سوای تحریک باه قوی تر از لبانی جلنا
 بکاری گلنار و بنیدی پبول انار کا و کلی انار نامند و او غیر گل انار شربت اگر چه در جمیع

افعال مشابه بگرداند در دو سرد و خشک و قابض و رافع و مقوی اعضا جهت افعال در موی
 و صفراوی و زرقان دم هر عضو نافع و قدرش برش تا در دو سرد و مصلح و مصلحش کثیر او بیش بوش
 پوست اناز خبطیا تا بپندی یکبار بید گویند بونانی اتم خلیت یا بن سرنخی در اول سیوم
 گرم و خشک نهایت لطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق عموم و جهت گردن سنگ یوانه و هوام
 و موم مشر و بیدید و قدرش برش تا کیشقال قند سینه و مصلحش استقو لو قند ریون و بیش در تقیح و
 تحلیل کیوزن نیم او اسارون و نصف و نیمه و در هر محل قسط فراروند و بوزیدان و تقابلی
 قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی از قوت او تا شش ماهی است چند بفار
 اش بچکان نامند و آن شبیه خیمه است و حیوان آن مائی و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد
 سیاه او از موم قتاله است چند تیره تر شود گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل جهت خفقان
 بار و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دمانعی و عصبی نافع و آتشایدن آن بقدریکه
 افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون یار برابر افیون بسیارند هر او در کند و قوی
 تا پانزده سال میماند و قدرش برش تا یک کنگ مضر هرین مصلح او شربت بنفشه و برش او و ج و نصف آن فضل
 جو زلفاری گردگان و پندی از روٹ نامند نیز او در دو سرد گرم و در اول خشک و با رطوبت
 و تکین مصلح و محلل و موی و خوردن ده مثقال او که باده مثقال انجیر کوبیده باشد در تکین مصلح
 و با انحصار سکن منصف مصلح قروح است شرب با ضماد او و نشانیدن سوخته او که با پوست سوخته با
 بقدریکه مثقال باب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلائی فشاره چوب و با سرکه
 جهت سرخ کردن رنگ خسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد
 باشد مفید و بهتر کشته او را چون ناشیا نمایند و طلا نمایند جهت شنج باره و برین در مریستان
 در روغن گردگان را آثار مانند کهنه خاشکیده او است و محلل و سخن و نوشانیدن در کبر ذر سه در م تا

پهنه جبهت در دورک طلای اوجبت اکل و لواء صیر حرم و رفع در دهائی بارده بنی فزایل
 نمودن تو با و قمل مجرب است و قدر شربت از مغز او تاده شقال مضر محرورین و محس شخاش قوی
 مغز گردگان جبهه بخضر بوزن او و بدل سوغن اورغن سداب جوز بوا انباری جوز بوا بسند
 جاقفل و جاپهل نامند درخت نهدی است و درخت او بقدر انار و تهرین او تازه و خوشبو
 و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دو م گرم و خشک گویند شکلی او در میوم است قاقص
 و متوج و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و ماضی و جهت صلابت
 جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماد او بار و غنما جهت اوجاع بارده و کرمی گوش و آنحال است
 تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربش تا دو و شقال و قوتش تا سه سال باقی است و مضر
 شش و مصلش عسل و تصدیح محرورین و مصلکش نیز و بسیار خوردن او موش عمق و مضر جگر و مصلح
 او بنفشه و بدکش بسبب چای خطائی نبات است برکش مابین بنفشه گرم با عسل تر و گویند
 در اخر دویم گرم و در وسط آن خشک لیسین و تصحیح و مقوی ماضی و ارواح و قوی و معده و باه
 و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین دلبواسیر نافع و مضر معده باره و طرب و مصلش با دیان
 خطائی در از یانه است و قدر شربش تا نیدرم چوب چینی نجیست معروف بهترین قطعیها
 بزرگ الملس سرخ غیر ننگ است که وری باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود در مزه او
 ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل ببارت و بیوست او از ماده بحر حرارت او و نباتات
 محفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظ و در بول و عرق است و موم و متوج معده
 و متقی خون و روح از کثافات و باقوت قاقصه و لیسین صلابات و سر کعب القود و در عمق بدن
 و مقوی اعضائی ریسه و تناسل مباح و حرارت غریزی و معده و در بر زرد کردن حصیر و در
 توالد و تناسل مکرر در تجرب صاحب در آمده و جهت علت آنکه جذام و در رفع جمیع علل

سوداوی و قروح فرمونه و تشنیه و آنگاه او را در بشور و با شیر نوامیر و در جمل مفاصل ماکله امراض بلغمیه
 و تسین بدن و قطع عادات افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله در کام جدید است و مستعمل
 در اکثر آب مطبوخ است و جرم او رسد و قوی است بکثیف است مگر تازه او که خشک شده باشد
 قریح ششم در حرف الحار البهیمه **حب السبیل** بفاری تخم نیلوفر پهنندی نرگی و سر جان
 گویند و آوانه گیای است شبیه بلبلات سیوم گرم و خشک سهیل اقسام گرم و با ترید سهیل بلغم
 خلیطه و با سقمونیا سهیل صفرا و اخلاط خلیطه و با بلبله سهیل سودا و متخ شده جگر و سپرز و جهت در
 مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شترش از یکد انگ تا نیم مثقال و یک گرم و زیاده او تشنه
 بیض و لصبوق با سایر یقا و اسهال مغرط و مصلش بلبله و تخم بلبله و آلودن او بر وزن باد اعم است
 و بدش بوزن او تخم خطل است و قوتش تا سه سال باقی است **حب بلسان تخم** درخت
 بلسان است در آخر دوم گرم و خشک بول حیض و مقوی معده و جمع رطوبات معده و
 احشا و امعا و راقع معض امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و در معده و جهت تحلیل
 و سرفه و در مریه و عرق النساء و صرع و سده جگر و استقنا نافع و قدر شترش تا دو درم و مضر شش
 و مصلش کثیر او بدش تخم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیمه و در تریاقات هموزن او
حب لغاریا زراوند طول است حجر الحیمه بفاری مهره مار گویند قسمی از بار هم میرسد و همی معده
 میباشد و آنرا مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارد بجزید بعد از آن
 چون در شیر اندازد شیر را سنجید کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نخورد و هنگام جذب هم
 رنگ او تغییر کرد پس از آنکه در شیر اندازد تخم خود و شیر باز دهد خود بحال آید بر آبی گزیدن مار
 مخصوص است و جهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شترش تا سه قیراط
حجر البهوه و سنگ است بشکل بلوط با بل سفیدی طبعی ندارد و محمد بن احمد گوید که زواده میباشد

ماده او متوجهت حصاة زمان مجرب است و زرا و بشکل بلوط جهت حصاة مردان در اول
 گرم و در دوم خشک گویند معتدل است در بول و مانع تولد حصاة و از یکدنگان تا نیم مثقال یا
 نچاه مثقال آب مفتت سنگ کرده و مشاته است بدانه حجر الیه و بالاتفاق مفتت سنگ کرده
 است لیکن در مفتت سنگ مشاته اختلاف است جماعت کثیر نمیکند و قدر شترش از یکدنگ تا
 نیم مثقال و مضر معدوم و سپرز و مصلحش تخم کرفش و گویند مضر کافور و مصلحش صمغ است حسک
 بغاری خار خشک بپندی گوهر و نامند بری و لبانی میباشد لبانی بهتر است ثم صلب ^{طیور}
 مرکب القوی و خشک او غالب جالی و در بول قسطن در و مشاته و افزاینده نمی و مفتت حصاة
 و منضج و راع و بلین رافع تولد حار لغایت موثر چون نخود را در آب تازه او کمر پرورده کنند
 در تقویت باه سیدل است و مضر سپرز و مصلحش بادام قدر شترش تا پنجم حوض ^{سپرز} است در سوت
 نامند کمی و پندی میباشد و آن عصاره برگ تخم نباتت خار ناک قریب درج بهترین او
 بیرون زرد مایل سیاهی و در اولش مایل بسرخ و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم
 خشک قابض و راع و محمل قهبر و او شامیدن او جهت او رام باطنی و اسهال و احتباس ^{نخود}
 و نفث الدم سینه و سرفه و او در ارضین بلو اسیر و در دیگر و غرغره او جهت در مطلق و منضج او
 جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مفید و در اسهال و او رام
 منع نزلات و اکتحال او جهت جرب حکه و سلاق و ضعف بصر و وضع در مد و منع نزله نافع و قدر
 شترش از نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدین ^{سپرز} حوض ^{سپرز} است و آن عصاره
 فیل زریح است و در جمیع افعال قوی تر از حوض عربی است که در روع و آوسیاه تر از حوض ^{سپرز}
 میباشد حله در پندی تهی نامند از جوهر و زفت و فوئش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم
 و در اول خشک منضج و سبی و متفکر و با رطوبت فصلی چون باشد طبع دهند سهل و سبی

و حجت مواد معتد سینه و سرفه و ربو مجرب قبادش جهت اورام صلبه طاهره و باطنی و در دم سپرز
 در درجم و سوزگی آتش و کلف لغایت موثر و مصدر و نیشی و مضر انشیان و موله غلط غلط و ش
 سکینین نیسون و بدش تخم کتان و قدر شربت ارگیاہ او داده درم و از تخم او آنچه درم و در تخم
 او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلبات خلطیت لغاری الگوزہ و انگزد و بہند بیک
 نامند اسم صمغ انجدان است بہترین اقام او بیست و در چهارم گرم و در دوم خشک قوش تفت سال
 باقیست و نشتن او در سیوم خشک بوی او بشیہ بوی کند تا و اقسام او قائل جنین و مخرج آن
 محلل قوی و مہمی و در جهت امراض بارده و داعی و فالج و تپ بع و باز درہ مغ حجت سرفه
 خشک در پہلو مجرب طلای او با انجیر خشک و سرکہ حجت تو با نفع و مضر داغ و بجر و مصلحت
 انارین و انیسون و بوی او مضر محرورین و مصلحت بنفشہ و شربت صندل اکثر او موثر
 اسہال و تپ و مصلحت آب مورد و سبب صندل و شش و شیر و سبب است و قدر شربش از کید
 تا نیم مثقال حمص لغاری نخود گویند و بہند چنانا مندر بری و تسانی می باشد بری گرم و خشک
 از بستانی منفع سده بگرد سپرز و کلیہ ملین اورام بن گوش و انیان و تسانی او بہترین جوہر
 نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک تازہ سبز او در اول تر و قوش تازہ سال باقی ماند و ملین
 طبع و مہمی و منقوش و مومن بدن و مقوی سزارت غمیزی و مولد خون صالح و کثیر الغلا
 و غنیہ ہستہا و چون او را در سرکہ کشتب کنند و ناشان بخورند و در ان روز چیزی دیگر نخورند
 حجت کشتن گرم سدرہ مجرب دانستہ اند و آب منقوح او را با قدری عمل نبوشند جهت اعادہ
 باہ ما یوسین بجدیل است و طبعش خود سیاہ مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی
 تر از سفید و با قوت تر یا قیہ و مضر قرحہ شانہ و مولد ریاح و مصلحت ششخاش و گلقد و زیرہ و در
 سیر افعال بدش ترس در قوت باہ تو بیست حماض بہند چونکہ نامند در دوم سرد

و خشک با قوت قابضه و مسکن قه و غصیان صفراوی و شسته و جهت رفع خمار و التهاب کتوت
 جگر نافع و مضر باه و مصلحش شیرین پیما و بدش ترشی ترنج و قدر شترش تا چیده در دم تخم او در اول
 سرد و در دم خشک قابض جهت فرساده ما و خفقان حار و برشته او جهت اسهال کبیدی
 و دومی و صفراوی و تعلق او بر بازوی چپ نان بالغ استن و مضر کرده و پسر و مصلحش
 رازیان و قدر و قدر شترش در دم حنظل استند اندان کاپل نامند مگر گیسیت بقدرند
 در نهایت تلخی و شغل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشد تا
 دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک سهل سودا و غلظت و جهت فالج و امراض بارده
 و ماخی و اعضائی عصبانی و کرده و نشانه نافع و قدر شترش از یکد انگ تا نیم گرم و مضر و ماغ غا
 و معده و مصلحش کثیرا و قفل و مضر بدان نخیفه و مصلحش رب فواکه و بدش برابر او بید انجیر و ثلث
 آن حرل است حرا بکسر حا و تشدید لون است که مندی نامند بنایت گاش سرخ مایل بسری
 مرکب القوی و مایل بسردی و در دوم خشک گویند در اول گرم است و با قوت قابضه تا
 آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدائی خدام نبات نافع و آن
 جرم او نیم مثقال با الحاصیه رافع قویج و طلائی او با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و در
 زانو و با یک گردگان با المناصفه جهت بیضه و خوده و شقیقه و صداع ری و نومی مجرب است
 و مضر حلق و مصلحش کثیرا و لعاب بنول گل او معتدل و لطیف و طلائی او جهت فالج او
 و ماخی و عصبانی مفید است حنظله لغاری گندم و بهند گیسون نامند بهترین او تازه با
 مایل بسردی و بعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت و بیوست معتدل
 است و تازه او که خشک نشده در دوم تر و بهترین خدایای اصحا و کثیر الغذا و مسکن و سرد
 و موکد گرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زمان حاله و نچته او نفاخ و در نیم مصلح او شیرین پیما و

طلای آرد گندم با آب کشیده جهت رفع تحلیل اورام حاره و خناری و قد و مجرب است فرسخ
 هتقم در حرف النجار المنقوطة بخاری بقاری نان کلاغ گویند از جنس خطمی است
 اول سرد و زو گویند در دوم و با بوریقیت و در بلول و منضج و ادرع و منفتح شده و تخم او سرد و
 تر و کثیر اللعاب مزلق و منری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک قورمه کرده و مثانه و ارتفک
 آواز و تقویت اعصاب و رفع نزله و ضماد و جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلح ریه
 فواکه و بدیش تخم خطمی و قدر شربش تا پنجم و قدر شربت از آب بخاری تا پنجاه درم و بخاری
 بسیار تخم پیاه و برودت و رطوبت او زیاد از برمی و ملین طبع و سینه و قشهای حاره و تصفیه
 صوت نافع و مضر معده بارده و مصلح او و بیه حاره است و تخم او سهل قوی اخلاط غلیظه و منفتح
 و جهت عرق النسا نافع و قدر شربش دو درم است خبه بقاری خاکشی و در بندی خوب کلان
 مانند دروم گرم و در اول تر بهی شسته و مقوی معده و با ضمه جهت معده سرد و آبله
 و حصه شری و سه درم او جهت رفع سمیت ادویه و یکنیم شقال او جهت نفث اخلاط یسینه
 دریه و ضمادش جهت اورام صلبه و درم بن گوش و پستان و نشین و فرزجا و با عمل جهت
 اعانت حمل نافع و قدر شربش تا دو شقال و مصلح و مصلح کثیر او بوزنش تو دیت خردل
 بهند رانی مانند تخم گیاهیت مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک با هم
 و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفت حصاة و جهت در درجی و بلغمی و جگر و سینه
 و امراض بارده دماغی و طلا کردن او با روغن بقیع جهت نغوظ و لطوخ او جهت در درم
 بی درم مجرب مضر و رین و مورث تشنگی و مصلح کاسنی و بدیش دو وزن او حسب ارشاد
 و قدر شربش تا سه درم و روغن او که او را کوبیده بطور روغن با دام تیار نمایند نبات لطیف
 و محلل و طلا او جهت احتضاق رحم و قشهای مزین و دردهای کهنه و فتنج شده عصاب

اشامیدن او حجت در معد و بار و فرس نافع و قدر شربش تا در دم خروغ بکسب و فتح ترا
 بفارسی بیدانجیر و بهندی ارژدی گویند در آخر دوم گرم و خشک حمل و بلین عصب سهل قوی
 خلط بارد و حجت فالج و نقوه و امراض بارده نافع و قدر شربش از پنجد تا ده عدد و مسقط
 اشتهای موحب کرب و مصلحت کثیر او مصطک و ضماد او حجت تا لیل و کلف و او را مبلغمی و درو
 و فرس سیدیل و زرعن او در مرکبات مسطور است خص البقار کاپونا مانند بتانی و بری
 میباشد و بری او سرد و تر از بتانی و شیر او گرم است و در حیض و گیاه او در آخر دوم سرد
 و در اول تر و سبک است و در سردی و تر و سبک است و در اول تر و سبک است و در اول تر و سبک است
 حدت خون و صفرا و تشنگی و التهاب و منفتح شده و در بول منوم و رادع او رام حاره و
 دافع خمار و رافع مستی و بلین طبع و حجت امراض حاره و بیوست سودا و صفرا و جذام
 یرقان و پنهانی حاره و حرقت مثانه و بول و در سردی و منوم و رادع او رام حاره و
 حاره و سردی که از گرمی خشکی باشد نافع و اکثر او مضرباه و مولد ریح و مضر صاحب سل و بول
 سورت نیان و ضعف باصره و مصلحت بول دینه و کفرض ضماد او حجت او رام و التهاب
 نافع و قدر شربش از آب تانسی درم و تخم او در دوم سرد و خشک و منوم و حجت نزل
 زکام و در دینه و تقطیر بول میان منی نافع و مضرباه و مصلحت مصلحت و بدش دم الانجیر
 قدر شربش دو درم و زرعن او در مرکبات مرقوم است خشک است سبک است نماند بتانی
 زانفارسی خشک است سفید گویند گلش سفید میباشد و خشک است سیاه را گل بنفش سیاه و بود
 و این بود تخم سیاه میباشد و تخم خشک است سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و منوم و منوم و منوم
 رقیقه صفراوی و در دم او با شکر جهت خشونت سینه و سردی جار یا بلین و نفث الدم و حر
 شانه و تب و نافع و مقوی جگر ضعیف و کرده و منوم و منوم و منوم و منوم و منوم و منوم

و مضره و مصلح عمل مصطک و شکر و پوست او مایل خشک و رابع و مسد و چون کیشقال
 پوست او صبح و شام تناول کنند جهت سهال دسوی و صفرا و التهاب ساجر است و قد
 شربش تا پنجم درم و از تخم نازه او ناده درم و از پوست تا یکم مثقال از گل او تا یک درم و درون
 که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن در روهای حاره و روغن تخم خشکاش در فعال
 از آن ضیق سرست خشکاش اسود و مراد از طلق او قسم بریت در آن سهوم سرد و در تب
 افعال تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قد
 شربت او جمیع اجزای بقدر نصف شربت بستانی است و از تخم کیشقال و بدش در اکثر مور تخم کاه
 خصیه الشحابی فارسی ثعلب نید و آن بخیت سفید و از سور بخان کو حکمته طعم او شیرین و در
 نازه او بوشبیه بومی نمی و در آخر اول گرم و زهره می مقوی عصب جهت کزاز و تشنج پاک
 و تولید بین و تقویت نعوظ میفید و طلائی او باروغن گل نیت مو و مقوی و مانع از سقوط است
 و قار شربش و مثقال و مضر فم معده و مصلح او شکر و بدش تخم زردک است و چند اقسام میباشد خسته
 در سطوات مفصلاند که پوست حطمی معروف است سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد
 بی گل یا حطمی بری تا باینوس سرد و در دانه شمشک انیس گرم با عدال اکثر کبای قوی مایل سرد
 و تری و از انواع خبازی شمرده اند محلی و منضج و رابع و مرئی و گل او ضیق زردک شاخ او و اینخ
 او بجا اسود رابع ضررتندی او و پسته و کیشقال آن جهت تخمیل قولنج و کشادان بول جنس و وجه
 اسعا و نفث الدم و سرقره حار و سهال منضج موا سو و آه و صفا و او جهت تسکین مزاج او رام و عرق النساء
 نافع و هرگاه که تخم او باد و خیره و دانه زردک باشد که نگاه کنند جهت امیل از آن بجا مریخ پوستی او بجا ملین و مصلح جهت
 زحیر و منضج و مسد اسعا و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته لته در آب گذاشته در
 زیر آسمان چندان بنزد که آب بنجد گردد و جهت نفث الدم و زهره مایه و مضره و مصلح او عصا زردک

بود ایدان و گویند مضر ریست و صلحش عمل و بدش خجازی و قدرش تیش از کیشقال باد و شقال و از
 طبع او تانسی شقال خل بفارسی سر که ناسند و از انکور و خرما و نوز و شک و عمل و نجیب و مانند آن و از
 حیوانات مثل برنج و اشال آن تیار میسازند و بهترین همه سر که انکوری است و از مطلق او و غیره است
 مرکب القوی و در دو م سرد و خشک گویند خشکی او در دو م است قابض و بسیار محفیف و در
 و رساننده قوت او و بی باعضا و لطف و قاطع اخلاط غلیظه و حین بضم و قاطع زرقا دم اعضا
 محرک شتها و مفتوح شده ماسارقا و سپرز و طلائی او حجت منع انتشار قروح جنبیه و در سرد و گزین
 حیوانات همیه حاره و سوزنگی آتش نباتت مجرب ضماد انجیری که در و طبع یافته باشد جهت سوزش
 عضو و خشونت آن و جوشانیده او با گلاب که پارچه را بان تر کرده بر سر ضما کند جهت در سرد
 که از صفرا و خون و نجارات حمام شده باشد و مضمضه طبع او بازیره و صمغ جهت تسکین دندان
 و قروح که مجرب است و مضر عصب پیران و قوت باه و مصلح او شرب نیاست و قدرش تیش تا
 شقال و بدش در بعضی امور شراب و بعضی آب لیموست همه قسم سر که سرد و خشک لکن سر که
 نازی و نا جلیلی و عملی گرم و خشک است خلاص طبعی بفارسی بید مشک منگول او قبل از ب
 بهم سیر بقدر بلوطی و طون بزردی و اندکی سرخی و میاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس
 سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و بایل خشکی بیان نموده اند محلل و لطف و مفتوح شده خفیفه
 دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صدماع که از نجار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در
 افعال از گلاب عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و حین باه است و قدرش تیش است
 درم است و در و عن شگوفه بید شک سرد و محفیف و مسکن در سرد حار و مانع صعود نجارات و بدل
 او و عن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن نبشته است و بدل عرق او عرق نافر
 است خمر بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انکوری مراد است که آب انکور است

در خم له درون او بزقت یا قیر یا موم افزوده کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بخوش آید پس در سایه
 بدارند یا خم را در سر کین پهن کنند هر گاه برسد بعد از آن صاف ساخته تیار سازند و غیر آن گوی
 را بنیند نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم میرسد و چون خردل داخل کنند
 بدون جوشیدن خم میشود و باز عفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
 مراعات استعمال خم بحسب سن فصل مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
 صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل معده تاثیر میکند و باعث
 شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید باب سید آب گوشت پیرنی جهت غش
 و بیوشی مجرب است و قدر شربت شراب بحسب مزاجه موقوف بر رایی طبیب است و شراب کشته
 آنرا گویند که یکسال تا دو سال بروگذشته باشد در سیوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
 زیاده از دو سال تا چهل سال بروگذرد بیوست او در سیوم و مطار که تازه است در دویم
 گرم و ترو آنچه از شاه تا یکسال بروگذرد در آخر دوم گرم و یا بل بر طوبت است و بهتر است که
 بعد از جوشیدن اقل آن سه ماه نگذرد و استعمال کنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
 باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگر چه در وقت کشته میبایست که منافع شراب هم مذکور
 کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شراب هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
 بنود مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا مطور شد ثولتجان بنبارسی بیخ پان و
 بندی کلین نامند بحسب سرخ تیره پر گره و سرد طعم دارند و در خمیز و در خلیط پر گره را خولتجان ^{قصه}
 نامند و بی گره را که باریک صلب است سخاوتی قوم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
 در آخر دوم گرم و خشک تقوی معده و احشا و باه و ماسک است نبات کاسر ریاح و جهت قوی
 و برودت کلیه در دگر و در دمای بارده یعنی نافع و یکدم سائیده او با یک قویه شیر گوسفند ناست ^{سند}

در هر یک باه جرب است و منفرد از حجاب مصلح محمودین و مصلح او عند الح طباشیر و قدر
شیرین تا کنیم مثقال ویدیش و ارجینی و کباب است خوش بفرای شفا و و بهندی اردمانند
و بهترین اولوست که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول مهر و در دوم زمستان
و سکن کشنده و غلیان خون و صفر او بخارات حاره یا نیه حجت بدبوی دیان و مشک
و باغ مفید و در امر جبه حاره همین باه و قوی طعام آب نمیرطل او را شب گذارند تا صاف شود
باشکر و تخمین اشغال آن دانه سهل صفا و حجت رفع اخلاط حمره منیه مضر طومین اعصاب
سورث پنهانی مرنه اگر چه از کیمیا یا دوا ه باشد و مصلح او غسل و قلم دوم او که کار می نماند
خلیط تر و در رخم و با جوت قابضه و تفتاح و موت قوی و تخمین خام در تلخ او همین اثر دارد و آب
برگ شکوفه شفا و بقدر دو وقیه باشکر حجت قبل گرم سنده و حسب القرح بسیار موثر در تخمین دانه
جبهت در گوش و کرمی آن و یکد ریم از آن جوان دانه او جبهت اسهال جرب است خیار سبز
سرب خیار چنفر فاری است و منرفلوس نیز نامند و در بندی اطناس گویند و استعمال منزله
شیرین و بد مزه و بد بو میباشد در اول گرم و تر محلل و تلین با دوی مناسبه هر خط سهل آن و
سکن حدهت خون و تلین سینه و سهل رفق و طبی اهل و جبهت تحلیل و رام باطنی و ظاهر می نامند
و با تمرندی سهل صفای سوخته و با تر جبهت نام ^{شفا} و آب برگ بید و آب کمانی
سهل بود و این ^{تفتاح} سده جگر و در دکن و رقان و پنهانی حاره و در ^{سینه} سینه
و آب گشت نیز منافع خناق صعب محلل آن و طلائی او جبهت تلین صلابات مفید و مضر
سده و منشی و مصلح او مصلک و اینون و سورث پیش بید چیدان او با مجا و مصلح آن
با دایم و قدر شیرین از پنجهتال تا بابت مثقال بدیش تنه وزن او موز بیدانه و نیموزن او
در تخمین فرسخ ششم در حرف الدال المهمله و ارجینی بقا و ارجینی و بهندی دال چینی نماند

در آترودوم گرم و خشک قوتش تا پانزده سال باقیمت و حافظ قوتهای طبیعی نفسانی حیوانی
 و نباتی لطیف و منفی و محمل ریاح و منفی و جالی باصره و جهت تزلات و استسقا و خفقان
 جنون و تقویت اعضای ریمه و درد کرده و تقویت باه و بطبوخ او با مصطلک جهت فراق
 مجرب تصدع محرورین و تضرر شانه و تصلح او کثیر او اسارون و بدبلاش در تحلیل و لطیف و
 تقویت اعضا مثل وزن او اهل و کبابه در اصلاح ادویه سلیمه و در باه خونچان و قدرش
 از دو درم تا پنجم درم و در فضل بقا فضل دراز و بهندی پیل گویند در آترودوم گرم و خشک
 محمل مواد بارده و منفی سده جگر و باضم طعام و محرک باه و در بول و حیض و جهت خوشبو کردن
 دهان و رفع قوی و تقویت سده نافع و قدرش تشریف تا کیشقال و تصدع و مصلحت صمغ صوب
 و صندل و بدبلاش فضل سفید است و جلاج بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس
 مرغ ز نسبت باه حرارت کمتر دارد و پیوست دروغالب خروس بچه اعدل و مایل بر طوبت و
 مرغ جوان تر بود در آتر اول گرم و در طوبت معتدل و مرغ بچه طرب از ان بر طوبت فضلیه و کلام
 برودت خروس بچه خلاف قیاس تجربت چه همه گوشتهای غیر مای خارا ند و همراهی آن
 کثیر غذا و لطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیره برخلاف اوست و گوشت خروس
 سالخورده محمل آبلین طبع و جهت قولنج بسیار سفید است و در اوست مرق و گوشت او بگفته
 بان میده جهت زایل کردن صفرت رنگ خسار یک سبب آن معلوم نباشد مجرب کند لک
 نوشیدن خون خروس و مرغ و تسهیل کردن خشک ده او جهت قطع رعاف پرده گلدان
 که خشک باشد با شراب جهت درد سده از مجرب است و طلای پیه نیکرم او بر سر جهت مالچویا
 عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک ماست و نیز مورث قولنج و در اوست این
 باعث نفوس و مصلحت او و عماره و در محرورین کنجین در راج بهندی نیز نامند در دو درم گرم

خشک الطیف از لیک تدر و گوشت افزاینده جوهر و باغ و فهم و حفظ و منی و مقوی
 سده و اعضاء مضر محرورین و مصلحش ترشها در پنج نجیست عقربی شکل خاکستری رنگ
 گردار قوتش تاده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محل بلغم و سودا و ریاح غلیظ و مقوی
 حواس معده و جگر و پسر و دل و مغز و جهت خفقان و گردن عقرب و تقویت باضه
 او یختن پاره او در خانه جهت رفع طاعون با خاصیت مفید و تصدیح و مصلحش رازیان و در محرو
 اش بر بارده حامض و بدش بوزنش زرباد و قدرش ترش تاد و در دم الا خون لغار
 خون سیاوشان و بهندی از لیک بهتر نامند و آن صغیبت خالص الحماة مایل به جگر
 و قوتش بدتها باقی می ماند در سیوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضاء و در
 فضول مضر کرده و مصلحش کثیر او بدش شادنج و قدرش ترش از نیدرم تا لیکشقال فرسخ نهم در
 الدال المعجزه سبب بفاری زرو طلا و بهندی سونا نامند معتدل مایل بجزارت و مقوی
 دل و حرارت و رطوبت غریزی و مغز قلب جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و
 امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و پسر و ضعف کرده و سنگ شانه و رفع مهوم و برادر
 او که با مراد و آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام و اسهال موسمی و زجیر و محلول او با نوشاد
 فقط جهت سم و انباشتن او در لثه خوب جهت رفع آن مجرب منفر شانه و مصلحش عمل و
 بدش یا قوت محلول و قدرش ترش از لیکیم قیراط تا لیکه است فرسخ دهم در حرف الراء
 المبهله رازیاچ بفاری با دیان و بهندی سولف نامند بتانی و بری می باشد بتانی او
 در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و خوش قوی تر از سایر اجزاء و مجموع او
 سولف شیر و در بولی و حیض و مفتوح سده جگر و پسر و سینه و مقوی سده و باصره و محلول ریاح
 اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و با قوت قابضه و جهت خفقان و غشی کلگان و زربان

مجرب و بادویه مناسبه در تنها جهت ریح تخلیله نافع و جهت بدرقه شدن قوت
 ادویه و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مستخرج و درین و همچنین بدل تخم او تخم
 کرفش و قدر شتریش از تخم او کمیته قال ابرخ او در مطبوعات و در شقال قری او در آرزو مگر
 و در دوم خشک جهت تقطیر بول و شقیه جم و اسهال مزمن و رفع احتباس بیض نافع است
 را و در بغاری ریوندا مانند و آن بیش ریاس است و بهترین او چینی که رخ مایل زردی
 و ثقیل الراجیه باشد مرکب نقوی در اول دوم گرم و خشک سهل لبصر انخراط غلیظ و در تقیه
 تمام و با قوت قابضه و مجفف و محلل و در بول و خیس و تسخیر و قطع و متخمد جگر و پسر و
 و سرد و بالعرض بیثبات تخلیله با کفر رخ و قوا بیض جهت اسهال و موی و بالخاصیته رافع
 پتیا و حرارت غریبه و جهت در کرده و شانه و رحم و خفقان نافع و مضر فعل و مصلح صغیر
 و بدیش در امراض معدده و جگر کنیم وزن او گلسنج خوش او سنبل مقدر شتریش تا در دوم مایل
 بغاری انار گویند اقسام بیاض شیرین میدانه را المین نامند لطیفتر از سایر اقسام سرد با خدال
 و در اول سرد و با قوت قابضه و قلیل الغذاء و مولد خون صالح و افخ و از خجسته باعث نفوط
 مرورین و در بول و جالی و متخمد و ملین طبع و مورت نشکنک و خوردن او بعد از طعام بکبار
 آن و جهت تقویت جگر و استقامتی کمی فرقی و سوء القینه و یرقان و پسر و خفقان و سرد
 حار و فری کردن بدن نافع و اکثر او صند غذا و مری سده و مصلحش انار ترش در باره انار
 زنجبیل پروره است و مصلحش گلی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و مری سده و
 انار ترش شیرین که لبربی فرو بغاری نخوش نامند در سردی و تری مایل با خدال است
 انار ترش در دوم سرد و خشک قابض و در بول و مسکن حرارت سده و جهت فی و خفقان حار
 و مصلح صغیر و بخار و میند و مضر بزرگ و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح او انار شیرین

در افعال قوی تر از آب اوست چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل در او انداخته
 بر آتش نرم گذاشته در گوش چکاند بر آبی در دآن لغایت موثر است چون پوست انار
 ترش را با ماژ و هموزن ساییده و سرکه بچوشانند تا مهر او معتقد گردد و بقدر فلفلی خوب بندند
 پانزده عدد و فریاده از آن حجت رفع ایهال مزمن و سحج مخوف مجرب است و رب انارین در
 دوم سرد و در اول خشک البضی حجت قی نافع و آب انارین که با سپه افشرده باشند از
 نیم طول تا یک ربع است درم شکر خام سهیل صفر او مقوی معده و جهت حیات صفا و در قان
 مجرب است فرسخ یازدهم در حرف الزا و المجهت زیمب افکار موزر گوید بهترین او
 پر گوشت و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم
 و در اول تر منضج غلظت و محرک است بر وین و سمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه طبعی
 امراض کرده و شانه و قرصه اسما مجرب است اندر با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون
 و معصر کرده آب او را با روغن بادام نبوشند حجت سرفه مجرب بضر و درین و در بخش مصلح
 سیوه پاکرش و مضر کرده و متصلش غماب و قدرش تیش تا سه درم و نوعی که میدانست کشش نامند
 بهترین او سبز و زبون ترین آن سیاه و همه آن لطیفتر از دانه دار سبزی و با قوت سهله است
 نفیج و مطبوخ او که با فانیذ لقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد مینه نافع و منقی صوت
 و ضماد او با مجرب کچلی سرچرست و در همه افعال دیگر مانند مویز منقه و اکثر او محرق خون
 و مصلح او مانند مویز تر را و تلخست فارسی است قسم زرا طویل دراز و ماده را مخرج و گرد
 نامند و از مطلق او را قسم طویل است قسم زرا و زریوم گرم و در دوم خشک است یاق و مویز
 و نباتی و در ربول و حیض و قائل اقسام گرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و منفتح سد قوت
 حصاة و جهت تقیه مینه و صاف کردن رخسار و تقیه جگر مفید و سنون او جهت تقیه با

نشه و فرزند او حجت اجتناب حیض مجرب مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحتش عمل بدش زراوند
 مدرج است و در تحلیل صلابات سپرز در ریح مثل او زرباد و نصف آن از زوت و قدرش
 از دو درم تا دو مثقال قسم ماده او در دو م گرم و خشک و لطیف او زیاده از طویل و لطیف خلط
 و شقی سده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
 مفید و در سایر افعال قوی تر از زراوست مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحتش عمل بدش قسم
 طویل و گویند بوزن او زرباد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زرباد باضم
 بهندی کپور کپری ناسنید نجیب طمش یا تلخ می باشد یا شیرین و آنچه شیرین باشد ضعیف است و
 قوتش تا سه سال باقیست در آخر دو م گرم و خشک و بارطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
 و دماغ و تحلیل ریح و مهبی و در بول حیض و مسمن و سهیل سودا و حالبس قوی و مفتح سد و جهت
 رحمت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصه زافع جمله علل باره و مصلح
 و زیاده او مضر دل و مصلحتش نشسته و بدش در تفریح و شل او در مخ و قدرش درش از یک مثقال تا دو درم
 است از عقر آن بهندی کیسه مند مرون است در سیوم گرم و در دو م خشک مفرح قوی
 مقوی حواس مفتح و تصحیح و تحلیل و در بول با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
 و جگر و احشا و تورث نشاط و ضحک و نوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت او و
 باعضا و کثقال و جهت عسر و ادرت مجرب ضماوش جهت منع میلان رطوبات چشم و تسکین
 گوش و در دوسر باره در دفع بخیالی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان بدو کنند
 و تغلیق نمایند جهت عسر و ادرت و اخراج شیشه زمان و مادیان بالخاصه مجرب است و مصلح و
 و تضعیف اشتها و تمشی و مداومت او مگر حواس مضر اعصاب و مصلحتش سکینیدن انیسون و بدش
 مثل او دانه ریخ و قدرش درش تا دو درم و سه درم او کشنده است در تحلیل اسپند سونبه و سده

مانند نجست معروف در سیوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضیله و مقوی با ضمه و بلبلج
 و منفتح سده جگر و مهبی و محلل ریح غلیظه معده و امعا و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و
 مخرج خلط غلیظه و با ترید سهیل رطوبات مفاصل سابقین و با زردی بیضه نمیرش حجت
 زیاده کردن منی و با خون نجمان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجرب است و ضما دین جهت
 تقویت اعصاب کزاز و ریح بوا سیر بعدیل و منضج و منحلش و عمل و بلبلش و اطفال و قدش
 و در دم و مبرهای او محرک باه مبر و دین و تقویت ضمه و تخفیف بلغم قوی ترست زوفائی
 گیاه است در دوم گرم و در آخر آن خشک کوبی او قوی تر از بستانی و لطیف و سهیل بلغم و
 مخرج ریح غلیظه و گرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و در بوزله و فالج و
 در سینه و معده و جگر و قوی و منضج و که در سر که نخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر
 جگر و منحلش صمغ عربی و بدکش صمغ و قدر شربش در مطبوخ یا چرم فرسخ و وارده هم در
 حرف السین المبهمة پستان لغت فارسی است و عبری و بلبل و بیهندی بسوره و
 سلسله نذر و حجت در حرارت و برودت معتدل در اول تر و سهیل مجرور المراج و
 سوداوی و مفرق و ملین سینه و حلق و مسکن جدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت حجت
 بول و سرفه حار و یابن اخراج گرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت او و بیهله و
 گر قملی آواز و تپهای حاره و بلغم شور نافع و منضع معده و مضر جگر گفته اند و منحلش در مبر و
 گلرخ و در غیر آن عناب بدش خطمی و قدر شربش از سی عدد تا بست شقال سرطان
 نهیمی انباری خرچک بیهندی لیکر آن مانند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او است
 که هرگاه سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید برآید در دوم سرفه تر جاذب و با تحلیل مهبی
 محرورین و کثیر الغذاء و لطی اضم و طبلج و دونه عدد او که اطراف آن از قطع کرده جوف او را با خاکستر

ناک نمک شسته و آب صاف نظیم نموده باشد و با جو مشت طبع داده بنوشند جهت حل دوق
 و پوست اعضا و نزال مفراط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ وادویه مناسب همین عمل دارد
 چون چند عدد زنده او را در یک تنقلی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک طعنه بانه او قی
 آب بنوشند جهت دفع سم سگ یوانه گزیده مجربست و بیاید که بر موضع زخم مرمی از زخون زین
 و سرکه و جادو شیر تر تب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ یوانه عرصه گذشته باشد بقدر دو
 بر روز بنفشه و گفته اند که شرط احراق او بهت این فایده و قیمت که شمش در اسد بود و مقابل
 بود و شرابی بیانی طالع گشته باشد و گویند در مرض شانه و تصلبش گل قبری و گل مخوم و قار شربت
 از سوخته او سه تنقال از خام و پخته او پنج تنقال است سعه بند می مویته نامند بحیثیت در آخر زم
 گرم و خشک جیف بی لذع و در بول و حیض و قنعت خصاصة و جهت تحریک بسیار مؤثر و انما
 او جهت زیاده کردن غم و عقل و رفع ریح و تقویت سعه و خفقان و یرقان و صداع بارد
 و بواسیر مقعد و بینی و تقویت هاضمه و باروغن جبهه مغز جهت درد کمر و سردی کرده و شانه و پها
 کینه و قطیر بول مفید و جهت سم عقوب شراب و ضاد اناض و خوردن یکو قیه از شرابی که یکو قیه از آن
 در یکطل شراب جو شانیده باشد جهت رفع اقسام کرم سعه مجرب است و مفرط و صوبت
 مصلحش شکو و مضریه و مصلح آن ایسون و مداومت او محرق خون و موله جذام و مصلح او
 در سرکه خیسایندن است و بدیش مثل او سنبل الطیب نصف آن مریع او در چینی و قدر
 شربت او نادر و شقال سفوف جل ببارسی آبی و بند می بی نامند و معروف است شیرین او
 در برودت قریب الی عدال و در اخوال تر و در بول و مقوی سعه و دل و دماغ و توج
 و طلائی آب او گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تبج اطراف و سور القینه مجرب است و
 ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت سعه قوی تر از شیرین و گرم سرد و قاض

و اکثر او سهل بصرف خصوصاً بعد از غذا و در خلای می رسد حالس طبع حار المزاج اند و بوسیدن
 اقسام او متفرج و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع کسالت
 و وسواس و خفقان و حفظ خبین از اسقاط و ضعف جگر و معده و فم آن ویرقان و فزولات
 در دس مزمن و قوی و منع صعود بخارات بدماغ و دل انصبابت او و در فم معده که از نختن
 مواد متحرکه باشد مفید و جرم او سرد و در مضار اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن است
 و بریان کرده او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً
 چون جوف او را خالی کرده جوهر او را ریزه ریزه کرده در آن جای داده پنجه باشد و مضار است
 ضعیفه و تخن قبضه بی مورت قوی و خصوصاً جرم غیر مائی او و مصلح آن حمل انیون و مانند
 آن و قدر شربت از آب او نامائی درم و در آب ترش در آنرا اول سرد و خشک قابض و قاطع
 و اسهال مراری و سنگ نشنگی و در معده و امعائی که خلط در او موجود باشد سهیل لعبر و مقصر
 صاحب سعال است و در شیرین قریب الاعتدال و بیوست دروغالب قبض او کمتر از قسم ترش
 و در جمیع افعال مثل آن و در اخشائی ضعیفه از و انب است و قدر شربت از آن هر دو نایب است
 و شگوفه تازه او مستدل و با قوت قابضه و سنگن در دس و مقوی دل و دماغ و معده و مری او
 جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و بیدانه در دم سرد و تر و باندب
 قوت قابضه و لعاب جهت شونت طقوم و حلق مرفه حاره یا البته تسکین حرارت معده و تپه او
 سوزش زبان و دمان و بیوست آن میفید و مغزانه بهی مجرورین و موافق اعضای نفس
 جهت سل و قرصه اسهال نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب تاده مثقال و مضعف و
 مرفی معده و ملش در مجرورین شکر و در سردین رازیان و بدانش بزقطه نامتقوم یا لعبر بی صعود
 نامند و بیوست گرم و در آخر دم خشک سهیل صندرا و از وجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن

و مقوی فعل بر سهلی و بغایت سریع العمل و قائلند خنجر گرم معده و جالی و محلل جهت گزیدن مجرب
 شراباً و ضاراً نافع چون او را با تربت مثل او هم آتش بر نهند جهت اخراج گرم معده و اسهال مجرب با لاجورد
 جهت امراض سوداوی و بار خنجر و تربت جهت مواد بطنی مفید و مضر دل و معده و اسهال و جگر و
 سورت تشنگی و کرب غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است
 و بدانش کلیم وزن او صبر زرد و هموزن او بلبله زرد است و قدرش از نیکانک دود انگ
 زیاده از نیکم کشنده است از کربش تا یکم سکه بکار نهند و آن عصاره بنا به شل فی و بی تجویف که از طب
 منعقد گردد و هر گاه بی تقصیفه باشد شکر احمد مانند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی
 ریزند که در دو جا گردد و کمی بسلیامیست و آب نیک در اول گرم و در آخر تر و بلبله و حلق و میند و
 و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و سورت نفع و
 شکر سرخ که مشهور است در شایعان آباد نیک در دویم گرم و در اول تر تجربه رسیده که سهیل است و
 روز سهیل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الی بعد الی
 اقسام است سر چه صاف تر است حرارت او کمتر است و هر چه کهنه شود خشکی در و غالب شود و انواع
 شکر صالح غذا و ممنوع جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و موی سریع النفوذ بلبله
 و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع لاجورد و نیک با گرم
 با دام جهت سحر الصوت و تسکین قولنج و باد و شل و رطوبت نیکم بنهند جهت غسل مجرب است
 اکتحال او با مرید و سرگین و سماج جهت سلاق و جرب چشم مجرب مضر صاجان سل و اسهال و
 سخص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلح با دام و شیر تازه و شیرها و کاه و مانند آن و پود
 قولنج غسل و در تقویت باه و کسین مثل او در نخبین قدرش بیش تناسی در دم است سیاه پوست شاهنما
 درخت است بهندک نامند در آخر دویم گرم و خشک هفت قسم میباشد چنانچه در نسخه لکونیست

یکی زرد غلیظ و خوشبو دویم سرخ و خوشبو و این را را قلم هم مشاهد و نموده و این بهترین اقسام است
 و قوتش ناهفت سال باقی است منضج و مفتوح سرد و مقوی اعضا و جهت ربو و سعال در معد
 منع نزلات و زکام نافع و مضر کرده و متصلش کثیر او بدش را چینی و قدرش بیش تا دو درم است
 سلق بغاری چنند زمانه مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوت قابضه و بوریه و جاس
 و تمبر و جرم او حالبس طبع و آب اولین آن و قلیل الغذاء و نفاخ و مقطع بلغم و مفتوح و جهت
 و تحریک باه موافق و از طبع بوریت او زایل میگردد و قطور نیگرم او بار و عن بادام جهت در
 نافع و ضماد آب نیگرم او با بوره از منی جهت تهیج است پا و استقامت اکثر او محرق خون
 سورث قویج و متصلش سخت او با بعدس است سماق مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
 ده سال باقیست در دو م سرد و خشک و جلی آن در سیوم و رادع و قابض مقوی اشاء حاره
 جهت نرف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و هیچ نافع و یکوی با زیره جهت رفع فی عقیف جرب
 هیچ شتهای و سنون او جهت تقویت نفع و مضر معده و جگر بار و متصلش انیسون بدش سرکه و
 قدرش بیش پنج درم مسم بغاری کج و بهندی تل نماند در اول گرم و تر و متصل آواز و ششون حلق
 و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن فحی و با مثل او شکو و شمش
 و دو هم حصه آن زربالنج سفید و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یکویقه تناول کنند جهت
 بدن و خوردن دو درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون او اسیر جرب سورث بد بوی
 و صداع و متصلش عمل بدش تخم کتان و قدرش بیش پنج درم و در عن او در دویم گرم و تر و در زرد
 مرضی از اکثر ادیان بهتر و مداومت خوردن او جهت قویجش و رفع نزال و با لعاب اسفند
 جهت ششون و خارش بدن و سوختگی التشنج و جراحی که از آبکن هم سرد جرب مفید و نافع ضعیف
 متصلش جوشانیدن اوست و بدش و عن بادام شیرین است و قدرش بیش تا ده درم مزمن

بفتح اول سکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را
 ز بدناسند و روغن گاو لطیف است از سایر و مجموعاً آن در آخر اول گرم و تر و هر چند که نه میشود و حرارتش
 زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و مضعج و مقاوم هموم و کلین جلد و منقی اشتره و فضول داغی و سینه
 مسن بدن و رافع بویست خیشوم و حلقی باب گرم خوردن و قوی کردن جهت هموم مشهور و پختل
 و یکویقیه او با نیم و قیه شکر جهت عسر بول مجرب مضر علیهای رطوبتی و مولد صفرا در حورین و مرمی
 ضعیف و مضیف با ضمه و مصلحش در مخرج و در شهاده و در برودین جوارشات و قدر شربش در تداو
 تاد او قیه است شاکی است و بر گل و متعل است و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم
 گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی و باغ و شدید الفوق و منقی بدن
 مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و در زود
 مفید و آب مطبوخ او بهتر از هر آن است و قوی که شقال او با عمل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیاشاند
 جهت وجع مفاصل مانند آن مجرب است و نورش کرب منحص غشیان و مصلحش پاک کردن از
 چوب شاخ و آلودن بر روغن بادام و با بلبله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه با استعمال نمودن
 بدش مثل او ترید و نصف آن بلبله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو دردم تا سه دردم
 و از مطبوخ او تاده دردم سنبلیل بمعنی خوشه است و لعرف اطبا شامل سنبلیل هندی جو بلبل و در سبلی
 و از مطلق او مراد سنبلیل هندیست که او را سنبلیل الطیب نامند و او لیا است بی گل و بی ثمر و در
 تا سه سال باقیست در دو گرم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر بارد و در بول و حیض و
 رطوبات معده و سینه و فضول داغی و قوتت حصاة و حالب طبع و جهت یرقان و لو اسیر و
 سرفه و درد سینه و سپر و تحلیل نفخ و استسقا و درم باطنی مفید و با سنبلیل صندل نباتی و
 مقوی معده و آنحال او با باز و جهت دمه مجرب مضر کرده و مصلحش کثیر او بدش از خوردن

س

سنبلیل

تا بيشقالت سنگها را و شهوت او گم گشته دارد مانند سوربخان خام او که پوتش سر بود بسیار لذت دارد
 شیرین سرد و دفع فساد صفرا و خون مولدنی و در معاجین صنف قوت باه و غلظتی بسیار متصل است
 سنگتره شتر شهوت شیرین ترش میباشد و بهترین است فراختر نزد استاد در اول سرد است
 مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و رفع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معدن قشری او با جاذبه
 اینجمله بسیار مرغوب طایع و نسبت ترشی با مضرت بسیار کم می دارد بلکه استادان قوام میفرمایند که شخصی که صفرا
 مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله که بسبب فراست نزل این بر طوطی میشود چنان پوست نماز
 قاشها می آورد و روده در میان شربت کلاب نبات دو سه گهبری گذارند تا اثر شربت در آن ظاهر شود
 اثر ترشی او شربت متاثر شود بخورد در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر این
 در ظرف گلی آنگ سیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاد مفرح است و نیز اگر قاشها اثر نشود
 اندک نمک زه بخورند موجب یاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرینترین احتیاج این اصلاح
 و اگر بجای نمک قند بزنند در لذت آن بیفزاید خصوصاً اگر قدری عرق کبوتره و بید شاک کلاب
 بسیار گذاشتند و مضر خنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن نمک قند و سنون و حریره باه و قاش
 و جز آن و مضر اعصاب منی را رفیق و کم کند و مصلح آن معاجین بادیه رباین در بعضی فواید
 مذکوره قوی از و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک آنها و با دوید دیگر صفی رنگند
 و مزمل کلف است سوربخان الباری سنبلیله بھندی بربری گونیدنجست در سیوم گرم
 در دویم خشک قوتش تا سه سال باقیست مهمل قوام بنغم و قاطع آن خصوصاً از منفاصل و
 مفتوح سد و جاذب اخلاط زهره از محق بدن و رفع یرقان و سپرز و با بهجت عرق النساء
 دانسته اند و با بنجیل و فلفل نباتی بهی و بهجت منفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
 در تسکین در دستخوان و تحلیل اورام و جمول او با زعفران کهنه گوسفند بهجت او با سرخرب است و قدر

حکایت
 حکایت

سوربخان

شربت از مفرد او یک گرم و باد او بی نیدرم و بسیار مضر معده و مهورث مغض و مصغف جگر و مصلح
 کثیر از عفران و شکر و بدلتش مستعمل بوزن اوست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او اندک سوس در بلاد
 اکثر معروف است و در شاخچهان کباب و پی گویند تلخ او غیر مستعمل و هیچ شیرین او مایل تلخی مستعمل و
 قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند زیرا که بار او را دوست می
 و خود را با او میالده و بیخ او در اول گرم و مایل تلخی و بیخ او غلیظ و مر که و مسکن تلخی و در بول و
 مسهل رطوبت و مقوی اعصاب محلل ریح و جهت اقسام سعال مر بو و تقیه سینه و شش و جگر و التهاب
 معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبها و پنهانی کهنه و بوا سیر و امراض
 نافع و اصل سوس مضر کرده و پیز و مصلح او کثیر او غیاپ بدلتش نصف او تر بد ثمن او زنجبیل
 است و قدرش بیش تا چند گرم و در با سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بعد انقراض جو شاییده باشد
 جمیع افعال تهر از آن و رافع مضر سهلات و لذیذ او و بیست سیم سنی مشهور و سرد است مقوی
 معده و سببی و دافع قضا و صفرا و قابض بود باد و تلخ مصلح او همراه گوشت تخم است سبب
 درختی هندی کلان و سرد است قوی و مسکن و قابض شکم و دافع دمایل مشهور و جذام فساد
 خون و صفرا و تر و حکمای هند قوی ترین او و بیست با بیست اگر پوست بیخ او بکوبند و شیر گرفته
 باشد کتری برابر آن اینخته نبوشند هم و غیر زیاد کند حرارت غریزی را لکن در دهنی اینفر این بیخ اول
 قوی تر و سبب تر بود درین فعل قوی است فرسخ سیر در دم در حرف الشین المنقوطة شایسته
 بغاری شایسته گویند برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل در دویم
 خشک گویند در دویم گرم است و شیخ الرئیس اول سرد دانسته و متعده جگر و مقوی معده و در بول
 و مراد سبب اخلاط غلیظه خصوصاً سودا و مرده محرقه و صاف کننده خون و خشک در لغویت معده
 قوی تر و جهت امراض سوداوی و نفخ مشهور و ضما و خشک که با استعمال سازند جهت برت حکم برت است

سوس

سوس
سوس

سوس

و تخم معتدل الحار و در افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس تخم از سایر اجزا دانستند و گویند
منشش و منشش کاسنی و بدش نصف وزن او بناود و لث اولیله زرد و قدر شربت از گرم
از سببه درم تا چند درم و در بطیوخ ناده درم و از آب از سی شقال تا شصت شقال بقا کشود بنده
سویا نامند و قوتش ناده سال باقیست در آخر دو گرم و در اولش خشک از او و به گنار عمل و
منسج و در بول و حیض شیر و تخم او درین افعال قوی و مسکن منضاضم و باقیست و جهت بر قان
و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و پسر زرد و بو و سنگ گره و شانه و امراض آلات تناسل مفیده
او در سیوم گرم و خشک و در تخم او بار نادر جاج و عمل جهت ریزانیدن حصاة و عسر بول
جرب است و اندو در او و مخفف فروج و انگار او مضغ با صره و مضر محرورین و منجر و منضاب لیمو
بدش با دیان و قدر شربش تا هفت درم و از تخم اوله درم شعیر لباری جو گویند و بهترین او سفید
بالی و نازده گویند و که کیسالی بر گوشت شده باشد بسیار بدش آخر اول سرد و خشک و قلیل غذا و با
جالیه قابضه و مخفف و در اوج و مسکن غلیان خون و صفرا و سنگی و مصلح شیر توغات و مضر شانه و خشک
روغن او آرد و بوده او که بوقی نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است قافل لباری
که صحرای هندی گاجرنگلی و کبک کندنهخت و مستعمل نج او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول
گرم و در دو م تر سبی منسج و قاطع بلغم و مقوی که روشن کرده و معده و جگر و مصلح و مضر استنها و منش
عمل بدش در تقوت باه حب الصنوبر و بوزیران است و قدر شربش تا چند درم شکر نیم درم شکر نیم درم قافل لباری
و لعربی لغت نامند بری و بتانی میباشد بتانی او در اول دو م گرم و در اول تر کثیره اغذیه و هیچ باه
و در بول و مقوی با صره و مفت حصاة و رافع سل و بلین طبع و سینه و قفاخ و در نیم مصلح
زیره و شیرینبا و اگر ریشبای باریک سایده با عمل نبوشد جهت پسر و عسر بول جرب است و بری
شلم مطلق و شیمی و بی نضج است تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و سبی تر از پنج آن و در پنج

شربت

شعیر

شفا قس

شلم

افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصلح محروین و مصلح سکنجین و شیرین و گند و قدر ترش تا دو سوم
 شمع بفاری موم مانند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل قوتش تا نهمی سال باقی است و محلل
 منضج و ملین و مویزها و موافق زخمها و خوردن ده خربوب که بقدر گندم ریزه کرده فرو
 برند و یاد دروغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب معتدله او باروغن گل سرخ جهت
 سحج نباتی نافع و رافع هتتها و مسد دست و مصلح نان و بدکش آرد با قلا و شربش تا نهمی سال
 بفاری بیاه دانه است و در بندی کلوخجی مانند قوتش تا هفت سال باقی است در اول سیوم گرم
 و خشک محلل و جالی و منجف و منضج و جهت قوئج ریخی و در دینه و سرفه و استسقا و برقان و سپر بیدل
 و ضما و ابول اطفال جهت تکلیل او رام صلبه با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب قطو بوداده او
 باریون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب شرب و عن او باروغن زیتون
 و کند جهت اعاده باه مایوسین از مجربات و انسه اند و انگا شرب و مورث خنق محروین و مصلحش
 سرکه و مضر کرده و مصلحش کثیر او بدش انیسون نصف او شبت و شربش تا دو درم و از روغن او تا یک درم
 شیر خشک هم صمغی بعضی از اشجار برات است و از جنس بنیم نیست مانند بنجین بهترین سفید شیرین
 و بهای بزرگ است که چون در دهن نگذارد و کام و زبان را بسیار و کند در اول گرم و در رطوبت معتدل
 و در جمیع افعال سوائی تقویت باه و مضر صاجان قوئج قوی تر از بنجین و شنبلیله و زیتون نیز فرموده که شربت
 با وجود آنکه سهل اخلاط رقیقه است مضر صاجان قوئج است جالی و ملین طبع و سهل اخلاط سوسه و مگر کثیر
 رقیقه و مقوی بجز مصلح و اجناس و جهت خشونت خلق و سرفه و حرارت جگر و درم آن مفید و مولد قواقر
 بعد و مصلحش روغن بادام و از زایانه و بدش مثل بنجین و شربش تا نهمی سال باقی است فرسخ چهار درم
 حرف المصا و المصلح صبر که یاد در بندی الیوا گویند و او عصاره نباتیت میگویند که در بندی
 او را یکبوا میگویند و سقوطری بهتر است بعد از آن عربی و فارسی است و هر چه بر روغن سال بلکه

شمع

شیر خشک

شیر خشک

صبر

چهار سال گذشته و آنچه بد بود و سیاه و بی درخشندگی باشد تمام آن جایز نیست و باید که در سائیدن بر
 میانگه نمایند در دو م گرم و در سیوم خشک سهل قوی سوادیکه میافزود باشد و در آنچه میباشند
 باشد ضعیف الاثر و فرخ سودا و بلغم غلیظ و مای و صفراوی مای و غلظل مقدر و بلو اسیر استعمال نباید کرد و
 با غار لقون جهت ربو و تقیه سینه و باب سرد جهت نفث الیم و با او به مناسبه جهت یرقان و
 جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سبز و گرده مفید و طلائی او با مورد و شراب
 جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب با ناخته نضر جگه و مقدر و اکثر آن مورث اسهال موسوی و کهنه و
 انواع زبولان گاهی تا سه روز مانند در معده باعث کرب میگردد و تصلح او قبل از رزق و بدش در او ام
 و جراحات و در چند آن جنف در اسهال هموزن او تر شد و شربش با کمی شکر صمغ در سندی گویند
 رطوبت منجمه نبات است و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت میلان حاصل میشود
 بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در دویم خشک در گرمی معتدل و معتقد
 جالنیوس جمیع صمغ گرم است و قابض منبری و تقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسفید
 جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و در دینه و در و شکرال او جهت سحر مجرب طلائی او با سفیدی
 تخم مرغ جهت سوختگی آتش قطره او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب نبات مفید و مفضل
 مصلحش کثیرا صندل قوت چوب تانی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید
 زرد او در سیوم سرد و در دویم خشک و سرخ او بعکس آن و تقوی معده و دل و مفتح و رادع و
 قابض جهت خفقان حار و تهیای تند و التهاب منجمه و بخارات منجمه نافع و طلائی او
 جهت در سرد حار و باد سرخ و غله و حمزه و نفوس او رام حاره مفید و خصوصاً باعث التخلی
 حی العالم و امثال آن و نبات مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عمل و نبات و
 بدل سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او شل آن فوغل است و ضماد صندل سرخ با

صمغ

صندل

جهت قلاع مفید و در سایر اماره‌های تفریح مثل سفید است و قدرش تریش بکشتال فرسخ بازویم
 در حرف الضاد المعجمه ضان لغاری گو سفید ماده و میش نامند و بهندی بهر گویند
 و عبرت اطبا مطلق گو سفید است بهترین و او یکساله است که فرجه باشد و چهار ساله و زیاده از آن
 و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت کردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضا است در دوم
 گرم و تر و منقوی بدن و بجز و کرده و تترس و مورث بلاد و نسیان و زهره او جالی امار
 و طلای سرگین با سر که جهت سوختگی آتش و در دفع داخل مجرب است و در ایام طاعون و وبا
 استعمال گوشت او جهت کثرت تولد خون جایز نیست فرسخ شاتر دم در حرف طاء
 طباشیر از چوب کهنه بلاد میسود و بهترین او سفید است زیرا که با اندک تندی و اگر کندی
 زبان باشد و استخوان سوخته که بان منقوش میسازند با نذک شوری و بی حدت میباشد و در
 حل نشود در دوم سرد و در سوم خشک و متقوی دل حار و بار و معدده و بجز حار و قاطع فی صفرا و
 و اسهال رموی و حاره و مخفف رطوبات معدده و جهت تحقان و غشی ناشی از قهوا جهت بوی قهوا
 تپه‌های تند با کبکین جهت توش و غم و رفع کرب التباب مفید و مسوط او بار و غن نبش جهت
 تقویت باض مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصطلک و عمل گویند مضر بر پیش
 خواب بدش بوزن او تخم خرفه بوده و صدل سفید بهترین بدلیهاست و قدرش تریش تا دویم
 طین ارضی گلیت در دوم سرد و در آخر آن خشک در دفع و با و طاعون و روع او رام
 قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مخموم و جهت ضیق النفس و سل انبابت نافع و مضر نیز در
 مصطلک و شربش تا دویم است طین آغستان زرد و گاهی بسیار کم رنگ آن از آغستان
 که جوانی شیر و آن است آورند بدین نام سسی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مخموم
 نوی و در دفع سمیت اخلاط و تب و غشی و خفقان است و قدرش تریش بکشتال طین مخموم بهترین او

طباشیر

طین ارضی

طین و ارضی

طین مخموم

در غایت سرخی میباشد و در بوشیدیه بنشیند در دوم سرد و خشک و تریاق جمله سموم و مقوی دل و
 مفرح و رافع مضرت بلغمی و بانی است و با شرب آب گرم و شبت موی سموم و مضر ریه و مصلح عمل و
 مضر سینه و مصلح او کثیر او بدش گل داغمان و قدر شترش تا یکنشقال طین صوفی حمید
 لغاری خاک صوفی حمید نامند خاک گیت سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از لقبه صوفی حمید آورند
 لهذا بدین نام سسی گشته نگاه داشتن او مانع از زیدن هوام و ماست و از جرب است و شرب او اثر دارد
 شترش یکنشقال فرسخ هفتدم در حرف العین البهله خاق و رحانغت عربی است و آن
 بنایت در بزب کثیر الوجود و در شکل شاخ و گل در گشته با بونه و پیش قریب شیری لبطری گشتی تند و عرق و گویند
 آن یخ طرخون جلی است و جمعی بر آنند که یخ طرخون سسی لبود العرق است و قولش تا هفت سال بقست
 در آخر بیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه سردین و سهل بلغم و مدر و جهت در زود
 سرفه و کنت زبان و لثوه و فالج و عشه و کزاز و منفاصل و امثال آن و استقاود در دندان شرب با
 وضما و نافع و ضمضه طینج او با سر که جهت سی لبات و زبان و حرکت دندان سفید و مضر ریه
 مصلحش مویز و کثیر او بدش در افضل شترش تا یکدم در عرق و محلل و مدر عرق و جهت جمیع
 باره و سوط او جهت صرع و در سرد سفید و طریق ساضن او آنست که یکوقته خشک او را کوبیده
 در یکرطل آب بچوشانند تا بد او قویه برسد باد و وقیه روغن زیتون بچوشانند تا آب بسوزد و در عرق
 باند صاف نماید عمل لغاری شهید و گلبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخ و هوام
 که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبلون ترین او بنر و سیاه و
 خشک تلخ و کهنه است یعنی دو سال بروگذشته باشد و در غایت حدت میباشد مورت جنون
 محرق اخلاط و مهلاک است و عمل غلام سهل اخلاط لزج و محرک سرفه و فجاج و موافق معده و درون
 و درم اسما و صالح لغذا و در جلا وحدت قوی تر از آتش دیده و هیچ قوی است و عمل کفر قندهار لغذا

صوفی حمید

عاقور

عسل

الصباغ و غذاست بیشتر و بی لفع و مسکن سرفه و در بول و مجموع آن در آخر دویم گرم و در اول آن
 خشک جالی و مقطع بلغم و طوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب طوبات از عروق
 و تریاق سوم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن با اعضا و متفتح جهت فضول دماغی و سینه
 معده و قصبه ریه و جگر و پسر و استقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و انشال آن
 انواع عریاح و تقویت شتها و باه و بانخاصیه مسکن معض و تشنگی و آرا و آب آب جوشانیده در گوش قطور کنند
 پاک میکند چرک اوقتی نمودن آن جهت رفع ضرر افیون و سوم بارده و بار و غن شو نیز جهت مفصل
 و تقویت باه و ضماد او با عذبه جهت تنقه زخمها و بردن گوشت زیاد و الیتام آن و با کرسته و زرد
 طول جهت الیتام جراحات عمیق مریست و مضر حورین و سر لع الاستحاله بصفر او مصلح و مفید دماغ
 حار و متصلش سرکه و کشنیز و رلوب ترش و بدش و شتاب انگور ریت و شتر تیرین پانزده شقال عسبر
 رطوبت که مانند سومیائی نمجد میشود و بهترین او شهبایل سفیدی است که بلغمیت و خوشبوی
 باشد و بعد از آن مایل زرقی و زردی و بعد از آن مایل سبزی و زربون ترین او سیاه صنغای
 خالص در خنایدن منقطع نمیشود مصنوع که از لادن گنج و سوم و عنبر سیاه که با وزان مخصوصه میبازند
 از اصلی تفرقه بسیار شکل است در دویم گرم و در اول خشک حافظ ارواح و قوتها و بنیابت مفرح و
 شتها و باه و متفتح سدد و پا پذیر سوم و مقوی طقوت که از شرباب و جماع بود اعاده میکند و مقوی فصل
 معاین و تراکیب طبع رافع امراض بارده دماغ و بانخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت
 و زلات و شقیقه و امراض سینه گوش و بینی و سرفه و رلوب و خفقان و غشی و قره شش و ضعف
 معده و جگر و استقا و یرقان و درد معده و پسر و زگرده و ریح و فالج و لقوه و عسره و مفاصل و
 عرق النساء و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلائی او بر احوال باعث شدت لذت
 طرفین بجا افراط و شرب یکدنگ هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم سینه نو و کهن برنج و خجرو

مصلح و باو بوندن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث خلیان خون در وقت آن و مولد
 شری در مخروین و مصلحش کافور میوه با سرد و زرد گویند ضراساست و صلح او صمغ عربی و زرد بعضی
 مضعف روح کبدیت و بدش بوزن او مشک شتریش یکدانگ عشب بقاری انگور و بنه
 دانه مانند بهترین او نازک است و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم تر و در آخر
 بهترین میوه باو بنایت مسکن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و شش و
 مضر معده رطبه و بجمیع مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قوی ریحی و مصلح او تخم کرفس و بلبلنج
 مورث تشنگی و مصلح آن کچین آب سرد بعد از انگور بنایت منفد بلکه بر عهده میوه با خوردن آب
 مناسب است و مورث تپهای عفن و استسقا و مابین و طعام خورده شود و بعد دور و از چیدن نخ
 دانه او درد ویم سرد و تشنگی مولد ریح و مضر معده و امعاء و پوست او بسیار طیله و مصلح و مولد ریح
 و زرد تخم سوخته او صحت جراحات نافع عشب الشعلب بقاری انگور و روبا ترک بندگی کوی
 گویند بری و بتبانی میباشد و هر یک و ماده میوه و تخم ماده بتبانی عشب الشعلب معروف است و از
 مراد همین نوع است و تخم سیاه او غیر مستعمل است در دویم سرد مایل بخلگی و زرد بعضی در اول سرد و زرد
 مستعمل دانه او است راح و مبر و مطلق و باقوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اوام حاره و
 آب با شکر فزیل امراض احشاء استسقای حاره و مغلل اوام باطنی و سهل اخلاط مراری و رافع ضرر
 منض و ورم مقعد و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بنایت موثر و قطور او جهت استسقا
 گوش و بیخ نافع و گویند مضر شانه است و مصلحش قند و بدش کاکج و قدر شتریش
 تا تخم شقال در مطبوخ ناده شقال از آب تابت شقال آب غیر مطبوخ او بنایت مصلح است
 عشاب بهترین او رسید بالیده شیرین است و تشنگی بهتر از تازه و قوتش با دو سال باقیست
 معتدل در حرارت و برودت مایل بر طوب و ملین احشاء ملین اخلاط قویه منض غلیظه و رافع شش

وخلق و اواز و صاف گفته خون و تولد خون صالح و مسکن التماس حدت خون و جهت سرفه
 و ربو و در کرده و شانه و سینه و فساد جگر و باکنجین جهت شری بیعیل است و قدر شربش تا پنجاه
 و اکثر او در پشم و فلفاح و مصلحش شکر و موز و قطل منی و مصلح آن حمل و ادویه با سینه در مبرودین
 کلاب شکر و بدش پستان محمود بندی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب براق و خوشبو و تلخ است
 که در ته آب نشیند و از اغرقی نامند در آخر دویم گرم و در سیوم شکر و رقیقیت معده بیعیل و مصلح
 مقوی دماغ و دل و جگر و حواس باضم و حافظ صحت حوامل و جنین جهت خفقان و غشی و رقیقیت
 نافع و جگر و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب مضر محرورین مصلح سنگین و کافور
 و مضر سفلی و مصلح آن صمغ عربی و کلاب شربش تا یک شقال و سرخ سبز و هم در حرف الغلین المنقوطة
 غار لیقون خیزت شبیه برنج و از جمله دریای روم آرنده در جوف درختهای انجیر و حمیر و اشغال
 بسبب بعضی شکون میشود و بهترین او سفید سبک زن که با نازک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و
 بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و هم تراوی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او
 جایز نیست و قسم سیاه او از سوم و زرد و سرخ قریب بسوم و شتر است که بدون کوفتن بر روی
 پرویزن بالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه ناخن چیده است با نذر پر که هرگاه
 کوفته شود اجزای او به سمیه هم همراه او از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مگر القوی
 در دویم گرم و خشک با حلاوت و تند و مٹی و سهل بلغم و سودا و صفرائی مخلوط بهر یک و مصلح
 و مقطع مواد غلیظه و متفح سده جگر و کرده و نباتت مقوی اعصاب دل و مفرح بالعرض بزرگ
 و با بلبله کالی و مصلح منقی دماغ و رافع درد سر فزین و غرغره او با سرخ جهت ورم باره و خلق نافع
 و اقسام زبولن او قائل و مورث کرب و مصلح او در همه احوال خجسته و بدش نصف زن
 تخم خنظل و زرد بعضی مثل او تر بد و ریح آن بخیل و نزد بعضی دو چند آن بسفاح و قدر شربش

تا یکشتال خاکست شکوفه گیاه است که بود مال بنفشه طی طولانی و تلخ و با غنوصت و قوتش نامی سال
 باقیست در دویم گرم و در اول خشک لطیف و جالی و متفتح شده جگر و معوی سمد و جگر و مدرک
 احتلاط سوخته و حاره و رافع تهائی مرکبه و ذرور او محض و التیام دهنده زخمها و گویند مضر سیرت و
 مصلحت انیسون و بدلتش مثل او اسارون و شربت او سرد در مطبوخ هفت درم است
 فرسخ نوزوم در حرف الفاقا و انیا و صلیب است پنج نباتیست کمتر از دمی و زرد ماد
 میباشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم تراوست و قوتش تا هفت سال باقیست در آن دویم گرم و
 خشک است محلل ریح غلیظ و مذبول و حیض و لطیف و متفتح و محض و با قوت قابضه و معوی جگر
 بجهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نفوس نافع و مضر صرع مصلحتش
 و بدلتش در صرع زرد و در سایر امراض زرد و زرد مخرج قدر شربش یکشتال است فجل بکار
 بهندی مولی نامند برسی و بسپاوشامی میباشد برسی او تندتر از رستانی و شامی میباشد
 و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزایه او بعد از ان پوست و برگ بزره او بعد
 از آن برگ بزرگ گوشت او و همه اجزایه براتب مر قومه تا سیوم گرم و در دویم خشک تا نیم و غیر نهضم
 مذبول و بعد از طعام با نسیم و مخرج ریح و محرک اروع و بانگ تلین و نیکو کننده رنگ بخار و آب
 منفتح سد و معین خصوصاً با غسل مطبوخ او جهت نرمش و تطیف خلط غلیظ و احتباس حیض مفید
 اکثر او موله قمل گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگذرد و در دویم حس نیشود آب و کشته عقرب
 و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش
 قطور کنند جهت در گوش سرج الاثر است هر گاه ترب سوراخ کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاد
 بقیه از از پاره با کرب بند کرده خمیر گرفته در زیر آتش بنهند و با عمل خوانند در خارج سنگ شانه چوب
 باید که سه روز بدستور تواریخ علی نام او اکثر خوردن ترب مورت منصف و بعضی خلط و مضر مطلق و در آن

باید که سه روز بدستور تواریخ علی نام او اکثر خوردن ترب مورت منصف و بعضی خلط و مضر مطلق و در آن

و متصلش عمل تخم او در بول شیر و حیض محرک است و قوی و جهت در دیگر دارد و در سوزن مفید و در کلام فعال
 قویتر از سنج او و تخم شقال او بعد از طعام باضم آن و با تخمین انبساط منقی جگر و ضما و او جهت تو با مجرب
 و قدر شربت از جرم او بست درم و از آب او ناسی درم و از تخم آن یک درم است و بری او بسیار گرم
 و مستعمل نیست و شامی را قوت مرکب آن تر است و تخم لبانی است و گرم تر از تخم و ضعیف تر از تر است
 در بول و محلل سلوبات و آثار او منشی و تلاش نمک فریون هم صیغیت خاکستری رنگ
 مایل بزردی و کهنه و مایل سبزی و محلل و طعم و بوی آن تند و خوش تا چهار سال باقیست در چهارم گرم
 خشک گویند در آخر پیوم گرم و خشک و لطیف و لغایت محرق و سهل زرد با بلغم و جهت استسقا و
 سوزن و عرق النساء و مفصل و رفع ضرر سموم و در درک مگر که از بلغم باشد لغایت نافع و شربت استسقا
 جنین و کتال او با عمل جهت نزول آب میند و حمل او از جنین و سه جبه جهت احتباس طشت مجرب
 اگر سوزش پیدا شود در عین گل ارفع او است و قدر شربش دو قیراط و زیاده آن موجب اختلال عقل
 التهاب سده و فواق و در بعضی انفرجه سهل منفرط و در بعضی قابض با فراط و متصل آن آن آب که کرده
 تبرید قوی و اصلاح او از عقل و رب سوسن سایر صمغ واجب است و متصل حدت او بر روغن بادام شیرین
 چرب کردن است و بدانش استسقا مازولون و در فو لنج چند قسم سیاه قتال است و فرج خشک
 از پر خشک فارسی است و آن بری و لبانی میباشد در آخر دو گرم و خشک بری گرم و تر و قوی است
 منقح سده و داغی و مصفاة و تقوی جگر و دل معده سرد و تمام غذایی غلیظ و در فعال تبریز در مجرب
 نام و جهت و سوسن خنقان بلغمی و سودا و تحلیل ریح و تسکین مغض در در سربارد و برنگختن
 اشکها و رفع سوزن نافع و مولد مره سودا و مصدح محرورین و متصلش نشسته و کهنه و بدانش سوسن و تخم او
 بسیار خشک باضم و محقق منشی قدر شربش سه درم و از تخم او تا دو درم است و متعلق مجرب از پسته فارسی
 درخت او شبیه بدرخت ستر و قوت غیر نقشه او را عرصه دراز و مشر او را تا سه ماه باقیست و آن کرم

موصوفه

و خشک

مستحق

حافظ قساودوست مغز او درد و گرم و خشک نزد بعضی در اول تر سببی و متخمد جگر و مولد خون
صالح و موجب بی بدن و مقوی سده و فم آن بجد که ساری لبوب کوله با و نمیرسد خصوصاً چون
با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ خرم و رافع خفقان جهت در جگر قوی و دشیمان از روی
و سرفه خرم و تقویت دل و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپهر نافع و
مصید محرورین و مورث شرمی و مصلح سرکه و ترشها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق است
مغز او معتدل در حرارت و خشک پوست سبز بدن او سرد و خشک بنیات مقوی سده و دل
قابلض و رافع اسهال و تشنگی قوی و طبع پوست سفید صلب است کج طبع منفرد داده باشد و آن نشستن
جهت خروج مقعد مجرب روغن پسته خوشبو کند از طعمه با نجات میوه مضر سده و سحوط او با خشک است
لقوه و تقویت حافظه و تقویت باغ مجرب فضله لغاری لقوه و سیم و سبب چاندی نامند و تکیون
از گوگرد و زیتیک پاک آنست اندک گوگرد بقدر ترش زیتیک باشد در اول سرد و خشک گویند معتدل و
و تقویت قریب یا قوت و جهت خفقان و بد بوی دمان و رفع رطوبات از جبه و عفتیت بلغم و
مالینویا و خون و وسواس ربو و سرفه و استسقا و سپرز و تنگ کرده و مثانه نافع و نساود و محلل اولی
اکتمال او جهت بیاض تقویت باصره مفید و نضره او و مصلحش کثیر او شترش نیدرم و خوردن
ظرف لقوه باعث تفریح است فلفل هندی میچ گویند یا سفید یا سیاه و یک بر و بنام است سفید طبع
قابلض تر و سیاه چین دارد و تند تر در آخر سیوم گرم و خشک سفید در اول آن لویضی بجاگس است
و جاذب باضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تر باق سموم بارده و مقوی حافظه و متخمد و مقوی سده
و جگر و سخن آن و پاندم علت های عصبی اعضائی عصبانی و با شیره و شکر محرک است و رافع سرفه بارده
و ضیق النفس و ریاح و خص و اکتمال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلائی جو شاننده او
در کلاب جهت رفع نزلات بازه و درد دندان مجرب بدستور مضنه آن که با پوست شش جوشانده

فصل
فصل

باشند مجربست و سنون او جهت دندان کرم خورده بریح الار و جحف منی و تصدع و مضمضه و
 خلق و مضر کرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلح روغبهای
 سردست و در سیرودین غسل بدش بخیل مشربش تا بکشتال فووج مشرب پودنه فارسی است
 بری و بستانی و جملی و نهری میباشد و در اوز مطلق او بر لیست و مشکط اشعق می جملی است و بری را
 ستانها متصرف قند بود و با طریقت و برش زرد و مالین شد او بخشش با برنجم ریجان است و در بول سیوم کرم و
 و نبات لطیف و در عرق و سهیل سودا و حلال ریاح و در بیاق گردیدن جانوران و جهت استفا
 یرقان و فواق و کزاز و انزاج شحمه و تنقیه فضول معده و سینیه و خشک سوخته او جهت تقویت نش
 سفید و مضر است و مصلح کثیر او بدش شل و نصف او پودنه نهری است و قد شربش تا دو درم است
 خود نیم نهری برگ باز و ساق بزگی میباشد و در انزوم کرم و بول و بولور و در مصلح کثیر اشعق و شربش
 یک درم است غیر فرسخ معرب پیروزه فارسی است و بهترین و متشاپوری کبود صاف است که
 رنگش در بوائی صاف صاف نماید و در غیر آن کدر و جموج او از عرق و چربی و بوی مشکاف
 میگردد و در اول سرد و در سیوم خشک متوی دل معده و پانچم سوم و رافع اسهال و قرصه اسهال
 جراحات باطنی و جهت خفقان و با عمل جهت صرع و سپرز و سنگ کرده و مشابه الحال است
 تقویت روح با صره و در معده و ناخنه و بیاض رقیقه با قه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر کرده و مضر
 کثیر او قد شربش نیم درم و جهت سوم تویه تا یک درم و با نماندند درم او جهت گردیدن موی
 مجرب یافته اند و داشتن او متوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص در ساحل اول از زورق
 اول از فرسخ و هم از فریق دوم از منزل اول مرقوم است فرسخ ششم در حرف القاف قافل
 بغدادی سبل نامند و بهندی الایگی گویند کبار و صنعا میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صنعا را
 سفید و پر و با عطریت و تند می و طی اند و از بند خیزد و کبار را ذکر و ز و صنعا را انشی نماده گویند

عور

عصر

حافله

و قوت آن ماده سان باقیست و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوتی در اویم گرم و خشک
 سخن با وضوح و تفریح و قوی در آن مصلحت مفتح سرد و با قوت قابضه جهت ریح سده هوا خشک و
 و غلیظان و در دگر جگرسده آن و خصوصاً با غلات آن و جهت صرع و تنگ کرده نافع و گویند که
 و مصلحتش شکر و بدش کیوزن و نیم آن قافله صغاست و شترش را که انتقال قوم صغارا و در آخر اول گرم
 و در دوم خشک و رتقوت با ضمه قوتی از کبار است و قوی و محض رطوبات سینه و قوت قابضه و کمتر
 از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر است و مصلحتش کثیر او بدش نصف آن کبابه و شترش در دوم قشای
 بنای مسئله ام عربی خسارزه است که خیارد از و خیارسبز گویند و بندی الگرمی گویند در آخر دوم سرد
 تر و سکن حرارت و تشنگی در تنگ کرده و شانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف از قد و ریح
 تر از آن و تخم او در بول و مفتح و قوتی از تخم قد است و پوست و گوشت او مولد ریح و قوی و در
 و ضابطی که از و هم سرد متعدد عفونت و مانند قد در اکثر افعال و مصلحتش عمل هموز در رازبانه و شترش که او
 جهت سنگ یوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قد ام عربی خیار
 و در شیر از خیار بالنگ در خراسان خیار بزرگ بندی که پیر نامند در آخر دوم سرد و تر و سکن
 حرارت صفرا و خون التهاب خشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و در بول و مخرج حصاة و غلیظ از قشای
 جهت پشمی تند و رقان و در سرد و آب تا چهل و بمقتال با شکر جهت اسهال مر صفراوی که در سده
 اسهال باشد نافع و مضر سرد وین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در سده فاسد گردد مولد
 خلط سخی شود و مصلحتش معاجین چاره و آب و بیدن خیار جهت انتاش روح حیوان و در سرد و سحر و مفید و شخی
 نیار سرد و مطلق حرارت و تخم او سرد و تر از خیارزه در بول و رافع تبهای خاره و در جگر و سبز زه
 در و شش و قشای آن که از حرارت باشد و مضر است و مصلحتش کثیر او بدش تخم خیارزه و قد شترش
 تا پنجم است قشای بهندی از کنگ نید و آن سنگوفه و قیاسیت نرو ماده بیاض و دوم گرم

قشای

قشای

قشای

شک متفح و قحط و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و باضمه و منق و رافع قی و غشيان و هتقا و عل
سوا و کونجی و سسل البول و تیدم او با شیر تازه بشیر طعم او مت نبات مرکب باه و طعم آن
بر اخیل باعث لذت جماع و بهت سکت و سد و دماغی و زلزلات بارده مجرب مضر کرده و هتقا
و مصلحش صمغ و بدش مثل او در چینی و نصف او بسیار قدر شتر تیش تا کینتقال است قرفه هم
پوست بر درخت و چوب است و مراد ایلای پوست درخت خاصی است قسی از آن خوشبو و سیاه
سطر مانند رنگ نخل و در بو شیبه بان او ارقه القرفه نخل این سبب مند قسی مایل بسرخ و شیرین
از قرفه القرفه و در بو شیبه در چینی است او ارقه القرفه در چینی گویند و نیز بعضی پوست درخت
است قسی سفید خطط بخبط و قسی سفید و زود ممکن باشد بهترین قسام قرفه القرفه است و در
افعال ضعیفتر از در چینی و جمعی از از و قویتر دانسته اند در آخر د م گرم و خشک و مقوی اعضای
و در تقویت معده و جگر و پسرز قویتر از در چینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب درد
مفاصل نافع و بدش سلیخه است و قدر شترش تا دو درم قرح بخاری کد و نامند و قویتر باشد
کمی را کدی بنزد و دیگر را رومی گویند هر دو در دو درم سرد و تر و بلین متفح و مدر بول و عرق او کمن
شکلی و قلیل القد او خوردن کد و با مزورات جهت تهائی حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب آن
دماغ و مری ای اوجیت مواد سودا و تقویت دماغی و تولید خلط صالح موثر و ترش او لطف و
باضم و سکن صحت خون و صفراست و اقسام کد و مولد متفح و مضعف معده و مسقط اشتها و مقوی
بلغمی و سودا که از احتراق بلغم باشد و باعث قویج و پها و سر لاج الاستحاله بخلط موجود در معده
با اغذیه متخلب بطبع غالب آن میگردد و هر گاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط می است
مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی نخوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته
در قطع زوف الدم بزاجات و دفع اکله فرخها مجرب و غریبم کد و در دو درم سرد و اول تر و جهت بول

قرفه

قرفه

و لاغوی کرده و قره شانه و خشونت سینه و نفث الم ریه و پنهانی حاره و تشنگی و سرفه و قره سها
 سفید و روغن بنفشه او که مثل روغن بادام می کارند الطاف است و جهت رفع خجالی و یبوست دماغ
 مغض صفرا و اول و پنهای حاره بیدل و قدر شربت از منترخ بود و روغن آن تا هفت مثقال
 برش تخم بند وانه و روغن که و که چوب اکوبیده آب از باربع اور و روغن که چوبچشانند از روغن صرغیان
 سرد و تر و مرطوب جهت حرارت و یبوست دماغ و تشنج یا این تلخین صلابات بسیار مفید است قسط
 بیخیت شبیه پنخ لاج و از نوعی هند خیزد و که قسم میباشد یکی شیرین و بیک سفید با عطرت آنرا
 قسط بجمری و عربی گویند قسمی مایل بسایه و بیک سبط کرم بود و از اقطه نندی گویند قسمی آن
 و خوشبو و سنگین بی تلخی است و از مطلق او مراد وسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم ناخورد
 که اندک زمان را بگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست در سیوم گرم و خشک در بول و خض و تشنج
 جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و سومی و کشنده اقسام کرم معده و جهت در دینه و تقویت معده و
 درد بانی فرمنه دماغی و معده و تحلیل ریح و اخراج سنگ کرده و با عمل صحت ریه و تشنج و کزاز و
 و خدر نافع و مضر شانه و مصلح گلنگین و مضر ریه و مصلح انیسون و بدش نصف وزن آن عا و در
 قدر شربش بکرم و روغن قسط سافج که قسط تلخ چهل مثقال را نیم کوفه در شراب یکشازوزر کنند و
 با چهار صد مثقال روغن زیتون بچوشانند تا شراب فانی شده روغن باندرگم و خشک محلل قوی
 قصب السكر بقاری نیشکر و پندی گنا و اکیه گویند و اول گرم و در دوم تر و آب مسن بنا
 مفتخ سد و ملطف خون و تنگی شانه و در بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع
 هیچ قوی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریح و در پختن او نفخ زایل میشود و اگر خورده و غیر مطبوخ
 مفسد اشتها و مضر سیران و مصلح انیسون قصب الذریره پندی چراتیه گویند بناست
 در دوم گرم و خشک و ملطف و در بول و عرق و مفتخ و تقوی دل و جگر و معده و رافع نفخقان

قسط

زبان و صلابات آن از سرفه
 در دماغ و تشنج
 در دماغ و تشنج
 در دماغ و تشنج

قصب السكر

قصب الذریره

و اشتقاق در دینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محمل او رام و التیام دنده کاف عضل و
 بطنج او با تم کرفس حبت جنون و وجع الفواد بار و مجرب قدر شربش تا دو درم است فرسخ خلیت یک
 در حرف الکاف کافور صمغ و خلیت اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است
 و در حبت کافور سوای بلاد سرزین میباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی
 نقلی و سپیدی مصنوع است و بوی اصلی شبیه بوی لیمو و ریخ است در بیوم سرد و خشک و مفرح و
 قاطع نرف الدم اعضا و رعات و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و
 سرفه البول و جمیع امراض حاره و تقوی حواس محمودین و قریاق موم حاره و مطو آن باب شنیز
 حبت رعات و با آب کبجی بوجبت رفع غمخواری و مرورین و ذرور او با دویه مناسب حبت ^{تازه} جرح
 و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یا فوخ و پیشانی بجهت رعات مجرب مضر باه و موشک شانه
 اکثر او قاطع نسل است و تورث سفید موی و مصلحش غیر و مشک او دویه حاره و خوشبو و بدکش و دوزخ
 طباشیر و یکوزن او صندل سفید و قدر شربش تا یک درم است و در اشتغال او قاطع باه و مقصد معده
 گویند اینقدر قاتل است کبریت بفاری گوگرد و بنندی گندک نیندرخ و زر و مایل بسرخ و
 سفید و سفید مایل یک بود و اقسام او در بیوم گرم و خشک است و گرمی او غالب تشنگی و قوش مای
 میباشد محمل و لطیف و سخن و جالی و جاذب شرب مقادیر جمیع سموم و طلای او سکن ضربان اعضا
 و با سکر و عمل و غائر قرحا بجهت جذام و جوششهای سوداوی طلا بحسب اثر است و با هاست و
 نیموزن گوگرد و صمغ عربی بجهت سینه و فروع سرد و قو با جریست و جنود استقطابین و جنود قطور او
 رافع کرمی و نقل سامه و مضر معده و مصلحش کثیر و غیر تازه و بدکش در اکثر افعال زینج است و قدر
 شربش از دو دانگت یک مثقال کبریت است و پو سنج او قویتر از سایر اجزا در بیوم گرم و
 خشک و مضر معده جگر و سپرز و قاطع اخلاط از جمله و تقوی اشیا و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پودره

بسرکه و عمل تحمل ریح و تریاق سوم و در مره سودا و حجت فالج و امراض بارده داعی و مفاسل
 نافع و گفته اند که چون بپزید که بر از مگسیده باشد آن روغن آنجد و بوزن آن آب پوستانه تا تمام
 آب و نیم وزن روغن بسوزد پس او را بر سر خما و غلیظی کند موی را سایه کند و هرگز نسیفید زودید
 مبرب دانسته اند و تمش که خیار که نماند تخم او در سیوم گرم و خشک خیار رسیده او بدون جانین
 و انه او طین طبع و خیار او صغیر جگر و پوز و قدر شربت اینخ او تا نرم و در سلطوبات ناست
 شغال و تمش شانه و متصلش انیسون است و مفرسده محروم و اصلاح آن بکنجین گیاه است
 اسی گویند نایت تخم او در اول گرم و خشک و طوبت فضلیه و در روکین طبع و با آن در فلفل
 و عمل جهت تحریکات مایوسین مبرب میداند و ملوک او با عمل جهت سرفه غلیظی و تضاد او با
 استبول جهت تسکین در مفاسل و نفوس و عرق النسا نافع و ضعفها ضمه و اصلاح آن بکنجین
 و منظم لبر و اصلاح او کشنیز و تمش نیش و متصلش عمل و بداش جلب است و قدر شربت از سه دم
 ناده درم کثیر است که گویند تصفیه و آن سفید بایل سبرخی و در حرارت و برودت تعدل
 و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب لقوی و غلط مواد رقیقه و مسکن
 نزع وحدت اخلاط و قرصه چشم و قاطع نفث اللام سینیه و جهت سرفه و خشونت سینیه و قرصه
 که فکلی آواز و حر و البول و نزع هسما و تقویت آن و تسکین مریه و کرده و شانه و امراض چشم مفید و طرایق
 جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مبرب است حال او جهت اقسام
 موثر و مضر مثل متصلش انیسون و بداش در تفریه و غیر آن صمغ عربی و در تین و تغلیظ تخم کدو است
 و قدر شربت از یک گرم تا پنجم گرم کرفس بهترین است اقسام میباشد قسمی صحرایی
 جلی غیر صحرایی و قسمی دیری و بتانی میباشد و در سطلق کرفس مراد بتانی است و بعضی قویتر
 اجزاء است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک بقایست منخ سد جگر و پوز و بدون

کمان

کشمیر

کرفس

و حیض و منقعی کرده و مثانه قهپی و محرک باه و اشتها و قوی و معاون عمل او در همه سله جهت ربو
 و ضیق النفس فواق و مضر حوامل و مضره و محرک صرع مصر و عین مفید شیر و باعث صرع حموله
 و خفت عقل آن و غیره تازه او انفاخ و تصلح آن اینیون و تخم کرفس و بتانی در قتیج قوتیتر از سایر
 و باقیم غذا در بسیار نافع مانند خ او و مضره و مصلحش حاما و مورت سبج و مصلحش کثیر او بدکش ناخواه
 قدر شربت ازخ او در مطبوعات بخردم و از عصره او تا پانزده درم و از گرم آن سه درم و از تخم آن
 یک درم است کرات بقاری گندمانا مندر بری و بتانی میباشد و بتانی او را بنطی گویند و اقسام
 اینچه برگش بار کثیر و در تمام سال موجود است کرات ابقا و نیمه در آخر زمستان و اول بهار میرسد کرات
 گویند و از مطلق او مراد کرات ابقا است در سیوم گرم و در دوم خشک خوردن او بعد از غذا مانع
 ترش شدن طعام و بلین طبع و در حیض و لطف و قهپی و ارقم قوی و قتیج سده جگر و تقوی که و قوی
 با ضمه و منقعی قصبه ریه و اقسام کرات در یضم تر از پیاز و انفاخ و مفید شده و دندان و حرق خون
 مصلحش کشنی و تخم او در آخر دووم گرم و خشک قهپی و با شتر اینجاست محرک باه و در مشقال او با شتر
 قاطع زرف الدم و محرک اشتها و مضره ریه و مصلحش غسل و قدر شربت از یک درم تا دو مشقال است اگر
 بقاری کشنی و بهندی دنیا مانند بری و بتانی میباشد بری را برگ نایل زردی باشد و در جمیع
 افعال قوتیتر از بتانی و از آن زینو تر است و بری و بتانی او مرکب تقوی و نزد بقا سردی
 خشکی آن در دویم است قتیج رئیس و جالینوس گرم دانسته اند تازه او بانذک قاطع با و قطره
 سخت شقال او با شکر شسته و نسوم و مانع تخیر و صعود بخار بدماع خصوصاً با سرکه و سماق و جرم او
 مسکن صفرا و التهاب سده و سنگی و حالبس قوی و ضما د او با شیر دختر جهت ضریان چشم فاع و آرد محلول
 شناخیز و او رام صلبه با آرد با قلا را در ح خازیر و قطور آب چشم جهت منع بروز آبک و حصبه و رفع
 زردی چشم جرب چون سرب با آب کشنی بسایند و بار و عن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان تفرج و

غیر متحرک مجرب است و مضمضه آب جهت جوش زان و سوزش زبان و بوی خوش کاهو
 و قدر شربت از آب و یک قیقه از جرم او تا سده و قیقه و تخم او که شیر خشک عبارت از دست در
 دو م سرد و در سیوم خشک و مفرح و مقوی دل و مال صود بخار بدماغ و حالب بهال دومی صفا
 بوداده او و رافع خفقان و میضه و سواس عارضه در سرد و با صندل و انیسون جهت
 تقویت معده و خوابیدن او رافع بوی شراب سرعت مستی است و مفرص صاحب بلوغ و نفوس
 متقلل حیض مسکن نفوذ و زیاده او مورت نیان و احتیاط ذرین و مصلحت تخم مرغ غیر شربت و در
 تخم کاهو و خشکاش قدر شربش از پنجم تا یک قیقه است کسیر و یخ رقیق است بیا که پر موم سرد و گران
 واقع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن بلی خصوصاً اگر او را معده پوست بخورد و جامه
 او را مانده در شربت نبات کلاب حل کرده صاف نموده بخورد باعث سردی و نافع سوزاک شود
 خصوصاً با که همراه پوست بسیار بیدار کننده است باعث اقبال طبیعت و لطیف است چون او را
 خائیده آتش فرو برد و لعل او را بیفزاید موجب تبرید و عدم گرانی میشود کسوت گیاه است
 باریک تخم او که چتر از تخم ترب اول گرم و در دو م خشک و متع سده اش و قدر مقوی معده و سوز
 جگر و ملین طبع و جهت تهائی آینه و یرقان و تقیه بدن و بود و خاق و منصف و تحلیل راج میضه و آب با کجین مسهل
 صفرا و منشی و مصلحت کثیر از تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب نفوس مفید بود و
 او قابض و گویند مضر سیر است و مصلحتش بکجین مضره و مصلحتش کاسنی و بدکش با درج و دو ثلث است
 افستین است و قدر شربت از آب دو قیقه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم و از تخم او در دست
 کشری بگاری او و در بهندی سفری آنب گویند بری و بتسانی می باشد و بتانی می باشد و بتانی می باشد
 امر و شیرین معتدل مایل بحارث در دو م تر و حالبس بخالات و مفرح و مقوی معده و باضمه و
 و رافع تشنگی و خفقان و زلات و سوزش مثانه و ملین طبع و باقوت قابضه بعد از کجین و مریط باغ

کسیر و

کشور

کشری

و اهل هند قابض شکم نوشته اند و استاد مرحوم به آشنای خود که اسهال داشت تجویز فرموده اند و مولد نفخ
 و قویج و مصلح از بنجیل مرئی و بهترین اقسام امر و درزش و لطیف ابدار رسیده اوست در اول سرد
 و در دوم خشک قابض و مقوی بجز موده و شتی و مسکن جرات خون و غلیان صفرا و رافعی و
 مولد خلط صالح و بعد از طعام سهل بعصر و قبل از آن قابض و مضر شایخ و مصلح عمل فرماید سه مرتبه
 قویج است و شگوفه امر و مقوی دل و مفرج و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او طویل الحلاوة
 بسیار قابض سرد است و مضر عصب و مورت قویج و مصلح عمل او به حاره و تشبوه و رت قابض
 طبع و مقوی موده حار است کمون سرب از خامون و بغازی زیره مانند بری و لتانی میباشد
 هر یک اصناف مختلفه است سیاه بری و لتانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را
 گویند بری از بر صفت از لتانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی
 بری و زردترین سفید لتانی است و قوایش تا هفت سال باقیست و در اول سیوم گرم و خشک
 در و تریاق سوم هوام و محرک اروع و حالب طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و هضم و جهت عسر
 تخمه و مضر ضعیف او مسکن در دندان نزلات خصوصا باستر و سوطا و باسکر که جهت رعاف نافع و مضر
 و مصلحش کثیر او بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی که و با تخم گنداست و قدرش
 دو درم و مداومت جرم و عرق او مورت لاغری است کندر صغیرت متدیر و صلب مایل
 بسرخ را کندر زرد گوشت نرم را شنی و تازه را که در انبنا حرکت داده باشد مدح و پوست با قوی
 او را که از سائیدن بگیرد جدا میشود و شمار کند و آنچه صنایعی و مانند او باشد و قاق کندر نامند و
 قوت کندر تا بست سال میماند در دوم گرم و در سیوم خشک ملطف و محلل ریاح و حالب نفث الدم
 جهت باغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و موده و باضمه و محافظه و مجفف بلغم و هیمی او
 و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان و باصطکله جهت رطوبات و ما و تخمیان و بی

مورد

کندر

اسهال طوبی و با صغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن طوبی و با غسل و شکر جهت ضعف معده و باغ
خلیطه و نسیان و باز درده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی و خصوصاً با جوز بسا
و انکحال او جهت جلای باصره و قرح چشم و خون نهم در آن و بیاض و جرب حک و ظلمت چشم خصوصاً
با غسل مفید و انکثار او محرق خون و بلغم و مصلح مورین و باعث جنون و بنام و بقی ساق و مصلح
برنج فارسی و شکر و بدش مصطکه و قدر شتریش نیم گرم است و قشار کند خشک از کند و شکر و شکر
و جهت نفث الدم بغایت موثر و تقوی معده و مانع سیلان مواد با اعضا و دقاق کند لطیفتر
از کند رقيق و جالی و در افعال ضعیفه از قشار است که با از نوع مبره است و از دریای مغرب اصل
می افتد و بعضی را اعتقاد است که صیغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه
ایست که مانند مرزنجرد در جزایر مغرب میگرد و صاحب تخمه می نگارد که تخمیر قطعه از کبر پاشان
نموده که گسی در آن مانده و تخر شده بود از اقوال قدما ظاهر میشود که کبر با وسوس از یک جنس است
و سندروس مخصوص بلاد هند و کبر با مخصوص بلاد مغرب شمال می باشد و در بودن گاه هر دو در
و سندروس بانکه حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب گاه میکند و کبر با محتاج بالیدن زیاد میکند
و در سندروس سرخی غالب است و در کبر با زردی و صلابت و در صین سوختن بوی شاخ خوشه
میدهد و نزد محمد بن احمد معدنیت و بهترین کبر با آنست که در ساحل مغرب و از زمین مزاج مغرب
بهم رسد در گرمی معتدل و در دویم خشک تر و بعضی در اول سرد است و تقوی معده و دل
و مفرح و قاطع زرق الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و زلات و داخلی و قوی و جهت اسهال
دوسوی ویرقان و خفقان و حرقت لعل و ضعف کرده و سنگ شانه و با مصطکه جهت عسر البول و باغ
جهت زحیر نافع و طلائی او با صبر جهت ساقط کردن دانه بوا سیر و تعلیق او جهت حفظ خین از
استقاط و رفع یزقان از مجربات است و مضر سبز و مصلح شتریش نیم گرم است و بدش سندروس در تفریح

مرورید و شیرش مثقال است که بر فی ثمر درخت بندی مشهور است دو قسم میباشد هر دو قسم سرد و تر
 و گران و مقوی اعضا و دفع تشنگی و سهوشی و فساد اخلاط و خون و معتز تخم او مقوی معده و دل است
 چون در آب ساییده در چشم کشند پوئی را ببرد و انگار تازه او بم حدوث قویج دارد و ^{مصلحت} شیر
 دروغ است فرسخ بست و دووم در حرف اللام لاجور و حجر معدنی معروف است و ^{بهرترین}
 صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و بنری مایل باشد و آنچه میازند و داوا لاجردی میباشد
 در اول گرم و مغول او در اول سرد و در دووم خشک و سهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و
 صاف کننده آن از کدورت و با نهایت رافع سودائی حیوانی قلب تعلیق او رافع خوف و اوجح
 مقوی دل و جالی و با قوت قابضه و رافع امراض سودائی و غم و نوم و توحش و بخارات غلیظه و
 مدحیض و احتمال او جهت سلاق و رمد و دسمه و بیاض و قرصه و نفوخ او جهت رعاف مفید و
 مضر فم معده و ^{مصلحت} مصلک و موجب ب غدیان و ^{مصلحت} کثیر ارجل و بدلتش جرانمی و قدرش
 از مثقال تا یک مثقال این بقر شیر گویند مرکب القوی است و مثل بر دینیت و مائیت و جنیت و
 دینیت او در اول گرم و خشک مائیت در دووم سرد و تر و جنیت در اول سرد و خشک
 این البقر شیر گاو است و گاو پیش از جنین او شیر این اخلاط از او سرد و دینیت غالب و مائیت
 و جنیت کمتر و شیر گاو مایل با اعتدال و غلیظه از دیگر البان است و تازه ووشیده که سرد شده با
 نوشند بی مسن منضج و سرایج اهنم و کثیر غذا و نیکو کننده خسار و مولد منی و مدرفضلات و مقوی
 جوهر و دماغ و تریاق عموم است لقی و طین طبع و مرط و بلخ و جهت سح و نیان و غم و وسواس و
 تقویت بدن و سل که بی تب خلطی باشد و امراض منی و قوبا و جرب حکه و جذام و بطبوخ او
 باریخ جهت طول عمر و با نر ما و گردگان جهت فری کرده و بدن و طلائی او با سفید آب قلعی جهت
 نفوس و او را م حاره مجرب و مضر صاحبان پسر و ورم اشوا و جگر و ضعف و سردی

صرع و مضر دندان و زنان البتین صاحبان حقیقان رطوبتی و سحر و اکثر ادمورث سنگ کرده و
 و سر لعی الاستحاله بخلط غالب عده و متصلش شک و بدش شیر بز و قدر شترش از نیمه طل تا یکم طل است این
 شیر گو سفیدست و بهیت و چغیت او غالب غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در قشور
 و جوهر و باغ و نخاع و نفث الدم مؤثر و با صنع عربی و روغن بادام جهت سرفه مجرب در سایر افعال
 و مضار مثل سایر شیر است لکن اکثر شیر بز است و نایست او غالب برودت و طویلت زیاد
 و در فضلات و جالی و مرطوب باغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و تنهائی فرسوده و در
 او جهت ورم ایبات و خنای القع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر قدر شترش از گاو
 تا نیمه طل است و بدش شیر گاو لکن النساء شیر زنان است و او موافقترین شیر است و از
 و ختر سرد تر است و در بول و مرطوب باغ و مفتوح سده خشک و در آنجمل و بیوست مینه و سرفه
 سوط او جهت خشکی و باغ و بخوابی و سرسام و احتیاط عقل و قنطور او جهت درد گوش مفید و بدش
 شیر الاغ است و قدر شترش از گاو و قویه تا نیمه طل است و بهترین شیر زنان و سایر البان است
 که چون بر رو ناخن ریزند جمع شود و با چسبیدگی باشد با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله از
 قمل و شنند قمل میبرد و یاد دزیر آن بماند از زن بد ختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب
 تحفه المومنین از زجر جرات نوشته است لبن اللعاص شیر شتر است و بهیت بسبب استمزاج از
 جدانی شود لهذا گرم و قویق و مایل بشوریت است مفتوح و در بول و ماء اصفر یعنی زرد است تا سکر
 مقوی بدین و صاف کننده بشره و محرک باه و آنها جهت شد بیوست بگر و او رام صلبه طبعی و در
 و رو و استنقا قوی و طبعی و علل پیروز و بویا سیر نافع و باید که از گاو قویه شروع کنند و تدریج تا یکم طل
 و باید که شتر را ناده روز قبل از استعمال شیر لطیف بر از یانه و کاسنی و امثال آن نمایند لکن الامان
 شیر الاغ یعنی خراست و نایست غالب خنید و بهیت کم دارد و او سردترین شیر است

لبن البان

لبن اعد

لبن النساء

لبن اللعاص

لبن اللد

بسیار مرطوب بهر دست و مفتح و جالی و مفتح و بطبی الاستحاله بخلط غالب سینه و جهت سل و دوق و
 هزاران مبی و سرفه حار و زلزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراثیم و
 شانه و آلات بول محرقة البول قوی و معما و زحیر و مضمضه و جهت تقویت لثه و دندان نافع و مضر
 مرطوبین در در سربار دو مصلحه کلنگین و برایش شیرین و علیف او بلشای مناسبه بهر علتی شرط است و قدر
 شتریش از دو قویه تا نیم ظل است لکن الحامض بفارسی ماست مانند و پندی چهارچوبه گویند
 دوم سرد و تر و مرطوب مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بر نوع زیاده و در
 سایر افعال قریب است و مضر سده سرد و کثیف و در یضم و سده و مولد خلط خام و مضر تپهای
 و عفن و مصلحتش مجامین او و بیچاره و در تخمیل بر بی لحوم بهترین مویشی گو سفند و زست که زیاده
 بر یک سال و کمتر از شاه بر و نگذشته باشد و بجهه گوسالیکساله و شتر جوان بهتر از شتر بزرگ و در اوست
 خوردن لحوم موجب است قلب تیرگی با صره و بلاد و عروض صفات بهیست و بسیار خوردن
 آن باعث ضعف بدن و نقصان از او موقوف تپهای اوست و شرب آب بعد از آن لایب مضر و
 تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او باشد و تخم مرغ جایز نیست و گوشت آب و مرغ
 سریع النفس و موافق ناقصین ضعیف القوه است لسان الحکل بفارسی بار سنگ نامند صغیر
 میباشد تخم صغیر پاره و کوچک تخم کبیر زره تر از تخم صغیر و منافع کبیر زیاده از تخم صغیر و از مطلق او را
 صغیر است در دوم سرد و خشک برگ تخم او الطف و جالی و رابع و قابض و مقوی جگر و مفتح
 و حالبس زوف الدم جمیع اعضا و عصاره برگ گنج او مسکن تشنگی و جهت فساد و ضم و دوق و
 سل و نفث الدم و پسر زو جگر و ضعف آن و سدر و صرع و تپهای حاره و ربو و جوش دهن
 لثه و قرقریه و قی الدم و سده کرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بوی سیر و ضماد
 فرور و جهت التیام زخمها و درم آن و سوختگی آتش و داء البیل و قروح خبیثه و ساجیه آکل و

نارقاری نافع و ضماد بزرگ اوراج اورام حاره و گویند مضریه و محلش عمل عصاره او مضر سبز و روش
 مصطلک و بدش حاض ^{نفس} بسا و تخم او در فعال ^{نفس} آن بود و او قاض و منبری و مقوی امعا و رافع زحیر و در
 بارتنگ در تقویت قوت ماسکه سعیدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست و قدر شربت از
 آب او از ده مثقال تا نیمه ظل و در تخم آن تاسه درم است لسان الثور لغاری گاوزبان
 مانند و گل او لا جودی میباشد در اول گرم تر و قویش تا بهت سال باقیست و گل او لطیف
 جمیع اجزای او و منفرج و مقوی اعصاب ^{نفس} و حواس و سهل مره سوا و صفرا و جهت امراض سودا
 و سرسام و یرسام و جنون و بالخیولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق ^{نفس} سنگ شانز
 و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سبز و مصلحش صندل و بدش بوزن او ابرشیم
 محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب تا چهار وقیه و از جرم او ده
 و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از عرق شربش ^{نفس}
 برگ سوخته او جهت قلاع اطفال مستی بن دندان و حرارت دهان مفید و نوز الخلو لغاری
 بادام شیرین گویند در اول گرم تر و منفتح و حافظ قوت با وجالی اعضائی باطنی و ملین آن
 ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول منی و منی بدن و باشکر کثیر تغذیه
 و حافظ جوهر و باغ و شیر و او باشکر جهت سرفه مجرب بوداده او قابض و مقوی سده و برگ
 تازه او سهل و خشک قابض و بادام مربی در تغذیه و فری کردن بدن و اصلاح کرده قوت سیر
 و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بنیابت مرطب موافق تشنج بیسی و قهقهه و شربت
 چکانیدن او در اجدیل جهت گرده و متانه و عجب لول و قوینج و اعانت بر خروج حصاة و پاکتیر
 مسکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه او از قصبه و یورق ضرر او و بی سله و بوجوب
 مفید و نوز غره او باب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر اشامی ضعیف و محسوس مصطلک و

قدرش ترش تا نه ششقال بود بقاری مرورید و پندی موتی نامند بزرگ مقدار او سمی در دست
 و آنچه در صدف منحصر بکلی باشد با وجود بزرگی در تقسیم نامند و گویند تا نه ششقال ممکن است و همین
 او سفید بزرگ مدور است در روغن و عرق و بویهای کریمه مضر او در آخر دوم سرد و خشک
 در تفریح قوتیر از طلا و نواص در اجزای بدن و لطف و تقوی اعضا و رافع انواع خفقان و
 خوف و فرغ سودای و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر کرده و امراض دل و بدوی
 و بان و حصاة و ترکه البول و سردی رقان و رافع سموم و وسواس خون و بلوغ و استحاله او جهت
 رمد و ظلمت بصر و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب میدانند و بکار داشتن او
 مقوی دل و در بان داشتن او جهت از ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر شانه و مصلحتش بسند
 بدش صدف سفید و قدرش ترش تا نیم ششقال است لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است پوست زرد
 در دوم گرم و خشک مقوی معده و دل و قابض محرک شتهای معین مضم غذا و متفح شده کرده
 محلل قوی ریجی و آروغ نازنده و مصلح کیفیت اخلاط رویه و پا در سموم مشروب و ملذوم و در سایر
 افعال مثل پوست ترنج و پودینا پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم
 سرد و خشک مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و زجره و جالی بقی سیاه و کلف
 و قوبا و سکن غلیان خون و صفرا و جهت تهایی حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و پود
 شری و دل و درم حلق و لبات و کرب غم و غلیان و در او سرد که از اخلاط غلیظه با
 و خمار و سموم هم او و در و به قتاله و فی صفرا و وحدت سواد حاره جگر و معده و در سرد و خفقان سودا و
 و غلبه اخلاط غیر خالص سفید و در اکثر افعال قایم مقام بر که در جهت مریض بهتر از سرکه است و در بعضی
 صاحب سرفه بار در المراج و اکثر او در جلائی معده مضمت اسما و سورث پیش و مصلح شکر و غسل
 تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او نبات عظیم و در دفع سموم مخمور تخم ترنج و قدرش ترش

از یک دم تا دو دم و بزرگ لیو در نفع ضعیف تر از بزرگ ترنج فرسخ بست و سوم در حرف المیم
 مایه سیران قسمی از زرد چوب است و نندی او که زرد مایل بسپان باشد بهتر است از چینی که
 زرد مایل بسبزی میباشد و بخش شبیه بکنجد را نیز دیدم گرم و خشک و قوتش تا بست سال باقی است
 منفتح سد و متفرج جلد و جالی و در و محمل و شرب جهت یرقان و پیش و ریاح غلیظه و احتمال او
 جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مصلحتش عمل و بدش زرد چوبه و شربش نیم مثقال است
 بهندی مونگ گویند از حیوانات معروفه است و از خراول سرد مایل خشکی و قوتش تا سه سال باقی است
 لطیفتر از عدس در سایر حیوانات کم نفع تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفر او
 قابض و موافق کرده و مقوی عصب بهترین او و صاحبان تنهای حاره است و جهت سرفه
 و درم لبات و در و سر و ضعف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و در نیم مثقال
 در زهر باه و عن بادام و آب قرطم و بدش با قلا و بانا نصیه با وجود برودت تحریک است و نمیکند
 ماسخ زنجاری بزود در نندی بگری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد تر و کثیف تر از گوشت
 و موافق محررین در نسیج است و کم بلدان او گرم و مضر و کونج و مصلح او بادام و خرماست و میوه با
 تازه و ترشها و مارا الشیر با و نبات مضر است و گوشت بز غاله مافوق شش ماهه بسیار با طوبی است
 بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه زیر محمل و با قوت قابضه و طلائی سرگین او
 نبات محمل و جهت درم سپرز و استفا و سوخته او و الطف و جالی او با سرکه جهت داره اشک با
 عمل جهت او رام صلبه از مجرب است و قرقر چه سرگین خشک او ایکنند جهت رفع او را حیض او
 شرب سم سوخته بز تر تا دو دم با عمل جهت رفع بول در فراس مجرب است اندو داغ کردن با او
 جهت عرق النساء مجرب است و مرزنجوش مرکه مرزنگوش فارسی و غیره از آن القاد است
 و پنهانی مروانامند و از جمله ریاضین خوشبو است در آخر و دم گرم و در اول آن خشک و در اول

پسته را و سبزه مخلوط و مطبوخ و جالی و در بول و مطوت حصاة و منبر و سخن اشا و محفط طوبی
 معده و اسهال و هجت منصف قلعی ریجی و استقا و سد جگر و پسر و دماغ و متفان و وجع الفوی و
 مالتو کیا مرقی و لثوه و درد سین و سر و ضیق نفس ریح پسر و درد سر و شقیقه و حبس کام
 و عسر بول و اجناس حین اوجاع غیبی نافع و طلا او با خاد حمام هجت درد سر بار و آب ریح
 هجت ورم مثنی مرتب بوییدن او هجت سده مخزین و دماغ و متع خامفید و مضر کرده
 و مصالحت کلسی و تخم خرزه و بدش سونبر و قدر شربت از جرم او نادر و متقال در مطبوخ تا هفت
 متقال در روغن او که آب را با شل آن روغن زیتون بپوشانند تا روغن با نه هجت فالج و
 و کزازه و شقیقه و درد سر بار و تفتیح سده و تحلیل ریح و گرانی سامع نافع و لغت نبطی است
 و میگویند فارسی است و بفارسی مرو شکر نیز و بهندی کنوچه خوانند ام جنس است انواع
 میباشد و در بعضی چهار نوع و در بعضی پنج نوع است و از مطلق مراد نوع خوشبوی او است
 که مراد او باشد و در دجالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک و مطلق ریح و بنوع مطبوخ سده
 و مقوی سده و نضج او را مصلبه در بول و عرق و رافع استقا و در اعضا و تخم او مطبوخ
 و بوداده تخم آن قابض و رافع ایهال و موی و قرصه اسهال است و زرد و محمد بن ذکریا تخم او در
 دو م گرم و در اول تربت مرجان سروفت است در هندی سونگانا سده در شکلی کمتر از
 سده و بسیار فعال است و گندم او را با در هر هیچ سوم دانسته اند مسک بفار
 شکست بهندی کستوری ناسته خون تجریت که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
 و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی ناسته و ستهای او کوناه تر از پادو دندان پیش او کوچک
 بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز یکدیکه بناله او رسد در آن سوراخها میباشد که
 است شاق بان میکند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی ناسته و آن نجفست که از حیوان بطرف

حیض یا بواسیر رخ شده بر سر و گلبان میگردد و در نهایت خوشبو و بوی اور عاف می آرد
 و رنگش زرد و قطعات او دراز و باصلابت و قلیل الوجود است و دم را تبی نامند و آن
 نافه است و از جهت خون او در جوانان هم میسر و بعد از آن بسبب شدن پوستی که طرف او
 می افکند و سیوم را چینی نامند و آن خونست که بعد از صید موضع ناف او نگاشته اطراف او
 برست میمانند تا خون از اطراف بکج جمع شود پس خشک میکند و آن سیاهصلابت باشد چهارم
 هندی نامند و او خونست که از فرج حیوان مذکور هم میسر و با جگر و سرکین او خمیر کرده خشک
 می نمایند و او اشقر و غیر صلبت عملی سازند و علامت اصلی بودن آنچنین نافه است
 اینست که ریمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر از ابرو
 کنند پس اگر بوی سبز گیرد اصلی است و الا فلا و اگر در نافه نباشد اینست که قدری
 از آن گرفته باب بن در کف دست بماند اگر حل شود اصلی است و اگر قلیله شود غیر اصلی و
 بهترین اوتبی است و قوتش تا سالن باقی میماند و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در
 سیوم گرم و در دویم خشک هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود سخت سرد و محلل انظار دارد
 و تقوی باه و اعضای ریه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری باطنی و حواس و منج
 و طایب طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رقع ضرر او و بیحیه و مسهل و ممو با
 غم و وحشت و نقصان بار و مایه لیا و خرد و طبع و تنه و عشته و بلاد و سیاه و در ساقوت او و بوی بد
 قرصه اولین جل طلا و سوراخ است و هیچ از ضربان و در غم طلا و تنه آبار و غم آن مقدم دماغ چنانچه
 بوییدن او جهت نزله و اصلاح بار و طلا و غم چنانچه از اصل است که آنجا است خلقت و میارود و نظیره
 منقر و رو و نسل کاه و غم نشسته سر است بر بود و نسل کلاب بر نسل آخند و نصف است و قدرش
 اینهم مشکط اشبع می بود و قوتش از تمام است در آخر سیوم گرم در روان خشک بنام این است

مشکط اشبع

و مستطخین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و قوی و در درج و قوت
 اشتها نافع و مضر مقعد و مصلح سرکه و بدش بوزن او پودینه و قدر شتریش کشتال و در مطبخ و در
 مصطلکی معرب از مطبخ و بجز بی عکال الروم نامند صمغ و خضیت سفید اورا رومی گویند و قوت
 تابست سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک تقوی سده و جگر باد و هاضمه و اشتها و حمل بلج
 سده و رافع ضعف جگر و سده و با غار قیون سهیل بلغم و با صبر سهیل صفرا و با بلبلیات مسل سودا و
 عسر النفس و باد و بی مناسبه جهت نفث الدم قصیده به و با کهر با جهت زرف الدم و با کند جهت
 حافظه و قوت جو شانه و او در روغن کنجد جهت گرانی سامه از مجربات است و خایند او
 جهت جذب رطوبات و باغی موز و گویند مضر شانه است و مصلح گردگان و کثیرا به بدش بوزن
 کند و در قوت سده و جگر از خر و قدر شتریش تا کشتال است مثل سبب گوگل گویند مراد از صمغ درخت
 مانند درخت کند و در سواحل بحر عمان بسیار یافته میشود و صمغ آن هر چه مایل بسرخ و کجی باشد
 از رزق و مایل بزردی مثل الیوه و مایل تیرگی سیاهی اصیقلی نامند و آنچه از نوحی مین خیزد باد بنجاولی
 میباشد و او را مثل عربی گویند و بهترین زرد صفا و براق است که زرد و حل شود و چون بر آن
 اندازند خوشبو شود و قوتش تابست سال باقی است در اول سهیم گرم و در اول دوم خشک و عالی
 و حمل و ملین مدر و رافع حدت او و پیله و با تریاقیت و مفتت سنگ کرده و سهیل بلغم و فتح سده و
 شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون نوحه اخشا و بوسیر و قوت باه و تقیه
 سینه از اخلاط فاسده و عرق النساء و نفرس و در دگر در بود و ضعف جگر و ریاح آن و قوت جهت
 تنگین او را مصلح در دیپله و امراض رحم و مقعد و بوسیر و آن کی سینه و جهت اسقلاط از نوحه
 مایل و نوحه او جهت بوسیر از مجرب است و مضر ریه و مصلح کثیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران
 بدش و اولث او مروارید او صبر و قدر شتریش یکدم است بلج بفساری نمک بهند لون نامند

معدنی و مائی میباشد معدنی بدون آب نمکون میگردد و آن خیلی دوبری میباشد و مائی آن آب است
 که منجم میگردد و معدنی او اقسام است و سیریک نامی مخصوص است و مذکور میشود بهترین او
 نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبوترین آن ملح معدنی است
 و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب از صاف نمود
 باقیش یا به آفتاب منعقد میسازند و گندک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیند و مراد از
 مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن سهل بلغم و سودا و امارا و اصفر و صلیح اغذیه بارده و بوداده آن
 قابض سوخته آن الطف و همه آن فاسل اسما و دفع بد فرگی طعمه و مانع حدوث جذام و با
 غسل و کنبین رافع ضراریون و موم مخدر و گردیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی
 و بلغمی نافع و قوی کردن باب نمک و کنبین منشی سده و احتمال او با مرورید جهت بیاض مجرب است
 و مضر دماغ و صورت تاریک چشم و اکثرا و محرق خون و قتل منی و مورث خارش بدن و جز
 مضر ابدان نجف و مصلحتش صغیر و عرق او که تفریح و این کشند نبات ترش و خوش طعم و محقق طبع
 سده و امعا و مصلح سد و رافع استسقا و خیر و اکثرا و باعث لاغری بدن ملح اندرانی
 بگاری نمک بلوری نامند در آخر دویم گرم و خشک سهل بلغم و در تقویت فهم و دین
 و رفع تخمه قویتر و در او بی عین استعمال خیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح العجین است
 او سیاه بی نظیبت منشی و مخرج بلغم و سودا و طبع العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
 و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخ و بعضی بسیار و بعضی زری و بهترین او سفید و صاف
 در آخر دویم گرم و خشک در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکیست شفاف و رخ
 مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سیوم گرم و خشک سهل بلغم و سودا و بلغم
 و محرک اشتها و محلل ریح و در سایر افعال مانند سایر اقسام بلغم و زبوترین آن موم میباشد یونانی یعنی

ملح اندرانی

ملح السود

ملح العجین

ملح هندی

موم

حافظ الامجد است و بنیادی سومیاکی نامند آب شمال است که در بلاد فارس مانند قنبر می شود
و بعضی بلاد ایلام و کوهستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریا
سبز باقیه میشود بنوبی فارس بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بومی بدین
باشد در اول سووم گرم و در دویم خشک و از بعضی شکل غالب گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقی
ستو می ماند و مصلحت او در بارده و سبوی اعضا باطنی و ظاهر بی مومن باه و حافظ رواج بینی
و سرخ انفوس و جهت و جمع القوا و احتیاق رحم و ابتداء اجسام و در الغیله و نقل زبان گردن عقرب و فالج
و فواق و عشمه و لقوه و سومات شرویه و در دو تقویت سعه و جمیع امراض بارده و لغت الدم و
جراحت مثانه و سل بول و شرب محلول او در روغنها و ضماد و جهت سنگها و اعضا و سوزن و فتن
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل و جمل قطره او باره و غن گل جهت گرانی ساسه و سوسو او با آب
مر بنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغ و دلوک او با عمل جهت گتت زبان و سوج
آن باره و غن با جمل مانند آن بر قضیب و انبیا و سحر آن جهت تحریک با نافع و مضر و حورین و حش و حش
پیش قهر الیه و دست و قدش در سنگی اعضا نیدرم و در سایر امراض از یک قیر اما یکدک فرسخ
تسویا در حرف النون نامخواه هم قارست و کبر کون طوکی و هندی اجوائن گویند
و زرد یعنی او هم صغیر علی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سووم گرم و خشک و خف و در بول
و عین و عرق و تریاق سووم محلول ریح و دافع فواق و طوبی از جبه و در دستیه و ضلج و کبر و سپر و منض
یحی و آنچه بومی می آید باشد جهت دفع عادت فیون مصران قی و غنیا و کفر و یو و کفر و غنیا و
و تپای نمرنه خصوصاً ریح و سر در خشا و سق برین نافع و ضما او با نسید کفر جهت نافع آمد و جرب
جمل جهت در جمیع اعضا تحلیل اولرم آن مجرب است خصوصاً طین قیر کوبیا و ناشا خوردن و شغال
که در کربل شرب و ناشا نصف رسد با سنگ یک قیه که بالای الحوم خور جهت رفع سنگ ده و ناشا

نامخواه

از مجرب است و بسیار فریبکند و چون او در آب کمیو چند آن که یک انگشت بالا آید ترکند و
 خشک نماند و هفت بار تکرار نماید جهت اعاده آتشیهای مایوسین مجرب است و مصلح محروین
 و مصلح کشنده و نقل شیر مصلح آن ترشش شونیز در غیر همین قدر ترشش تا دم ناماز میل
 بفارسی نارگیل بنهدی ناریل و کهورا گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و تنگی او بسیار کم
 و خشک با مضرت است و آب و گرم و ترو سرکه او در اول گرم و در دوم خشک منزاجیل بود
 و سخن کرده و سخن آن میزدین و جهت دفع مواد بارده نمی و سودا و خون و ضعف جگر و
 با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او در بصرم و سوله خون غلیظ
 و مصلح آن شکر و نبات و مضر محروین و مصلح میوه کاترش و تنگی آن صورت غشایان و می
 و قدر ترشش از جرم آن تا سه شقال و از آب او تا سه قیبه تا جریل بحری بفار نارگیل دریا
 گویند معنی قوی و سائیده او جهت دفع سموم و هوم و افعی و اقیون و مانند آن مجرب است
 تا می کند مکرر باید داد و اگر می کند علامت صلا از سم بود و رفع مضرت هوای و بامی و اختلاط
 آبهاست و اقوی از تریاق کبیر است و قدر ترشش او یک قیراط است تا جرم سربک نارنگ
 فارسی است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او
 دوم گرم و خشک ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و موافق نزلات
 و سرفه حار و در بگت پوست او فسر عظیم و جسم مع اجزاء
 او در همه امور بهتر از ترنج و شرب یک گرم و نیم خشک باب گرم جهت
 پیشش قضا و پوست نرد او با سرکه جهت در سرد آب خنیا نیده پوست
 و شکوفه او جهت عسر و ولادت مجرب و ترشی او با شکر سهیل صفرا و در آن در واقع
 امراض حاره و اکثر او مضعف جگر و مصلحش غسل و شکر

ما ریحیل

ما ریحیل

نارنج

و شکر و دو درم از تخم منقشره و زریاق گردیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیمو است و ضرر نایج
 با عصاب کتر است و بوییدن مشکوفه او مقوی دماغ و عروق او که سعی بلیغ است در دو گرم
 خشک جهت ضعف دماغ و تفویج و تقویت شتهها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
 هر روز دو اوقیه او بار بعد از مرجان و حسب حاجت شکر جهت رفع محال مجرب اکثر بوییدن او
 مورد بخوابی و مفید عرق بهار هواست و مصلح او کلاب قویش در ظرف مس تا هفت سال و در
 نایکسال باقیست نشاء افباری نشاء گویند در آخر اول سرد و خشک نزد بعضی سرد و تر است
 مغزی و رادع و قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حاملل سهل و خون خصوصا بوداده
 و با شکر و روغن بادام که نگرم نبوشند جهت خشونت خلق و سرفه و در دینه وصل و قطع خون بواسیر
 نافع و عقل منی و مسدود در رضم و مصلحش شیرینها و کرفس و قنصل و بدیش بجز مغسول و قدرش
 از کیشقال تا پانزده شقال نیل برمی و بستانی میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و بعضی
 معتدل است محلل و رادع ابتدای او رام و قابض و رافع نفث الدم و زرف الدم و جالی کلث
 بهیج و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است و طمائی سوخته او با نمون
 مردانگ قدری روغن گل و موم جهت آنگاه از مجرب است و باید که قبل از طلا موضع باب بستگ
 عمل بشویند و مضریه و مصلح او غسل و بدیش بوزن او از جو و ثلث او همیشه و قدرش در
 دو درم است نیلو فر بنایت مشهور انواع میباشد جمله اجزای او در دو درم سرد و تر بجز ترنج او
 که گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلو فر کبود است و نیلو فر زرد
 گرم و خشک بود او لطیف و مقوی دل و سکن حرارت آن و نهائی حاره و تنگی و موم و نافع
 احتلام و جهت درد سرد و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و زرد و باز عفران و او این جهت
 تقویت دل و خفقان نافع و مضر شانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدیش

ن

نیل

نیلو فر

بنفشه و حطی و قیخ اوجبت پسر و اسهال مزمن سیلان منی و تضادش جبت در دشمنه و معدنافع
 تخمش رافع اورا رخیص در دشمنه است و اکثر او و شرب تخمش مضعف قضیب نمجدکننده منی
 قدر شربت از سر یک از دو دم تا بکه درم فرسخ بست و تخم در حرف الو او و در حمر
 بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او بیتان نام مقلقه است و آن مرکب القوی و زرد که در اول سرد اول و دوم
 تزویجی گرم تر و زرد بعضی معتدل متفوح و مقوی دل و اعضا و سهل صفا و بلغم رقیق و با قوت
 و خشک و رقیق زیاد و متفوح ماسا رقیقا و جبت ضعف معده و جگر کرده و خفقان دارد
 طلائی او و قطره عصاره او جبت در سرد و تخم و گوش مضمضه او جبت تقویت الله و در سرد
 جبت جو شسته و الیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه تخم ورد است انرا
 زور و گویند و درم او باب رافع اسهال و علاج نفث الدم و سیلان خون است خصوصا
 چون با اقماع گل بسایند و حمل او مقوی رحم و بوییدن گل مسج ز کام و عطسه با شری
 در بعضی امر جبهه در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضربه و مومث سنگی و مصلحش فیون بر
 مثل او بنفشه و ریح او و زنجبوش و قدر شربت از تازه او داده درم و از خشک آن تا چهار دم
 و از آب او تا هشت درم در روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذرانند
 از سفید شدن گل تجدید گل تا بهفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب فشرده تازه او را با مثل آن
 روغن کنجد یا زیتون بچوشانند تا روغن بماند و روغن مذکور مرکب القوی مطبوع و منوم و ادح و
 قابض و محلل و متوافق مواد حاره و بارده و با قوت سهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد ضعیفه
 زخمها و مضمضه و مسکن درد دندان و تطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده
 در لکین درد با عجیب اثر است و طلائی او با سرکه و لیمو او با سرکه که کلاب سنج دوراد هم بخورد و بوی
 او رام آن و چرب کردن او و بهر حال اسهال با مقوی فصل آن و بدش نیموزن او روغن بنفشه و

بوزن آن روغن خلط و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب تقوی است و مایل بسرمی و با آن
لطیفه و مایل برطوبت و با قوت قابضه و بعضی سرد و خشکی و در آب یا غالب استند اند و مقوی
دماغ و فم معده و قوت‌های بدنی و دیگر اوجبت نفث الدم و تشونت میند و عوارض نزله در درود
و امعا و در دیگر و سرد اوجبت خفقان حار و تقویت بدن و بوییدن و طلا، نمودن اوجبت
در سرد حار و در چشم و با قوت نفث است باروان و تلخه اوجبت تقویت دل و رفع غشی
و شمار و پیوستی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب که بر بقدر و او
سبیل است و با خاصیت مغز راه و باعث سفیدی مو و مویش جلاب و نبات و قدر شترش
تا سجده شقال فرسخ بست و ششم در حرف الهام استند یا بقاری کاستی نامند و او
بتانی و برمی میباشند بتانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ با تشونت و مایل تلخی و گلش
کبود و بزرگ اورا هند بای شامی نامند و تیره و در طیب زیاد از قسم صغیر او دیگری برگ
کوچک باریک گلش کبود و زیره تلخی او غالب اورا هند بار با نقل نامند هر دو قسم اول
سرد و تر و با جزای ناره لطیفه که از شستن رفع گرد و بنداشستن کاستی منع است
و از جهت لطافت مغز طبع خلط مکان و هوا و زمان تغییر طعم و طبع او میشود
و او منفع سرد و مقوی بگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صغیر او التهاب معده و
بگر حار و بار دورافع سده او و منفعی مجاری بول و کرده و آب برگ و باب راز یا نه بهترین
برقان سدایت و چون آب اورا بچو شانند و کف گرفته بکنجین نبوشند جهت پهای استند
و تقویت معده و با کف جهت تب یخ و طلا آب اوجبت اورام حاره و در چشم و تضاد کوبیده
برگ او با وجود سرکه جهت منقح حار و اورام حار بعدیل و غوره او با خیار شنبه جهت ابتدای ورم
حلق و خنق و ضا گویند برگ اوجبت حار و بجز خصوصاً بار و جو و روغن و غنچه شنبه و تضاد شکر است

صغیر

و قدر شربت از آب تانیر طل است تخم کاسنی در دوم خشک و این حرارت و باجزای باز در جهت
 تپهای صفراوی و سد و بیرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و باطبخ صندل و باز با
 جهت رفع سموم و ضعف کرده و پسز و قطع زوف الدم و تحریک استها مشهور و دیگر از ترطب
 نایب منابگ کاسنی و او منشی و کریمه و محسن و کجین و دویخ و شیبو موافق او و قدر شربتیش از دووم
 با پنجم و پنجم کاسنی در اول گرم و در دووم خشک نبات منقح و مطلق اخلاط و منعی مجاری غذا
 و در اول جهت تپهای مرکبه و فرسوده و تصفیه خون و رفع ورم احتشاد و در مفاسل و استسقا و
 نضج و تحلیل مواد زلف و قدر شربت از سائیده او از یکدم تا چهار درم و در طبخ و از پنجم تا پانزده
 درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند نبات گلشن کبود
 و طعمش بسیار تلخ میباشد در آخر اول سرد و خشک مقوی معده و غیر از ترطب تیر از نباتانی و قاطع
 نفث الدم و تخم و بیخ او در فعال قویتر از نباتانی و ضمخ او جهت گردن معرفه بنور و منفی و سرکشت
 دیگری اندر شرح بست و هضم در حرف الیا یا قوت اقسام میباشد بهترین منسخ شفا
 کلناست که رانی نماند یا قوت منسخ در حرارت معتدل تر در او در دویم گرم و خشک کبود
 در اول دویم و سفید در اول خشکی و در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شربت درم او تیرا
 سموم و تطبیق او با نخاصیت جهت تفسیر هوا و بواسل صرع و خفقان و زوف الدم و اکثری او است
 قضای حاجا و عرق و در دمان داشتن او جهت رفع خشک و بدبوی دمان مشهور و قدر شربتیش
 یکقرط تا یکدراگ یا سیمین در سینه چلی نماند بری و نبات میباشد نباتانی او در دووم گرم و خشک و منقح مد
 و سهل بلغم و سودا و اما در صفرا و راض سد و در ریخ غلیظه و فالج و مفاسل مفرح و محرک با و در حوض و بدن او
 جهت در سردی و تقویت دماغ و تطول طبع او جهت در دمان و صداع و ضمما او جهت کف و سرخ
 کردن خسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت لبعوث مشهور و مضر خوردن و مصلحت نشسته و بدارش یا سیمین زرد و

یا قوت

یا سیمین

بدل هر دو یا همین بری و قدر شربت از جرم او که درم و از آب او ده درم و روغن یا همین را
 منقح و مخلوط در جمیع افعال مذکوره قوی التاثير است و قدر شربش از سه درم تا پنجم درم و کل یا همین
 در حظل سبز مهر انچه بکرم او با عمل کبوقیه چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استقامت
 و مفاسل مجربست رفیق دوم در میان لغات مستعمله درین کتاب است بدان را شکل نه افتد
 آئین آنکه آبکیه دوید در وجودشانیده باشند و ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن بنشانند
 ایشان بنام باقیستنشاق چیزی نامی دینی کشیدن اطریفل معرب از تری پهل است که
 عبارت از بلبله و بلبله و آنکه بود اکمال چیزیست که بفرط تحلیل خود جوهر لحم را بخورد یا ناقص سازد
 مانند زنگار اکمال چیزی چشم کشیدن انکتیاب آنکه بخار آب گرم بدن رسانند خود را بجا
 پیچیده و سزگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میازند یا بخارات مطبوخ اوید بگوش رسانند
 پا در هر چیزی که از شان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل بازدارد
 تا سبب آن ضرر سوم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع سم نجاصت کند و مفرد باشد
 یا فخر است مانند زهر مهر یا شویه آنکه در آب گرم یا در آبکیه در وی بسوس گندم
 و غیره اوید جو شانیده باشند پایامی بیچارگان گذارند بویحه که از او در آب بود سحر آنکه
 اوید را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا در آن بطریق مخصوص بعضو دهند پروا که او
 سرد که از اثر تیغ ده باشند بچشم کشند تدبیر روغن مالیدن است تریاق دوامی است
 که خاصیت پا در هر دارو مانند تریاق فلروق و گفته اند که مرکب صنایع باشد شرح چیز تر برین
 مالیدن جاؤب چیز نیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جنید تر جالی چیز نیست
 که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بخار و بار دید باشد حاجت چون ترس بارد مانند حوصلا
 جامد چیز نیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل متجمع غیر سیال بود و آن ذات

خود رطوبتی دارد که برای او برودت کثف مجذبات می شود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
 در او تاثیر بکنند سیلان می پذیرد مانند موم جوارش خیریت که طعام را هضم کند حقیقت سبب
 که در محقق کرده از راه دبر با معا و از راه اعلیل و قبل در مثانه و رحم رساند حمل لته را با دو
 تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بردارند خاتم خیریت که بسبب یوست خود بر سطح
 خشک ریشه پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت خصاب خیریت که موی را
 سیاه کند از رنگ بد در تنی خیریت که در جوهرش روغن باشد مانند لبوب در ورا که او به
 خشک بسایند و در چشم یا بر جرحت پاشند را و خیریت که بسبب تری و کثیف عضو و پیش
 مسام آن مواد منقبه از عضو دفع کند و آنچه در رختن باشد منع از رختن کند و عضو را قوی
 و حرارت جاذبه عضو را تسکین دهد تا جذب مواد کند مانند صندل و این ضد جاذب است
 زروق بهندی بچکاری گویند و آنست که در اعلیل و قبل بآلتی که معمول با نیل است
 و آن آلت را از اقامه و مفرقه مانند سایل خیریت که اجزائی او در جهات پراکنده شود و هم
 از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مالیات و این ضد جاذب است معوط سایل را گویند
 که بتنی ریخته شود طلا سدید عام دانه است خواه در بینی خواه در گوش خواه در اعلیل چکانند
 شود سکوپ آنکه چیزی سایل اندک اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و با چیزی
 سم خیریت که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش سنون
 خیریت که سائیده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهرش باشد شوم آنچه خشک تر
 بویند شیافه که از شافه نیز نامند خیریت که در از ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ
 دارند یا در آب سائیده در چشم کشند ضما و آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند طبع و او آلت که
 او ویرا چوشانیده آب او استعمال کنند طلا آنچه چیزی بقیق بر عضو نهند یا مانند عا خیریت

ع
 صاحب
 علم
 از
 علم
 با
 باشد

که بیست قبض خود داده و رطوبت رقیقه را که در تجویف عضو مست خارج کند مانند پیکان با بی غوغا
 چیز است که از هم مایات که در بدن حرکت دهند و مایع رسانند و بلع کنند و بیندازند غسال
 چیز است که بیست و سیلا و بیجلائی خود داده و اجسام تشبیه سطح حضور انشود مانند آب قیله
 آنچه منقطع دراز کرده در دریا در قبیل در گوش یا در بینی یا در رحم یا در اجزای دارند فرزند جمولی که
 مخصوص فرج زن و رحم است قابض چیز است که مجاری عضو را تنگ و اجزای آنرا جمع نماید
 مانند گل انبی قائل چیز است که کیفیت و صورت نوعی خود پلاک کند قاسم چیز است که سبب
 فرط جلا خود اجزای فاسده جلا را خارج کند یا چو کله را در سطح او از او جدا نماید قطور چیز است که در
 گوش و دیگر سوراخها چکاند کاهوی انبی داغ دهنده چیز است که جلا را سوخته خشک سخت
 مانند انگشت کند چموزان در کثیف چیز است که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزا او سوزی
 اجزای خود تقسیم نشود و اجزای انبی دروغالشع و در رطوبت شدید مانع از بدین طور باشد که
 تفرق و لغت را منع کند و اگر با وجود این لرح باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند کوه
 کحل آنچه سرمه سا کرده در چشم کشند کما و آنچه گرم کرده بر عضو نهند هر گاه سرد شود باز گرم کرده
 بنهند و آن رطوبت دماند که آب ادویه یا صرف آب گرم در شانۀ گاو یا در شیشه پر ساخته یا
 پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا این دماند که ادویه خشک در صره بسته بر تریاب گرم کرده
 بر عضو نهند یا پارچه باین گرم کرده بر نهند لادع چیز است که بقوت تفاده خود اتصال عضو
 در منافذ کشیده که با نفوذ خود محسوس نشوند بلکه بجای محسوسند متفرق سازد حار مانند خردل و باره
 همچو سرکه تلخ چیز است که قریق و خوشبو در شیشه کنند و حرکت دهند و بویند لرح چیز است که هر
 هر دو طرا کشید شود از یکدیگر منقطع شود و با وجود این تل تشکل باشد و با چیز یکس کند
 شد بر الا التصاق بود مانند غسل لطوح چیز است که از طلا غلیظ تر و از ضماد قریق تر باشد بر عضو

معمول نقطه شامی
 علامت ترسی غوغا
 بیان کرده

بیالیت لطیف چیزیت که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او با جزای صفا
 منقسم شوند مانند غافق و این ضد کثیف است لعاب لے چیزیت که هرگاه در
 آب تر کرده شود از اجزای لزج منفصل شوند مانند خماری مایع چیزیت که سیلان
 کند و رقیق القوام بود چون آب لیمو شوره چیزیت که در زبان بدون گزندگی نفوذ کند
 مانند املاح مبر و چیزیت که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مبر و چیزیت
 ریاح بطیفه در سجا اعصاب عضلات اسکلتا سگس که در بدن محمول و شود و باعث تکون ماده منوی
 گردد مانند لبوب محضف چیزیت که تجلیل و لطیف خود را طوبی بدن را نابود کند مانند فادو
 مجهر چیزیت که ماده را بکثیف و برودت خود اجزای خلط را فراهم آورد مانند زنجبیل
 چیزیت که ماده را بر استخراج کند و جزو جزا را بجا منفصل کند هرگاه تاثیرش در دوام
 باشد آنرا بالکل نابود سازد مانند با بونه محلل ریاح که آنرا کاس ریاح نیز گویند چیزیت که
 قوام ریاح را تنگ کرده منافع سازد مانند ناخواه محرق چیزیت که بجزارت خود لطافت
 و رطوبت اخلاط را بالکل نابود کند در مایه باقی دارد مانند قرفیون و این ضد محلل است
 محکم چیزیت که بحدت خود خلط اندازد و در اجانب سبام جلد بکشد و بحد قرصه برساند
 مانند کبکبج محم چیزیت که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند
 بحد که عضورا گرم و رنگ طلب را سرخ کند مانند خردل مخدر چیزیت که روح حساسه و
 محرکه عضورا برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
 نام سازد و آن بر دو نوع است یکی آنکه کهنیت باشد و آن برودت و پیوست قویست مانند
 افیون دوم آنکه بخاصیت بود و چو طر خون و برگ عناب که در تخد حرس ذوق
 تاثیر عظیم دارد و دشمن چیزیت که از ماده لزج اجزای سطح عضورا

بعد ملاست طبعیه مانند ملاست قصبه بر یا عارضه چو ملاست معدّه مختلف الوضع نماید بار و مانند مازو
و عارضه چو خردل مدخیر نیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع
شود مانند تخم خیارین مدخل خیریت که تجفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که در میان هر دو لب
زخم است لزوج کرده با هم بچسباند مانند مردانگ هر معنی تلخ خیریت که بسطح ظاهری زبان غرض
و اثر او شست سازد و با کرامت بوده طبع را بر هم نماید مانند صبر مرغی خیریت که بجمرات معتدله
در طوبت یافته بود هم حضور از م کند مانند خطمی هر طیب خیریت که بفرط رطوبت خود احداث
رطوبت کند مانند روغن کاه و مرقق خیریت که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب مرقق
خیریت که بر طوبت خود سطح فضلیه معتبه مجاری را اثر کرده و قابل انزلاق و اخراج نموده و اثر آنند
و خارج کند مانند کوبخارا ضروره هر غذایی که بدون گوشت برای مریض نیرند مسدود
خیریت که بکثافت و تغیرت و بیوست خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده و مواجب اللفظ
مخس سازد و مانند برنج مستط خیریت که بر غیب تقیرت قوم هم ماکشاده چنین را بلغزاند چون شکله طابیع
مسکه خیریت که مستی آرد اعم از آنکه با تفریح باشد مانند شراب یا نباشد همچو برگ قنب مسکن
که اعلاط و ارواح را از حرکت غیر طبیعی مانند مرقق که سهل خیریت که فضول را از عروق و اعضا
بطرف امعا حرکت دهد مانند خیار مشبیه شسته ایچمه تخریک طبع بخوابش غذا کند مانند محاص
خیریت که بفرط بروت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب سخت نماید مانند افیون
این مقابل مرغی است مصلح خیریت که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید
بچو کثیر که مصلح بود نیز یا معاونت فعل او کند همچو امترنج تر بد باز نخمیل یا حفظ قوت سازد مانند
امترنج ادویه با عمل پاکسردت نماید مثل امترنج کثیر یا با تقوینا یا بدرقه بجهت رسانیدن قوا
باشد همچو امترنج در اسرج با مدرات مضر خیریت که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند مطبوع چیز نیست که ادویه را در مایعات جو شاییده آب او بنوشاند مطبق
 چیز نیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند کوبنجا را معرق چیز نیست که رطوبات را برآه
 مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطش چیز نیست که نفوذ قوت خویش تحرکات او دماغی بخیشوم
 کند و از تحرک او عطش آید مانند کندش معطش چیز نیست که طبیعت را محتاج ترویج نماید اعم از آنکه
 ترویج او بالذات باشد مثل معده و کبد یا به او دمانند ریه و دل همچو کفرس معضن چیز نیست که مزاج
 روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند نافسیا منقشی چیز نیست
 که ماده و رطوبات معدی را بجانبا علای بدن حرکت دهد و دفع کردن تواند مانند ترند مغزی
 دوامی یا لیس است که رطوبت رقیقه لزج در او باشد که سبب آن بر افواه مسام عضو یا جلد انصاف
 نموده منع سیلان مواد کند مانند اجنول بر بیان معطر چیز نیست که قوام رطوبات را غلیظ
 و کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ططف است و آن بر تنه گونه است اول آنکه بویب
 خود بعضی اجزای خلط را جاد سازد مانند مغز تخم کدو و دوم آنکه بجمارت خویش اجزای خلط را
 منعقد نماید همچو ثعلب سیوم آنکه بفرطیوست که در دست اجزای خلط را غلیظ کند همچو سبزه
 منقست چیز نیست که اجزای خلط تجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرهای مفتوح چیز نیست
 که ماده ساده مجسده داخل مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
 مانند اسطوخودوس این ضد سرد است مفتوح چیز نیست که بیرونت خود فعل حرارت خورزی
 و غویبی را در غذا و خلط باطل کند بحدیکه غذا را خیر منضم و خلط را خیر تریج برآورد مانند قش
 مفرح چیز نیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن بنسط و منتشر نموده تعدیل مزاج سازد
 و خوف را دور کند مانند غیر منقشی چیز نیست که ریا مجتبه را پرانگند کند مانند ناخواه مفرح
 چیز نیست که رطوبت اصلی را که وصل اجزای جلد از دست نالود کند و ماده ریه حاده را بیجا

او بکش و موجب فرجه گردد مانند پیاز و این ضد مدلی است مطلق خیر است که او در غلیظت
 تشبه عضو رباط از برای خوردن منقسم نماید اگر چه غلظت و لزوجیت او باقی باشد حار مانند
 غار یقون و باره چو سر که مقوی خیر است که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که
 فضول منصفه را قبول نکند عام است که سبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا باغچه
 همچو گل خشوم مقوی خیر است که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلائی بدن حرکت
 دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوخ عنب الثعلب کرب خیر است که
 بخواره متبعه و در اوت جوهر خود قلب معده را ضرر رساند و بپیرا کند مانند بیدار خیر طعم که در اوت
 نیز گویند خیر است که سبب تعدیل مزاج و تخفیف خود خون جراح است را منع نموده لحم کند مانند
 مردا ملطف خیر است که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
 و این ضد غلظت است طین خیر است که ماده و رطوبات که در امعاء و حوالی آن باشد از راه
 بیرون آرد و مانند تمر سندی مجلس خیر است که بر سطح عضو خشن پراگنده شده دفع خشونت او
 کند و آن برد و نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زایل سازد و از امس حقیقی گویند دوم آنکه خشونت
 او را بطور یوشاند که رطوبات لزج را بظاهر عضو پیدا کند و از امس مجازی نامند مانند کبر
 و این ضد مخشن است قشق خیر است که هرگاه رطوبت مایه در مسامش نفوذ کند اثر او
 ظاهر نشود مانند انگ منضج خیر است که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن
 بیاید مانند پرسیاوشان یا باره مانند لوبخار او صاحب تخمه نوشته که این ضد منضج است منضج خیر
 که رطوبت فضلیه غلیظه کثیره بر تپه در و غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا
 بر بلج مستحیل سازد مانند پیاز منضج خیر است که هرگاه بحجم ملاقی شود بزودی در و نفوذ کند
 زعفران منوم که از امس نیز گویند خیر است که مجاری روح انسانی را بند کند تا روح را از

انتشار در بدن باز دارد مانند فیون مویخ قروح خیر نیست که بر طوبت غلیظه خود قرحه را
 مسترخی کند و خشک شدن ندهد بلکه بر طوبت از این نیز آید مانند موم روغن نطول خیر نیست
 که از قرحه مایعات از فاصله متصل بر بدن درین زدوگای او را بر آزن و انکباب نیز استعمال بسیار
 نفوخ خیر نیست که ادویه را سائیده درین دمنده نفوخ خیر نیست که ادویه را شب مایعات
 ترکند و صبح آب از اصاف سازند و جوهر خیر نیست که هنگام بیوشی در حلق می چکانند خام
 خیر نیست که غذا را بزودی فایده طبع دهد مانند زنجبیل و این ضد نفوخ است پس خیر نیست
 که از ادنی مس اجزای او جدا شود و مقنت شود مانند غارقیون نمرال سیوم در معالجات
 امراض شمل بر دو رفیق و یک مقام است رفیق اول در بیان تدبیر امراض مخفی
 بعضی عضو بزیل ایجاز و آن متضمن برست و دو طریق است طریق اول در امراض داغ
 و سرد از جمله صداع است یعنی در دسر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
 ملس و خشکی دهن است حتی باید که لعاب بدهد آن سه ماشه شیره تخم کاهو شمشیره مغز تخم تربوز
 از هر یک هفت ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده و بنا
 نمایند و شیریند یا شیرینتر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده درین و گوش چکانند و کشنیر سبز یا عطر گل
 یا عطرش لحظه لحظه پیوید و حلویه پیوید و نسخه نخله و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام
 حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید باب کشنیر سبز یا باب گوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد
 کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیر سبز یا آب گوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلایب
 سرکه و روغن گل تر کرده بر یا نفوخ گزارند برای صداع و سرسام نافع است و شانه در ساق
 پا و کف پا کشید بعد از آن با شویه نماید و غذا از لقیولات بارده شمل پالاک خرفه و توری و
 کدو بارنج کنند و کجری و اشجو و دال موندگ یا خشک نیز مناسب و همچنین است علاج هم برین است

منوط و شقیقه لغنی در نیم سر و سرسام که درم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشر او
 که آن درم دموی رو و پیشانی است و عصابه و آن در دیت که هر دو ابر متصل
 بعضی های پیشانی عارض شود و گاهی در یک برومی باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشر او
 عصابه قصد سرار و ضرر بود و جنز آرد موزنگ یکپاس بر سردار دو اگر باز احتیاج افتد مکرر
 نماید بر سرسام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشکافند که خون
 بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بنزد وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نفع
 است اقسام سرسام را همین حکم کبوتر چیه است لیکن والد شریف احتمال این هر دو اقسام
 بار دینودند و چون قرص شلت را با آب کشنیر سبز ساییده بر پیشانی ضامد کنند شقیقه و سهراب
 نیز نافع است و همچنین ناز بورد آب تر کرده نزدیک مالین مریض دارند خواب می آرد و ^{این}
 روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام برکت پائی مریض نیز خواب می آرد
 ضامد مخرج است که برای سهر بسیار نافع است احتمال کند و در سر و مو که علامت آن سرخی
 وجه و ضربان در سر و غلظت قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از قصد سرار و باید کرد و اگر درین مریض
 بتقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بار و خورد و در ایام دادن سهیل از سهیل بار و تقیه کند
 و اگر احتیاج سهیل دیگر شود متواتر نهند بلکه در میان هر دو سیرید از لعاب بیدانه و شربت نشسته
 و اسنبول مسلم کند و اگر سهیل می شود باز همانوقت منز فلوس گلگند ترنجبین تخمندی در عقیات
 مالیده صاف نموده شیر بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر سهیل عمل کند از عقیات نیگرم
 شیاقات اعانت کند و کسی را که در سهیل عادت می باشد پیش از سهیل بدو روز قی کند تا
 پاک شود و روز سهیل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج درد
 صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی درین بیداری و زردی و صفحائی قاروره است

سوامی فصد مانند علاج در دسرد موی است باز یادتی تبرید و اگر لیم در آب که حصص
در آن جوشانیده باشد ساییده یا در آب برگ نیب سوده در مینی چکانند برای صداعی که سبب
گرم دماغ باشد مجربست و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره در صداعی که بسبب حرکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء حامضه وقتی کردن درین قسم نافع
بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شنبلیله تخم ترب عمل نمک آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند
و اندکی مصطکه رومی در گلقدار نیمه بخورد و اگر صفراوی باشد با کهنجین آب گرم قی کنند و کهنجین
با گلاب تناول کنند وقتی بسکنجین کج دن بعد از آن شربت انار شربت بکهنجین با گلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب ریختن شراب باشد مفید بود لقهوه و آن مرضی است که در عضلات
رود چشم حادث گردد و قوی از رو کج شود و لپها و مژه های چشم کامیابی با هم منطبق نشوند و اگر گفته
زند از یک جانب برآید و گفته اند اگر تاد ثشماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر بار العسل الکفاناید و اگر مرض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بود در
دین دارد و روز پنجم شور با از کیو تر و موثبه تیار نموده بدید و اگر بتقیه حاجت آید روز هشتم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب شرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز نهم
از سهیل گرم تقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
روز دوم سهیل جلنجین یعنی گلقدار عملی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان با
اضافه نموده بکار برند و باز سهیل روز نهم در همین تحمب ایارج و جب شنبلیله تقیه کند و طریقی
دادن آن اینست که بعد از دو سهیل خلوس باز دو سهیل روز منضج ماده منضج گرم نموده مکتوله
حبیب الرحمن نام یار و کج و چرب کرد و برق نقره سپید از چهار گبر می شب با قیمانده همراه آب گرم فرود

و خواب نماید و وقت صبح مسهل گرم که در آن سوای مترفلوس و روغن بیدانجیر مالیده منبت
 نموده باشند بوشند و بجای آب و غذا آنچه در مسهل گرم میدهند بدیند و روز دوم گلقد عروق بادیه
 تخم ریحان را تناول کند و باز بتورجیب دهد پس از آن تخم بید و دوار مسک حار و دیگر
 مساجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهنوره و دیگر روغن های گرم مثل آن ببالد و همین است
 علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه یک
 عضو منفلوج تنبیه شود در صغیر و باریک که در علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
 تربل و ضعفی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب قوت محرکه و همین است علاج تمدد و آن
 تشنج عصبی از جهت مبداء و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین
 علاج احتلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضا می کشد
 حادث شود و بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات اراده
 بحركات غیر اراده یا ثبات ارادی تخم یک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر بارد
 و خدر جبارت از نقصان یا بطلان در حس لمسی است و همین است علاج سکتة و آن سده
 نام است که در بطون و ماغ حادث شود و اعضا بسبب از حس حرکت معطل شوند و فرق بین
 سکوت و سیت آنست که بینه منفوش با برابر سوراخ بینی صاحب سکتة نهند اگر بینه حرکت نماید
 معلوم کنند که زنده است و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکتة شبیه خیری یا پرغ
 معلوم شود زنده بود و الا سیت باید که صاحب سکتة آنا بقصد و دو ساعت که نه شبان زور
 باشند و فن نکنند و همین است علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عصبی می مبداء خود حرکت کند
 و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو تنبیه او شود و همین است علاج کرار و آن تشنج
 عضله خنجر کردن است و همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج بالعلت

و اما صرع و آن سده غیر تامه است که در بلون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح حس
 را از نفوذ در اعضا منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نمیشود و در
 همان مرضی است که چنان پندارد که چیز را میگرد و دوسدر روان مقدمه دوار است و چنان
 محسوس میشود که مجاری از بدن متصاعد میشود و بسبب آن چشم تاریک میگردد و کالوس
 و آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گر آن بر سینه اوست و او را میفشارد
 و نفس او تنگ شود و او از خواب بیدار شود و میتواند بنمید و لیشتر غش که در مطنجی دماغ است و بسیار
 و آن خواب منفرط طویل بود که بر شواری بیدار شود و جمود و آن مرضی است که آدمی ناگاه
 بر یک حال بماند مثلا اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نفس
 یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است و در بیدار بود از برای صداع دوار
 و سرد نیز فایده میکند و قرص مثلث در آب خنک ملائم نمودن صداع بارد را نیز نافع بود چون
 بندق هندی یعنی برقیه در آب ساییده دو قطره سوطا نایز صداع مغزین و ثقیق را بسیار
 بود و چون جنید بر سر صاحب لیشتر غش مالیده شود یا بویید نافع بود و موضع کباب پنی
 در چینی و دوج و عاقر قرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است و مغز سرخ چون نخته نخورد
 جودت ذهن و نافع است نسیان را و خوردن تریاق و مشرد دیلوس از نم دم تا یک دم
 از برای سکتة و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تا به گرم کرده بر سر گذاشتن و گذشتن
 و قرنفل و جنید بر سر بویانیدن بصاحب سکتة بسیار مفید بود و عمل از حب صنوبر با نخل
 نفع میکند بصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافعترین اشیاء است صاحب
 لقوه را و آئینه چینی آنست که از مس نقره و برنج ساخته باشند و شراب سرکه سارترین
 اشیاء است امراض عصاب پنی را و اجتناب خوردن شب در امراض دماغ

واجب داند و طلا و مویز هم برای خرد مفید بود و واسطو خود و سوس کشنی خشک یک یک باشد در یک لیمو
 اطریقل کشنیتری همیشه بد به از برای دوار و سرد و کابوس مفید بود و حکایت با کبک خنجر
 برای صرع بسیار نافع است و وجود صلیب فایده بلیغ میکند و نوشیدن شیر مایه حیوانات خصوصا
 خرگوش با سر که نیز از مریجات است و همچنین سنگ حقیق ساییده چون مکر نبوشند فایده میکند و
 شرب بندق هندی و سوط آن در آب چغندر نیز نفع دهد و جوهره و صلیب یسمان کبوت
 در گلوی مصروع انداختن مجرب است و اوختن بسد و یا قوت وزمرد در گردن مصروع
 بسیار مفید است و اوختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب است اند و بوییدن عاقر قرقا و
 آن نیز نافع است و سوط استخوان سوخته انسان شفا می دهد از صرع و بوییدن جنبد بستر و
 حکایت نیز نفع میکند و تخم تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بز و مرغ و کتک سبب بود
 مایه جویا و آن تغیر طنون است بسوی بدی و فساد صاحب امراض همیشه بد اندیش و ترسان و
 اندوه مند باشد تغیر سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود
 اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب اضطراب و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و
 خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد
 فصد هفت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال
 ابتدا بفسد کند و باید که نشتر و سیع زنده تا ماده غلیظ بیرون آید و مجرب است بر مرد و ساقی نیز
 مفید بود و تبرید صاحب مایه جویا از آمله مربی شسته بوق نقره چیده همراه شیر آونجار شیر
 کشنی خشک متشکر شیره خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرخ خشک و قهوج بارد با شیره زرشک شیره انار
 شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن نشتر و روغن بادام و روغن کدو و بزبارک سر مالیدن و
 در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از کلاب صندل کافور کند و اگر احتیاج تقیه شود

نضج ماده از نضج بارد باید نمود پس هرگاه نضج عرضی ملائم شود و قاروره که در غلیظ گردد و در
 آن از سفیدی بسیاری زنده چراییه اسطوخودوس بسفایج هر یک بقماشه فستقین طلیحات از هر یک
 سنکلی اقیمون در پارچه کتان بسته هر یک ماشه فارقیون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله
 ترنجبین گلفند شیر خشک قهقهندی از هر یک چهار توله شیر هادام بخندان در نضج بارد زیاد نموده تنقیه کند
 همین است علاج مالنجویای صغری ای لیکن تبرید و سکین بن قسم زیاد باید نمود و اگر بعد از آن
 بحب اقیمون کند انبساط بود و طریق استعمال آن مانند حب طبرج است و بدانند که در سودای که از
 احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
 پس در نضج مهمل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز میباشد و مجموع وجه رعایت آن خلط نماید و در
 مالنجویای بلخی و سودای آلونجار بخندان گل گاوزبان گاوزبان گیلانی هر یک بخاشه گل سرخ
 اسطوخودوس تخم کاسنی نیکوفته شاستره تخم نخلی سفید هر یک بقماشه و نضج حار افزایند و او شسته یا حار
 را سوخت نمایند پس هرگاه ماده نضج یا در روز مهمل بسفایج فستقی اقیمون در پارچه کتان بسته پرتابه
 طلیحات فارقیون ترید موصوف در مهمل افزایند و چون ماده غلیظه محتاج نضج زیاد میباشد
 باید که در انشای سهلات نضجات دهند و در مالنجویای سودای تربیب زیاد باید نمود و اگر
 در بلغمی بعد از مهمل مغز فلوس تنقیه بحب طبرج نماید و در سودای بحب اقیمون کند اولی بود
 در مالنجویای صغری و سودای بعد از تنقیه الحین شیر بز و مار القرع بسیار سفید بود و قوی
 دل از شر و دیطوس و دوار المسکات و فرج حار باید کرد و برای صاحب این مرض تفریح و انبساط
 تنویم نافعترین اشیا است و تربیب ای خانه و ریاحین عطریه در خاد بخشن و بویانیدن روغن
 رواج طیبه بخورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس بردن بجام پیش از غذا و آب نیگرم بر سر بخشن
 بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاد کند مانند عدس و کزب گوشت خشک

از حریف و مالخ و شدیدة الحموضة احتراز ضرورت و هرگاه فساد طعام خصوصا صومختنم شد معلوم
شود قتی گنانه و قرشی گفته که نصف گرم آفیون با آتش جود و در یکدنبون را در یک روز یکین
احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مانیو نیامی
مراقی اگر سبب ض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن مجبیه بشرط بر مراق مفید
بود و گفته اند که قصد بیدار خیل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر بز بسیار نافع بود و اگر
ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تقیه از ادویه شدید تر مراق
نباید کرد و گلقد و سکنجبین مفرحها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چو جریخ و زردی
بیسنه و مانند آن مناسب است اینجولیا مراقی کرب قلق تنگی سینه و تبوع و جبار حامض و جوج
و در در میان هر دو شان باشد ز کام و زله فصلاتی که از دماغ فرود آید اگر بنجرین آید ز کام گویند
اگر بخلق و سینه آید زله گویند و اگر جبار باشد علامت آن سرنجی رود چشم و تیزی رطوبت که از دماغ
می آید علاج آن بیدانه عناب پستان تخم خلمی سفید گاوزبان گیلانی در آب جوش خفیف او
صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بیدرد و اگر زله باز نه ایستد گویند کثیرا هر یک یکماشته در خمیر شکر
آخته همراه همین جوشانده زیاده کند و لطیح و جوب غوغره کونکار و غیره که حبس کند استمال نماید
و مادام عطسه گیرد و اگر حاجت تقیه شود بعد از نضح از مسهل بارد و حیف غشته تقیه کند و طریق آنست
این مثل حساب یارج است و در صورتیکه ماده غشقی باشد تقیه از مسهل گرم و حبیلین هم مضائقه ناز
و اگر ماده تیز و اجرت باشد اول قصد سرار و نماید و تعبیر یکدیگر در صداع مذکور شد بد و دروغنهای
سرد مانند روغن نیلوفر و در اشتیاق نماید و از کافور و صندل تخمیر کند و تا ز کام زایل نشود از
خوردن گوشت احتراز نماید و اگر چه تزلزلها باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب یابد و
خواب بر وضو صلیب نظام کند و در ابتدا زله حبس سازد بلکه اگر حبس شود از شکر طرز دو کاغذ بنجر

و عود بخیر کند و نیز طنج بالونه و مانند آن انجباباید طریق دوم در امراض چشم اگر شب گوره
 عارض شود باید که زهره گاو قدری در شیشه کرده دور روز در آفتاب گذارد پس استعمال نماید
 و کل شب استعمال کنند و ملاغضین گفته که چون دار فلفل و ج در جگر غرض کنند و بریان نمایند
 و صدیکه از آن بیرون آید در چشم کشند برای شب گوری عجیب است و کندش مضر و جگر سید
 بونید و کل گل کجبر برای سیاض یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب آزموده است و دخان
 سندروس با قدری غیر مشک در چشم کشیدن حول را که آن عبارت است از آن که مرض
 یک چیز یاد و چیز بنید فایده میکند خیالات و او آنست که در سوار و بر و چشم اشکال و این
 متعلقه دیده شود اگر بسبب ل باشد علاجش گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تا شش ماه
 یک تیره بماند که وقت بصر وضع آن تغییر آید آن چشم از نزول این ماند و اگر بسبب ه سودا
 دماغ باشد اطریقات و خمیر جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب خجبه معده باشد
 معده و تقویت آن نزول آب آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه عذیبه جمع
 آید و مانع البصار شود علامت او آنست که مریض را مانند شپه و موی و دوپوش چشم حس
 شود و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون متکلم شود و سفید و
 صاف و رفیق باشد بغیر از قرح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم بار یک ساییده در شهد منجمه
 در چشم کشند و دخان کندر برای ابتدای نزول آب سیلان رطوبت از حریت او ساد است
 و در اوست خوردن اطریقات و خمیر جات کند و سوط کاسل از مجربات است و عصا و
 نیز نافع بود و کل لاجورد در چشم کشیدن بخشن قره را باز دارد و من خسته زرد آکوی تلخ در هر گاه
 مالیدن بعد از آن که باب نمک شسته باشد قمل اجضان را یعنی پیش که در پاک مشکون شود
 مفید بود و همچنین صبر و موزیج را طلائون در نافع شمر منقلب و شکر را نیز منقلب است که سر

مژگان از لوان بچشم پند و شمر زیاد است که موی زاید باطن پلک فروزانست **در علاج**
 آنست که آن موی را بکنند و شیر انجیر و خون خضغ یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ موضع
 تنف طلا کنند و حصاره آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب است از موده است و کحل صدف
 استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از نضج تقویه از مسهل طار کنند بعد از آن
 حب ایارج و حب شبیار بنجورد قروح چشم اگر در قرحه چرک بود اول با اعلیل چشم کشند و شیر
 بزاندرون چشم چکانند بعد از آن شیاف کنند در چشم کشند و در ورنگه استعمال نمایند و شیاف رنگار
 برای جرب چشم و دمه و گل چشم مجرب است از موده است مازو کوفته و پخته مثل غبار ساییده بر اجحاش
 و سه ساعت بگذارد زایل میکند جرب عین و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب چشم
 باشد در باطن پلک با آن خارش بود و دمه آنست که همیشه چشم از اشک باشد و گل چشم را
 بپسند سپولی گویند شعیره ورم دراز ماند جو پخت اجحاش حادث میشود و باید که در ابتدای
 مرض رسوت گل از منی بصر در آب کاسنی ساییده ضماد نمایند بعد از آن خون کبوتر طلا نمایند و
 ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فایده میکند چون سوخته فقیله
 چراغ بر تهالی جستی نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چها لیه بسایند و ساییده از
 در چشم کشند برای سلاق جرب است و سلاق آنست که جن غلیظ و سرخ گردد و باشد که فر
 بریزد و بیشتر بعد از مرد حادث شود و شیاف ظفره برای ظفره یعنی ناخن فایده میکند و آن
 زیادیت که بر چشمش روم میشود از گوشه های چشم و بر تمام قطره می رسد و علاج خوب که ناخوش
 است اول چرک ناصور از نمیه بپسند پاک کنند و نمونک خائیده بر ناصور بندند و آنخوان سرگر
 که در زمین نهایت چهل بر فردن کرده باشد ساییده ذر و نماید و آب برگ توری خصوصاً گل
 در ناصور انداختن بنبایت نافع است و چکانیدن شیاف خوب نیز نافع است و بر ناصور داغ نهاد

نهایت مفید بود و اگر درین امراض ازین تدبیر فایده نشود فصد کنند و تنقیه از سهیل و حب یاریج نمایند
 طرفه نقطه سرخ در نتیجه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر یا بطویا گل ارغوانی
 در چشم چکانند و در انتها با محلات چکانیدن مفید بود و تلک که سرخی خفیف مانند مردم در چشم حادث
 علاج آن خفیف از علاج رمد بود و مردم بود و نتیجه یعنی در سفیدی چشم سیل که پرده بود
 در چشم که از اتفاح رگهای ملتوی و قرصیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیر و عناب شیر
 منترخم تر بود شربت نیلوفر برید کند و تمام گل ارغوانی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ شده مدام بالای چشم
 دارد و پاره که دوائی هندی است در آب ساییده گرداگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهر برای در چشم
 رمد و دمه بسیار مجرب است و دوائی شنبه مفید بود و شیان بیض در شیر دختر یا شیر بز حل کرده
 در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گبر و در آب کونکارساییده گرداگرد چشم طلا کنند و اگر این تدبیر فایده
 نکند فصد سرار و از جانب مرض بگیرد زولوس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد چکانند
 و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود فضع ماده از فضع بار و نموده از سهیل بار و تنقیه کنند
 پس حب پیلله خورد و بطریق استعمال این مثل حب یاریج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج
 مریض گرم نباشد تنقیه از حب یاریج هم مضایقه ندارد و در پنج روز عظیم بود که طعمه سوم شود و چشم تک
 بند تواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و رسوت و گیر و آب کونکارساییده بر آن می نهد
 گلبانمی مفید بود و بعد از آن که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار خام را با آب ساییده بیرون ملک
 طلا کند و اگر سرعت فضع مطلوب باشد در فصل زرد چوب در آب ساییده طلا نماید و خانه زنبو طلا نمودن
 نیز نافع است روز کوره علاج آن لعاب بهدانه لعاب بیغول شیر و ششاش شربت نیلوفر تناول
 کند و شیر بز و روغن بنفشه و روغن کدو و دینی چکاند و قرطیب تقویت دماغ باغذیه مرطوبه و غلیظ
 خون باغذیه از به مثل هر یک و کل پاچه کند و در آب سرد غوطه زرد بود و در چشم کشد و مردم

رطوبت غلیظه که اندرون جنین متجمع شود می باید که از روت با ندکی سرکه طلا غلیظه و اگر تحلیل شود
شق کند و بیرون آرد در طریق سیوم در امراض گوش اگر در گوش از گرمی عارض
شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشپای بارده بود
تبریزیکه در مدگذشت بیاید داد و پیاورد در شیر دختر یا شیر بزرگ در یک گرم در گوش چکانند و شپا
ابيض و شیر بز یا شیر دختر چکانند مفید بود در روغن گل با ندکی سرکه که جو شده ده یک گرم در گوش
چکانند و ما القرح و ما الخیار در گوش چکانند نیز فایده میکند و اطراف گوش بجهن لین و
گلاب کشنیز سبز و کاه طلا کنند و انکباب پوست شمشاد نمایند و اگر در گوش نهایت سخت بود
اندک انبون در روغن گل حلاکه ده یک گرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبریزیکه مفید بود
و طلای جده و ارطالاناید و طلای زرد با آب کشنیز سبز یا آب عنب الشطب نیز مفید و اگر از این
تبریز فایده نشود فصد سرار و کنند و اگر حاجت بز گرفتند نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود
نفضج ماده از منضج باره نموده مهبل بار و تنقیه کند و اگر ورم تحلیل نشود و در زیاد کرده و در
شدت کند می باید که لعاب حلیم کنان تخم و بشیر دختر آمیخته یک گرم در گوش چکانند تا نفضج یابد
و منفرج شود پس قیله نیکه سخته ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد از آن از روت
سایه بر فیکه که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بیست لی زمان قرمز کم شود
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود و عصاره فسنجین با سرکه در گوش چکانند و چکانند
آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هر گاه بمیز از آلت بیرون کند و ادویه قاتل گرم که در بحث
در دوسر گذرشته در اینجا نیز مفید بود و همین هست تبریز جوام که در گوش زود و اگر آب در گوش
رود می باید که دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک لی استاده بر همین شروع کند و یا قند
پنیر را بر سر جوی حمید گرم کرده در گوش بگذراند تا جذب کند و اگر در گوش از سردی باشد

از این روغن
در گوش
فایده میکند
و اگر در گوش
از گرمی عارض
شود علامت آن
سرخی گوش
و سوزش آن
و شدت درد
و تسکین آن
از اشپای بارده
بود
تبریزیکه در مدگذشت
بیاید داد و پیاورد
در شیر دختر یا شیر
بزرگ در یک گرم
در گوش چکانند
و شپا ابیض و شیر
بز یا شیر دختر
چکانند مفید بود
در روغن گل با ندکی
سرکه که جو شده
ده یک گرم در گوش
چکانند و ما القرح
و ما الخیار در گوش
چکانند نیز فایده
میکند و اطراف گوش
بجهن لین و گلاب
کشنیز سبز و کاه
طلا کنند و انکباب
پوست شمشاد
نمایند و اگر در گوش
نهایت سخت بود
اندک انبون در
روغن گل حلاکه ده
یک گرم در گوش
چکانند و اگر از
ورم باشد نیز
تبریزیکه مفید بود
و طلای جده و
ارطالاناید و طلای
زرد با آب کشنیز
سبز یا آب عنب
الشطب نیز مفید
و اگر از این
تبریز فایده
نشود فصد سرار
و کنند و اگر
حاجت بز گرفتند
نیز بکار
برند و اگر
احتیاج تنقیه
شود نفضج
ماده از منضج
باره نموده
مهبل بار و
تنقیه کند
و اگر ورم
تحلیل نشود
و در زیاد
کرده و در
شدت کند
می باید که
لعاب حلیم
کنان تخم و
بشیر دختر
آمیخته یک
گرم در گوش
چکانند تا
نفضج یابد
و منفرج
شود پس
قیله نیکه
سخته ساخته
بعسل سرشته
در گوش
نهند تا پاک
شود بعد از
آن از روت
سایه بر
فیکه که
بعسل سرشته
باشند
پاشیده در
گوش
گذارند و
اگر بیست
لی زمان
قرمز کم
شود
شود
علامتش
آنست که
حرکت آنها
محسوس
شود و
عصاره
فسنجین
با سرکه
در گوش
چکانند
و چکانند
آب برگ
شفتالو
نیز مفید
بود و هر
گاه
بمیز از
آلت
بیرون
کند و
ادویه
قاتل
گرم که
در بحث
در دوسر
گذرشته
در اینجا
نیز مفید
بود و
همین
هست
تبریز جوام
که در گوش
زود و اگر
آب در گوش
رود می
باید که
دست را
بر سوراخ
گوش
نهد و بر
یک لی
استاده
بر همین
شروع کند
و یا قند
پنیر را
بر سر جوی
حمید گرم
کرده در
گوش
بگذراند
تا جذب
کند و اگر
در گوش
از سردی
باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیگرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب روغن بادام
 تلخ نیز درین باب مجربست و روغن زرد کهنه در گوش انداختن بسکن درد است و همچنین روغن
 از شیر زقوم در گوش چکانیدن در در اساکن میکند و همچنین آب سکه درین مجربست و بگیرد کرده نگاه
 و قدری از شحم آن نمک ساییده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آن آب بگیرد و در گوش چکانند
 بجهت گرانی گوش و در و آن تجرب بر رسیده است و اگر در ویسب هم سرد باشد غلبه شعلب مغز فک
 اکلیل الملک بابونه در آب کشن نیز بنساید و نیگرم نموده گرداگرد گوش ضما د نماید و همین ادویه را در
 گاو جوشانیده بخار آن بگیرد و روغن های مذکور در گوش چکاند و تلخ برگ نیسکن در گوش است
 و باد سرد و آب سرد که گوش رسد و در پیدا کند علاج آن نیز همین است بهترین اطلاع در گوش که
 ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود چون مازو با ریاح ساییده در شراب کهنه نیمه نیمه چکانند
 رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر رتقیه حاجت شود نضع ماده از نضع حار خود
 بسهل حار رتقیه کند پس از آن حبایارج و حب شیار خورد و شخصی که نقصان یا بطلان در ساحت
 او جارض شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زرد الوی تلخ در گوش چکانند
 انجیر و خردل یکبوی و فقیله ساخته در گوش نهند و قطره موی میائی بار و روغن گل بگرانی گوش نافه
 در وی و طینین یعنی آمدن او از در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید
 بود و انکباب ثبت بگیرد و چون آفتابین با سرکه جوش داده صاف نموده نیگرم در گوش چکاند
 خارش گوش را برسد و اگر گوش را او از عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفات و خمیر جات
 کند و مومات و مروفات و مقویات دماغ بکار برد طریق چهارم در امراض بینی
 اگر خون از بینی آید تبرید یکدر رنگدشت باید داد و گل منی با سرکه بر بخورد کنند و اگر آنه شکست
 در آب ساییده بر یا فوج ضما د کنند نیز فایده بنمایند و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

بچکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب فشرد
 سرگین نرخل نموده در بینی بچکاند در حال رطافت را بنده میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده
 اقوی خواهد بود همچنین ششم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال عطاف را بنده میکند و اگر ازین تدریس
 فایده نشود فصد سرار و کنند و حجه بردوش و شکم بنهند و رخافی که در در و بجران واقع شود قطع
 کنند مگر وقتی که ضعف طار شود ششم بطلان یا نقصان قوت شم باشد معوط مشک
 استعمال کنند شخصی بطلان شم عارض گردید یا وجودیکه تنقیه و باغ مکر نمود هیچ فایده نشد
 روزی عطسه بولغم غلیظ و فته از راه بینی برآمد صحبت و سر که بچوشانند و در پیشی کرده پیش بینی
 بنهند و آنجا آب شو نیز استعمال نمایند و اگر ازین تدریس فایده نشود بعد از نفض از سهیل جاره و جلاباج
 تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در مخون روید و موجب این مرض گردد از الواسیر
 گویند علاج فصد سرار و کند و زوچسازد و تبرید که در شد گذشت بد بعد از آن تلین طبیعت
 سهیل بار دهنده بچکاند تنقیه کند و قیله زاج در بینی انهند و صاحب السلاطین بر بینی نمانند و
 بالای آن مرم رنگار نهند و ضماوی کردن نیز بسیار فایده میکند و اگر ازین تدریس زایل نشود قطع
 کنند قروح اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرم سفید استعمال
 کند و اگر شکایت سوم روغن در روغن بنفشه و روغن که و ببالد و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
 بر روغن گل و روغن مید سوخت کند عطاس نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز فصد بد چون
 بعد از تنقیه صندل و کلاب کافور و روغن گل بسوید خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
 دریافت کند بوی نیک چند بید شتر دام در بینی او بچکاند و چکانیدن بول خرسا نافع بود
 و نفوخ سعد سفید بود و اگر بدین تدریس فایده نشود تنقیه بولم از سهیل و حب ایابچ کند شخصی که بوی
 نیک بچکاند بوی بد نرسد ششم بچکاند و اگر فایده نشود تنقیه خط محرق نماید طر ق نیم در آب

دهان و لوبه بان در جوشش دهن که سرخ باشد نیز تبرید یک در در گذشت مفید
 بود و در و رکافور بعمل آید و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن فایده مند و مضمضه
 و مضمضه لعاب بنجول درین باب مفید بود و اگر بدین بر فایده نشود فصد سرار و چهار برگ
 کند و اگر حاجت بزود افتد نیز بکار برود و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از نضج بار و نموده مسهل
 بار و تنقیه کند و در جوشش دهن که ماده سرد باشد مضمضه مایه ان بکار برود و در و لسان الشعیر
 بر زبان پاشند و مضمضه منرفلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت آید بعد از نضج مسهل گرم
 کند اگر کلمه نند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زود تر بود و او را راجحه کریه
 باشد علاج آن فصد کند و زود و حاجت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه
 حصری بکار برند تا منتشر نشود و تبریکه در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر احتیاج آید
 فلد فیون باند سیلان لعاب دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلوص
 زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کند و زرشک یکسین است از زرشک مضمضه ورد
 استعمال کند و کاسنی تازه با نمک رود و اگر بی طبیعت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حبیب ابلج کند
 و گلکند و جوارش مصطکه و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کم باشد در خواب سیلان لعاب با جوده
 علاج آن گفته خواهد شد بحر یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت بزاق و غلیان باشد از آب نمک
 کمرقی کند و گلکند و چین مخرج نمود و معنی نمایند و اطریفل کشمیری و جوارش عود نود و آب مسهل
 شود از سیل بار و سبب یارچ تنقیه کند و مصطکه و قاقله و قرفل کند رخ نماید و حجب در دهن
 گیرد و اگر بسبب دگر گشت بن دندان باشد فصد چهار برگ کند و تنقیه مسهل بار و نمایند و مضمضه
 مازو کند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول الطعمه بار و تسکین خواهد یافت و در عطاسی
 زیاده خواهد شد آب تبرندی و شیر زرشک شربت انار شیرین و چین مل کند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل برود نماید و جبک نمود در دهن دارند و رم ز زبان اگر نژاده گرم باشد علاج آن مثل علاج
 جوش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوش دهن که از سردی باشد بعل آرد و
 همچنین است علاج استرخا و نقل زبان بطلان ذوق گاه باشد که حس فوق باطل گردد علاج
 آن تقیه از مسهل گرم کند بعد از آن حب بلع و شبیه خوردن و مضمضه عاقر قرحا بکار برده و اگر در مزاج
 گرمی باشد مضمضه ریجاسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تقیه صغرا از مسهل بارد
 کند و اگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و باید بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد
 قصد کند و تقیه صغرا نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
 علاج آن نیز بمسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه که برای بطلان ذوق مفید است بحسب
 احتیاج از آن مضمضه یا نذ تصفح غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با منور
 باشد تری یک در در گذشت باید داد و قصد سرار نماید و در لوبچپاند و تقیه مسهل بارد کند و اگر
 سفید و سخت باشد بعد از تصفح تقیه مسهل حار بعل آرد و ادویه کاله مانند نوشادر کافی و مزاج محرق
 در مجار و مر با سر که بسایند و بر زبان پاشند و ادویه که در لوباسیرینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر
 زمین تری بر تری نشود متوق کنند و ماده اش بیرون آرند علاج خشکی زبان مانند علاج جوش دهن سرخ
 باشد و مضمضه مورد بعل آرد و کفنی که در خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترقیدن زبان
 بود و مسهل کثیر او بدهاند در دهن بگیرند و در آب لعاب آرد و مضمضه کند و علاج و رم لب نیز
 مثل علاج جوش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد قروح و شوره شفت علاج آن نیز مثل
 علاج جوش دهن است و مرهم سفید مفید بود لوباسیر شفت و آن است که لب تریین بطبر
 شود و در همان آن شش گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب شتر گردد و
 باید که قصد سرار و چهارم کند و مسهل که در اینگونه یا گذشته بر شخصی همین مرض نماند بود او

زوچسپانیدم بعد از آن نهاد و حسب لطین استعمال کنایتم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
 مثل علاج ترقیدن زبان باشد پوستی تنگ بضمه بر آن نهند طریق ششم در امراض انسان
 و لثه در دندان اگر نشت باشد و از ملاقات چیزهای سرد و تسکین یا بد تبرید یکدیگر
 گذشت باید داد و قصد سرار و چهارگ کند و باز بسپاند و مضمضه عدسی کند و اگر در بقای
 شدید باشد کافور یا مسکه و گلاب مزوج نموده بگیرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان
 بمالد و سنون زرد برای در دو حکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نفض از سهل بارد
 تقیه کند و اگر در شدید نباشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یا بد اصل السوسن شکو قهیر
 کاذب یا گیلائی وانه سهل نبات مفید در آب جوشانیده صاف نموده بد و دهن ادریه
 جوشانیده مضمضه کند و حلیت و سیر بریان نموده بر دندان نهند و بر شمشا بخورد و بر دندان
 بمالد و اگر حاجت تقیه شود بعد از نفض از سهل گرم تقیه کند و اگر بدین تدبیر در دماکن نشود
 متورم نباشد از زبور قلع نمایند و یا پیله را در شیر انجم و شیر زقوم تر نمود بر دندان نهند و یا چوب
 صندل بجزی بر آن نهند تا منقطع شود لیکن احتیاط کنند که اشراین دو را بگردانند تا نرسد و اگر بادر
 لثه متورم باشد قلع فایده نمیکند در نصورت علاج ورم لثه نمایند و اگر بسبب کم باشد دندان بخار
 تم گند تا تخم تر بی بردارد که گرم بیرون آید و مضمضه با بزک استعمال نماید تا حرکت شان اگر
 بسبب طوبت رقیق بود که لثه راست کند خلاصت آن لثه مشرخی باشد و معالک دهن جاک
 بود و اندون رخ دندان سردی دریا کند علاج آن مضمضه عاقر قره و سنون نیله توتیه
 استعمال کند و بعد از نفض از سهل طریقه کند و اگر بسبب ورم حار لثه بود خلاصت آن شدت در
 ضربان باشد علاج ورم لثه کند و مضمضه عاقر قره و سنون زرد که برای در دندان مفید است
 استعمال کند و اگر بسبب بد و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد یا سنون پوست نیلان

نیز مجرب است و اگر بسبب نقصان گوشت لته ذناکل آن باشد باید که فصد سر او و چهارگ کند
 بعد از نضج تنقیه به سهیل بار دمانند و سنون کرسنه استعمال کنند تا ماکل و تقویت انسان اگر بسبب
 رویه متخضه باشد که دندان بوسید و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لانه شوند و رنگ
 متغیر گردد و می باید که تنقیه از سهیل و حب الجرج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کند و
 اگر بسبب سست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب بجنون سفیده تخم مرغ و شیر خرو و روغن
 باهم میانیزند و بر دندان بالند و مضمضه کنند تغییر رنگ دندان اگر سیاه یا بنر باشد از غلبه
 بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات حیوانات که مخرج سودا و صفرا باشد
 تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد باید که دقیق شیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
 از آب عنب الثقلین و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و بنر باشد روغن گل با سرکه کبر و روغن
 و ایتیمون آشنه و مصطکی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی برین مرض نیز فایده میکنند
 حضرت دندان جمعی بود شبیه بسفال که در پنج دندان تخریب شود و رنگ آن نیز سیاه و بنر و زرد باشد
 و آن بسبب غلات معده بود و علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کند و سنون مجلی
 بر دندان باله و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد باین از دندان جدا کند تا حاشی دندان علاج
 آن به تنقیه سودا بود و پرمیز از اشیا می تلخ آویز و مالج نماید و مضمضه از گلاب سرکه و سنجبین مفید بود
 آب فتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج
 آن تنقیه از سهیل حار و حب الجرج بود و سنون حار بنار بر دندان بالند و از زردی بیضه نیز شربت
 و یا از محال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه که کید کنند ضرر اگر گندی دندان
 بسبب دن اشیا حار مضمضه یا مضمضه باشد علاج آن نمک و عمل مانند آن از اشیا گرم سایه
 بر دندان باله و یا خرقه و منزه بادام و منزه جلیل الکوبند و بالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

و اگر بسبب بلغم حامض یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و سهیل
 لته و بعد از آن ادویه مذکوره را در لنگ نیند ورم لته اکثر ورم آن حار باشد عطاش درد
 و ضربان بود و گاه باشد که بسبب بلغمی بود و علامت آن سفید رنگ برود ملس بود
 علاج آن مثل علاج جوش دهن است همچنین باشد علاج قروح لته و اگر لته متعفن باشد فله قیون
 مانند پس از آن کلناز و مازو مانند آن و ستون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
 لته متعفن باشد و اگر به نشود و رغن رایجوشانند و صوف بر طریقیل سه عین غوطه دهند و گرم گرم
 بر ناصور نهند و اگر خون از لته آید بنون سپار چهلایه مفید است طریق بنظم در امراض
حلق و لہبہ و مری خناق ورم لوزین و عضلات مری و خجره باشد که مائع مری
 بلع نشود تبرید یک در مدگشت بکار برد و قصد سرد و کند و بعد از آن هفت هفت زولپن در
 گوش و میا کردن چپا و روز دوم تکرار عمل نماید و قصد رنگی زبان کند و حجامت ساق
 میان شانه نیز مفید است و اگر جلد از نبش در آب کشنیز بنیر یا آب عنب الثعلب بنیر سائیده
 بر گلو طلا کند برای خناق و درد گلو خوب است و همچنین تترومی خطامی تنها یا با جدوار در
 آب کشنیز بنیر نیز مفید بود و غرغره از لعاب سمبول آب کشنیز بنیر در او رام حاره حلق مفید است
 و غرغره منتر فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در آنها منتر فلوس در
 شیر گاؤ که مایه آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت
 کلان بری را شکم شکافته گرم گرم بر گلو بندند و نیبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده
 مکرر به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن منخوق دارند تا پوکا دهن سنگ پشت بوضع
 خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و او ستاد مرموم و خناق
 سخت همین تدبیر میسر می شود و هر گاه ماده جمع شود و ورم مری سختی گردد و در گلو نازد شود

نوزاد در فک سائیده در خون کشید میگردم آینه غرغره کند و وقتیکه منفجر شود غرغره از خون زرد
 و آب گرم و یا از ادراسل ناف هست و اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا باکت او را منبج کرد و اگر
 حاجت تقیه شود بعد از نضح بسهل بار و تقیه کند و بهتر است که بیوض سهیل حقه کنند و در دم
 بعد از نضح از سهیل گرم و حقه گرم تقیه کند و از عمل و آب گاه یا از انجیر و تخم ترخ غرغره کنند و در دم
 سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال مرم حار می باشد بعد از فصد و حجامت ساق تلخین و نیز
 ماده از نضح نموده تقیه سودا از سهیل حقه کنند و غرغره شیر و انجیر و تخم مروکت و اگر زبان
 مریض مدام بیرون این ماند علامت ردی بود و هر گاه کف دهنش بر آید امید زنده گانی
 نباید داشت و اثر بهر دو ضده و غرغره مخلوق می باید که میگردم باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره
 از تقیه مناسب و نهادن شانهها با شتر طرب و خرگردن معین ترش و بلع باشد و ماده افتاد
 را از گل دیگران که آتش رسید سرخ شده باشد و یک قاعل یا سائیده آینه ملاذة بان بردارد و
 غرغره کفار بکار برند و ماز و گل مهر سوی را بس که سائیده بر تارک سرخ ماد سازند و گاه باشد که
 آن خلط عار باشد علامتش سرخی و سوزش و تنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده
 حار باشد باید که در علاج ورم هبته نیز مانند علاج جوشش دهن است و بجه ورم حار بود که اعضا
 طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و بلع
 بلع آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و بوی حلق را نیز همین علاج بود و لو یا غیر آن
 که در همان تعلق گرفته باشد سرکه و تکلی سرکه و انگور را بهم حقیقه مکر غرغره کند و اگر گل سیاه در حلق
 نهند و دهن تلخ بدان پر کنند از لیمو که باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و گرفتن حلق
 در دهان هم همین عمل دارد و یا سرخوردند و در آفتاب نشاند تا گرمی اشتهاد کند پس قطع
 بخ یا کوزه آب سرد بر نیند باشد که میل سردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید بنزوب کثیر و اندک

صبر کرده بر فقیر و نازند و اگر زود مرخص افتد فوراً قی کنند و الا سهیل دهند و قومه و خا و مانند آن
 که در علق متعلق باشد و اگر محسوس آید نیز از زنبور بگیرند و اگر به نظر در نیاید آب بنوشند و قومه زرد خورد
 قی کنند و انفج یا صوف را بنجیله سببه بلع نمایند و قبیله متعلق را تا جاذب کند آب برود بخورد پس بزود
 بر کشد و شخصی را که از کندن نخه کرده باشد نمی باید که کمند را از حلقش و آنگند پس اگر کف از زمین آید
 امید زنگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرار و کند و بر خون بنفشه و آب نیگوم غرغره نماید و برود
 مالده و پاشویه کند و حقه نماید بجهت لصوت گرفتگی او از اگر سینه له باشد علاجش گفته شد
 اگر سبب گرمی خنجره باشد چنانچه بعد از حمایت حاده حادث گردد علاج آن شیر تخم خیارین شیر
 تخم خرفه سیاه شیر تخم کدو در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر سبب سردی
 خنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس معتبر بکوفته بادیان گاو در پار یا و سنان
 نبات سفید در عرقیات بجز شاند و صاف نموده بخورد و اگر سبب سردی خنجره حادث شود
 نقل خنجره بود و خشونت و درد دندان نمیشاید بیخ بادیان اصل السوس معتبر بکوفته بادیان
 پر بنیادشان نبات سفید در آب شانه صاف نموده بخورد و حمل در آن اینخته غرغره کنند
 اگر سبب سردی خنجره باشد خشونت و درد در دماغ باشد و اکثر این از جاذب و دواست شود تا بپزدان
 لعاب پسبول در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر سبب کثرت صباح
 حادث شود علاج آن نیز مثل سور المزاج عار کنند و غرغره از مسکه و مشک مناسب و آرزوی بنفشه
 غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بعضی زردی خوردند و بجهت الصوت که سبب خوردن سینه
 باشد گل جلیغ بادیان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را می کشاید و اگر درین مرض احتیاج به تقیه باشد
 سبب غلبه خلط تقیه کند محسوس بلع و او آنست که ماکول مشروب بر شواری فرود آید
 مرض علاج پذیر نباشد و ارام مری اگر عار باشد بپزنی شود و در میان هر دو شانه

بود و اگر بار داشته نقل در میان کفین باشد علاج آن نماند علاج ورم حار و بادست چنانچه
 خواهد آمد مگر اضمه و اطلیه این مرض در میان کفین کند نفث الدم تبرید که در در مذکور شد
 باشیزه ریشیه پوست بیخ انجبار و لایمی و شیره خرفه سیاه و بار تنگ تناول کنند و اگر سبب نشود
 فصد باسلیق کنند و قرص کهر یا قرص گلزار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند
 و غذا در جمیع امراض حار آتش جو و کچری موگ مناسب است طریق ششم در امراض
 صدر و آلات تنفس خلط نفس مضی بود که چون عارض شود نفس تنگ متواتر گردد و
 ماده ای مرض گاه باشد که در ریه سبب می مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منسبت
 و علامت انصباب است که با علامت نزله باشد مثل نقل و تند و در دماغ و صداع بود و
 ضیق و فتنه حادث شود می باید که ابرشیم خام بیوس گندم گاو زبان گیلانی گل گاو زبان
 زوفاصل السوس متشکر نکوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدید و تعوقات معتدله
 که تسهیل انزاج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشاننده مذکور باید داد و اگر ماده منضج باشد
 فصد سفت اندام یا باسلیق کند و تضج ماده از منضج بار و نموده از سهیل بار و به تنقیه پردازند و
 لعوق نزله بی عدیل است و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و تعوقات در امراض بهتر
 از مشروبات اند و روغن سوسن روغن زکس مانند آن که معین بر نفث مواد باشد بمانند و
 لعوق گاو زبان مریم است و سفوف برگ گند نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود بجد
 از منضج تنقیه از سهیل گرم و حبیب ارج کنند و قوی بجد از سهیل مفید بود و اگر ضیق بسبب ات حار
 قلب باشد علاج تحقیق کند و اگر سبب یخ و انجیره اعضا تنفس باشد شیره تخم کشوت شیره بادیا
 و گل قند بخوراند و تنقیه سهیل گرم کند و اگر سبب مریه یا ورم عضو مجاور باشد علاج آن بجلج
 آن عضو کند نفس انصابت حار ضعیف و بدون رشت کردن کردن و کشیدن و

یا فوق نفس نمی آید علاجش مانند علاج ضیق باشد معال یعنی سرفه و آن حرکت است از سینه
 و ریه که سبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضائی قویه او ذیت را دفع میکند و اسباب آن
 مانند اسباب ضیق نفس علاج آن مانند علاج ضیق نفس بود و حسب گل پسته برای اکثر قسم
 سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیری برای سعال بارد مفید بود و سعال که سبب له باشد علاج
 نزله کند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر متفصل بسط میشود و عوق نزله نیز مفید
 بود و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بجهت الصوت گذشت و اگر حاجت تنفس
 بحسب غلبه خلط تنقیه کند و اگر سعال سبب ذات الحجب ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معده
 باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الحجب می بود که در عضلات داخله یا در غشاء متشکلین
 اضلاع یا در حجاب خارج حادث شود و در طرف یمن یا در طرف سیار و این را ذات الحجب غالب
 گویند و اگر در جانب چپ مجمل اضلاع و در عضلات خارج حادث شود از ذات الحجب غیر خاص
 گویند علامت آن تب ایم و در فم از ریه اضلاع و حال نفخ تنشاری بود و علاج آن
 مار و زیموم مضمض با سلیق از جانب مخالف کنند و عتاق پستان و بیدانه تخم خلمی سفید در آب
 جوشانده صاف نموده شیر تخم کاپوشتر شربت بنفشه خاکشی در آن حل کرده بخورند و موم سفید
 روغن گل بر آتش گذاشته بر جای در دیالند و پنبه کهنه بالای آن بندند بعد از آن قیر و طی
 عسب خلط کازر بند و اگر حاجت تنقیه شود روزی سه مرتبه با سبیل بارد تنقیه کند و در این امر ارض حقنه
 بهتر از سبیل بود و آب سبزو نیا بخورد گفته اند که ماهه ذات الحجب چون در چهارده روز تحلیل
 جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در پهل روز منده فیه شود اکثر اند فاع آن بنفشه باشد
 سبب بسط میشود و سوسه ورمی گرم بود در جانی که بر اضلاع غلبت است و سبب آن مرض است
 تنواند کرد و هیچ وجه نتواند سخت و زیر حجاب بخورد و باشد فاعست الریه ورمی گرم بود

در دریه علامت آن تب دایم و سعال مضیق انفس در دو مقدم صدر منقبض می بود ذات الصدرا
 درم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است منصفین در جانب قصص علامت آن تب دایم و وقوع مریض از
 فم سده کمتر قوه در فاض دریافت کننده نظر بر بالا وزیر تواند کرد و بر پشت و پهلو خواب تواند
 کرد ذات العرض درمی باشد در همین حجابیکه در جانب فقرات پشت حادث شود
 علامت آن آنست که مریض در دو در میان هر دو نشاند یافت کند و خوابت پشت باز تواند
 کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدرا بر سینه ضامد کند
 و در ذات العرض میان هر دو نشاند و در شوهه ضامد نیاید که در سعال فم حاد باشد که در ریه حادث
 کرد و مبین علی حاد و ذات الجنب ذات الریه و سعال مزمن نفث المم که از ریه با علامت آن
 تب و سعال انفسه بود و فرقی در میان در مغلط آنست که دره بعد از ساعت در آب می نشیند
 و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سعال باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
 تخفیف عوارض لغوات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر و یا زانان و یا بز و هند و سرطان
 را پایها دور کنند و شکم گافته بآب نمک شسته همراه آتش جود هند شیخ بوجلی فرموده که مسلول
 کفند تازه بسیار دهند حتی که نان خوردن هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از جرمات موشی است
 که غوی اسکا در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و نیز تازه بی نمک در آب
 بود و غذا شور باز گوشت بز و چوپر مرغ و هارچه کنند و علاج نفث دره غلیظ که بدون از پت
 باشد از اصل السوس شکر نیکو فته در رسیا و شان مانند آن که در نضج گرم گشته در آب بجوشاند
 و بد و در وزن با بونه و مانند آن را بر سینه مالند و همین است علاج دره که سبب بیله و صدر محقق شود
 طریق نهم در امراض قلب گت مضطرب که بدل عارض گردد در حقیقان گویند
 علاج باید که قصد با سلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن قصد صاف نمایند و آنکه مری شسته

بورق لقره چیده همراه شیر خورده سیاه شیر کشیز خشک شیر در رشک یک ششماشته شیر آونجا
 پنجه در کلاب عرق کیوڑه عرق گا و زبان عرق صندل سفید از هر یک توله بر آورده و شربت
 انا شیرین دو توله تخم فرنگشک نجاشه داخل کرده تناول نمایند و تخمیر و صندل لقره ششماشته همراه
 تبرید مذکور عوض آله مربی خورد و قرص کل فوراً تبرید دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشیز
 بنر ساییده بر سینه ضما دکنند و نوشیدن کلاب عرق کیوڑه و عرق صندل در امراض قلب
 بسیار فایده میکند و سبب بی و انا ریخورد و در امراض قلب فراط او وید شدید البر و دستاب
 بود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلبی شد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
 کا نور مخلوط نموده میشود و گذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه سببه ادویه قلبیه
 یار باشند تا اثر آنها را بدل سازند و هم تقویت دل نماید و الله شریف در تالیف شریف نیز پیشه که
 هم موم مندی را در خفقان تقویت دل در مرق استعمال میفرمودند و گاهی نصف مندی
 و نصف گا و زبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
 ادویه و معاجین قلبیه چون گاجر را در تنور بریان نمود پوست باریک در نموده خسته آنرا
 جدا کرده زیر آسمان شب داشته صبح قدری کلاب قنده آمیخته بخورد برای خفقان تقویت
 دل مجرب آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و هشت و خوابهای
 باشد و او را المسک سفید بود و زگر گن جفیلی بود در غن سوسن زنبق بر سینه ضما دکنند اگر سینه
 خطی از احتلاط حاجت افتد بطوریکه در مانیولیا گذشت بکار برند آنچه در مانیولیا سفید بود
 اینجا نیز نافع آید پس ازان مار مجین شیریز و مار انجیار و بدوا از مشارکت سودا باشد اصلاح
 بکنند و کینین کنند و جوارشهای بارده و حاره کجست بخورد و تقویه سده بخلت خطی
 و اگر مشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر سبب است صوم و استغفار و غیره از هم

ریاضت باشد یا شد اغذیه جیده الکیوس تناول کنند و این با سالیس و نم و تخم نماید طریق
 ساختن دادن از پنجه است بگوشه شیر بز جوان سرخ رنگ و طرف قطعی دارد انداخته بر آتش دوسه
 جوش دهد و در کمال جوش سرکه اندازد و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهد تا آب
 بسود بر آید و شربت نیلو فراداخل نموده بخورد از زهنت توله هر روز شروع کند و یک نعل سانه
 و اسه روز بر همین قدر دارد بعد از آن یک توله دود و توله هر روز زیاده کند و در روز
 و هجمه و دیگر ایام سهل سفوف میداده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و
 و اون چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب است و همچنین از یک نیم نعل کم و زیاده دادن
 اختیار طبیب است و در آتش خوردن مار بچین پر پیاز لیات و مغاطات و حلویا و جویوه
 شده و از بقولات لازم داند و احرار از جمیع و از جمیع حرکات متعبه واجب است و در صورت
 کثرت ماده مغز فلوس پنجه و شیر شست همراه مار بچین را ایام مذکوره نیز افزوده میشود
 بعد از آن سفوف لاجورد دهند و غذایش جو یا شور بانی یا خشک یا نان روه یا شوله وین است
 ترکیب بدن شیر زوما، انجیر و مار الفرج یک سفوف و سهل مغز فلوس در میان استعمال میکنند
 غشی حالتی باشد که جمیع قوی موم که حساسیتش در علاج پس تن اطراف و سخت
 بالیدن آن و بوییدن عطریات کنند و آب سرد و کلاب بر روز مذوموی سر بر و کشند
 شاخها و پاشویه بکار برند چون اتفاق شود علاج خفقان کنند زیرا که پرو و در سبب است
 و اگر سبب باشد کین در دهند و اگر سبب است موم یا گردن حشرات به علاج آن کنند
 چنانچه این بیهضه قلب گاه عارض شود در بعضی چنان دریافت کند که دل اومی فشار
 بعد از آن غشی خفیفی افتد و عذاب بدن او بجا میگردد علاج آن تنفرع سبب کنند
 و تقویت قلب مفرج حار و در یاق کسیر یا تقشیر قلب مضی است که انسان چنان در بافت

میکند که کسی در این جز شد علاج آن تنقیه صفرا به سهل بارد کند و مفرح بارد و مانند آن استعمال
 نمایند و غذای حیدر بخورند قند قلب ایشان دریافت میشود که قلب بینه بیرون می رود
 علاج آن بعد از قصد با سلیق مثل علاج نقشر قلب بود احتموال طوبت بر قلب
 صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شاد میکند علاج آن بعد از نضح از
 مهسل گرم و حب ایرج تنقیه کند و سنبلیله زعفران و گلرنگ و مانند آن از زنده حار بردل
 ضما کند و مریض را بغضه آوردن نافع است و دواء المسکط مفید بود طریق دوم
 در امراض پستان او را ام پستان از اخلاط اربعه و ریج و مائیت میباشد
 لیکن در اکثر مردم موی بود علاج آن در او را م گفته شود و چون بعد از قصد در او مهسل
 و کتخین آب بنزند و بنهند از برای درم دمو پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد
 شیر در پستان ورم گرم پیدای شود و آن از سرخی و درد و سستی و انتفاح پستان معلوم میشود
 می باید که پارچه بگللاب و سرکه تر کوه بر پستان نهند و آرد جو و با قلا و مغاث آب کشنیزه
 و آب خرفه بنزوردی تخم مرغ ضما کند و وقت انتها و سکون در محلات ضما و سازند
 و اگر ماده جمع گردد و منضجات استعمال کنند و تخم ریجان در شیر گاو و پنجه به بند نضح ماده می نماید
 و قیر و طی تخم گمان استعمال نماید که ماده را نضح میدهد و بعد از نضح منفرگرداند و چون عضو از
 دره پاک شود مردم بدله نهند و گاهی بسبب تخم شیر تند و حادث شود و غیر از ورم علاج آن
 که نطو لک بونه استعمال نماید و حرام منزه شراب بنزند و ضما کنند شیر نمرد تحلیل کند و اگر در مریض
 پستان حادث شود و ماش دانه مویر کوفته در آب سرد شسته ضما کند و ضما طین قهویلیا و
 طلای کند از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا ایون و نلن با سرکه ضما کند و بینه عمل کند
 و طلای انار که حکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خرد است وقت حاجت بکار

برند و صفا و صوم برای بزرگ کردن پستان خوردن نخست طر لوق یا زرد هم و امرش
 معده و وجع معده اگر در معده بسبب م است علامش گفته شود و اگر بسبب یخ عارض
 شود علامت آن تند و شرایست و زراف و شبان باشد باید که شیر تخم کثوت شیر بود این گلکند
 دهد و جوارش کوفی و مانند آن نیز مفید بود و تا که در لیل ریاح معده در در یکی آن و شفت
 رطوبات نافع بود و همین است علاج قزاق و نفخ معده و جشا و تشا و تملی و حبش لغنی
 بود که از راه دهن مندرج شود و تشا و ب دهن دره باشد و تملی آن باشد که همه
 اعضا کشیده شود و اگر در معده بسبب خفارت است باید که آب نمک کمرسته کند بعد از آن
 گلکند کتومین مزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب سبخی دهد و همین است علاج قی و
 و کلاب این امراض فایده عظیم دارد و پیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و
 فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود قی مندم گردد و آنچه غلیظ بود با سال اگر ازین عمل
 مذکوره پیر نشود تا کی بچاشه تر بر سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلکند این معینه همراه عرق باد
 دهد یا روغن بید بخیر بقدر یک توله در عرق باد بیان حل کرده بخورد و آنرا کی تیکرم نموده صفا
 کند و از سیوس گندم ذمکت تمکید کردن نیز فایده دارد و همچنین تمکید کردن بیدرگ شبت
 بود و هر گاه صابون سا که اندکی شده غشی پیدا آید و دندان برسم نشین پس باید که شاتجا
 و پاشویه و شوبات مناسب بکار برد و نارچیل دریا و عود صلیب و از نبش بقدر نیم نیم ماشه
 در گلاب سائیده در حلق چکاند فایده بلوغ میناید و همچنین تریاق فاروق بتی که استعمال اهل
 فرنگ است چون بقدر یک ماشه در گلاب سائیده بدین نیز فایده میکند و آل شریف در تالیف
 سے نویسد که تا دم در پیضه و در شکم بقدر دو ماشه و کم در زیاده از آن در گلاب سائیده
 استعمال نموده نفع کلی بخشید و در سفری طعام شگفت شده بودند چند کس صباح لکن طعام را

خوردند عیب خاصی کردند قی بد نمیشد و بر بعضی اعضا که بعضی اثر کموت و تیرگی ظاهر شده بود دوائی
 دیگر همراه نبود و والد با جعفر المده پتیارا در گلاب سبب آمده با وزن مقله استعمال نمودند فایده کلی
 بخشید و دوائی قر قفل برای بیضه سیدل است و همچنین آن سبب که دوائی مذکور در آن تیار
 شده است مفید است نیز آنکه از این سبب سبب آمده اطفال را که قی عارض میشود اگر بخوراند
 نفع دارد و در این امراض هر گاه بعد از نفع به تقیه حاجت آید بمسبل حار تقیه کنند و اگر در بیضه
 طعام سبب بصفرا شود و قی مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شربت
 و کنجبین دیگر سرد است کند و اگر در معده بسبب حار مزاج باشد شیره آونجارا شیره
 زرشک عرقیات بر آورد و کنجبین شربت انار و اظنوه دهد و بعد از نفع از مسبل بار تقیه
 سازد و گلاب گرم ننوده پارچه بآن تر کرده گمید کند او را مضمحل اگر در معده حار باشد
 علامت آن تب خشکی و قی و التاب است و در آن خصوصاً و قی که غیر کنند و در معده ظاهر بود
 علاج فصد با سلیق کنند و شیره عنب اشلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات بر آورد و شربت
 خاکشی داخل کرده بخورند و اگر حرارت زیاد باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و تقییل غذا
 نماید و اغذیه بارده که در سرسام گشت باید داد و اگر حاجت تقیه شود بعد از نفع از مسبل باز
 تقیه کند و مسبل قوی قوی درین مناسب است و در اغذیه و اطلیه و مشروبات این مرض
 باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هر گاه ادویه حلاله در عضو شرب
 و رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت معضه گردد
 در ابتدای درم چندل گسرخ رسوت پوست که در گلاب آب عنب اشلب و آب کنجبین
 نیز سبب بر معده ضعیف کند و بعد از سه روز در جو و عطریه زرد و با گلاب آب کاسنی نیز
 بعد از آن عطریه بزرگ جلیه زرد و در جو و عطریه لطیف بندان ضعیف کند و بعد از تقیه بر روز سوم

آب کاسنی بنز مروق و آب عنب الثعلب بنز مروق که عبارت از بارانند یا الرطب یا عنب الثعلب
 الرطب است و طریق ساختن هر دو در آید این مرقوم است با شربت بزوری یا شربت نیلوفر
 و خاشکی خورد و در مرم اشیا بکنجین استعمال نماید کرد و اگر در مرقم تحلیل نشود و اراده کند که جمع
 گردد و تپ در دشت کند از وقت بزرگ تخم خنجر مرم و هر یک گرمی بکوبند و با شیر زردند
 تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ در ساکن شود از وقت شیر تازه و آب نیگم خورد
 و شکم از دست میشارد تا ورم منقبض شود و علامت آن بر آمدن مده و خون با سهال
 وقتی بود آن زمان ما اهل بلایا و السكر و یا آتش چونوش پس هر گاه که شکم از مده پاک شود او
 مدله مانند دم الاخوان کند رگل از می گلزار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده پارو باشد
 بعد از نضج از سهال طریقه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق شتر در بطوس خورد و شیر شتر
 بانبات و یا گلغند بسیار مفید است و آب کاسنی بنز مروق و آب عنب الثعلب بنز مروق و یا
 آب بادیان بنز مروق با گلغند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و همچنین
 روغن یا همین روغن بیدانخیز و ضماد زعفران بر او رام صلب معده و جگر و ضماد صبر بر او دم
 شود ای بسیار نافع است و غذا آب پنجه مناسب است و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مونونق
 یا اندک کجری مونگ بنورد و در م عضلات معده را نیز همین علاج است شهور
 کلیدی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سنگ لیسن کالوات بود هر چند خورد و سیر گردد
 و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که خم معده را کثیف گرداند علاج می باید که جوارشهای
 گرم مانند جوارش مصطک و جوارش کوفی و جوارش عمود خورد و بمصطکی انیسون در زیره و زنجیره
 نماید نافع بود و ضماد قراض بکار برد و اگر بغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
 ترشی دهن و جشا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از سهال گرم و حبث مزاج مانند علاج سوء المزاج

باردست و سرطاب و وقت نماز خوردن بسیار نافع بود آذینهای حریفه و مالحه و حامضه احتراز
 نماید و اگر سبب آتی انصباب سودا و نفم معده باشد علامت آن رنج شدید در معده بود که بدست
 از خوردن آن نشود و حرقت فم معده و خشا ترش بود علاج آن فصد با سلیق نماید و تقیه سودا
 بطوریکه در اینویو لیاگشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر سبب آن تغلظ
 و اخراج آن نماید چنانچه می آید و اگر سبب تغلظ بدن و یا استفراغ کثیر یا جمع طویل باشد آنقدر
 غلیظه مانند هر لیسله کلپاچ و گوشت گا و در روزی اندک نذک بچند دفعه خورند و در آب سرد
 جای سرد نشیند شہوت بقرمی و آن گرنگی اعضا بود با سیری معده و این مرفن بیشتر در
 زمستان شدید و کسی را که در سرمای سخت سرد مغز کند حادث گردد و علامت آن لایحه
 بدن و عدم اشتها بود و اوجیا ناخوشی نیز افتد و سبب آن برودت مغز باشد که فم معده عارض
 شود و علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در کلاب آب تر نموده بخورد
 و غذا سردیم بلغم تناول نماید و تدریس سودا المراج بار دک و شیر و کلبی گذشت پرواز دو گاهی سبب غم
 رنج غلیظه باشد علاج آن شل علاج شہوت کلبی که سبب بلغم بود باید کرد و ضماد گل سرخ استعمال کنند
 و گاهی بسبب معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت
 بود وقت گرنگی اگر طعام حاضر نشود و غش کند علاج آن وقت افاقه شیر زرشک کلاب
 عرق کیوره بر آورده شربت انانیشین و کنبین انگلر و بنجورد هر گاه گرسنه شود همان وقت غذا
 بخورد و غذایان که در آب انار و سبب کرده باشند تناول کنند فسا و شہوت علاج شہوت
 گل و انکشت و گچ و مانند آن مانند علاج شہوت کلبی که سبب بلغم حامض باشد باید کرد
 خائیدن استخوان چو جرمع بریان نمید بود عطش مفرط اگر سبب تجوع خلط و معده
 باشد علامتش آنست که سبب خیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

ساکن شود و ذائقه دهن بکین ترش باشد و این را عطش کاوی گویند علاج آن از آب
 ذکاکی کند و بکین عمل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطقات بلغم تناول نمایند و اغذیه
 مولد بلغم اختر از سازند و بعد از نضح از سهیل جاز تقیه کنند و اگر سبب است معده بود چنانچه در پیش
 و بسبب است معده و تناول چیزهای گرم و شیرین نیز بود علاج مانند شیر خرفه شیر خرفه نرم کدوی
 و لعاب اسفون با بکین خورد و اگر سبب است صدر و ریه و قلب باشد علامت او است که هوای
 سرد زیاد تر از آب سرد تسکین بخشید بخلاف عطش معده که از آب سرد زیاد تر تسکین می یابد
 علاج خیره صندل همراه شیر خرفه در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و کدو
 و صندل و نیلوفر سوید و صندل در کلاب یزده بپسینه و دل ضامد کنند و گاهی سبب امی غلیظ و
 لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطقات بلغم
 مانند سکین با نیلوفر باشد و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیر زرشک
 با بکین شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی سهل حادث شود سوئی شیر و نان
 خشک آب انار یا آب غوره تر نموده بخورد و تدرین بر وزن کند قی حرکتی باشد که از معده حادث
 شود برای دفع چیزی که در او باشد و ماده آن در جوف معده باشد تهوع حرکتی باشد از معده
 بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد غشیان تقاضای معده است
 برای دفع بی حرکت و در حالتیکه مغموم روی باشد حادث شود و اگر سبب این امراض بلغم
 یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی و هرن قلت تشنگی بود علاج آن از نمک آب نیلوفر
 تخم ترب عمل سفید مکر قتی کند و بعد از آن مصطلک پوست تخم هر یک یکماشته نماید و دگلفند
 اینخته تناول نماید و ضماد عود استعمال کند و جوارش کوفی و دو اللمسک خورد و اگر قبض طبیعت
 از شایف ملائم کند و اگر سبب صفر بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و تشنگی زبان و قی صفر بود

علاج آن از آب نیگرم و چینی کز و سماق و زرشک ساییده در سکنجبین شربت نار ایخته بخورد و ضماد
 طباشیر استعمال کند و بعد از نفض از سه پانزده تنقیه کند و قی که سبب انصباب ماده از جگر و طحال ممراره باشد
 علامتش آست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده مساکن شوند
 علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که سبب غذا بود علاج آن
 بحث و جمع معده گفته شد و علاج قی از شل نفث الدم و اگر سبب قی و شور معده بود اول با اصل
 و ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصرف
 و بسبب سردی آن منجمد میگردد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن تخم شبت و پودینه
 در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین انگلرده بخورند و مکر قی فرمایند پس از آن شیر یا حیوانات
 خصوصاً شیر یا به خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده منجمد گردد و قی یعنی چکی اگر سبب
 آن شل سبب بود علاج قی کنند و اگر سبب المزاج بارد و معده یا سبب یخ معده باشد جوارشها
 گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و برگردنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر برونکافه پیش از
 گفتن برای قی مغمید بود و اگر سبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء پاره
 زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود
 علاج آن شیر دروغن بادام و مانند آن خوردن و اگر سبب م جمک باشد علاج ورم جگر کند نقصان
 یعنی کمی اشتهای اگر سبب بلغم یا صفراء باشد که در معده جمع شود علاج آن شل بلغمی
 و صفراوی بود و اگر سبب المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشار و خانی و تشنگی و کراست
 از اغذیه حاده باشد و اگر سبب المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف و جشار و حاض و بلغمی
 علاج آن سوا تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و
 جوارش مصطلک و جوارش عود شیرین و جوارش آله استعمال نمایند

در دوائی سرفجلی در تقویت معده بنیابت نموی الاثرست همچنین حکم دوائی تفاحی است و ادوی
 مستحله در تقویت معده باید که جربش دارند و اگر نقصان شهوت به سبب کم انصباب و ایراد معده
 باشد علامتش آنست که گرسنگی نباشد لیکن هرگاه طعام خورد و هضم گردد و بیشتر بامی ترشش قابض است
 شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تقبیح مسالک طحال است کبجین، بزوری کند و نوم و بنجر
 با سرکه خورد و قوی از معنی تخم تربین قسم فایده عظیم میکند و باقی علاج آن مانند سده طحال بود و اگر ^{حسب}
 امثال بدن از اختلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب جگر و سده
 باشد علاج استسقا کنند ضعف هضم عبارت از آنست که غذا او سده بدیر هضم شود علامت آن
 نقل تمرد بود و از زمان دراز در جثا بوی طعام دریافت کند سو و هضم عبارت از آنست که طعام
 بخوبی هضم نشود بلکه تغییر کیفیات ردید گردد و علامت آن بد بوی جثا و بر از و غشیان و حرقت
 سده بود و هضم عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگردد و علاج این هر سه
 مرض مانند علاج نقصان شهوت که سبب المزاج مادی غیر مادی باشد باید کرده اگر سبب این مرض
 قنار غذا باشد علاج آن تقیه کنند و اگر سبب ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
 حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریق صغیر و حواشهای حاده و دوائی قر قزل مریناب
 بی نظیر است که آنک سیب دوائی مذکور انقلاب معده و او آنست که هر چه خورده باشد بعد از هضم
 معده قی کند و فرق در میان این مرض ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه قی برمی آید متعفن و بد بو
 ماند بر از باشد علاج آن سفوف طین بر وزن گاو چرب کرده همراه لعاب است که لعاب نیش طمی
 در عقیات بر آرد و شربت بنفشه چار تخم و اصل کرده بخورد و با علاج این نند علاج سبب کرب و حلق معده
 هرگاه عارض شود در فیض سنگین بیشتر بود و با دوی غشیان نیز باشد و در اکثر ماره این مرض عارض
 علاج آن از کبجین آب یک گرم بگری کند و قرصن طباشیر همراه شیر زرد شکست با آن کبجین خورد

ضما د پوست که در شمال نماید و بعد از نفع از مسهل بار و تقیه سازد و اگر بار و باشد از آب یک گرم یک
 گرم قوی کند و بعد از نفع از مسهل عاز تقیه نماید و بعد از آن جوارشهای حاو با یکسین عملی تناول کند
 و روغن مصطلک با کرم خلاج معده و وقتیکه اختلاج در فم معده یا جز اعلا می معده باشد خفقان و
 نیز بود و اگر بسبب بار و باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منبسط و در باطن خلیج اندام می باشد
 علاج آن اول دریافت باید کرد که از غلط خوردن یا از غلط خوردن یا از غلط خوردن یا از غلط خوردن یا از غلط خوردن
 باشد علاج آن حتمه کند بعد از آن دیدن اقل کرده بیرون آرد حرقت معده یا تسبیب
 غذای غلیظ خام باشد علاست آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت بضم غذا حادث شود و در
 معده تسکین با کرم خلاج آن تخم ترب عمل و نمک آب بچوشانند و قوی کنند و غذا بسکت نند و بعد از
 نفع از مسهل عاز تقیه کنند و مقویات معده خوردند و گاهی بسبب اسهال و از طعام نفهم معده باشد و این
 در حالت نهار حادث شود و خوردن غذا و ساکن میگردد و علاج آن فصد سلیم از دست چپ کنند
 و پیله مربی و آله مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضما و کنند و تخمیر آرد جو بگذرانند تا
 ترش گردد و در روغن حل نموده بعد از کشیدن یک قته یا یک لعل از آن بنوشند از برای التهاب مغز و
 تشنگی و قوی صفراوی و اسهال صفراوی بیدیل است و جمع القواد در فم معده باشد چون
 عارض گردد شدت در نخستی شدید و بر اطراف بود و اگر بسبب اسهال باشد علامت آن تشنگی و
 خشکی هت جناب و خالی بود و علاج آن شیر زرشک گلاب ق کاوز بان بر آورده و سکنجبین و شربت
 داخل کرده بخورد و روغن در برت سرد کرده مفید بود و اگر بسبب اسهال صفراوی باشد چنانچه وقت
 گرنگی و دردهای شدید اتفاق می افتد علامت آن باعلامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
 بود علاج آن فصد سلیم کنند و تخم زرد زرد و تخم زردی و از نار دانه و خوره بخورند و تمامه ساق
 بکار برند و روغن گل الیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت در یکسین یک گرم مسهل بار و تقیه نماید و

در در دوادبار دوری جوارشهای گرم بخورند و بعد از نضح از سهیل عار تقیه کنند و مالیدن
 گلاب شدید المنفعت است و از قرفل و شکر سفوف ساخته همراه شیر بز صبح و شام بخورند بسیار
 مفید است و خوردن قرفل و سیب ای قرفل بعد است طریق دوازدهم در امراض
 جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد زنگ اسهال شبیه نباله گوشت و در ذیل
 آخرین از جانب این بود و اگر بسبب و دت و رطوبت می باشد علاج آن مثل علاج شستگانند
 سده جگر بسبب اخلاط غلیظه زخم باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد و تب بود و اگر جگر
 باشد هر از طب بود علاج آن بعد از نضح از سهیل و مضمه عار تقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد
 آب کاسنی بزر مروق یا شربت نهار و کبچین خورند و از ملطفات مانند فستقین ریوند با
 آب کاسنی بزر ضمد کنند و اگر با سده اسهال بود احتیاس از قوا ایضات کنند و آب کاسنی بزر
 با زرشک رت یا شربت آن مناسب است و علاج سده ماساریقا نیز همین است و اگر جانب سرد
 جگر باشد بول اندک رقیق بود و علاج آن مدرات مانند تخم کرفش انیسون بادیان و چیکاسنی
 یا کبچین بزوری و شربت دینار دهد و شراب حلودر این مرض مضرت دارد و اگر حرارت
 هم باشد شیر تخم خیارین تخم کاسنی تخم بزوز تخم گوشت و مانند آن یا کبچین بخورد و قرض شکر
 یا آب کاسنی بزر مروق یا کبچین بزوری تناول نماید و قرض در دین مفید بود و نفع جگر علاج آن
 مثل علاج نفخه معده بود و جمع اضمه و اشربه حلاطه مفید بود و شراب صرف بیگرم بر بنهار خوردن
 نافع است و در ام جگر اگر آن حار باشد علامت آن تشنگی و سوزش در جگر و ثقل آن
 بود علاج آن اولاً تصد با سلیق یا هفت انعام از دست راست کنند و بعد آن اگر دم مقرر
 جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق متی و قیص طبیعت بود و علاج آن مانند علاج
 علاج ورم معده بود و اگر ورم جگر باشد علامت آن سعال و ضیق نفس باشد و احتیاس

بول جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت مس فرود و رم محسوس شود در علاج آن ادویه برده
بکار برند و مانند علاج سده جگر حد بلی علاج کنند و آب نارین با سکنجبین برای دم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تیرسیران نیز در ورم معده گفته شده در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه را در عمده که جگر استعمال میکنند با ادویه لطیفه مفتوحه یا را باشند تا ماده را متحرک
ندارد و همچنین ادویه ملکه که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یا را باشد تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که
مبالغه در تیرسیران نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تخمین جگر که منجر بدبول خواهد گردید و این
در اضعافه و اثریه موقوفه دارند و طبعیات و مقومنیاراد را در ورم جگر استعمال نباید کرد پس ابتدا زخم کاسی
صندل برود و در وجوه غلبه شلب آب کثیر سیراب غلبه شلب سرور و عن گل و قدری سرکه سیاه
ضماد کنند و در وقت تنزایا کلیل الملک و فستق زعفران زیاده نمایند و در وقت استسقا صندل
موقوف کنند و در وقت انحطاط بر فستق زعفران و عود مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطباء این
برین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را پاک میازد چنانچه شخصی را از اعراض شامچان
و رم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میدانست تامل در حال مریض ننمود
بمعالجه که از اعراض مریض است مشغول شد بعد از دو سه حال مریض شمر گردید و الله شریف که از مریض اخلاص
رود بطریق عیادت شریف بر روی دیدند که سر را بر کف کلان نهاده سرنگون نشسته است و نفس او تنگی میکند
چون از خواب بیدار شد حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته میماند و
تنگی نفس و خواب نیدارد و الله مقهور فرمودند که این حال فقط بسبب تیرسیران دیگر خواهد بود چون
آنها بر سینه راست کرد و بطرف جگر ملاحظه کردند در مجرای جگر ورم معلوم شد و الله مرحوم چون حوصله نمود
هرگز چیزی گفت و کسی بر خطای طبیب مطلع نساختند از خطا خبر خود در خانه مریض شدند که خیابان ایشان
کنند قبول کردند چون در خانه شریف آوردند خود که در معالجه آن شخص از تیرسیران بسیار غلط واقع شده و اعراض

در چند در پاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین اربع شد طفلی چهارم روزم بگریست تا شد چون
 نزد احوط آوردند از احوالش در یاقوم که در محدب بگردم است علائش از مدات نمودم بعد از
 چندی مدات را شنب آب گاسنی بنرمروق تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری
 و سکنجبین خلک کرده وادم و گاهی قرص زر شکم هم درین ترکیب اضافه می نمودم هر گاه که ماده کم شد و
 خوف انتشار نماید سهیل سبک دادم چندان فایده نکرد و باز مدات دت بدید علاج آن نمودم چون
 از ماده حرارت زایل شد و موسم سرما آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گلغده و شربت دینار گاهی تنها
 گاهی همراه شیر تخم کثوث و مانند آن از مدات فلیله محراره میدادم دردت ازین تیر صحبت یافت
 و تا حال موجود است و مقصود ازین حکایت مضمض فایده از نام است حصاة جگر سنگ که در جگر تنه
 میشود علامتش آنست که همیشه قی کند و در دوش در جگر معلوم شود بدون ورم و صلابت است
 و هر گاه فصل کنند در خون ریگی می آید علاج آن می باید که پاره پاره کند و از مدات بیرون
 آرند چنانچه در حصاة کرده و شمانه می آید سورالتصنیه مقدمه است تا باشد علاج آن خیف علاج
 است تا بود است تقا سبک ماده بارده باشد که در ظل اعضا مستقر میشود و سبک آن ضعف کبد
 و سردی فراج آن باشد و آن ترقم است اول لحمی و علامت آن تهج جمع اعضا بود و دوم
 رقی و علامت آن ثقل بزرگی شکم و درخشندگی پوست آن و شکم مثل شکم آب بود چون دست
 بر آن نهند یا از پهلو به پهلو شوند از آن آواز آب آید سوم طبعی علامت آن بزرگی شکم که بان ثقل
 نباشد و بر آید ناف بود و چون دست بکوبند بر نهند آواز طبل آید علاج تعلیل غذا کنند و اکتفا بر آب
 یخنی نمایند و اگر نتوانند که کپیری موزنگ خورند و بجای آب عرق عنب الشبک آب این تاب نازک
 اندک نوشند و در بید لورد و مانند آن همراه شیر عنب الشبک و تخم کثوث شربت دینار و یا گلغده
 و شربت بزوری خوبتر شتر بانبات و یا همراه شربت بزوری و شربت دینار یا مفید بود و گاهی

دید الور و مانند آن همراه شیر تر داده میشود شیر تر از چهار دام شروع کنند و سه روز بهین قدر
 اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک ام بقر آید تا یک طل نهایت بد و طل رسانند و دادن چهل روز یا
 کم و زیاده موقوف بر ای طبیعت و بول شیر نیز بهین طور میدهند و هر گاه که شیر شروع کرده شود
 در غذا کم باید کرد تا آنکه یک وقت غذا و یک وقت شیر باشد تا مرض سگم نشود و دادن شیر جایز نیست و یک
 شیر و شیده شود همان وقت بخورند و الله شریف سفوف غافث تالیف جدا مجد بعد فهم همراه شیر
 استعمال میفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بعد خوردن خورون هم نافع است و گفته اند که
 گوشت موش صحرا می را خشک کرده بکوبند و دو دم بند است تا کجی را مفید بود و وضاد ^{طب} بمل
 استعمال کنند و اگر استسقا حار است باشد قرص زرشک ککلاخیم بار و همراه آب کاسنی بنرموق و
 آب غلبه شلب بنرموق با شربت بزوری یا کچین بزوری باید داد و واجب است که غلبه
 سیاه نباشد و ترکیب آن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب غلبه شلب مروق مانند شیر
 شربت مگر مهبل خلوس بطوریکه در مار بچین میدهند درین هم میدهند اگر استسقا اسهال هم باشد
 آب بارنگ بنرموق بارت شیرین و بارنگ سانسب ترکیب با خن و وادون و قدر شربت
 آن مانند غلبه شلب بنرموق و اگر درین امراض حاجت تقیه شود بعد از نصیح از مهبل گرم
 تقیه کنند و بعد از آن تدبیرند کوره بکار برند و در استسقا طبعی که با حرارت می باشد در زخمی
 که ماده آن حار باشد تقیه از او و قلیل بجماره کنند بعد از آن قرص زرشک ککلاخیم با آب
 کاسنی بنرموق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید کرد و طبعی مفید بود و در زخمی بعضی سگم را
 از زیناف شق میکنند این عمل خطرناک است و خوردن را استسقا زخمی عارض شده غلبه شلب نبوده
 بود و سگم بسیار کلان شده بود و زخمی قریب بناف تنفر گشته رطوبت بسیار بعد چند آثار
 منافع گردید شقای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقا با حرارت عارض شده بود

قویتر میگردد آن زن بخودی خود بخوردن انار بمرتب افراط کرد که ذکر آن ناخوش نماست پس
 به شد و بجد و انباشتن آب غلبه اش طلب نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود و ریاضت محمله
 و سوار شدن در کشتی و نشستن بر آفتاب غلطیدن در ریگت خود را در آن دفن نمودن و غیر
 کردن بطرف کوه یا بصفا استسقا بسیار نافع است و ضحاک کردن به پشت گاو و بوق و
 سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضحاک مرمم کبر نافع
 است فایده در استسقا که آب خوردن باید که در تمام روز سه چند غذا خورد و قدر غذا ششم حصه حال
 صحت می باید و تا نیکو بر می او سازند باید که انیسون و بادیان در و باشد و معمول او ستاد بود
 که اگر آن میدادند پاره شو باری گوشت میدادند و گفته اند که اگر آن خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شکر بجای
 غذا بود نافع بود و کهنه و پودر نان تخمین شیر است در حد گاه که هر آینه میداده با در جمله بعد از تنقیه بهتر است
 قرص زر شکست مانند آن و بهر در قرص مازر یون مر پرورش مال آن باید داد و در
 طبه بعد از تنقیه تحلیل ریح گوشند و از بادیان و سداب مانند آن شیان سازند و معمول
 و هر دو اینکه با باید که بسیار باریک سازند و اگر بجز جفت صافند بوره در و روغن با بونه بر بد طلا سازند
 در حمام یا بس در تنور فخر بخوبی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچیند و هر چه از آن نماند که
 مریض در از چشم بر میگرم او را در پوشد و چو سرد شود دیگر اندازند تا که بر دست کشند و اگر
 بر آمدگی و عضوی باشد همانرا تنفین نمایند و همین شیر در دست به آفتاب نشستن و آب چشمها
 گرم و باب دریا شور بدن شستن نمک اگر چند روز در آب زنده بجای آب دریا می شویز شود و اگر
 بجای آب آب مطبوخ بسر که که آب صد حصه بود و سرکه بلخه هر دو را بچوشانند تا بیوم حصه ماند
 بمریض داده باشد بسیار نافع بود طریق سیزدهم در مرض اسهال و یرقان صفر
 مرضی بود که چشم تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرض بر شک آب کاسی بزم مرق

و آب شنبلیله بنفشه و زردچوبه و زعفران بکین برودند و وقتیکه صفر نمایند گوشت موش صحرایی را
 چون خشک کرده باریک بکوبند و بخوردند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سباده
 بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن با نخاصیت فایده میکند برگ خنازوم کوفته
 در آب شب تر کرده صبح آن آب صاف نبوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب است اندک تسبیط
 بعصاره چقدر دور میکند زوی چشم را و اگر سبوس نخود چهار دام شب آب تر کرده صبح زلال
 آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب تان دهند نفع میکند طریق چهار دم
 در امراض طحال او را مطحال اکثر طحال را ورم صلبا مرض میشود اگر ورم حار باشد در
 اندک مدت صلب میگردد علاج فصد با سلیق و یا اسیم از دست چپ کنند و بعد از نفع تسبیط
 سودا نمایند بعد از آن آب کاسنی بنفشه و آب عنب الثعلب بنفشه و آب کاسنی بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه
 مفید بود و ما بکین نیز نافع است و قرص کبیر و یا تریاق کبیر با شیر شتر فایده عظیم دارد و اخیرا سرکه
 و عنصل با سرکه و یا پاکلی با سرکه ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مرض
 هر صبح سه گف از بول خود بخورد در نوبت روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق با عنصل
 بر طحال در چهل روز ورم آنرا دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست که دو دو دم پاییز
 و تخم خرفه با نخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق گندک بقدر کیسه نهایت چهار سرخ در آب
 آمیخته نبوشند برای تحلیل صلابت پسر و زیادتی اشتها بی نظیر است و دوائی تنگار برای
 اذابت ورم طحال نافع است و همچنین نوشاد در نیدرم باب ترب نبوشند و آنچه در ترب است و الاوز
 کوفته گرم کرده بر پسر ضما کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف خوب بخیخ گزیابا
 فایده میکند و خوردن روزان کسین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضما
 خوب انقور و آرد و جو طحال سازند و گاهی ورم صلب طحال جمع شود و تسبیط گردد علامتش آنست که

که در شدید نخس در طحال بود و در بول آید و بد بود و پاستند که درد در قی و اسهال نیز بیرون
 آید علاج آن تخم کثوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از درابت با شیر شتر و شیر
 تناول کند و یا ماء العسل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بچوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
 طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و قرق در علاج کبد و طحال با اعتبار قوت و
 نسیف است زیرا که هماکن بر جگر استعمال او بیه حاره مثل سرکه تندر و انیس و گاه باشد که در
 طحال سنگت شود علامت آن درد و نخس در طحال پدید آید و ریگن قصد و بول و خون
 بواسیر بیرون آید و خللی در جگر و گرده و شانه نباشد علاج آن مانند تنگ کرده و شانه کند و
 انجیر با سرکه مینویز قان اسود و قنبر زنگنه بسیار باشد علاج آن بعد از قصد اسهال
 از دست چپ آب کاسنی بمنز مروق و آب عنب اشعلب بمنز مروق بکنجین بزوری و شربت
 خورد و تقیه سودا کند و با آب عنب استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بسبب آرد و اگر بسبب
 طحال باشد علامت آن قی و اسهال بود و او مقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب
 رطوبت و برودت باشد علاج آن شیر تخم کثوث شیر انیسون از زیر یک استه همراه گلکند
 و شربت بزوری خورد و قرق کل قرق کبر و مانند آن که تقوی طحال اند همراه همین استعمال
 کند و ضماد و سنین استعمال کند طریق پانزدهم در امراض اسهال یا از متناولات
 میباشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا سبب است که تغییر از اشتها و یا زیاده از
 اشتها خورده شود و یا سبب ای لطیف سرع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب
 غذای نرسیده مزیق باشد و یا سبب ای که بیه الطعم باشد و یا سبب ای تفاق بود و یا بسبب
 اسهال بسیار اما خراشید شود و علاج آن علاج صحیح کند و قدر بیکه در تخمه گذشت بجا
 برد و غذای قدر رضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و اما نمائند اما آنچه از اعضا

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که
 زلزلات از آن بمجده و امسار یزد و علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود بمعلومات زلزله
 و مناد مزاج دماغ بود علاج آن بحلیت خلط تنقیه دماغ کنند و تبدل مزاج و منع زلزلات
 نمایند چنانچه در زلزله گفته شد و بر پشت خواب کنند و اگر آن عضو مجده باشد و آن اسهال را
 در بطن خلطه گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد
 علاج جوارش مصطکی و جوارش عود و مانند آن همراه شیر بادیان و شیر زیره سیاه و شیر
 دانه میل در عقیقه بر آورده رب شیرین و بازنگد داخل نموده بخورد و ضماد که برای قوی مفیدست
 بر شکم ضامد کنند و مالیدن روغن مصطکی هم مفید بود و اگر این تدبیر فایده نشود و فشیان و کثرت
 لعاب دهن نیز باشد قوی نمایند و بعد از نفض از اسهال حار تنقیه کنند و گاهی البصیاب صفر بر مجده باشد
 این بعد از حمیات صفر اوی و بعد از تناول اشیا و حاره می باشد و اسهال صفر اوی و التهاج
 عطش باشد و صفت بر اولدع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نفض تنقیه صفر اوی سهیل بار و دیوانه علیا
 و شربت ورد مکر کنند بعد از آن قرص طباشیر قاقض نهد و تسدل زرد در گلاب نیده بر جگر و مراره
 ضامد کنند و گاهی البصیاب و با باشد بر فم مجده علامت آن گرنگی بود و حرقت فم مجده و در
 دهن باشد که بخوردن طعام بار و روغن ساکن شود علاج آن فصد با سلیق کنند و اسهال سودا نماید
 و از ادویه حاره قاقضه تمکید طحال کنند و حرقه گرم کنند و از ادلک نیند پیش از انقباض و احریه
 از شرک و باوام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب شرف و قرحه باشد که در مجده حادث شود
 علامت آن در دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در مجده در ویاب و قوی و بر از صدیکه
 بود علاج آن قرص طباشیر قاقض بخورند و چار تخم را بر بان کنند و بر روغن باوام چرب نموده بخورند
 و گاهی بصیغین جگر مجده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که از اسهال دوری

گویند و او آنست که فضول در عضوی جمع شود و بدو رسین قلع گردد اگر کوزه در میان فنج شود سبب
 صفر بود و اگر هر روز دفع شود سبب بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب سودا بود و اگر دوره
 سینین نباشد و در همیشه ماند و در وقت احتیاجت یاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ بران نیز
 دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب خلط تقیه کنند و عضویکه در آن ماده جمع میشود تقویت آن
 بکنند و دوائی هندی که سسی بدینا پاک است مفید است و پوست سنگدان مرغ و قنقل هر یک
 کوفته و پنجه بخورد همین سان سه روز از برای ضرب مجرب آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد خوراک
 یکروزه سه روز بدهند و تا نوز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبدی
 کیلون مضم بخوبی میشود و ضرر و فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز
 صیباشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال موی بود و آن را ذوسنطاریامی گویند
 میگردد و علامت آن تقدم امتنا و احتیاجت خونی که سیلان آن معنا باشد و خون مختلط با براز
 که علامت سحج است نباشد علاج چند روز غذا نخورد و تا واقعیه مریض ضعیف نگردد بنده بکنند
 و قصد باسلیق باریکت نیز و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصین بدینند
 از آن علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال
 صفراوی و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر نبود و صفرا با براز مختلط نشود و چچ
 نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاد شود علاج باید که حبس نکنند و سبب آن از ادویاتی که
 بسیار قابض نباشند باید نمود مثل شیر صندل و شیر حناب شیر خشک سکنجین شربت انار خورد
 و اما غسالی که سبب ضعف جگر باشد و در وی که سبب آن باشد قوی که سبب انجواروم جگر باشد
 علاج آنها گفته شد و اگر از اسهال بود علامتش آنست که خلطی که متذوق شود مختلط با براز بود و آن اگر
 با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعاء بود و سحج آنست که اخلاط عا

حریمه که با معایز زد و اما خراشیده شود و آن خلط خراشیده یا صفر بود که بر اما میریزد و صفر قوی
 در چهارده روز میگذرد و علاتش آنست که صفر آن خلط با بر از و خراط اما بر آید و قوی مقتد نماید و سلم
 قرحه آنست که در اما غلاط باشد و علاتش آنست که در در زیناف بود و خراط اما غلیظ بر آید
 در دباشت نباشد و اگر در اما و قاق بود و در شدید حوالی نافت باشد و خراط اما قوی آید
 علاج اگر ماده در اما غلاط باشد تقویه صفر از خسته بار و مناسب و اگر در اما و قاق باشد از
 مهبل بار و بهتر بود و اگر قوت قوی باشد قصد با سلیق نمودن نزد احتقر نیز مضائقه ندارد و در ^{صورتیکه}
 ماده منبسطه شدید الحده باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تقویه تقویت اما از قرض طباشیر
 قابض و شربت انار کند و انار و سیب بل نماید و هر چه مقوی معده باشد مقوی اما نیز بود بحسب
 احتیاج از آنها استعمال کند و ضماد اقا قیا استعمال کند و خوردن دمنوع آهن تاب نیز مفید بود پس
 هر گاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از زور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه منزه
 که در زحیرتد کور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکجا قرحه میکند علامت آن
 کثرت ریاح و قرا قرد و در ولایم باشد و با خراط اما بلغم خارج شود و این کم اکثر بعد از نوازل
 میباشد علاج آن استقران بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از آن علاج سحج از چار تخم و سق
 مطلقا نماید و اگر از انصباب است با باشد علامت آن خروج سودا با خراط اما بود و این قابل
 باشد علاج آن استقران سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از آن مقوی
 طین بادویه لعابیه و غویبه مانند لعاب بهدانه و لعاب نیشه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
 و اجتناب حموضات نماید و اگر از نقل بلین باشد علامت آن قبض طبیعت و بر از خشک بود و علاج
 آن علاج قوی سدی کند و اگر با سحج نباشد از ازلق الامعا گویند اگر سبب رطوبت فرقه باشد
 که بواسطه آن نقل در اما کث کند علامت آن خروج رطوبت بود و با نقل طلال البضم و مسده

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مهمل‌ها و حب‌ها و کندی بعد از آن سفوف و اقراص
قابضه خورند و سفوف تغلیظا نیز نافع است و زرق الامع یا بیدینجیه و قرحه باشد که در امعاء حاد
شود و چون غذا بدورسد زود مندرج گردد علامت او آنست که باثفل غیر شهنشتم صدیدی
رقیق باشد و وقتیکه طعام از معده با معار و در محسوس شود علاج آن فصد کند و چار تخم بر
بادام چرب و بخورد و او دویه مغریه مانند صمغ عربی و نشاسته و کثیرا بریان کرده همراه لعاب
به دانه و لعاب ایشه خطمی در گلاب عرقیات بر آورده چار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد
و قند سویق شیعر و برنج یا عدس روغن بادام تناول کند و یا سیب نصباب صغرا باشد که سیب
نزع وی آنچه در امعاءست دفع گردد و علاج آن قی نماید و تنقیه صغرا از پیلیده رود و شربت و دیگر
کند اما باید که بالای این آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد از آن قرصین یا شیره قابض
و مانند آن بخورد و خونگی که بسیار است عروق امعاء باید علامت او آنست که با آن علامت اسهال
کبدی و بواسیر و سبج نباشد علاج آن فصد با سلیق کند و بعد از آن قابضات با دویه
مغریه خورند و دیده که در امعاء بعد از تغذای ورم آید ماو العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آش
مناسبت بعد از آن ادویه بدله که در نفث الدم مذکورست بخورند و شیر این تاب بخوردن دهند
و اسهالیکه از جمیع بدن و یا از فویان اعضا باشد علامت آن التهاب تیغ و بدبوی براز
و اختلاف الوان براز و دوسومت آن بود و در معده و جگر و امعاء هیچ آفت نباشد و این قسم
مانند تیغ علاج پذیر نیست و اگر سبب استیغ اخلاط فاسد و عروق و اعضا بود درین قسم نیز
الوان براز میباشد لیکن مرض بعد از اسهال در خود خفت و راحت یابد پس می باید که این
اسهال را نبند کنند و اسهال بحرانی که در روبرو بحرانی می افتد نیز همین قیل بود و از نیز بند کردن
خطاست و خوردن آب همچنین آب گشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چهاره باشد

اندک اندک بکن تا با عرق بازنگ عرق غلبه شکر بر و شور بامی که بر تر با علاج با مصفا
قابل صفت بخوردند قشری گفته که سپر کننده را که از آب شکر خشک و در بریا کند و کشتنقال با شکر و نبات
بسیار نافع بود و تنویم الفع اشیا است از برای کسیکه اسهال دارد و حکام و دلالت و اولاد نیز از
حاجات اسهال است و گذارستن شانهها قریب چهار ساعت بزرگم مریض از مجرب ابو علی
است و وانی که از برای جميع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود و شیر و حرقه سیاه بر یا
و عرق کیو و گلاب عرق گاو زبان بر آورد و شربت سبب ش شربت صندل شربت
انار ترش و بازنگ خلکده بخورد و اگر خوف منخنک باشد سبب ر و روغن بادام چرب کرده نهفته
کند و بخورد و ضماد زرد استعمال نماید و خدا آتش جواز خوردن بر آن بخورد و هرگاه حرارت کم شود قوی
قوی بد و اگر ماده بار داشته قرص عود بخورد و در او اسحاق بخورد و چهار چون بریان کرده بخورد
حاصل اسهال است خصوصاً ایفون در قطع آن مجرب است و است ز حیر که آنرا چش گویند و آن
حرکت است از اسهال مستقیم از برای دفع فضل و دفع نیست و اگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد
که بان خوبی مختلط بود سبب و سبب صفرا و بلغم مالح که با عارضه و علامت هر واحد
خروج هر واحد بود با سوزش مفید علاج آن نگاهدانه لعاب شیخ در عرقیات بر آورد و شربت
چار تخم داخله بخورد و مسقوف طین و روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر داشته هر دو ای
مذکوره بخورد و تخم ریحان برشته را مسقوف ساخته از تنه داشته تا نیمه که صبح و شام بآب سرد بخورد
از برای زحیر و سنج مفید و معمول است و بود و سفیدی تخم مرغ بر روغن بادام و یا روغن گل مستحبه
ز پونا ف طلا کردن مفید بود و اگر این تدبیر فایده نشود علاج صج صفراوی و بلغمی کند و اگر
درین مرض نموده تخم فلوس بر روغن گاو چرب کرده فرورد بر نیاید باید که ریشیه خطی بقدر که
در آب لعاب بر آورده منتر فلوس در آن مالیده صفا نمود روغن بادام بالای آن ریشیه

بخورد همان روز شنا میشود رفته کردن ازین دوا انسب بود و گاهی از برای تلخ سده چنان
 بقدرت باشد در گلاب عرق عنب الشنبلج شده شربت بگشته دانگ کرده میدند و آب گرم خوردن
 نیز تلخ سده میکند گاهی بسبب م حار و مستقیم باشد علاج قویج گرمی کند و دوسه روز غذا نخورد
 و اگر بسبب سردی باشد که بقدر رسد روغن گل زردی تخم مرغ در روغن بابونه تلخ گرم کرده بماند و
 بر سر شست گرم نشیند مخصوص آن در و اما بود و آنرا مژده گویند بسبب آن اگر رخ غلیظ باشد
 خراش و تلخ بود می باید که شیر با دیان شیر زیده سیاه شیر تخم کثوث در عرفیات بر آورده بگفتند
 در آن ماییده صاف نمود و تناول کند و شکم را بر روغن بابونه باله و اگر حاجت تقیه شود بعد از تلخ
 از مهبل حار تقیه کند و اگر بسبب صغراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صغراوی و بلغمی کند و اگر
 بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تقیه از مهبل حار جو ارشاهی گرم خورد و اگر بسبب سده
 باشد علاج قویج سردی کند و اگر بسبب کم امعا باشد علامت آن احساس کت گرم باشد در
 حالت گرسنگی و سیلان لعاب بن بریم سایدن دندان در خواب گاهی خروج آبها
 در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورد و بعد از آن دعوی بزنگ تناول کند تا گرم بپزند
 و بیرون آیند قویج مرض معوی باشد که مانع خروج بر از شود و بان وحشی غلیظ بود و فوق
 میان این مرض و در در گره آنست که در در گره بر جایگاه گرده بود و ایل بطرف قطن
 باشد و در قویج بسیار شدید باشد و میل نسوی نامت و پیش شکم دارد و برزیر آید و فرود شود
 و از جای خود تجاوز میکند و اگر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن سید انجیر کتوله همراه
 گلاب بخورد و با سناکی پنجاسه تری بر سفید جوف خراشیده شده داشته در گلخانه نیمه همراه گلاب
 عرق عنب الشنبلج شد و سفر علی مهبل مانند آن نیز سفید بود و خصوصاً وقتیکه با قویج غشیان باشد
 و خوردن صطیکه گرمی با گرم نیز نافع بود و تر یاق الربو و تر یاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه

قوی بود و بلاغت کند و بعد آن از سهل گرم تقیه نمایند و همین است علاج قولنج ریجی مگر اگر کفایت
 و تقیه و سهل که در قولنج ریجی مستعمل شود کاس سراج باشد و بر ششای برای تسکین و شش دینامع بود و تکمید
 و آبریزن ضرر میکند مگر وقتیکه ضعیف باشد و بعد از زوال مرض بکند و روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر پختنی
 نمایند و آب سرد نخوردند و همین است علاج قولنج که سبب تنبلی نفس یا بس باشد و خروس سپاه رنگ پیرا باشد
 که مانده شود پس از آن فوج کند و مهر پزند و بصالح خوشبو ساخته بوشند بسیار مفید بود و آدویه که
 با نمایت بقولنج مفید میکند از جمله شوربای بد بد گوشت آن و خرطین خشک بر از سفید رنگ
 با مار اسل خصوصاً استخوانی که در بر از او یافته میشود حتی تعلق آن بر آن جانب و نافع بود و همچنین
 خوردن جرم سمار رنگ اگر سبب چسبندگی همانا زوال آن بکشد ششین حادث شود و آن بعد از حرکت
 شدید حادث شود علاج آن ده درم زیتق ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و کلم خورا از اعلی
 تا اسفل ببالند و اگر سبب آن باشد علامت آن تشنه فرمان و نقل بود و این قولنج آهسته آهسته حادث
 شود و علاج آن فصد کند و بعد از نفع از سهل بارد تقیه سازند و تقیه نمایند و پارچه بر رخ گل سرکه
 تر کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه بیکدم کرده ببالند و ایلاوس نمبی از قولنج است
 که در آن نقل از دهن بیرون می آید علاج آن بدلاج قولنج سدی بود و شراب صرف گرم کنند
 و اندک اندک بیاشامند طریقی شش از دسم در امراض متعدد بویاسیر زیادتی بود که در اجزاء
 عروق متعدد حادث شود علامت او آنست که در متعدد و نقل و حارش بود و اگر خونی باشد و
 خون بویاسیر غیر مختلط ببار باشد و خروج آن بعد از برز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
 آدویککه ضعف طاری نشود بنده نگنجد بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و رسوت
 سه ماشه با ماست چکه طهوف نموده بخورند برای اسهال خون بویاسیر نافع بود و غذا کلین با ماست
 و دلخ کردن با این خضر نصیر برای قطع خون بویاسیر نافع کردن مفصل تر قوه برای راج بود

از مجربات است و حب سندروس از برای بواسیر خوبی مجرب است و خاصیت انجبار است
 که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای بواسیر ادیت دهد می باید که بعد فصد با
 فصد صافن و یا فصد باض و یا حاجام است با این برکین نمایند و ادویه مفتحه مانند مرگین کبوتر و
 و مراره گاودر آب پیاز بمانند و بهتر است که بعد فصد با سلیق زرد بچپانند و رسوب رگ نیم در کلا
 سائیده ضما کنند و همچنین رنگ در آب سائیده بر بندند و شیر گاو جوش داده بخار آن بگیرند و آن
 روغن زرد روغ در بواسیر میکند مرهم سفید آب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج با تفتیه و
 مسهل مایه بچین کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب متقل خورد و طبیعت را ملایم دارند و صلاح
 طحال کبکند و اگر تیر بود کوفته بهتر است که قطع کنند و اگر در دست قطع نماید و ای تیر
 دیگرند بعد از آن مرهم کوبان شتر استعمال کنند و یارک کرب در آب بچشانند و با موم
 روغن زرد بپوشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسها را یک فیه ماقط کنند و اگر بعد از قطع و یا
 بعد از دوای تیر بواسیر شتر شش باد ملات استعمال کنند و تخیر زرنج و یا پوست مار قتل و همچنین
 کچله تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد با پایک از محام
 بیرون کنند و یا موزج و نظرون سائیده در مراره زرد گاو مخلوط نموده ضما کنند تا مسها بیرون
 آتوقت دوای سم الفار بران نهند و بچ بواسیر و آن بچ غلیظ بود که در تهنگاه و حوالی نافه
 و گروه گیرد و علاج آن تفتیه سودا بود بطوریکه در این لیا گشت و جوارش کوفنی باشد
 با مدت خورد و حب متقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود و با صومر مقعد که قرحه خشک است
 می باشد و از آن صدید می آید اگر فایر نباشد باید که از این شمارند تا آنچه درو باشد بیرون آید
 علاج آن بهلاج ناصور چشم کنند و اورام مقعد اکثره باشد علاج آن فصد کنند
 و بعد از نضج از سهیل باد و تفتیه نمایند و مرهم سفید آب بلند یا سفید تخم مرغ و روغن گل در ظرف

از زیر یا سب خوب بسایند و سائیده آنرا بر مقدار ضما و مانند و اگر فرین کرده مرهم و در جلیون بنهند
 و چون از علامات درشت شود که ماده جمع میگردد قبل از نصح باشکافت تا ماضی صورت نگردد و همسرم
 سفید آب کافوری بر اسحاق مقدم نفع میکند و مرهم کوهان شترانچا نیز نافع است و باید که
 طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشپای قابضه امتناع کنند و شترخار بر مقدار **علا**
 آن خروج بر از دریا بی ارا و باشد علاج آن بعد از نضح از سهیل حار تبقیه کنند و معاصین چاره
 بخورند و مقدار از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و زگرگین کنند و سبیل الطیب قسط و مرهم و جوز
 و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بپوشانند و علیل مادر آن نشانند خاش مقلد اگر سبب
 دیدن باشد علاج آن تذکر شد و اگر مقدمه بوسیر باشد علاج آن مثل بوسیر بود و اگر سبب
 اخلاط مراری و یا بورتی باشد تبقیه کنند و حجامت باین کین نمایند و سرکه و روغن گل با مقلد **علا**
 طریق نهند هم در امراض کلیه نشانند **علا** کلیمه یعنی لاغری کرده یا سبب المزاج گرم باشد
 و یا سبب کثرت جماع و یا سبب بدنی متفراغ واقع شود علامت آن سفید **علا**
 بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن تزکین **علا**
 کنند و با جیل و فندق و منتر خلعنوز و بادام باهسل معجون سازند و بخورند و هر روزه کلمه چربی بط
 و مرغ خوردن مفید بود هر گاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند شماش و منتر که و پندیده اند
 تقویت نماید ضعف کرده علامت آن بول مانند خاکه گوشت باشد و درد پشت
 و کمی شهوت باه بود و اگر سبب لال باشد علاجش گفته شد و اگر سبب المزاج باشد تبدیل مزاج نماید
 و اگر مادی باشد تبقیه کنند و اگر سبب بصر عارض شود علاج آن خود را از تعبت و دو و تعب
 از آن تقویت کرده از لبوب مذکور نماید و ادویه قابضه برگردانند و مالیدن روغن
 با سرکه نیز مفید بود و شیر کوه سفید و شیر شتر در تقویت کرده بپدید است و غذا شیرینج و کلمه با چینی

پیر کرده بزمناسب و همین است علاج ضعف کرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مدرات
 و یا بسبب مده ماضی گردد و خوردن بی فروغ و درین باب دفع است و جمع کلیه اگر در سبب
 ریح باشد علامت آن تمدد بلا عقل و انتقال در دلبود باید که شیر بادیان شیر انیسون
 شیر تخم کتوت و مانند آن از مدرات که شدید الحرارة نباشد باگفتند و شربت بزوری یا شربت
 بخورد و در غن گل و روغن بابونه با لاله و اگر گل نیس و کسبینه دیگر مدرات در آب جوشانیده صفا
 نموده بطول کند و نقل آن بر بند و در وزایل کند و تکیه نکند بسوس گندم و ریه گافران بسیار
 مفید بود و چون خنجر آرد ماش با بر جای در بر نهد در دروغ میشود و قهقار زرده تخم مرغ تخم
 تمانید و اگر بسبب یک باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون دوا
 دوز بخلد و هر گاه قاروره تمام شب در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر
 گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ های سائیده بر یک کاشه صغیر آو سائید یا صغیر
 سائیده بقدر نیم نیم ماشه همراه شیر تخم خیارین شیر تخم خرزهره شیر خار خشک شربت آو با لاله یا شربت
 بخورد و مقوف حجر الیهود و همچون آن را بکار برد و خوردن معمولاً با نخاصیت نافع حصاة است
 و پتیر سوژی که نبات مشهور است چون اوراشماشته در آب خیسایند یا نبات بخورد و نفع میکند
 و یک عدد گرم شنبلیله که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازده مثقال آب حلیت چو
 سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ اصابان لعل مجرب است ایند و خوردن این
 نیز برای سنگ کرده و مثانه فایده میکند و بطول گل نیس و شمال کنند و نقل از او اگر ازین مضر فایده
 نشود قوی نماید و تقویه از فصد و سهل کند و با دویه مقفمه حصاة می باید که صغیر آو و مانند آن پاربا
 و همچنین دویه مقوی عضو مانند سلیمه و بلبل الطیب که در دوشیدار دویه که با نخاصیت مکان بخورد
 باشد مانند تخم کرفس تخم شنبلیله و یا دویه که بسبب تریکیسین نمایند باید داد همیشه بزمن باید کرد و

دوامی بر الدرد در میان عیب است و اگر بسبب گرم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد بسلیق
 از جانب گرم کند و لعاب سببول و لعاب انوشیره عناب نند آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد و اگر
 جو استمال کند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود بعد از
 نضج نوز سهل بار و تنقیه کند و آب کاسی بنز مروق و آب عنب الثعلب مروق نافع بود و اگر مراد
 مراد نضج کند باید که تخم کتان تخم خلی جلیبه با نبات در آب بجوشاند و همان نموده بخورد و همین روغن
 در روغن کهنه ساییده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد و نضج یابد و بعد از نضج سر کزک
 غبار آسار در کسند و ضماد افزوده بکار برد و آنچه در ماسل نیز نذ تا مهر اشود و ضماد کنند نیز
 انضاج ورم کرده بیناید و هر گاه منقرض شود و ده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خرپوزه خار
 با شربت بزوری بخورد و تخم اش با شیر خرنیز عصاره ازده پاک میکند بعد از آن سفوف عجم چهار شانه
 با درات بخورد و اگر ضعیف کرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب گرم کرده باشد علامت آن درد
 در قطن بود و خروج خون و مده و تن بول باشد علاج آن فصد قتی کنند و قرص کهر با قورص کلان
 و قرص کاکج و مانند آن با او و پیمنزه مانند نشاسته کثیر اصح عربی آینه بجای سفول لعاب بپزند و
 تخم خیارین و شربت بزوی و دیگر درات خورد چرب کرده که عمارت از انجبار شور کرده بود
 علامت آن حرق بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و کور و دفعه و نخ در تخم
 کرده بود علاج آن قتی نماید و فصد با سلیق از جانب عرض کنند و بعد از نضج سهل بار و تنقیه
 سازد و بعد از آن تبرید و رطوبت علاج کند و بناوق البرور ساییده با گل از تنی هجتمه همراه درات
 خورد و یا بسلیق آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه ماند و چون آب خورد در اندک مانی قتی
 دفع شود علاج آن قورص کافور و قورص تابلیس قورص کلان و قورص طیار شیر با مبرات قابضه تناول
 کند و یا القح و ما از انجبار بنوشد و از آب سرد مکرر قتی کند و آب ترش و لعاب بز قطن او را

او بخارا نیز فایده مینماید و دودغ جنوات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند ساخته باشند
 در برت سرد کرده خوردن آن نفع اشیاست و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه خوردن کبک
 بدنش سرد شود و در نیاب مفید بود و ترشی گفته که خوردن آن تخم مرغ که یک شب در فودر سر کف
 باشند درین مرض نافع بود و چون این مرض من شود بر بول کن سجوم می آید و مورچه هادان
 می افتد و می میرند درین وقت گلوئی خشک از زم ساید باشد که زری آینه نهار دو کف دست
 هر روز بخورد و قروح مشابه علامت آن در دوشانه و عسر البول و سوزش توتن آن خروج
 ده و قشور مانند سیوس بود علاج آن بجلج قروح کرده کنند و زرد چوب آله بکوبند و قوص
 بپزند مفید بود و چکانیدن شیاف بیض یا شیر تر و زروق مندمله در نیجا مفید بود و اگر کربن
 باشد چکانیدن ماهی بل یا ماهی اسکروتشیدن آن بسیار فایده میکند و از آن خذیه حرلیه و مالجه و جماع
 اجتناب کنند جرب شانه که علامت آن در دوشاید با خارش و سوزش توتن بول منخرج
 رسوب نخالی ویده نیز باشد علاج آن نیز شل علاج جرب گروه بود و خوردن و چکاری
 گرفتن از لعاب بهدانه و لعاب سنبول و شیر خرو و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود و جع شانه
 علاج در دوشانه شل علاج در کرده کنند اگر جصبات با علامت حصات شانه در دو
 نقل شانه باشد و خارش و بیخ قضیب و رمل که خارج شود از آن سیاه و خاکسری و سفید
 می آید و صاحب بیض شود دست بزر یا با بول بز و شیر و آید و هر گاه فارغ شود باز تقاضا
 بول بود و علاج آن مانند حصا کلیه بود و چکانیدن روغن عقرق خردن تر یا ق کبیر
 مشر و دیطوس در نیجا مفید بود و اگر شانه ازین تیر میریون نه آید باید که شق کنند و بیرون
 آرند و این عمل در سن ده سالگی بیاید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری آن
 در دوشستن و پوشیدن نمونه پاک در آن میخهای آهن بافتت حصا میکند و باز پیدا

نشود و درم مثانه اکثر آن حار باشد علامت آن دروشید و اتفاح عسانه
 و احتباس بول و برزوتی کم و نه بیان باشد علاج آن نیز مثل علاج درم گرد بود مگر آنکه ادویه
 مستعمله در امراض مثانه می باید که قوی باشند و از اشیا بارده قالضه قما ننمایند ازین آرد
 کنند و قوی کاشنی ضما و کنند و بعد از چند روز ضما دم کنند و نوشیدن شیر شتر از برای بلبل درم مثانه
 بی نظیر است جمود دم در مثانه گاهی خون که از جگه و یا کرده در مثانه میریزد و منجمد گردد و گاهی
 به سبب ضرب یا سطرگ بزرگ از مثانه منشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب
 غشی و بر و اطراف و عرق سرد بود و علاج آن سکنجین خنصلی با خاکستر خوب انجیر بدهند و در مصلحت
 خوردن و اکلیل الملک با بونه و مانند آن در آب بچوشانند و ضما و کنند و در آن نشینند و پیرایه خرگوش
 در اعیل چکانند و علاج حصاة کرده کنند و اگر ازین فایده نشود شق کنند و خون بچوایه بیرون آورند
 ریج مثانه که علامت آن تمد و بلائقل بود علاج آن از مالیدن روغنهای گرم و خوشبو کنند
 و از سبوس گندم و نمک تخم نمایند و آرد و به حاره نطول سازند احتباس بول معسر آن اگر
 سبب دم یا حصات یا ریج غلیظه باشد علاج آن در در و مثانه مذکور شد و اگر سبب بنجاد خون
 باشد علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر سبب عطش نج باشد که در مجاری بول حادث شود
 علامت آن تقدم راحت و خوردن اطعمه غلیظه و نقل فانه بود علاج آن مدرات قوی مثل سیب
 تخم کرفش و قوتم تلخ صحرایی را در آب جفت شاییده و صاف کرده و شربت بزوری در اطمنت و
 بخورد و همین ادویه را در آب بچوشانند و در آن نشینند و آرد بان حاره مانند روغن شبت کالد
 و در اعیل چکانند و اگر سبب صفر اومی باشد که بر مثانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی
 بول بود علاج آن بعلج حرقت بول که بسبب ت و بوقیت بول باشد نماید و اگر احتباس
 بول بسبب جس قصد او یا بسبب طبع بیگانه اشغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مذکور و ادویه

مرغبه نطول کنند و شانه را از دست عمر نمایند و بر روغن بسان روغن گل مانند آن بمانند و
 خوردن چو تند بقدر یکماشته یا بر گیلان از برای رفع جبین بول مجرب است اندو چون شوره قله
 و خوردن هر یک بقدر نیم سیرشاهی کوفته و پیخته بخورند بول بسته را بکشاید و نیز شوره قلمی نمک
 ترب جو که با بقدر دو دو ماشه کوفته و پیخته با سبزی شیر گا و خوردن در دنیا فایده عظیم و بدوق
 نیل در آب سبزی و همچنین تخم قرطم و کسب و جنرات ساییده بر عانه ضاماد کردن مفید بود و شاخ
 زعفران در سوراخ قضیب نیا دن و همچنین سپیننده در سوراخ فکرو داشتن بالناحهیت موجب بار
 بول است و دشمن شوره و کافور در احوال و طلا کردن آن بزراف نیز فایده میکند و اگر کبوتر سینه بکشد
 و خون آن را بر زهار چکاند و شکم آن را شکافته گرم گرم بر زهار بندد قوت شانه را بمرکت می آرد و هر کس
 گوش گامیش بزراف مالیدن فورا بول را بکشاید و شیان نمک طبرزد و نیز ادوار بول میکند لقطیر
 بول حالتی باشد میان احتباس اشغال اگر بسبب تناس بول باشد علاج آن در احتباس بول
 گفته شد و اگر بسبب طحاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول علامات غلبه صفر بود و
 علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب رقیق بول باشد باید کرد و اگر بسبب دمی مزاج شانه و
 اشترخای عضلان باشد علاج آن به علاج طبل بول که بسبب دمی باشد باید کرد و مساجین گرم
 پایه خود حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و بوقیت بول باشد علامت آن حرقت
 مزاج و گیننی قارور و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنا دق البزور همراه نفا استغول
 در عقیات بر آورده و شربت نبشته داخل نموده بخورد و از اشیا رمانحه و حامضه و حرلیفه احتراز کند
 و چکار می از شیان بعضی کافور و شیرین یا شیرین تر یا شیرین و قتر بگیرد و کوشنیر خشک نیو فرو و صندل سفید
 آله مقشر و آب تر کنند صباغ از مالیده صاف نموده شربت نیلو فر انداخته بخورد و درخت کلبه
 قدری همیان تنبشق کنند و شبی فی بطوری نهند که آب از آن در ظرف بیاید از آن بگذرد و بوقت

حاجت بدید و اگر سوزش بول از قرحه باشد قصد با سلیق کنند و شیر تخم خیارین شیر خاخرک
 شیر تخم خرپوزه در عقیقات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از خندی که قرحه از
 مره پاک شود همراه دوامی مذکور پنجاه قرص گلناریا قرص کهریا و یا قرص شبت مانند آن که اندک
 قرحه کند باید داد چون یکدم پوست بنج خالسه را ریزه ریزه کرده در آب شبت کنند صبح آنکی
 مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجرب بر سریدست و قرحه کلنج
 نیز در نیایان فص است و چون گیر و یکدم دال نخود مع پوست یکدم درینیم یا آب ترنمو و صبح
 بطور بنک ساید بنوشند و وقت تشنگی شیر گا و بخورد در سحر و صحت میشود و سفوف قلمی کشند
 همراه تبرید مذکور بیخیز سفید و سفوف زرد چوبه در ازله قرحه کهنه مجرب و از سوده
 است و چون کثیر اصغ عربی بقدر دو دو ماشه شب در آب تر کنند صبح مالیده صاف نموده یا ساید
 بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و اگر رسته یک دست گلوست ملاجیت
 هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زروق یعنی بیکاری شب یا از برای قرحه جدید و قدیم مفید
 و زروق اطریفل شمال یا تیر قیچی و اگر تیر مذکور بعد از قصد با سلیق و سهل کنند نافع خواهد بود
 و نارالجین از برای سوزش بول نیز فایده میکند و اگر حرقت بول بسبب کلیه مثانه باشد علاج
 آن گفته شد سلسل بول او آنست که بول بے اراده بیرون آید و اگر بسبب می مثانه میباش
 علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن کند مصطلک از هر یک باشد با ساید
 در گلقتند یا اطریفل صغیر آینه تمل و آن کند همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده میکند و فلاح
 خوردن نیز نافع بود و وشک جندید ستر باروغن یا بون و روغن زگس امثال آن که منته
 بر مثانه ضما کند و همچون کلکلاج نیز مفید بود و گاهی بسبب است باشد و علامت آن گرمی
 مزاج و نگین قاروره بود علاج آن باطریس کنند و در عقیقات بول کردن مجرب

سلسل بول بول در فراس بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن بجلج نفع الله
 نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسوت و کبک در ابار یکسانند بخورد و بالا
 آن براده صندل سفید شب آب تر نموده صبح مالیده صاف نموده نبوشند برای بول الدم
 برب آرموده است و همچنین چهار دانه نرمی را در آب سائیده در جزات اینخته در پیاله چندی چه
 بسته در شب گنباشته هر روز تا کهنه بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول از حوت
 و غریت باشد از تولد حصاة این نباید بود و نیز امراض کرده محل بول غلیظ که در آن رسوب
 باشد میگرد و وبه است که از بستن بهیانی در کرده شدید پیدای شود و قوی در اکثر امراض کرده
 سود دارد و آشامیدن آبی که از شیشه این بر آید مقوی شانه است و همچنین آب بن تان ضار
 اشیای برای شانه استعمال محوضات است و در شنای غذا آب خوردن مانع حدوث شانه شانه
 است و صبح آن باعث آن و جماع طویل بی انزال صورت آفت مجاری بول بود و طریقی محرم
 در امراض اعضا و تناسل نقصان یا به اگر بسبب ترخای قضیب سردی عصاب
 آن باشد علامت آن کثرت در قن منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب
 در آب سرد کوچک شود و لاغریست نباشد علاج آن بطلح فالج کند و همچون بسبب کبر و فلاسفه و مانند
 خورد و اطلاییه ببالد و همیشه عطره بویید و اگر متقلص نشود و لاغری باشد علاج پذیر نبود و اگر استغرا
 بسبب بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قن منی گفته شود و جو بسا و دیه و اطلاییه و معاجین
 نافع استعمال نماید و اگر چوه منڈی رانیم داشته با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض
 باره مفید بود و اگر شش ناک روغن منڈی را نشتا تا چهل و یک روز بخورد و درین مدت جماع نکند
 قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب منی باشد علامت آن قلت خروج منی و
 منی یا بسبب بدن و کمی غذا بود علاج آن غذا بر جید مانند گوشتهای فر به مرغین تا جیل باشد و

حلو از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زرد می بقیه نمیرشد خورد و شیر آب دن نیز نافع
 بود و ترک کساح نماید و خورد و عیش و عشرت دارد و یا بسبب دت آلات منی باشد علامت آن
 انجامد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیا بحاره بود علاج آن معا صین گرم مقوی باه و مجون
 بسوب کبیر و زنجبیل پرورده و واد باصل تناول کند و اگر بسبب ت آلات منی باشد علامت
 آن غلظت منی با سرحت ازال بود و از بردات نفع یابد علاج آن از بردات کند و یا بسبب
 آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیا، مرطبه بود علاج آن از مرطبات کند
 و واد را زنجبیل بخورد و اگر بسبب ت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود علاج آن از اشیا
 یا بسه مانند زیره و دارچینی کند و اطرافیل صغیر و مجون بزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب دت
 رطوبت باشد و این اکثر بود بسبب دت ویسوت و حرارت ویسوت علاج آن مرکب علاج
 مفردات کند و حرارت و رطوبت سبب نخرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب کن منی و فقدان
 لرح آن بود چنانچه نگلی و ایفونی رای باشد علامت آن کثرت منی و مجود غلظت آن باشد علاج
 مجون زرعوئی و مجون بزور و دیگر معا صین و واد المسک سفوف صغیر خورند و روغن عاقر و حما
 استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و مکر و ماهی
 تازه و زرد می تخم مرغ و کله و هر چه بخورد و شنیدن حکایات که مثل بر رعبت جماع باشد و نظر
 در تصادف حیوانات هیچ نمیشی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده تر از دو بود و از تجربه و کثرت
 شرب آب و کثرت استفراغات و مجفقات منی و خللات ریح و حوامض معجزات و تبرید
 کثیر احتراز کند و اگر بسبب و همیه باشد از له و هم بطالیف الحیل کند و اگر بسبب قلب باشد
 علاج حقیقان کند و اگر بسبب دماغ باشد تقویت دماغ کند و همچنین اگر بسبب جگر و یا معده
 و یا کرده باشد تقویت هر واحد کند و اگر قلبت ریح باشد علامت آن سلامت اعضا قلبت است

و کثرت منی باشد علاج آن اودویه و اغذیه با سینه نفاخه بخورد مانند پیاز و نخود و گلر و انگور
 با قلاویپسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انبیر و شیر و چون شیر بیش را نیکم کنند و خرقد را
 در آن تر کرده بر فوکر نهند و چون خشک شود باز چنین کنند و کوزه بشود و اگر عمل از تجذیل بر قضیب
 بالند یا هر که مجامعت کنند موجب مستی گردد و کباب یا حلیت در دهن گیرند و آب از آب ^{قضیب}
 بالند موجب لذت شود و قفل و زنجبیل با ستمو یا با عمل بر فوکر طلا کنند پس عمل نماید و خورد مسک در
 بندی بر ستمو گویند در روغن ماده گاو بریان کنند پنجاه بگذارد پس از آن قضیب بالند و
 مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شود و طذوات که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند
 مرد در دل زن پیدا میکند و طلای منزال نیز همین فعل میکند سعادت انزال اگر قضیب
 قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رفیق خارج شود و بان
 علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه با نم ارنی و سهیل کنند و عانه و خصیه را بر روغن قسط
 و روغن زگرگسانند آن بالند و سفوفات و غیره استعمال نماید اگر سبب است علامت آن
 صحت و لذت منی بود در حالت خروج علاج آن از بهروات کند و اگر قضیب ^{ضعیف} اعضا را بریزد
 در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد در رومی و مدی و دومی منی از فضل
 بضم چهارم پیدا میشود و فایده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مدی رطوبتی است که
 در ابتدای شهوت جاری شود و با سبب تبیین مجرای منی سهولت خارج گردد و مجرای آن بالا
 مجرای منی است و دومی رطوبتی باشد ازجه که قبل از بول در مجرای او جاری شود و مجرای ^{بالا}
 مجرای منی است و اگر سبب است آن با علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع
 بی وقوع ضعف علاج آن جماع زاده کند و تقبیل غذا نماید و دومی نقل منی خود
 و دوی که مثل شیر از تقبیل منی هم می نماید اگر سبب منی بود علامت آن حدت منی و

حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن اشیا بار در رطبه مانند نیلوفر و بنفشه و عناب کج روند
 و دوامی بارده که مقلل منی باشد مانند گلناز تم کاهو خرفه بنجول تم کاشنی و منج و کشنیز شک
 و سفوف تخم قهنگشت تناول کنند و اگر بسبب خا، او عیبه منی و سردی مزاج آن ^{مصلحت}
 قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر از نعلوط بود و علاج آن دوامی مقلل
 منی مانند پودینه و سعد و گلناز تم سداب شهد نخ و کون و شونیز و مجون کونی بخورند و اگر بسبب
 ضعف کرده باشد علاج آن تقویت کرده و در ورشی که در وقت تصور جماع و یا شیبیدن
 حکایات لذیذه می باشد علاج آن ترک آن کند و تقویت قوت ماسکه از مساجین اطیبه نمایند
 کثرت احتلام اسباب آن مثل اسباب منی بود همچنین علاج آن مثل علاج آن چهار چهر سرب است
 پشت بندند و بر پشت خواب نکنند و برگید و نیلوفر مانند آن بر بستر فرس کرده خواب کردن
 نافع بود و عذ یوطه و او آنست که در وقت جماع بر از کند و بیب استرخای اعصاب تحلیل روح
 بود و این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار جماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن
 در حالت جماع نمایند و تا بر از کنند جماع مشغول نشوند و کل اینی و مصططک و کند و گلناز و
 مانند آن در رجب شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین او و پشم شیان ساخته بردارند و
 تقویت دماغ و دل نمایند او را مخصتین اگر سرخی رنگ در و التهاب شد علامت
 است علاج آن قصبه سلیق از جانب م که گیرند بعد از آن نصافقن یا حجامت قطعی نمایند
 و چسپانیدن ز لونیز سفید بود و تیرید از لعاب بیدانه و شیر و عناب شیر و تخم کاهو و قشر شربت
 نیلوفر کند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضح از سهل بار و تقعه نماید و او جو عناب الشبک کل
 رسوت صندل سفید و آب کشنیز بنساید ه ضما و کند و پارچه بگلاب سر که و لعاب بنجول کنند
 و بر نهد و بعد از ابتدای آرد خود آرد چو آرد قلع نمایند و بعد از آن با لونه اطلیل الملک صبر زنده مانند آن

در روغن گل زرده تخم مرغ آغشته ضماد نماید و چون گل سیوراجوشانیده بر خصیه بندد از برای
 دفع ورم و تسکین الم و اترخای خصیه بیدیل است و نطول از آب آن نیز در قیام مجرب است
 و ضماد کردن بصر که در شراب بنخته باشند نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم باز
 خصیه مجرب است و مغز بیدارنجیر در شیر گاو بنخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن
 رگی که بر پشت ایهام است از دست مخالف ورم و همچنین جراح و جراخ کردن در گوش از جانب
 مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب است همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
 قریب بند دست از طرف ایهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سودا و با
 از املاح و شحم و صمغ و در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تقویه شود بویک خلط بعد از بیض
 تقویه کند و در خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه بود و علاج آن
 تبرید خوردن و آبکی وی بنزد آب کشن نیز بنزد آب کاسنی بنزد آب عنبه اشلب تبر و مانند آن
 از میزوات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت
 آن قلت درد بود و علاج آن اصل السوس مقشر نیکو فتره پریاوشان و مانند آن در آب جوشانیده
 گل کنند در آن مالیده صاف نموده بخورند چربی بط و مرغ و روغن خروع و روغن بابونه و مانند
 آن بمانند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا نقل بود و علاج آن بابونه
 و کلیل الملک بودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کنند و چند بیدتر را در روغن چنایی بنخته
 ضماد کند و نطونی که برای درد گرده یکی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تقویه
 سودا و ما، الجین مفید بود و اگر سبب به یا سقطه باشد فصد کنند و رادعه غیر قابضه نماند نیلوفر
 و نبغشته و کدو استعمال کنند تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ
 بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا دو پیسره و مندره مانند نخ نطاح

و پوست خشک است و حکاکه سنگ من حکاکه ارب و حکاکه سنگ آسیاب کشیز نبر طلا کنند
 و ادویه که بلع بزرگ شدن پستان است در اینجا نیز مفید بود و این مرض هر گاه مستحکم شود
 علاج پذیر نبود از قلع خصین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه سومی عانه بالا رود و فطوی
 در درگاه ریگی گذشته باید کرد و دروغن با بونه دروغن موسن مالده و آزادویه گرم مانند
 حقیقت و جلده فرغون ضما و کند و دوالی صغن و صلاست آن گاهی رگهای کیسه خصین
 سطر شوند و اکثر از جانب چپ است شود علاج آن مثل علاج دوالی با و در مصلحت
 بود استرقامی همن گاهی کیسه حیل است در طوبت هوا سترخی و در از می شود علاج
 آن ادویه بارده قابضه مانند ماز و آن گل سرخ و عدس گندار و جفت بلوط و گزنه
 در آب بجوشانند و صاف نموده طول کنند و نعل آنرا بر بندند و بین ادویه را در آب بچسب
 انار ساییده ضما و کند قروح ذکر و خصیه جوالی آن مرم سفیده و مرم زنگار و مانند آن
 از مراهم مد مفید بود و صبر و مرداشج و اقلیمائی مغسولان شراب کند و اگر قروح کهنه باشد بمغسولان
 قویب مانند دقاق کند و کاغذ سوخته و مر ضما و سازند و یا ساییده در روغن نمایند و اگر از مرم کهنه
 باشد فلد خون بماند بعد آن ادویه مد را استعمال کنند و اگر قروح داخل خصیه باشد علاج آن
 حرقت بول گفته شد حکه خصیه علاج آن فصد کنند و بر آریه جاست نمایند و تنقیه سودا کنند
 و قدری مایشا ساییده با روغن گل سرکه و آب کشیز نبر آمیخته ضما و سازند و خصیه با آب گرم بشویند
 و سفیده تخم مرغ را طلا کنند او را مرم خصیه علاج آن مثل علاج اعدا خصین باید کرد و اگر کهنه
 زبور نفس خصیه است و اگر ضرورت باشد بر جوالی قصبه چسباندن مضایقه ندارد و آنچه
 مخصوص بقصیه است در درم حار عدس گندار و ورق گل پوست انار در آب بجوشانند
 و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضما و سازند و در درم بار دار و در جوی خرمه خرمه در روغن با بونه

و سرکه آمیخته ضماد نماید علاج ثانی قضایب علاج ساینده است شقاق قضیب علاج
 آن بجلج شقاق متعدد کند سده مجرای قضیب اگر بسبب باد باشد علامت آن سوزش
 بول و عسر خروج آن بود علاج آن قصد باسلیق کنند و تعاب بنوع شیره خرفه باشد سبب
 خوردن و شیاف بیضی شیر و ضرور روغن گل در تحلیل چکانند و اگر بسبب غلیظ باشد عسر خروج
 بول با حرقت و درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج در امت حاده مانند باد یا
 و بیون و کثوت و تخم خرزیزه با شربت بزوری خورد و آوده به مطلقه تا با بوی صندل کلیل الملک
 مزج بوش در آب بیوش اند و نطول کنند و روغن با بونه و روغن سون باد تحلیل
 چکانند و گاه باشد که سوراخ قضیب شاده گردد و این را پند کشاد گویند علاج آن
 سفوف چهل ذراک آب بخورند و اگر قلیله بویخی در سوراخ قضیب یک لجه بدانند بسیار مفید
 بود احوال قضیب کش شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن
 سون زگرش چربی بط و چربی مرغ و مخ ساق گاو با هم مزج نموده باند و آرد دست
 راست کنند و از چهار بر بند که تا باز کش شود طریق نوزدهم در امراض از زمان
 ورم رحم اگر پاپ و ضربان باشد قصد باسلیق کنند و قصد صافن نمایند و تبرید منبج
 و سهیل آنچه در سر عام گشت با کرد و همول جبه و در استعمال نماید و در هم زعفران و ضماد شیرینش
 برای ورم صلب هم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و آوده کند که جمع گردد و علامت آن شدت
 عوارض بود می باید که از تعاب جلیه تخم کتان حخته کنند و در آب گرم بنشانند تا منبج بایده
 منبج گردد و بعد آن از مار اسل حخته کنند و درات خفیفه دهند تا رحم ازنده پاک شود و وقت
 بهرم مدله علاج کنند و اگر وقت بهماست حشفه بخوان آوده گردد و باید دانست که شقاق
 رحم است پس علاج آن از هم تخم کتان و هم سفید آب فوری نیز نافع است و جوارش کوفی

و دیگر جوارشات عماره نفخ رحم را مفید بود و علاج کثرت طمث مثل بویاسرخونی باشد
 دینک تا کنگرک یک انگه سارم سوده باشی گاو سپر روز تا یک هفته بخورد حیض منفرط باز دارد و ضماد خطیان
 نیز احتیاس طمث کند و مجامع پانازیر پستان نهادن و پستان را از چغیری بستن در نیاب بسیار
 مفید است و آنکه مقشر بادیان از هر یک یک کوزه شب در آب ناین صبح مالیده صاف نموده مگر
 سفید بیکوزه اضافه نموده بخورد در احتیاس طمث جرب آرموده است و جمل ماز و رطوبت
 از فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت بسبب غلظتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
 بسبب غلظت تخلیه کند پس از آن فرزجه و خنجر استعمال نمایند و غلبه غلظت چنان دریافت میکنند
 که نمیه نوب در آن در آورده در اقباب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام غلظت غالب
 است و اگر سیلان نمی باشد علاج آن مفضلاً در درمنی مردان گفته شد و فرقی در رطوبت
 و منی آنست که در منی سفیدی رنگ غلظت قوام و عدم عفونت بود چون پوست اقماس
 مشکطراشیم بر سیاوشان قدسیه که نه در آب جوشانیده صاف نموده نهند برای احتیاس
 نفاس فایده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بقصد و حجامت
 هر دو ساق بشود و همچنین است علاج احتیاس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث متشنج
 علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ کثرت تنفرانات باشد علاج آن اغذیه کتید
 الکیوس باشد بخورد و خوردن عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن
 فصد با سلیق کنند و بعد از نفع از سهیل بار و تقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و خنجر بهتر از
 سهیل بود و ققم یعنی تیگک مانند آن در آب اندرون اقباب جوشانده و مر ایضه در آن
 بشانند و کنند از روت و م الاخوین و جوز السرو و مانند آن در آب باز رنگ شسته قته بر آن
 بر و از نر و اگر قرحه در قرح رحم باشد از همین دوویه غلظت کند و قرحس که بر او مانند آن بخورد و اگر

از قرصه بدو بیرون آید اول از روغن گل و روغن نقیسه ماء المسک و یا ماء العسل حقیقه کند و مرهم بلیقون
باروغن گل محول نماید و آنجا که ماده حادّه آحقنه کردن از اشجوت ساج و از اششای ماده قافیه
مانند حبلس کنگار و گزنجان سائیده باروغن گل فرزجه یا حقیقه کند و اگر با قرصه در دست پدید باشد
اینویز از عسرنان با شیر و خمر استعمال نماید حکم رحیم و او آنست که هر چند باریک
میاست کرده شود و سیرنگ و دهل علاج بعد از فصد نقیسه سودا اظطیبه کرده و روغنهای سرد را
و فرزجه نضاع مفید بود بواسیر رحیم چون نم رحیم بکشاید چیزی بلند نماند مسهل
شود و آژمس نیز در یافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سپاه رنگ می آید
علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و ضماد اقلیما ضما کند و مالیدن روغن زکون روغن سون
نیز فایده میکند کثرت اسقاط و او آنست که زن استن شود لیکن که تواند داشت
اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات غنیفه و غضب باید که از آن احتراز کند و آنچه در بی
بود اگر بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادت قی کند و بعد از نضج نقیسه از سهیل گرم
حسب ایارج نماید و دوار المسک و معاجین گرم بخورد و از روغنهای حاره حقیقه کند
و اگر بسبب قهاس طشت باشد زیرا که بسبب قهاس غذا بنشین نمیرسد ساقط میگردد و علاج آن
در احتیاس طشت گفته شده و اگر بسبب غری حاصله باشد که از غذای او چیزی زیاد مانده که
غین بان غذا کند علاج آن بعد از غذا جام نماند و هر سید و روغن و سکر و شو بای چوبخ
فر بخورد و اگر بسبب یخ غلیظ باشد علامت آن قرا قروغ و نفع و استفراغ عاده بود و علاج آن جوارش
کمونی و مانند آن خورد و فرج و عانه و قطن را بر روغن سوسن زینق چرب نید و حقیقه کند و شکو
نار حیل تناول فرماید و بعد از نضج نقیسه از سهیل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گردان
پنجند و طولس مس هفت پوست اثر و دوده کپاس هر یک توله پوست اقلیاس یک توله

در ده تا آب بچشانند هرگاه بیوم حصه بسوزد صاف نموده آب تریبجائی غذا اولت سانه
 باشد و در چهارم کلهتی در آب جوشانیده آب آنرا بدرد و ال انرا که باقی مانده است و قشام
 بدرد و در پنجم نان موته بقدر یک دوام بخوردن دید و بجای آب عرق بادیان و عرق
 عنب الثعلب عرق گاوزبان بدرد و بعد از چند روز نان گندم با دال موته خورد و بر روز
 بست و یکم اندک اندک روغن زرد شمع نماید و تا پنجم روز بر نیز از همه چیز دارد و از اشپای
 بارده و حرکات متعجبه نیز بر نیز واجب است احتشاق رحم بصرع مانده مادین کفنی آب
 و صاحب این مرض چون بهوش آید آنچه برودار و شود میان میکند بخلاف مضر و علاج
 آن در وقت حدوث آن علاج غشی کند و بعد از افاقت چیز را جو شو از و در دارد و پیر
 بد پوشل جنید ستر و سیر و میاز بویاند و عنبر و مشک و عطر بار و عن جنلی یا نیز و فرج و رحم را
 بکالد و بعد از نضج تقسیم سهل طار و حبیب یار کنگر و از بقول و خواک و از همه بارده احترا نماید و اگر
 بسبب احتباس طمث باشد نیز میر که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را
 بر روغن بابونه بکالد و اگر بسبب مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن پاکه باشد بهترین
 علاج آن ترویج بود و زنی را که استن نشود عظم گویند و اگر دشواری استنشود عظمی گویند
 و این اکثر بسبب و دت و رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نضج تقیه از سهل حار و
 و حبیب یار کنگر و تریاق فاروق و معاین و جواریات گرم بخورد و فرزند ز عذر است
 استعمال کند و شیاف جوز بوا بعد از ظهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کند و تبین
 شکل جماع آنست که مرد بالا زن باشد وزن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع از پایت
 پستان و کنج ران و سوزن سرد کرد و درین فرج و مانند آن مشغول شود پس هرگاه بخت چشمان
 زن تغییر شود و دم درازها از کشد و بر وجهی که وقت دخول کند و منزل گردد و باید که

بعد از جماع اندکی زن همان هیبت بماند و در انهای خود را بهم فشار و علامات منی که موله
 باشد آنست که سفید و لزج و براق باشد و گمن آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد
 و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج در و
 دریافت کند وزن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربیه اطباء است
 که سیر در دارد و اگر بوی طعم سیر از دهن بیاید دلیل است بر آن بود و زنی که به سیر استن شود
 رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای
 چپ کند و او ویکه معین حمل است از آنجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخورد
 زن دهد و تخم آنچنان نیز درین باب مجرب است و برداشتن جمیع نیر یا به خصوص نیر یا به نیر گوی
 بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزند از مثل شکر و نبل الطیب خسته اشکاب و عن بلسان
 و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب مختلر یا دتی فرجهی زن باشد قصد و
 استفرغ کند و آنرا اگر سینه دارند و ریاضت کنند و اطریفل صغیر و لکت مستول با جوارش کبوتر
 آمیخته بخورد و جماع بریت راکع نمایند و اگر سبب قصور است باشد باید که پاره از عطوبات
 بطرف رانها و خارج فرج بماند سودمند بود و طلای علق بر قضیب انداختن قضیب بزرگ کند و
 اگر قضیب بخیری درشت بماند بعد از آن زفت رومی بار و عن یا چین طلا کند همین عمل کند
 و باشد که منی مرد و زن با نهایت عقیب باشد و آتخان انچنان کنند که هر دو منی را در آن اندازند
 پس هر که در آب بایستد نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته بر سرخ درخت که دو کاه بود
 مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند در آن قصور است و گفته اند که هفت دانه کندم و هفت
 دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بر آن بول کنند و هفت روز
 گذارند پس هر بول که بر او بماند از آن قصور نیست و گفته اند که سه قضیب بر روغن آلوده جماع

کردن مانع عمل است و همچنین برداشتن غفل بعد از جماع و فرزند ساختن سرگرمی و سرگرمی
 فیلی باشد و اگر سرگرمی قبل خشک کند و باشد بخوراند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
 بطرف مضیقات و لذذات و محطرات و مخففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوی
 و حنظل است و معمول مضیق استعمال سازند و کرده اند در اسخان فرج عجیب است و قطع سنج
 را بر دارد بعد یک پاس سنگتر مثل پا کرده شود و بر سهوئی در روغن گاو بریان کنند چند آنکه بگذارد
 پس روغن بر قضیب لده و مجامعت کنند هر دو شتاق بگردد و شتاق بگردد و طلائی خایم که بسیار
 و معمول همه ماله استعمال کنند و اگر گوشت مموله خشک کرده ساخته در غسل آنتیته در فرج با
 مرد فریفته زن شود و از بیماریها هم علقی است که مشابهت بر جل دارد و از ترار جا گویند و
 فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب آفتابه
 بیامسد و کثرت جشا و سوء الهضم و قرا قرد و پیش از حرکت چنین حرکت محسوس شود و وقت
 حرکت پس بعد از سه ماه و دو قمر بعد از چهار ماه بود علاج بعد از نسیج از سهل حار و حب ایلاج
 تقویه کند و معاین گرم کاسه ریح استعمال نمایند و تریاق اربعه با درات مضید بود طریق
 بستم در مرض صفاق و ثرب و مرقاق آن باشد که سبب ق صفاق
 یا اتساع مجرین که بالای انبیین در کچران است جسمی نفوذ کند و بکیسه نشین فرد آید و
 آنرا قیله گویند و باشد که آن جسم در عانه مجتس شود و آنرا ققوق الاربعه گویند و اکثر
 آن صفاق حوالی ناف بگنجد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در روده از آنجا بر آید
 آنرا ققوق اطین گویند و اگر جسم نافذ است یا ثرب باشد علاج آن آنچنان
 شده است آنرا از دست رد کنند بعد از آن ضما و قالیض و مسد و همچو ضما و قنار کنند
 ضما و کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد از آن کشته آنتیته که طریق سا

آن انگران میدانند بر بنده و اگر نافذ ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
 بر آن نهند و باز کرده و علاج آن از مثل چوایش مومنی کنند و آنچه مطلق ریح باشد استعمال نمایند
 مرد و عن با بوزن و قسط و شربت بمانند و از چیزهای بادی اغنا نمایند و اگر رطوبت مائی نازل
 شده باشد از ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و دروغ نهند و یا
 مرهم مندره استعمال نمایند و چون خود کند باز چنین کند بطریق لبست و یکم در امر
 پشت و مانیصل بحال اگر زوال فقرات پشت جابت تمام باشد از آن قطع
 گویند و اگر بجانب خلف بود آنرا حدیه گویند و اگر بجانبین زوال باشد از التواء خوانند
 و سبب آن اگر در دم جا باشد که در عضلات فقار حادث شود و سبب ضعف فقرات است از این کند
 علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تب حاد و عظم بقص بود علاج آن فصد
 با سلیق کنند و بعد از وضع از سهل یار در تقیه کنند و در سهل دویم یا سومین سالی و سورنجان پهری
 نیز اضافه کنند و آئینه ملینت مانند جالبه و تخم گمان و تخم خله و پیس مرغ و پیس بط و نرساق
 کاه و ضاد کنند و روغن گل و مانند آن یکم کرده بمانند و اگر سبب ریح غلیظ باشد آنرا ریح
 افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از در پشت حادث شود و تپنا شد علاج این
 بعد از وضع از سهل خار که در آن پلهجات هر یک ششماش و سورنجان پنجاه بوزیران رسیده
 نیز اضافه کرده باشد تقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورده و طریق استعمال این مثل است
 اما حب است و فقرات را بر روغن قسط و روغن خروح بمانند و بر موضع متقصع مجام با نهند
 اگر سبب طبعیت نزلقه رقیقه باشد علاج قالیج کنند و اگر سبب شربه و منقطع باشد حقه کنند و در فقره
 بموضع آن کنند بعد آن با دو تیه قابضه مانند قسط سبیل الطیب سیخ
 سائیده باخل حرمضا کنند و رو پشت اگر سبب وی مزاج و یا بادی غیر باشد علامت

آن بتدریج حادث شود و بسبب یا ضمت تکین یا به علاج آن علاج راجح از کفایت
و جایی که داده نباشد فقط تدریج از روغن های گرم کفایت میکند و اگر بسبب و کثرت علاج
باشد علاج آن ادرمان حاره بماند و ترک سبب کنند و اگر بسبب رکت کرده باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب ارگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای تقرات پشت تا آخر فقرات
قطن باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و بعد از رفع تنقیه سهیل بار کنند در وضو حاضر تریگی
اسباب آن مثل اسباب دشت باشد و در اکثر بلغم و ریجی بود علاج آن به علاج درویش
کنند طریق بست دوم درد و اوایل و در پای و فاصل و نقرس عروق
و والی علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود علامت آن رگهای سطرگردا در ساق
و قدم ظاهر شوند علاج آن فصد با سلیق کنند و بعد از آن فصد عروق ممتد نمایند و از دست
بمانند و پیش از آن تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل مایه کین کنند و ترک ریاضت
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند و اگر اقل است که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ
علاج آن مانند علاج درویش و بعد از تنقیه در اینجا فصد ماضع حجامت ساق پا و چسبیدن
زبلو بسیار مفید بود و ساق تا از نو از عصای مستحکم بندند و اگر بسبب بلغمی باشد علامت آن
غلظت ساق بیحرارت و کمودت علاج آن بعد از رفع از سهیل گرم و حبس ریحان تنقیه کند و در
یک مرتبه قی کنند و غلظت غده نماید و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کند و کند ریاضت خلیل
سفید بی ریشه نیم ساعت در اطراف صغیر آمیخته بخورد و ملاحظه نکند و حج مفصل در دست
بود که مفصل های دست پا حادث شود و اگر در مخصوص در و انگشت های پا خصوصاً
انگشت زبانه از نقرس گویند و ما در این مرض اکثر مریضین بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا میباشند

و از خون صرف و خون صفاوی نیز حادث شود و از صفرا صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماؤ
 و موی باشد علامت آن سرخی و عظم ورم و شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد
 با سلیق از جانب در دکنند و اگر در سرد و جانب در د باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن
 تبرید دهند و بعد از نفع از مسهل بارد که در آن ملطبات و سورنجان باشد تنقیه کنند و عطای زرد طلا
 و صندلین و ورق گل سپاری چهارلیه نامیها اقا قیامانندان از ادویه رادعه قاضیه با سرکه و آب
 کشنیز سبز آمیخته ضما دکنند و اگر درد شدید باشد اقیون زعفران و سیبوج و مانند آن از ادویه
 اضافه کنند و در انتها تنکی ادویه محله مانند خطی و بنفشه داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک
 یا بوتره را افزایند و ضما بعد از تنقیه مناسب و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضما کردن مضائقه
 ندارد و علاج ورم صفاوی که علامت آن شدت درد و التهاب باشد مانند علاج ورم دموی
 نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید نمود و از ادویه بارده که در آن قبض نباشد مانند
 که و کاپو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضما دکنند و در اینجا احتیاج ادویه محله نمیشود
 ضما دستبول برای ورم حاره مفصل از مجربات است و چون سورنجان که خصوصیت بسیار
 بمفصل دارد و داخل کردن آن در مسهل واضحه اوجاع مفصل حار و بار دانیست و اگر ماؤ
 سرکب بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ قلت التهاب درد و رخاوت ورم بود
 اگر مرکب سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تند خشکی و سیاهی موضع و صلابت ورم
 بود علاج آن سورنجان شیرین ساسمه مصطلک ساییده بوزیدان ساییده
 هر یک بیکجا شده در گلقد آمیخته همراه شیر بادیان شیر تخم خیارین شیر خارک شیره
 تخم خرپوزه در حرقات بر آورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بخورند و همچون
 سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فایده میکند و همچون عشب نیز در نیای مجرب است و از ادویه

مخلطه بلبنه مانند اکلیل الملک با بونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلیمه و تخم گنجان ضماد نایند در وعین
 بید بخیر و روغن خبابا مانند خصوصاً که سوربخان تلخ و بیخ فی وجد و در خطمای در آن انداخته
 باشند و ضماد صابون نیز نافع است و اگر ماده کثیر باشد میباید که بعد از نضج از نضج مرکب
 بسبب ماده از سهیل مرکب بحسب غلبه خلط تقویه کند و اگر مفاصل صلب گردد و چنانچه حرکت نتواند
 بعد از تقویه موضع را بروغن کنجد و پیس بط و مرغ و لعاب حلیمه بزرگ بماند و رو باه یا کتازنده را در
 کنجد چوشانند و در آن نشینند نافع بود علاج و در ورک که دردی بود در سرین و عرق النساء
 که دردی بود از مفصل و رگ ابتدا کند و از طرف وحشی قند نزول کند و تا انگشت های پارسد
 مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود عمل بلاد طلا کنند و همچنین شیر زقوم
 و جند بیدستر بشیر بخیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری گردد و می باید که مندل
 شدن نهند و اگر ازین هم نشود دلخ زنت در فوق دوم در تدبیر امراضی که مخصوصه عضو
 نباشد و آن شکرینه طریق است طریق اول در حمیات اگر تب همیشه نماند و هر روز شدت
 کند و بی لرزه و سر ما آید و شدید نباشد آنرا لقمه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود
 داخل عروق و اگر هر روز آید و با لرزه و سر باشد آنرا صواب طبعه خوانند و ماده آن بلغم باشد که
 متعفن شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعاء و اسار لقا و صدر و مانند آن علامت است
 ماده در دماغ است که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر آب قی و در معده باشد
 علامت تعفن ماده در معده است اگر باسهال باشد علامت تعفن آن در احشاء و معده و اسار لقا
 بود و اگر باادر باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر باسعال باشد در صدر و عملی نه اقیان
 در تب بلغمی تشنگی میباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که سبب جماع
 ساعت مقرر کرده اندش ساعت فتره میکند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زایل میگردد

نفاضه
 زنده را بکار

و اقل زمان اخذ و یا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تب یک روز میان آید باز هر روز
 باشد از آن غیب آیره گویند و ماده آن صفر باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تب یک روز
 در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر
 متعنه داخل عروق قریب قلب متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غیب میباشد
 در محرقه شدت میباشد و باشد که دو غیب کثیرند و مانند تب یعنی هر روز می آید این گفته
 که اعتماد کلی بر نوبت حیات نمکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض همی باید که شدت عوارض
 بر شدت ماده و ضعف آن برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تب منع دیار فصل مزاج
 و هاد و تدبیر مقوم نیز دلالت میکند و درین تب تلخی درین تبی و اهبال صفر و قلع و قلیا و صلیع
 و سهر و ناریت بول میباشد مگر آنکه صفر است و چه در باغ بود آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد
 و این متذکر بسیار بود بشرطیکه ماده مندرج بر عاف نشود و زمانه غیب یا شدت آن از چهار
 ساعت تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت کب است و اکثر
 ترکیب آن صفر و بلغم میباشد پس اگر صفر و بلغم علیحده متعفن شوند شرط الغیب حادث
 میشود اگر یک یا متعفن غیب غیر خالصه شرط الغیب خالص آن باشد که مرکب آن صفر و بلغم
 لازم و بلغمی دایره بود و شرط الغیب یک روز زیاد می آید و یک روز کم و گفته اند اگر در علاج غیب
 خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می باشد برود و گاه باشد که بحران غیب لازمه در
 هفت روز باشد و غیب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه شقیق میباشد و در غیر خالصه
 غلیظ و وقتی که درد سرد در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که
 بحران در روز نهم خواهد شد و وقتی که درد سرد در روز سوم شروع شود و در روز نهم قوی گردد
 علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تب همیشه ماند و سرخی رو چشم

و اتفاق رنگ و سحر و غلط قارور بود علامت سوزن و خض است و آن تب مومی بود که در نضایان خون
 حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشند علامت مطبق است و این تب
 مومی بود که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه
 تیکه در او رام میباشد و بجز آن تب مومی در روز ششم واقع شود و اگر روز چهارم آید
 و بانافض از بده علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق
 و اگر در روز آید و یکروزه آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و بان
 سردی و نفخ و عرق نباشد علامت ربع دایره است و این بسیار نادر بود و
 این تب سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تب است و چهار ساعت
 لیقور یا تبی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
 و انقباض و اوس بر خلاف آن باشد و جمعی غشی تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
 گردد و جمعی لیلی تبی باشد که شب آید و بر روز را کند و جمعی نهاری تبی باشد که بر
 آید و شب را کند و حمیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد
 و علامت آن مخلط باشد و جمعی یوم که حرارت در آن متعلق بر وجه شود و اگر در یک روز
 می رود و باشد که تا سه روز بکشد جالبینوس گفته که ناشی بر روز هم میباشد و این تب ملام میشود
 و قاروره بسیار تغییر میباشد علاج آن ازله سبب ناپید چنانچه در غمی و موی او و
 و فکری ازله هر واحد کند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب ازله نم نمایند و همچنین
 در غشی سهری تبی و جمعی جوئی و عطشی و غمی نیز ازله هر واحد نمایند و اگر این تدبیر
 نرود علاج تب یعنی تبرید خفیف دهند و اگر سبب شرب شراب باشد آنرا موقوف نمایند
 و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در زکامی و نزلی علاج نزله زکام کند و تب و ق

که حرارت در آن متعلق باعضای اصلی منوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بلغمه میباشد
اما اگر تبی بصلابت و دقت و تواتر تبض و از دیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص
طبائیرین و قرص کافور با تبرید یا مار الخیار و مار القرق دهد و در صورتیکه حسی عفتی با
تب و قمرک شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر نر و شیر
خرو شیردخت بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در زیر کد
با قرص مذکوره آمیخته باید داد و اگر باجمی دق سطحی عفتی بود اسهال بر فو کند و در علاج تب
دق هر نوع تبرید و تطبیق نماید و بعضی ادویه سرده مثل کافور باعث تحجیف می شود
و همچنین بعضی ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نمود
وقت هضم غذا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخوراند و درین تب از
مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و در آن بنشینند پس هرگاه
بیرون شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند
و شوربای گوشت بز و پاچه دهند و نمک طعام ایشان کم اندازند و زردی بپنجه شربت
بمال ایشان مناسب است و از آشپایی یا سبه و مالحه و حرقیه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز
کنند و در مسکن بارده و مهیب شمال و کنار آنها مسکن سازند و تب صفراوی لازمه و خصوصاً
محرقة محتاج تبرید زیاده میباشد بعد از تب دموی بعد از تب بلغمی بعد از تب سودا و هرگاه تب صفراوی
باید که اول از علامت ماده آن دریافت کند و بعد از آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کند
اگر تب صفراوی محرقة باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در
عقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورد و اگر قوت ضعیف باشد و یا
باتی خفقان بود عرق کیوڑه و عرق پید شک و کلاب عرق گاوزبان بقدر سه سه تویک

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بان تر نموده بر جگر و دل بنهند از برای
 قلق واضطراب حقیقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهرت بسیار باشد تا صبح
 و سهر نماید و اگر حال باشد لعاب بیدانه را اضافه کنند و اگر در گلو باشد شیر عسب و داخل کرده
 غرغره نمایند و روز پنجم شیر تخم خیارین را اضافه سازد مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین روز
 تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیاد باشد شیر خرفه نیز داخل نمایند و روز پنجم شیر
 تخم خیارین دور کنند و دادن شیر تخم کاسنی بعد پنجم مناسب بود اگر حاجت باشد بوقت
 شام تبرید از لعاب بیدانه که در عقیات بر آورده باشد شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکیه
 داخل کرده باید کرد و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم در کمال شدت
 تب استعمال میفرمودند و برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزرقطون مفید بود و نیز استعمال
 در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب باندند برای خشکی آنها مفید است و بشرطیکه مانع
 نباشد دادن شیره آونجارا و شیره زرشک و بکنجین مناسب باشد و در روز نوبت قه سکنجین
 و اشغال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق منفع گردد و در تب
 صفراوی جمع اشرب غیر خامضه احتمال استماله بصبر دارند مگر شربت نیلوفر با خاصیت تسخیل
 نمیشود و جایگزین تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز ششم و دهم و دوازدهم از اسهل
 باز تنقیه کنند و بعد از هر روز قرض طباشیر ملین یا آب کاسنی بنمزد و قه باید داد و بعد آن علاج
 تب مرکب باید پرداخت و اگر تب بلغمی باشد میاید که تا روز چهارم تبرید ضعیف دهند و چون
 ماده غلیظ است روز پنجم ادویه قلیل الحارة از منضج گرم گرفته شب آب گرم تر کنند صبح مالیده
 صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بر بند و بعد از منضج بر روز مسهل از اسهل گرم
 که از آن ادویه شدید الحارة دور کرده باشند تنقیه کنند و در اسهل دوم یا سوم داخل نمود

سنانکی و خاریتون و تریز نیز حکم نموده اند و ایام سهیل انیت هشتم و نهم و دوازدهم و شانزدهم
و نوزدهم و بیست و نهم و بیست و سوم و بیست و نهم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم
و سی ام و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و سی و دهم و اگر درین ایام نوبت
پس باید که در روز بجران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن سهیل دهند و نیز در روز نوبت معلوم
کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلا اگر دوپهری آید سهیل هر شب یا قیامده باید داد که عمل سهیل
تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طلیب یا سبب داند بعد از نوبت سهیل دهد اگر شب شمار در
دو پهر اول شبینه آید از روز اول تا شب شمارند و اگر بعد از دوپهر آید آنرا در حساب ندرند
بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه شب نوبه باشد و ایام بجران که در آن جمیع متفرقات
ممنوع اند اینست چهارم نهم یازدهم چهاردهم هجدهم بیست و یکم بیست و چهارم بیست و هفتم
سی و یکم سی و چهارم سی و هفتم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و نهم و بیست و دهم
بچهاردهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و آنرا یعنی خبرت پس هرگاه
بجران در روز نهم خواهد شد تغیری در روز چهارم نماید بود و این تغیر میسر است
و ایامیکه در وسط ایام سهیل و ایام بجران واقع اند از واقع فی الوسط گویند و آن ایام بجران
قوی نیستند و تا آمدن تب معده را خالی دارند و تعلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و
در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بجران در جمیع امراض که ماده آن نیز در گرم
باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در بجران باشد و موجب و ش آفت عظیم شود در آنوقت
در روز بجران قبل گذشتن سابع داده میشود و یا آنکه آنوقت گذشتن هفت روز قوت ساقط
میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قوی نوج شدید عارض باشد و بهتر است
که بلیجات را در جمیع حمیات نزنند و خوردن روغن حوامی روغن بادام در حمیات باعث

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حیاطت آن نكس است و اگر ازین مسرت بزود
 قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک یا استکسنی بنز مروق و شربت بزوری و قاسمی بخورد و
 اقراص مذکوره با بارالهند ما، الیایس که از اچکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع
 و کفکند و همچنین هر دو مزوج نموده و یا شربت ورد و کچین با هم مخلوط نمودن نافع بود و غذا بدین
 و در هر شب یکدیگر زیر ایل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین قرص زرشک قرص گل مسرت
 بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نافع میکنند و چون خاکسی بکتورا
 در عرقیات مناسبه در زاول کچوش و روز دوم دو جوش و پنجم تا هفت روز یک جوش
 زیاده داده باشد شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و پنجم تا هفتم دوم هر روز یک جوش کم کنند
 برای تب بلغمی و مرکب بسیار مفید بود و او اینکه در حیات مرکه و مفرغه کثیر النفع است بگیرند
 کلوی بنز تمام تا یکدم از از کار پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بر آن
 ریزد و در زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشرده آب لال از آب شربه مناسبه بجار برد و گاهی همراه
 قرص زرشک قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی است این برآورده قرص ساخته
 داده می آید و او اینکه بارها تجربه در آمده بگیرد دست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر دو را
 سفوف ساخته بکاشد در تب که با سرما از شدیدی آید بدین در زاول بطرف میشود و اگر
 با قرص طباشیر ساینده یا حسیانیده یا جوشانیده دهد نفع من مسکن و علاج تب دموی بعد از
 فصد هفت اندام با باسلیق علاج تب صفراوی کند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
 غش کند و در چنین تب عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که فی تازه و ترا
 کو قه پیشانند و در میان سر و کف پای مریض طلا کنند و بدن را با پاره پاکرم دارند عرق تب
 خواهد آمد و آب گرم زیر شست داشتن نیز عرق نسیم آوردن پاشویه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بمن را نشن کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بجای خط مانند علاج مایخو لیا باید کرد و درین تپ بسیار بر نیز کنند و در تپ ریح لازمه
در هر حال فصد با سلیق یا صافن واجبست و در تپ سوداوی بعد از جمله و زکاده نفع یابد
تقیه کنند و درین تپ اکثر ضرر در حال و تفریح و حال کبد میباشد و این تپ یکسال میرود و اگر
تدبیر چید و مناسبست تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ نهند و در غیر روز
نوبت غذا مانند غذای اصحا دهند لیکن بل بر طبیب شد و تپ ریح مانند مایخو لیا برد و طریق
یکی آنکه سیب آن سواکی طبعی باشد دوم آنکه سیب احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم
دوم مشترک باشد بعلیج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مایخو لیا گفته
و علاج لیفوریا و انقباض لیلی و سناری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج جمعی غشی بوقت غش
علاج غشه کنند و بعد از آن علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپهای بعلیج تپ سوداوی کنند
و چیزهای خوشبو بپزند و در مسکب دو فرج بارد خورند و با تعض است که در هوا عارض
شود علامت تپهای کربت تو از نفس تشنگی و تشنگی درین غشی و عرق و بارید بود
و علاج غب غیر خاصه و شرط الغب مرکب علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
غالب باشد رعایت آن زیاد کنند و همین است طریق علاج جمعی مختلط طریق دوم
در اورام ورم غلط و اتفاح بود که سبب انصباطه در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر
خون باشد قلمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالبست و غالب
مقدم میدارند و قلمونی حمره گویند و اگر صفرا غالبست و حمره قلمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و مختلط عضو بود در خون گویند و چون تمیز بود در سینه گویند و اگر سودا باشد اما
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد تنزیر و اما اگر خارج عضو باشد

و ظاهر بود و صلابت گویند و چون ظاهر نبود خود را کرده ورم ناست باشد و عام
 بود استسفاذتی و چون خاص بود قیام می و اگر ریح باشد و مخالطت عضو و ملائم بود
 تهیج گویند و چون جمع و صلب و قوی گویند شور او را ممتعا باشد و مانند ورم بعضی از آنها
 دموی باشد مانند شمری و موی و بعضی صفراوی چون نمله و آشک و بعضی بلغمی
 مانند شمری بلغمی یعنی سودا که متعرق بدنی و جرب ثلوی ل و بعضی مایه اند نقاط
 و بعضی ریجی چون نفحات فلفیونی علامت آن تمد و ضربان و تن سینه
 زنگ است علاج قصد کنند و زو جیب پانز و تبرید از لعاب پهدانه و شیر و عناب و عرق
 بر آورده شربت نیلوفر خاکسی از خاک کرده بخورند و تقطیل غذا نمایند و بعد از نفع به سهل بار و تبقیه کنند
 و غذا اش خورد مانند آن از اشیا بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صد لین و
 قوئل و گل ایمنی و گل سرخ و عنب الثعلب آب کشین سبز و آب کبکی سبز و آب عنب الثعلب سبز
 ضا و کنند و مرهم رسوت درینیا مضمین بود و اگر داده از دفع اعضای ریسه بود و در میان
 عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن رانست جمع آید رادعات مناسبه بلکه مرغیات
 محله نند موم در عن گل محلات استعمال نماید و قصد کنند و زو جیب پانز و چنین اگر در
 شدید باشد استعمال رادعات روا بود شخصی رازیر بغل مرم شد از شدت درد میگردد
 آرد جو و خبثات ریوید چینی با هم نچته ضا و کنانیدم درم مشغول شفا و بعد از سه روز تا سه روز
 دیگر و دوی محله مرغینند بزگمان با یونه اکلیل الملک آرد جو خطمی رادعات بیانیند و در
 استعمال مساوی بار رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محلات صرف کنند و هرگاه
 ماده شعل شود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تب بود آنوقت منضجات مانند
 بزرگ حله و انجیر و شیر اضماد کنند و علامت نفع سکون درد و تب بود و چون دست بر

نهند فرود و آن را از ادویه متفجره و یا با این منفرگردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفح
 گردد و مردم زرد استعمال نمایند و هر دم خل نیز در نیاب مجرب است حمر اعلاست آن سرخی باد و خسته
 و براق باشد و تب و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج قلعنونی بود لیکن درین
 زیاد کنند و قلعنونی بحیثی است و ضماد غرض ضما کنند و علاج قلعنونی حر و حر افلعنونی مرکب از علاج و مردم
 و صفراوی نمایند و مردم رتخوان هم سفید بود و بان الم و حر را نباشد و چون انگشت بر آن نهند
 فرود و ساعتی بچنان نماید علاج آن بعد از نضح از سهیل حار و حب یارح تقیه کنند و
 نظرون با سرکه و آب سائیده ضما نمایند و ضما دشت ضما کند سلعه علاج آن مانند علاج و مردم
 بود و سرکه گاو و مردم داخله و مانند آن ادویه محله سفید بود و اگر فرس باشد ادویه حاده
 مانند قلعنونی نهند و یا از اشق کرده تمامه بیرون کنند و مردم های مدله و مردم داخله و غیره
 بکار برند سرطان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتی بود علاج آن فصد کنند و در بعضی نهند
 بعد از نضح تقیه بود و سهیل حار و همین کنند و طلای حکا که نیک است استعمال کنند تا دم را زیاد شدن
 بعد از آن طلای سفید طلا کنند تا محافظت از تفرج نماید و اگر مستقر گردد و سفیده از زیر تو تپای دخول
 بر رخ گل طلایانید تا اندام بید و میگویند که گیاه کند و پوچی که به طرف میوات میباشد اگر از درون
 گاو ناز آئیده سائیده بر سرطان طلا کنند و در میکند از او سرطان نهی را شبکافد و نهند و یا سرطان
 را بسوزانند و بار و من استعمال کنند سفید بود خست از زیر اکثر در گردن
 و بن ران سیه باشد باید که اول تقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن
 نخ سوسن سائیده و مردم هم داخله و اینخته ضما کنند و اگر تحلیل
 نشود آرد جو ترس با بول گاو کان ضما نمایند تا نضح یافته منفجر گردد پس از آن گاو
 نهند و اگر این تدبیر فایده نکند شبکافد و بیرون کنند بعد ادویه مدله

بکار بند ورم صلب اکثر بعد ورم جار حادث شود علاج آن بعد از نضج از سهیل بلغم و سودا تنقیه
 کنند و محلات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و پیه بطور پیه خروس و پیه روباہ و منتر ساق
 گاو و اشق و نقل از رقی و لعاب سنجول و روغن بابونه مانند عدد علاج آن مانند علاج
 ورم صلب کنند و بستن پارچه سرب بر فغد مفید بود فقهه علامتش آنست که مانند مشک باد
 باشد و از انگشت فرورود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیه از سهیل گرم
 کنند و تجویب به شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن زکسین کنند و جاورس
 را گرم کنند و از آن تخمید نمایند و سیله ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و با آن
 در بنود و در آن مواد حیثیه جمع گردد علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه محمله
 ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس از آن شکافند مواد
 رویه را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدله را بکار بردند و آن ابتدای خراج بود و ماده
 آن خون باشد که بآن رطوبت فاسده می آمیزد علاج آن مانند غلغونی باید کرد و برگ کیم
 در آب پنجه بر آن بندند برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بخورد برگ نیم یا برگ سسپاها نیز
 محلل او رام است و همچنین برگ پوئن و برگ عباسی نیگرم کرده بستن مفید است و چون آرد
 جو را در جنرات بسوزند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند بخون او رام نهایت مفید بود و تخم
 تخم ریجان در شیر و عمل آمیخته ضماد کردن نیز ماده رامی پزند و اگر خود منفر نشود برگ نیم و نمک
 هر دو را سائیده بر آن نهند و یا باهن منفر گردانند شتر اشوری پهن باشد که مایل بسرخ بود
 با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در در و زشت
 کند علاج آن فصد کنند و شیر عذاب لعاب بهدانه و شیر صندل در عقیات بر آورده
 شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و بعد از نضج تنقیه صفرا از سهیل بارد که در آن اهلجات نیز باشند

باید کرد و قرص کافور با تیر پودند کوز نیز فایده می کند و گیر و پشگری هر دو سائیده بر بدن
 مالند و عدس مقلشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیگرم بر بدن بچمن نافع بود و سوس
 گندم و تخم خرپوزه سائیده بر بدن مالند و روغن گل و سرکه و گلاب لاییدن فایده بلخ
 میکند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب است که علاج آن گلفند عسل و تخمین هر دو
 مزوج نموده همراه گلاب ق غب شعلنج در حمام رفتن و از آرزو تخم کرفس سرکه
 لاییدن فایده میکند و نمک میزد بر بدن باله و از شرک و از اجوائن بخیر کند و تقویه بلغم نماید علم
 شود صفا و باشد که با جدت و التهاجی علاج آن تقویه صغرا کنند و طلائی ناله طلا کنند و اگر
 ماده شدی لحرارت باشد طلائی زرد طلا کنند و طلا نمودن از گل از منی و رسوت و کافور
 و سفیده تخم مرغ مفید بود و آخس م گرم بود که در رخ ناخن حادث گردد و در شد ضرون
 قوی میباشد و بسیار است که لاییدن ناخن ماقط میشوند و سبب آن انصباب دم غلیظ باشد
 علاج آن قصد با سلیق کنند و زوبچ پانزد و از مهبل بار و تقویه کنند و از مازوی منور
 سرکه در ابتدا طلا کنند و تخمین سبغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و قوی
 در و شدید باشد زرنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تیر فایده کند و روغن بسیار گرم
 کنند و انگشت ما در آن تهند و اگر از این تم تحلیل نشود او و میضجه باند تخم مرو تخم کتان ضاد
 کنند پس آنرا شکافته آنچه در وی باشد بیرون کنند و او به بدله بکار بر بندند و فار
 یعنی آنکه علاج آن چراییه بلیله سیاه یکموفته شاهره عناب صندل سرخ یکموفته و مانند آن
 شب آب تر نمایند صباح آب لال آنرا گرفته شهد سفید و اخلاک ده بخورند و بعد از چند روز قصد
 هفت اندام یا با سلیق کنند و بعد از نضع تقویه صغرا می سوداوی نمایند و ماء کچین و شیر
 بکار برند و آب شاهره بنمروق که مانند آب غب شعلنج بنمروق میدهند نیز بسیار فایده

میکند و چوب چینی و عشب در غیرض فایده بلوغ نماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین
 مسطور است و چوب سبک و معاین عشب و سفوف او و تطبیح برک نیم برای آنکه چوب
 است و طریق خوردن عشب نیست در عشب همه چیز مانند چوب چینی است که در عشب
 خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که بار یک نیم رنگ شد و چون بشکند از آن
 بخار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است
 مگر در امراض و امراض حاره بین و و امراض سرد و در بعضی امراض بارده بلغمیه سودا
 فواید این زیاده از چوب چینی است مثل درد مفاصل و نفوس درد اعضا و برای بواسیر
 نوشته اند نبات مفید است و در فالج و استرخا و قوه در عشب که چوب چینی امراض
 این دو فایده میکند و در امراض حاره سودا و بواسیر است و هرگاه آب عشب از برای
 شرب فایده عشب قلیل باشد نقل آنرا جوشانیده بکار برد و در شرب آن نیز شرط است
 که سرد نباشد عرق مدنی یعنی نار و او آن اگر در ساق یا بعد حادث گردد و آن شرب باشد
 که پیدا شود و بشکافد و از آن مانند گی بر او بید علاج آن قصد بایستق و صافن از جانب مخالف کنند
 و تقیه سودا نمایند و مار بچین تند و در اول ظهور آن بیدم صبر بخورند و روز دوم بیدم و روز سوم
 یک نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پارچه سربک بوزن یک درم
 باشد بچند روز قطع شدن رشته بر نیز نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن زرد کس و
 بمانند و خاکسری که درم مردانگ بچرخم با موم در روغن بیا نیند و بمانند و پوست انداخته مار
 در قند سیاه حب بسته بخورند و صابون قدری در روغن کنجد موم ساخته ضما کنند و گوش طلاوی
 اگر در حقه کشند و یا در قند آینه بخورند از آن رشته کند و اگر بگسلد واجبست که آن موضع را بپول
 بشکافند و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند بعد از آن نمک کهنه در روغن ماده گاو تر نمود و در آن

در این وقت
 مایه کهنه
 صبر است
 در وقت
 در وقت

فایده بلوغ نماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است از آن بخورد و بعد از آن هر کم مدله بکار برند عملی که در میناب فی النظر است
 باید که عامل بر کاغذ نبوسد یا البته بحضرت امیر المومنین غیرض اشفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
 و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تمبول بکشد و اندرون
 نقش نقش خود مانند برگ تمبول نبوسد همین الفاظ را بخواند و بدد و بار نقش دیگر خورد متصل نقش اول نخورد
 و همین الفاظ را بخواند و بدد همچنین تمام نقش کلان از نقش های خود بر یک یا هر گاه از عمل فراغت نماید کاغذ
 مذکور را در پارچه کند و در چاه اندازد از حکم خداوند تعالی تا نواقص صحت شروع میشود و نهایتین عمل تسهلت روز
 جرب شور صنغار باشد که بان حکم و سوزش بود و حکم مانند جرب بود ولیکن در و شور نمی باشد
 و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود نباته و یا فساد
 آن بسبب اخلاط صفراوی محترقه و سودای محترقه و یا اختلاط بلغم مالخ بادم قاذمی بود و سبب حکمت بخارا
 تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیله المقدار میباشد که زیر جلد مجتس شود علاج آن مثل علاج آتشک کنند
 و رعایت هر خلط نماید و ضما که بریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد
 و حمام الفع اشیاست برای جرب خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکم که پیرا
 ما حادث میشود بسبب بلغم مالخ میباشد ماییدن روغن گل با سرکه مفید بود و ماییدن روغن کنجد
 یا ب لیونیز نافع بود و چون یکدام بنوار را کوفته در میان نیمه طل خجرات حلاکده در ظرف گلی آب
 دو سه روز بگذرانند که متضن گردد بعد از آن بر بدن مالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلایا تیره
 را نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ ابوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد روسی درم و نصف درم
 آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورد داده جرب حکم را قلع میکنند و سفوف چوب گز نیز نافع بود
 ثمالیل یعنی مسها شونیر با سرکه و نمک با سرکه ماییدن مسه با اساقط گرداند و ماییدن روغن
 کلن و چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نفض استفراغ بلغم و سودا کند بعد از آن حب اقیقون

خورد و اگر این چیزها فایده نکند از آن قطع کند و یاد دومی تیر مانند فلند میون ببالد و هرگاه که
 زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفید آب استعمال نماید و گوشاد و از روت و زنگار آب صابون
 طلا کند نیز نافع بود و قویا یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کند و مالیدن روغن گندم و چرک
 دندان روزه دارد ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صمغ مانده صمغ بادام تلخ و اشق و ضمیمه بلم
 و شوم مانند چربی بط و پیله کیان و روغنهای مثل روغن گل بادام نافع بود و طلائی که برای سحفه
 مفیدست طلا کند و باید که پیش از طلا ز بسپاند و یا از چیزی حک کند که خون فاسد از آن بیرون
 آید و تخم پنوار و لاله و لاکه برابر گرفته آب طلا کند و طلاهای تنگ استعمال نماید لطافات و باید که
 باشد که اندرون آن خوبنی یا آب تنگ باشد سبب غلیان خون باشد علاج آن فصد
 کنند و شیر و عناب لعاب بیدانه در عرق شاتره عرق عناب العلب باورده شربت نیلوفر و خلک
 بخورند و بعد از نضح از سهیل باره تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و باید که از سوسن
 منفر کنند و آنها را بنفشازند بعد از آن مرهم سفید پند علاج نفاذات از مرهم دخیلیون و مانند آن
 و تخم از سوسن گندم و نمک نیز نافع بود و چهار جن اگر سرخ یا سیاه رنگ عضو میهمسد و جلد
 تو بر تو مثل قویا با مقشر شود صابون عراقی را بکتاب آید طلا کند طریق سوم در امراض
 جلد جدام و این مرض دایر الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا
 غیر طبعی در تمام بدن بود و خدی پیدا کند و قراج و شکل اعضا را تغییر گرداند و باشد که متعرج گردد
 و چون شگم شود اعضا از هم فروریزد و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگان و باریک
 شدن و یختن بود و توجه الصوت و ظهور غدد در اعضا بود علاج آن فصد با سلیق و صافن
 و اسلیم باید کرد و خون وافر گیرند و چرته بلبله سیاه بکوفته و مانند آن که در انگشت خیزد
 و بند بعد از آن نضح داده نمود از سهیل سودا و ماو بحین تنقیه کنند و خوردن شیر بز جوان سرخ

باید که یک جنب طرف لطفی و همین قدر از طرف م قطع کند بعد از آن بانگ شنبه نیمه خوردن
ماریا غیظنی نیز فایده میکند و حب سبب خوردن از مجربات است و خوردن چوب می نیز جایز میگردد
میکند اراده خوردن چوبی نماید باید که اول قصد و تقیه کند و هر گاه تقیه قبل از شروع عروقات
شرباً و غسل بجا برود آب ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک پیدا کرد برای علاج گرم خرفه
برای بار در بیج مناسب است و در آشنای خوردن چوبی اجتناب از آب سرد و محو است و بقوات
بنیات و فواکه رطبه تناول نمک اطعمه غلیظه و کثرت کل و جماع و حرکات بغیره میزان آنچه
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفراطه و اوید بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عارضه
رود پیدا و بینا بلغم غریض همراه آب چوبی یا دیگر عروقات شمال یاد کرد و آن فرحت و حجت مشغول
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعبادت خود نماید و آرحام
روزی پرهیز نماید گرد و ایام خوردن چوب چینی که بولت استند ای شیخوخ است بر صغیر سفید باشد
که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید برود آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر بود علاج بعد از تصفیه از مسهل کار کنند و حب بن حارس بطریق
بخورند و بعد از تقیه خوردن معاصین حاره و شرود و هیوس تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جدا بخون باشد مثل خردل سرخ و میونج و کنش بوره و غیره سرخ و بوق
شیطیج و عاقره و شونیز و خرق که همین اشیا نیز مثل غسل ملادر و پخال کبوتر و زردن نافع بود

رنگ نیز نافع بود و در خرفیت و شیخ سبل قوی اندند و از جمیع محملات حرارت غریزی شتر باشند و
و شیر و خردل چکانند و حمام بعد از تقیه بالبدن روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کدو و بعد از حمام
منفید بود و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در سفته کبر تبقی کنند و چون بسوس بدن ایشان
جدا شود علامات صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شور بای فوی و گوشت آن بسیار مفید بود
باید که یک جنب طرف لطفی و همین قدر از طرف م قطع کند بعد از آن بانگ شنبه نیمه خوردن
ماریا غیظنی نیز فایده میکند و حب سبب خوردن از مجربات است و خوردن چوب می نیز جایز میگردد
میکند اراده خوردن چوبی نماید باید که اول قصد و تقیه کند و هر گاه تقیه قبل از شروع عروقات
شرباً و غسل بجا برود آب ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک پیدا کرد برای علاج گرم خرفه
برای بار در بیج مناسب است و در آشنای خوردن چوبی اجتناب از آب سرد و محو است و بقوات
بنیات و فواکه رطبه تناول نمک اطعمه غلیظه و کثرت کل و جماع و حرکات بغیره میزان آنچه
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفراطه و اوید بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عارضه
رود پیدا و بینا بلغم غریض همراه آب چوبی یا دیگر عروقات شمال یاد کرد و آن فرحت و حجت مشغول
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعبادت خود نماید و آرحام
روزی پرهیز نماید گرد و ایام خوردن چوب چینی که بولت استند ای شیخوخ است بر صغیر سفید باشد
که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید برود آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر بود علاج بعد از تصفیه از مسهل کار کنند و حب بن حارس بطریق
بخورند و بعد از تقیه خوردن معاصین حاره و شرود و هیوس تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جدا بخون باشد مثل خردل سرخ و میونج و کنش بوره و غیره سرخ و بوق
شیطیج و عاقره و شونیز و خرق که همین اشیا نیز مثل غسل ملادر و پخال کبوتر و زردن نافع بود

خون با در آن را در کجاست نشاند و آن آب در روغن زیت سزاند با خاصیت مفید بود و بر
 که بسیار است و در آن شیطج هندی و قوالب صنج و زنجبیل و زردیاق و زنجبیل و زردیاق و زنجبیل و زردیاق
 بعضی یعنی چوب سبزه از علاج برهمن بود و اگر گلزار و باجی را برابر گرفته سائیده در آب اینخته مالند
 بر پوست پیش اسود و آن نشانه های سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون از آب مالند
 سوس از آن جدا شود و چون با فراط باشد برهن اسود حادث شود علامت آن قلوبها مانند
 قلوب است و از جلد جدا شوند و این مندمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن
 سرخ سیاه که در سرخ مزاج و کبریت باب تربت قلع بود کفایت که از اجهالین گویند و آن
 نشانی بود که بر رو افتد و این نشانه های سیاه است که برهنه گویند
 بر شش که از آن گویند که گویند خال که از آن گویند علاج همه اش مثل علاج جذام باشد و از او دیگر
 جالی چنان باشد مانند بوق فلفل تخم خرزوزه و زردیاق و زنجبیل و قسط و بادام تلخ و خاک نیک
 طلا نماید و باید که در استاده ادویه قابضه مانند آب اس و گلاب آرد عدس آن ادویه یا نیزه در
 خال را با یکدول سوزن بزنند تا خون از آن بر آید پس از آن بسیر که بشویند بعد از آن ادویه مذکور
 طلا نماید سبزی اسپاهی که بسبب آن خون زیر جلد حادث شود از بزرگ کرنب ترب یا از زردیاق
 کنت و سبزی که بعد از قصد حادث میشود از بسبب خشک که گرم و مان گندم گرم را این مسکود و اثری که بر بدن
 در قرحه و آب پزاید و در اشک است سفید کنند و بر روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مر دانگ سفید با سرکه در هر
 طلا کنند اگر قرحه مانند دست بیند یا نیمه چربی بطبرسم و خلیون مفید بود کشت عرق اگر او بود
 که زرد عرق قوت فوی باشد صبر کنند و استغراق و تقه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفید
 بر روغن گل مالند و در آنی عالس عرق بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن
 قصد کنند و شیر عسل با آب پزاید و شربت نیلوفر بخورند و توالبضات ذکر کرده بر بدن مالند و آب تقم

علاج
 سفید
 کشت
 عرق
 اگر
 او
 بود

بر بدن مالیدن فایده میکند و اگر حاجت تنقیه شود از سهیل بار و تنقیه کند شقوق اطراف علاج
 آنچه در محل چهارم از فرسخ نهم از طریق اول از فریق دوم از منزل اول نزدیک است همه اینجا فایده میکند و
 اگر بسبب طردی باشد اول تنقیه کند بعد از آن ترطیب بن بخوردن شیر با روغن ما و مالیدن طباط
 و غیره طبیات باید نمود و چون پیرنگ داشته ماز و کثیرا بار یک ساخته در هم آنخته در تزقیدگی پاشنه کنند
 نافع بود و متزساق گا و در چربی و روغن نقشه با اندکی مردانگ آئینه نیز فایده میکند شقوق که در شین
 یعنی کنج دهن حادث میشود علاج آن فصد اسهال کنند و ماز و در سر که جو شانیده مضمضه کنند و
 سر سر را در آب نازرش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر و علاج تقشر جلد بعلل شقوق
 اطراف کنند و تقشر پاکه از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوا ایضات مانند
 خوابوط گلنار پوست انار جزا سر و بکوبند و با سر که جو شانیده وضاد کنند در دیکه زیر قدم خصوصاً
 در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر نخته منفر شود و مده خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع
 کنند خواه از آن خواه از ادویه کاله پس هر گاه عضو از مده پاک شود خدا و ماز و در سر که ساینده
 و یا خاکستر بطور آهضم مخلوط نمود بهترند و اگر منفر نشود باید که طبیات مانند چکنی دینه بر آن بندند و سرخ
 یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب قات اشیای درشت و یا بسبب آرمی اسپ عیان یا بسبب تنگی موزه و مانند آن
 پوست بدن خراشیده و علاج آن فصد کنند و خرجه جلاب کرده بر آن نهند بعد از آن طلا مرنگ
 طلا نمایند و یا روغن گل با نند و در دوا س هر دو را ساییده بر آن پاشند و یا مرهم سفید کافوری نهند
 اگر چرم کهنه که زیر موزه میباشد از آب بوزانند و بر روغن گل آئینه طلا کنند و اگر که بسبب زه حادث گردد و فرغ بود
 و همچنین آیدن که وی سوخته نیز عیبت و لعابات را در برت سر و کنند و روغن نقشه و اندکی کافور
 آمیخته طلا کنند برای سحی که بسبب شین ریمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حاد
 پوست جالین اطراف منفرج خانه خراشیده شود باید که ضاد و کبلا ضاد نماید یا طلا حاکا که اسیر طلا سار و
 نافع بود

طریق چهارم در امراضیکه تعلق بمویدار و خزان یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
 و اگر اندک بود سر را از غسل آب چغندر بشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بماند و اگر بسیار بود
 اول سهال بلغم و سودا کنند بعد از آن ادویه چالیدر سر اندازند و اء الشعلاب و دار الحیمیه و اء الشعلاب
 آن باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز بان جدا شود از اء الحیمیه گویند و اکثر در سر و ریش و اء
 باشد اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و فریبی بدن خواهد بود علاج آن بعد از
 نضح استغراق بلغم لغمی و سهل جار و حباب کتند و بعد از آن آن موضع را با پارچه چشن و یا سیاه
 غصیل بماند و خردل و سر سائیده ضما کنند و اگر علت قوی باشد عوض لاک انموضع را شمر کنند
 و اگر بسبب صفرا می تیز باشد زردی رنگ و خشکی انموضع خواهد بود علاج آن سهال صفر کنند و پارچه
 را در سر که گرم تر سازند و نمک انموضع نمایند و روغن گل بماند بعد از آن کبریت بکس نیز مالش نمایند
 و اگر از سودای مخرق باشد سهال سودا نمایند و ما که بکین خوردند موضع را بیهیسیان بماند پس چربی
 و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندک طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی
 تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از سهال بارد کنند و انموضع را اول از پارچه
 خشن بماند بعد از آن سیاه غصیل و سر خردل و فرفیون طلا کنند اما شش اشعر اگر بسبب غذا باشد
 چنانچه بنام قهین عارض میگردد باید که غذا جدید نخورد و خواب کنند و حمام نمایند و روغن بلور و بنفشه بماند
 بسبب تساع مسام باشد باید که بلبله کالی معاز و واقایا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بچوشانند
 و طول نمایند و اء همان قابضه بماند و روغن آمله نیز مالیدن فایده میکند و اگر بسبب است باشد
 ترطیب مزاج و بدین بر روغن بلور و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب بت غلیظه باشد که ماد
 شعر آمدن ندهد میباید که کثرت حمام کنند و طلای شیخ طلا نمایند صلح است که موی سر را در
 و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب علاج آن مانند شش اشعر است شیخ سفید شدن موی

ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و اگر پیش از چهل سال سفید گردد و تقویه بلغم نمی آید و سهل گنجد
 و اطریفل آمله مرئی خوردند و اگر سفیدی بسیار شود از خضاب یا خضاب کنند و آنچه تشنگی برود
 دارد و حفظ شعرت و روغن مخمخ حکیم علی در نیاب مفید است و از او و بی مخلقه حلقی شکر کنند
 و نبات شعر صبیح او و بی مذکوره و اگر الثعلب نبات شعر میکند و روغن بقیه نیز موی برده ماند و اگر
 طلای براده علاج هر جا که طلا کنند موی را بر و یاند و چون موی را اول تنف نمایند و نحوه حلق کنند
 بعد از آن از مخدرات مانند نج و افیون و شوکران ضما و کتد مور از روغن منع میکنند و همچنین
 مستکاسام مانند سفیده و شب یا خون سنگ پشت و یا بیضیه مورچه و یا خون و صمغ گلان ضما د
 کند مانع بر آمدن موی است و اگر خواهند که موی مجد شوند طلای مردانگ طلا کنند و مانع از روغن
 و روغن بادام شیرین لعاب خنمی و زرکمان موی را از تشقق منع میکنند و اگر تشقق بسیار باشد اول
 فصد و اسپهال بود و کتد طریق تخم در قمل یعنی پیش و صبیان یعنی بیضیه پیش هر گاه اسپهال شوند
 بعد از نفع از اسپهال حار تقویه کنند و از آب و نمک غسل کنند و طلای برگ دغلی طلا کنند و اگر ضرورت
 باشد گاه بقیه در آب ب میخته در سر تراخته باشد و آنچه در کشتن گرم گفته شد تا نیامیز مفید بود و بوی
 حریر یا نحایت نافع بود و اگر مویس سوخت غدا بد بوی پیدا کند تقویه معده و دماغ از سهل گرم و
 نماید و اطریفل صغیر خورد و از غول نوشاد سر را بشویند و بعد از چند روز از سرش و بعد از آن
 زیت و سرکه آغشته در سر اندازد طریق ششم در بیماری ماخن اگر ماخن باشد از ک سفید
 براق شود علاج آن بعد از نفع تقویه بود و اگر کهن خورد و روغن بادام شیرین یا چوب
 بالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر ماخن غاص سفید مانند برص ظاهر شود اگر اصل اظفار
 گویند علاج آن بعد از نفع تقویه بطوبت غلیظه کند از سهل حار و بعد از آن صمغ پسته و خاک ستم
 و پنخ تی و زرنج و دبق با سرکه نافع بود و غری اسکن این باب عجیب غریب است جدا اظفار

و آن غلط و تبخیر ناخن باشد علاج آن بادیان محسوس گاو و قوی و مرهم داخل و نون و تخم
و بواج و بطور و مانند آن بمانند در دوزخه نیز مفید بود و چون ملایم شود بکار و بخراشد تا بر کل طبعی آید
اگر این نیز بعد از تقویه سودا و اما اگر این کند نافع خواهد بود و تحقیق ناخن را نیز همین علاج است قلع
اگر سبب یا قتی رطوبت مسترخیه باشد علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر سبب حرارت خون باشد چنانچه
در اخس میشود درین تخم درد بسیار میباشد علاج آن به علاج دهنس کند و اگر خون زیر ناخن محسوس و بکار
در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کند و ضماد سلطان تهری ضماد نماید و ضماد کردن تخم
هر چه در کمر زردی ناخن نافع بود و اگر ناخن کوتاه شود برگ آن فرگ نازار و گندم بار و غن گل ضماد
کند و اگر پارچه را بنیل ننگ کند و بر ناخن بچسبند و بالای آن چند روز بول کند بسیار نافع بود
استفاح اصصایع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسل
سوس گندم انگشتها را بشویند و اخیر را در شراب بچسبند و ضماد کنند طریق مفید در تغییر راجحه نعل
ارستین و سوس گندم اعضا تغییر راجحه نعل و ارستین بد بوی عرق باید که بعد از نفع تقویه خلط شسته
کند و آن گین خلط یا تبرید و سببین کند و از ریاضت و تعب خمر از نماید و نعل از آب نیگم بشویند
و در شب یا نانی بماند و طلای کا قورطلان نماید و مدت حمام فرمایند و از جماع و خوردن الگو
و سیر و خوردن و مانند آن احتراز کند و اگر این موضع متفوح شود اول بسر که و کلاب بشویند و بعد از آن
و دای که کور اطلاق کند عضو بیکه از تنش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد و سفید تخم مرغ و سیاهی
بماند و طلای گل ازنی طلا کند و اگر بسیار سوزد و آبله بافتد خصه کند و آبله از سوزن شکافند و مرهم
کافوری را استعمال نمایند و آبک آب رسیده را که ریخت بار بشویند و خشک کنند و دوام از آن بکلام
سوم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم لای نافع است و چون مال در روغن کهنجد و
جوشانده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکسوز از روی تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضو که از آب گرم

سوخته باشد ضما در دن بسیار فایده میکند و عضویکه از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همین
و هر مصل نیز نافع بود و اگر جلد از غسل بلاد محرق شود باید که اول جحامت باشد شرط کنند پس آن مصل
نهند طریق هشتم در جراحتات جحامت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که
از آنجا حفظ بردارند تا چیزی در آن نیفتد و از آنجا چنان بزدند که سیکه یک متصل شود اگر متصل نشود باید روخت
و اگر بر جراحت دوسه روز گذشته باشد باید که از چیزی خوش از آنجا نشد تا خون از آن جگانه شود بعد از آن
ببندند و اگر جراحت نایر باشد باید که در ور کند و اگر در آن چرک باشد پهن در و مجمل برشند و پهن
کنند و پنجه کهنه در آن کنند و هر مصل لسان سنگ استمال کنند و اگر جراحت ورم و قطع عصب و کسرخم
الم و خساد گوشت و نیز فایده دم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند
پس اگر ورم باشد علاج آن در او رام گفته شد و علاج قطع عصب نیست که از بوی سرد و آب سرد و اگر گرم
بگماهند از دو دوسه روز انصوا در روغن زیت نیگرم غرق کنند تا از حد ورم مین باشد بعد از آن
روغن گل و روغن اس بانک فریون بالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث
عصب را قطع کنند و روغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که خرقة بسره و گلاب کرده در جراحت کنند
تا خون بند شود و در جراحت میردات قویه طلا کنند و دم الاخون و پشم خرمگوش مانند آن بر آن
و به بندند و تا هفت روز فاده را بکنند و علاج کسرخم آنست که ضما و عدس ضما نمایند و اگر الم باشد
باید که تسکین الم از افیون و زبر البج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضما درگ کاسنی از بر ضما
نمایند و یا بآلت دور کنند و اگر زرف الم باشد در و صبر باشد قروح جراحت که متعجب شود از آنجا
گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد و خ و اگر آن چیز اندک باشد
علاج آن از سرکه و شراب ماه اسل قرحه را بشویند و پنجه کهنه را بر روغن گل تز کرده اندرون آن کنند و اگر
بسیار باشد از او بیه جاییم مرهم بندند که در قرابادین مذکور اند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد با تسکین

مرهم بدورسانند تشویش که پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان مانند آن در عضو جلد
 باید که از زنبور بیرون کنند و موم کنند رسائیده در آن کنند و اگر خار و انگین در اعضا رود و وازات بیرون
 نماند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن یا
 شق کردن احتیاج میشود بسوی دوائی نسی و دوائی مخدر مانند شراب افیون یا صورتی که
 باشد که اندام نرن پذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن پینه کهنه شراب کند و بنیافت
 بیامیزند و در آن پر کنند و یا جلاک خاکستر خوب الگو بشویند و یا باب دریا و اصحابون فرنیخ و توشاند
 بشویند و علاج خوب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند از آن مندل کنند و اگر مقصد نشود
 بشکافند و گوشت فاسد را زایل کنند بآهن یا باد و یا کاله داغ کنند و یا مرهم مدله نهند طریق هم
 در سقطه و ضربه سقطه است که شخصی چغزنی بنقذ و ضربه است که چیزی دیگر بر آن شخص نماند اگر
 تفرق اتصال و زوف دم و مانند آن نباشد باید که قصد از جانب مخالف کند و حجامت نماید و مثل
 منخات گل ارتمی اقا قیاق و رقی سر و صبر و ماش نقش کوفته خیمه باب آس ضما کند و اگر سبب دوم
 گرم و تب پیدا شود بعد از قصد نیدرم موم میائی باب گرم بخورد در روز چینی و فوهه اصنیح و طین
 مخموم و لک متقی همراه آب نخورد بخورد و گاو زبان با شربت سید قنداب عرق گاو زبان ماضع
 بود و ضما و قفل ضما کند و ماش وارد نخورد و عدس زردی برضیه شیر شست خدا سازد و اگر شست
 و شراب پرینز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت فوربای چوبه مرغ باش مناسب و اگر ضربه و سقطه بر سر
 بعد از قصد تنقیه صفر کند و سر که گلاب و روغن گل را بر سر مالد و طلای آس طلا کنند و اگر سبب به نفت ادم
 حادث شود علاج نفت ادم کنند و روغن دیو دارند تا لیف حکیم علی برای ضربه و سقطه اندام جراحات
 بی تطبیق است و اگر کسی را نماز یا نه زده باشند باید که اعضای او کک کند و خرما کتان جلا
 ماب سرد کرده تهنه و مرهم سفید آید کند و بهتر است که پوست گوشت و فیکه را زوده باشند

گرم گرم بر موضع ضرب نهند کسر تفرق الاتصال بود که با تخوان حادث شود اگر تخوان پاره شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بکلیت یکشند و تخوان را برابر کنند و از عصاره
موضع کسر را تا باطلی او بنهند و از عصاره دیگر از موضع کسر با سفلی آن و بالای آن جیبار بنهند بعد آن
فصد اسپالی کنند و شوربای مرغ بنهند و کینثقال گل ارغنی و نیم مثقال مویزهای با جلاب بنهند و عصاره
رانا سه روز و آنخند مگر آنکه از بسقن آن در دشت بد و خارش پیدا شود بکشاید و اگر گرم بر آن زینند
و بعد از یک ساعت باز عصاره در گلاب سرکه و روغن گل تر کرده بر بندند و ضماد عدس ضما کنند و
غذای از پنجه بر سر و تخم مرغ خورند و اگر با کسر هم باشد صندان آب کشینیز و آب کانی نیز و طلای زرد طلا کنند
و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخون و کند ریائیده بر آن باشند و زرد صبر هم استعمال کنند
و اگر با کسر هم باشد باید که تسکین الیم بدانچه در جراحت مذکور شد نماید و تقهید و صلابت که
انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سر بآن بنهند و از زرافه حکم بنهند و اگر کهنه باشد پس
که از شحم و امخاخ و ادیان قویطیات ملایم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که
مفصل را بکلیت بر جا آورد بعد از آن تسکین درد و نازک ورم کند و فی آنست که مفصل
از جای خود بیرون نیاید و سن عبارت است از او فیکیمه تخوان و گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاسحق شود بی آنکه مفصل از جای خود بگردد و علاج همه آنست که عضو را بر قوت نماید
و طلای منخاش طلا کنند و اگر آن ورم باشد فصد کنند و ضمادیکه در ضرب گدشت ضما کنند مقام
در تدریس موم مشروب و ملذوعه که مشهورند آن برد محل است محل اول در موم مشروب یا مشروب
انچه مشهور نباشد و یا آنچه بر بعضی اظهار آن نماید علاج آن از تدریس کلی کنند و آن نیست که اگر هم از جمله
مشروب است در حالتیکه اندک تیسر محسوس شود و میاید که از آب نیگرم و روغن کنجد کرفنی کند بعد از آن
شیر گاوی و روغن گاو خورند و اگر تیسر و روغن قی کنند نیز ترا و است و منع خواب تا یکروز لازم است

پس اگر گرم است و این از حرارت معده و اما گوشه خشک و دهن معلوم میشود در صورت
 لعاب سبغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب بطبع بندهی و مانند آن هر کدام
 که باشد بر برف سرد کنند و بدنند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و اشح بیاشانند و حوالی دل و جگر
 اضافه بارده ضما و کنند و پارچه گلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بار دست و این از جیبی
 و سردی بدن و عرق سرد و نقل اعضا معلوم میشود در صورت نیز بخورد دریافت این عوارض مکرر
 می کنند و شراب کهنه و شتر دلیوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دار المسک و مفرح حار و پیاز
 سیر و جدار و خبطاناد حلیت و مانند آن باید داد و چون مخلصه کیشقال برای موم مشروب دهنده کافی
 بود طریق استعمال آن اینست که کیشقال از وی نیکوب کنند و در نیم پارچه آب جوشانند تا به نیمه اید صاف
 کنند و دو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و یکم بیاشانند و غذا اگر شیر گاو پخته بر بندد
 اثر سم هر عضو یکدیگر داده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلا اگر از ضرر جگر معلوم شود او و بیرون
 بیکار بر بندد و اگر کبده شود سهیل نرم بعل آرد و علی بن القیاس شوربای مرغ خورد و روغن یا سبغون روغن
 زنگس روغن گل مانند آن بر دل بگذراند و اگر کبده باشد همانوقت قدری بالائز جای که
 برگزیده باشد سخت بر بندد تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کند یا داغ دهد یا حجامت
 با شرط کند یا زود چسباند و باید که محل زخم را بکشد بعد از آنکه باد و بی تریاقیه مضمض نموده باشد یا مضمض
 بس که روغن گل کرده باشد یا بچه بکشد و این بهترین است باید که شخص که میگذراند تا تابا باشد و زخم را مندل است
 نبرد و زخوری بریان نموده بخان گرم بگافند و در موضع زخم بندند جذب میکند و او بی صفا بر شمشل
 پنجال کبوتر و خاکسب و سبغون زرد و نوم و پیاز و گوگرد بار که عمل آنجسته ضما کند و همه را در نیاب
 قویت باید که بر موضع گزیده را بگذارد تا رنگی پسند که عمل نمایند و در وقت آن خم نانج که مفسر کرده باشد و خم
 لیمو و خم ترنج نبات مفید است و آنچه در جمیع قسم با نخاصیت نافع است فاو در هر دو از جیل دریای و

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مخموم شرو و دیلوس علاج است جودت تریاق است
 که بیدم بخورد و خروس دهد و مار و یا یکی از هوم قنار بر وسط کفند اگر خروس نمیرد تریاق نیک با قوت
 و بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و شرو دیلوس سحر است لهذا سحران نوشته نشد مگر مردان
 که از اطراف می آرند آن هم فایده میکند قدر شربت تریاق فاروق درگزیدن مار و سنگ یوانه نیمقال است
 و درگزیدن عقرب بیدم و درگزیدن زنجبدر انگلی نیم با سر که و قدر شربت شرو دیلوس قدر زیاده از
 تریاق فاروق است و قصد مادی که در بدن هم منتشر شده باشد جایز نیست و اگر غشی افتد بعلج غشی
 مشغول شوند و تقویت اعضای ریه نمایند و از جمله سوم شرو و پوره اقیون است علاج خاص آن
 قی کردن است از آب شبت و ترب عمل نمک بندی پس شوروغن خوردن دهند و آبیکه فلوس پس
 در آن جوشانیده گش را انداخته باشند قی سهولت آرد و چون یکرام کونین بید بخیر در آب ساییده بنویسند
 ضرر نیست اقیون دو میکند قی هم آرد و همچنین نوشیدن فادر هر فادره عظیم دارد پس شراب گفته که
 در آن خنید ستر و دار صنی انداخته باشند مفید بود و حلیت و تریاق فاروق و مانند آن که در زیر
 کلی گذشت مفید بود همچنین است علاج در پوره و دیگرادید مندره و هم دیگر استعول کوفته است علاج
 خاص آن قی کردن است باینگرم و شهد و شبت و نمک پوره از می پس اذنان ندوی بیضیمبر
 با قطن نمک بند و شراب صرف خورد و حلیت شراب سنین نیز مفید بود و قنداشور یا می چرب
 سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطرح شبت و شرب عمل بوق و اگر حج
 خاص شود سقوف طین بر روغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین است علاج شکرک و زرق
 و این هندوستان در علاج زرق مصدق است خوردن پسته میکند صحبت می یابند و هم دیگر زنگار
 است علاج آن قی کردن است بزرگ بر جوهر و خجاری و پسته پس آب نیخ و آبش جو شیر و
 روغن و اجابات خوردند و شورابی چینی است علاج نورده در همان مصداق است

وسم دیگر بلا در است یعنی سیاهه علاج خاص آن قی کردنست از روغن کنجد و آب نیکرم پس از آن
 چیزهای سرد تر مانند شیر و روغن و اش جو دند و روغن نقشه و روغن بادام کجا بریزد و کنجد و آب جمل دریا
 نیز مفید بود و گویند فاذیر آن مغز جوز است و دیگر حسب السلاطین یعنی جمال گوشت است علاج خاص
 آن قی کردنست از شیر و روغن زرد و بعد از آن روغن و اشیا می بارده قابضه خوردن است وسم دیگر
 کحات سیاهه است یعنی کنهیی علاج خاص آن قی کردنست با آب پودینه و همچنین بعد از آن شراب
 خوردن و تناول معاینه حاره مانند کونی مفید است و تریاق را بعد نیز نافع است وسم دیگر شیور معمول
 یعنی کباب گوشتهای پنجه که در صین گرمی مفرطان بپوشند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد علاج
 خاص آن قی کردن است با نیکرم و نمک لعنه آن کچین سفرطی و مقویات معدود و در اول مسک بخورد
 و گل محتوم نیز مفید بود وسم دیگر شیر فاسد است و علاج خاص آن قی کردنست با نیکرم و شهد
 روغن کنجد و نمک پس از آن جوارش مصطک و جوارش عود با شراب و خوردن اگر شیر در معدیه
 باشد علامت آن غشی سوخ سرد و زرد بود علاج آن خوردن مثقالی از پیرایه حیوانات با سرکه
 که نه خصوصاً پیرایه خرگوش یا بچرم پودینه محل دریم در سوم ملذوم و عرق و فوم و فوم و فوم و فوم
 مار است آن اقسام می باشد علاج گردیدن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خوردن
 بستن و ادویه جذابه ضما در کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلیت با شراب
 خوردن همچنین شیر و یا شراب بسیار نوشیدن بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو که نه نوشیدن
 مفید بود و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع است و پیرایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه
 مزوج با آب خوردن و خوردن آب نیل بقدریک مطلق و بستن جرم آن از جرب است و در میان
 نشستن مفید بود و شور با می تضاد نافع است همچنین ضما در کردن ضفاح که شکل آن دوپاره کرده است
 نیز نافع است و عقرب نیز اقسام است علاج گردیدن آن بعد از تدریس کلی شیر و شراب و دو

از سر خماد کند و عقرب را بکوبد بنهد یا حلیت و شیر کبریت و نمک بکوبد بدان طلا کند و نیز گویند
 اگر موش و ضفدع زنده را بگیرد و بدو نیم کند و بدان موضع بند عقید بود و تریاق از نیشقان با کلاب
 عرق گاویان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع مسح عقرب و ضماذنا جیل در بامی
 گزیده عقاربافع الم آن است در ساعت بندی بندی را چون در دهن خاند و ضماذنا کند عقید
 و تخیر موم از برای گزیدن عقرب مجربات بعضی اجناس است از بنور علاج گزیدن آن باب خطمی
 کل مدنی کافور با سرکه ضماذنا کند و گل با سرکه کنده گاوی باله و یادرق کنی طلا کند و تبرید شرب و ضماذنا
 نافع بود و ضماذنا جیل دریای افعالم است در ساعت و همین است علاج کس و عسل و موم پرورار
 چون کس با سرکه باقی را بر موضع گزیده باله در در ساعت کن گرداند غمگسوت علاج گزیدن
 آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شرب صرف نوشیدن و رسوت و روغن گل طلا کردن
 ضرر یا علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاوی طلا کند و چون او را بکوبد بر موضع گزیده او بند عقید
 بود و اگر خانور هزار پایه و مانند آن بر عضوی پس پد پای باونشهای او در گوشت فرورد و بنور
 شود و سیار اسایده ضماذنا کنه شقایب و چون زرد و نطویل پوست بخیر کرد در من جنطیا با مام و اصل
 بخورد عقید بود شیر و پلنگ بوز نه جراحت چنگال این حیوانات را بزرد و طلا باید بعد از آن
 با سرکه خالص ویدیس از آن زنگار و چرک نقره و تو بال من روغن گل باله گزیدن آدمی
 علاج آن آرد با قلا و سرکه با نخی با دیان شه صاف با پیاز و شهد با خاکستر خوب انگور و سرکه طلا
 کند و اگر موم شود مردانگ روغن گل میه موم مرم سازند و ضماذنا کند و همین است علاج گزیدن
 چار پایان دیگر گزیدن گز گز سگ خیر و یوانه در آن موضع سرکه بالند و بوره ارسی را با
 سرکه طلا کند یا پیاز و نمک با قلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند گزیدن سگ و لو
 خلاصت سگ یوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گزید و چشم او سرخ بود و افتادگی

باز در وقت
 عقرب
 حلیت
 شیر
 کبریت
 نمک
 بکوبد
 بدان
 طلا
 کند
 و
 نیز
 گویند
 اگر
 موش
 و
 ضفدع
 زنده
 را
 بگیرد
 و
 بدو
 نیم
 کند
 و
 بدان
 موضع
 بند
 عقید
 بود
 و
 تریاق
 از
 نیشقان
 با
 کلاب
 عرق
 گاویان
 گیلانی
 و
 شربت
 انار
 بخورد
 و
 قدری
 بر
 موضع
 مسح
 عقرب
 و
 ضماذنا
 جیل
 در
 بامی
 گزیده
 عقاربافع
 الم
 آن
 است
 در
 ساعت
 بندی
 بندی
 را
 چون
 در
 دهن
 خاند
 و
 ضماذنا
 کند
 عقید
 و
 تخیر
 موم
 از
 برای
 گزیدن
 عقرب
 مجربات
 بعضی
 اجناس
 است
 از
 بنور
 علاج
 گزیدن
 آن
 باب
 خطمی
 کل
 مدنی
 کافور
 با
 سرکه
 ضماذنا
 کند
 و
 گل
 با
 سرکه
 کنده
 گاوی
 باله
 و
 یادرق
 کنی
 طلا
 کند
 و
 تبرید
 شرب
 و
 ضماذنا
 نافع
 بود
 و
 ضماذنا
 جیل
 دریای
 افعالم
 است
 در
 ساعت
 و
 همین
 است
 علاج
 کس
 و
 عسل
 و
 موم
 پرورار
 چون
 کس
 با
 سرکه
 باقی
 را
 بر
 موضع
 گزیده
 باله
 در
 در
 ساعت
 کن
 گرداند
 غمگسوت
 علاج
 گزیدن
 آن
 تریاق
 فاروق
 را
 خوردن
 و
 شونیز
 با
 شرب
 صرف
 نوشیدن
 و
 رسوت
 و
 روغن
 گل
 طلا
 کردن
 ضرر
 یا
 علاج
 گزیدن
 آن
 از
 سرکه
 و
 روغن
 ماده
 گاوی
 طلا
 کند
 و
 چون
 او
 را
 بکوبد
 بر
 موضع
 گزیده
 او
 بند
 عقید
 بود
 و
 اگر
 خانور
 هزار
 پایه
 و
 مانند
 آن
 بر
 عضوی
 پس
 پد
 پای
 با
 اونشهای
 او
 در
 گوشت
 فرورد
 و
 بنور
 شود
 و
 سیار
 اسایده
 ضماذنا
 کنه
 شقایب
 و
 چون
 زرد
 و
 نطویل
 پوست
 بخیر
 کرد
 در
 من
 جنطیا
 با
 مام
 و
 اصل
 بخورد
 عقید
 بود
 شیر
 و
 پلنگ
 بوز
 نه
 جراحت
 چنگال
 این
 حیوانات
 را
 بزرد
 و
 طلا
 باید
 بعد
 از
 آن
 با
 سرکه
 خالص
 ویدیس
 از
 آن
 زنگار
 و
 چرک
 نقره
 و
 تو
 بال
 من
 روغن
 گل
 باله
 گزیدن
 آدمی
 علاج
 آن
 آرد
 با
 قلا
 و
 سرکه
 با
 نخی
 با
 دیان
 شه
 صاف
 با
 پیاز
 و
 شهد
 با
 خاکستر
 خوب
 انگور
 و
 سرکه
 طلا
 کند
 و
 اگر
 موم
 شود
 مردانگ
 روغن
 گل
 میه
 موم
 مرم
 سازند
 و
 ضماذنا
 کند
 و
 همین
 است
 علاج
 گزیدن
 چار
 پایان
 دیگر
 گزیدن
 گز
 گز
 سگ
 خیر
 و
 یوانه
 در
 آن
 موضع
 سرکه
 بالند
 و
 بوره
 ارسی
 را
 با
 سرکه
 طلا
 کند
 یا
 پیاز
 و
 نمک
 با
 قلا
 و
 بادام
 تلخ
 را
 بکوبند
 و
 با
 عسل
 سفید
 طلا
 کنند
 گزیدن
 سگ
 و
 لو
 خلاصت
 سگ
 یوانه
 آنست
 که
 گرسنه
 و
 تشنه
 باشد
 و
 از
 آب
 گزید
 و
 چشم
 او
 سرخ
 بود
 و
 افتادگی

گوش قمر برامگی پشت گرفتگی اواز باشد و چون مستان راه رو و پیر که رسد حمله کند و سگانی
 از و بگنیزند و گزیده سگ یوانه را بعد از یک هفته و بعضی را از شش ماه حالتی مثل میوانگی حادث شود
 و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب نمیدمی ترسد و اگر کسی این شخص بگردد و یا کسی پس مانده
 طعام و آب اورا بخورد و او را نیز زمین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ یوانه
 آلوده کرده پیش سگ غیر یوانه بیندازد اگر نخورد علامت گردید سگ یوانه است همچنین اخروٹ را
 بکوبند و یک شب بزخم بندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و میبرد علامت گردید
 سگ یوانه است علاج آن بعد از تدریج کلی جراحت را تا بهبود روزی تمام شدن نهند و خروس
 بندند و ادویه جذابه را تمام کنند و نمک ترا تیزک آب چقدر و بول انسان و خاکستر تاک با سگ
 میسند و طلا نمایند جذب می میکند پس از آن مراهم کالاشل مرهم زنگار نهند و این تدریج در ابتدا
 اما چون بگفته بگردد اگر استلا خون است قصد باید کرد و تقویه سودا بعد از نفضی کر باید نمود و ما
 باید داد و تقویت اعصابی ریشه از واجبات است و در قلعج و ترطیب نند صاحب بالی خوب است
 و غذای چرب گوشت مرغ و بزغال فریه خورد و شیر و شراب گفته نوشند و آب این تابش است و
 از جماع و خوردن ترشی با و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او میسر و پیاز باید کرد و
 حیلۀ نمایند که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون طرف آب پوست گفتار باشد از خوردن آن
 احتیاط نمیکند و بدستور طریقی که از جلد سگ یوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
 و شراب مزوج باب نیگرم بسیار نافع است در آن کم نشستن قبول کردن در آن بسیار مفید است و
 پیسیر مایه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر کاک تب دیده بکدام نوشادر در دهم بار یک سینه و در نیم
 آب بیندازند و یک صلیان در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورد بسیار نافع
 مگر آنچه شخصی بهتر رسیده و اگر نبات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه حبت طبع نماید فایده میکند

مسی که نبات مشهور است بقدریکتوله در آب سائیده دهند موجب نجات است و خطبایان و شومیر
 درین باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از سیاز در علاج سنگ یوانه هیچ چیز نیافتم طریق
 آن آنست که نیم من سیاز را آب گرفته در سه شب از روز یا شامند و درین سر و منی بار غن بخشند
 و کد و مفید بود و اگر جگر سنگ یوانه را بر موضع گردن او بند یاریان کند و بخوردن در سردار
 و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و درین است علاج گرگ یوانه و شغال یوانه و
 دیوانه و راسوی دیوانه و روباہ دیوانه گردیدن گرگ یوانه بود نیم با شونیر و کبیر
 نهاد سازند و اگر بود نیم شک در آب پودینه بنر سائیده موضع خضم کند تا روزی میشود گردیدن اسواج
 آن سیر و سیاز خورد و دو صماد سازد و پاکر سینه و اخیر خام را صماد کند و شراب خورد و اگر پوست اسورا
 بکند و بر آن موضع بندد در اساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکب و آن مثل بریک میل و
 دور فیک و یک مقام است میل به اندر اصول تراکیب خیابان به ثبوت پیوسته که هر گاه در معالجه
 از دوائی مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب جوع نکند و چنین از قبیل الاجزاء کار بر آید که بیشتر
 متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیبات آن متضمن بود طریق است طریق اول
 مورد اجماع ترکیب آن هشت است اول آنکه دوا مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
 با صلاح او حاجت تبرکیت چنانچه با تقوینا کثیر امی آمیزند و نیم آنکه طعم دوا تلخ باشد بحسب
 اصلاح طعم آن محتاج تبرکیت از چون با صبر نبات و عمل مزوج میکنند سیوم آنکه بوی دوا
 بد باشد برفیق و ضرورت ترکیب دماند آنکه یا منتر فلوس عرق گل یار سیازند چهارم آنکه
 دو اضعیف القوه است بنابر قوت او متوجه تبرکیت گردد مثل احتلاط تریبار خبیل وقت
 اسهال خلط غلیظ تخم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بنا بر اخصاف قوت دوا
 با متراج احتیاج افتد چنانچه خلط صغیر یا شیاف رنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس هر گاه در

بطریق نفوذ سازد مخلوط نماید چون ترکیب سخن بلسان با موم مقوم آنکه دو بطریق نفوذ دست پس
 بیامیزند بجز یکد و اورا سرخ نفوذ نماید نیز از تخصیص بعضوی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا
 با تخصیص بعضو مخصوص چون خلط سرکه بادویه طحال یا بدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن
 زعفران در قرص کا قورسبب تخصیص او با قلب ششم آنکه مرض مرکب است پس در وایکه مقابل
 مرض مرکب باید یافته نشود لهذا حاجت ترکیب دوی میباشد مانند ترکیب بت بزوری در جیست
 مرکب و یا آنکه ماده مرض مرکب است بی ایام دو که مقابل هر دو ماده مرض باشد از جهت محتاج ترکیب نیم
 و یا آنکه دوا می ایام الا آنکه هر دو قوت دو مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دوا قوی است
 و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و روح ضعیف دارد پس می آید بدان دو که تحلیل از
 روح از قوی سازد یا آنکه قوت یکی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و مقابل آن دوا هم
 لهذا مضطر ترکیب نیم چنانچه خلط کا فور با ما شمشیر درل بنا بر قوت تبرید مارا شعیر طریق دوم در
 مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب می است بر دو فرسخ فرسخ اول در معرفت مقدار شربت
 دوائی مرکب پس آنکه هر گاه اراده نامی که ترکیب می دوا را پس گوییم نسبت مقدار شربت هر یک دوا
 بطرف مقدار شربت دوائی دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دوا بسوی غرض خود از دوا
 دیگر پس اگر غرض هر یک و ایکیان است بگیز از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که تمام
 عدد او به باشد خواه مقدار شربت هر یک و برابر باشد خواه مختلف مثلا دوا چهار است پس نسبت
 مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط تصدق ضرورت بطرف ترکیب نیم
 تر بد و صبر و شحم خنط داعی باشد و نیز غرض اسهال مساویست پس از هر واحد از چهار شربت گیزد و اگر
 مختلف باشند از حدس سای خود مقدار احتیاج هر یک و امقر نماید پس در شربت هر واحد موافق حاجت
 خویش باید گرفت مثلا اگر حاجت یکی احتیاج زیاد است مقدار شربت آن زیاد بگیزد و چنانچه حاجت

در ترکیب نیم
 دوا هر یک
 نسبت
 دوا

کم است قدرش نسبت آن کم بگیرند یعنی از ترید غرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و از دیگران
کم است وزن آن کم بگیرند و علی بن القیاس فرسخ دوم در دانستن درجه و دایمی مرکب او است
که جزای حاره و بارده در مفردات جمع نمایند و اقل از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزای بارده و دو
قسمت سازند پس آن درجه مرکب باشد مثلاً از دوی حار در درجه دوم و حار در درجه بیوم ترکیب
دویم پس حار درجه دوم سه جزو حار و یک یله در حار در درجه بیوم چهار جزو حار و یک یله در حار است پس سنت
جزو از حار و دو جزو از بار و جمع کردیم هر گاه دو بار در از نصف حار ساقط نمودیم پنج جزو حار باقی ماند
و از بار دو و دو قسمت کردیم دویم درجه بر آمد پس کبی دویم درجه حار شد و این قاعده در رطوبت و
یوست است اگر اینها دوی معتدل باشد پس اجزای حاره و بارده او در حساب شمرده نشود و در قسمت
مخوشه و مثلاً در چهارده که یکی درجه اول و دوم در درجه دوم و سوم در درجه سوم حار است و دوی چهارم
معتدل است پس بحسب قاعده مقرر شده اجزای حار و شش یله شد و سه را از نه ساقط ساختیم شش
باقیمانده و دوی چهار است شش برابر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل
شد پس مرکب وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشد و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن گیر
باشد بگیرند و کمتر آن نماند و درجه آن بموجب قاعده بالا برابرند اعتباراً به است که بعضی مفردات
در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایامی و فوفا و یا قصبه و یا سراج فقیر پس اگر این اصل از آن یک
در کند منفعت آن باطل میشود یا بدل سازد نفع او ناقص میشود و فقیح دوم در مرکبها
یعنی قرابادین آن متضمن ریست و پنج طریق است طریق اول ترکیب لغیله نرین از درجه
برای درم حار شد مفید است صفت آن که درجه نیشه خطی است حاجت گرفته در آب جوشان
چون سوم حصه سوز و صاف نموده در آب کن نشیند و مثل آنرا سائیده بماند که در آب نعل کشیدی

این دوی چهارم است
و در حار و بارده
و در حار و بارده
و در حار و بارده

در سمرقند و گوش که از بخار عارض شود بر وقت قوت معده کند و بواسطه سردی و سردی بود صفت آن
 پوست بیلکه زرد پوست بیلکه کالی بیلکه سیاه آله پوست بیلکه کشنی خشک مقشر مساوی کوفته پخته بروغن
 بادام یا گاوچربی پخته چندان عمل بر صورتیاری نماید و اگر خواهند که در یک یا زدن روغن بادام اولی بود
 و بعضی کشنی را بر مجموع ادویه گرفته اند هرگاه که بیش از زیاده طلب است در پنجین کیلوزن زیاده
 شربت از دو مثقال شش مثال و اگر کشنی داخل کنند بجهت نفع اطریقی صغیر است و بعد از دو ماه
 استعمال نماید اطریقی کشنی برای سرعت انزال و کشادگی برای بول و منی نافع است **صفت**
 آن پوست بیلکه زرد بیلکه سیاه پوست بیلکه منقی هر یک و درم کشنی خشک چهار درم و نیم کوفته
 بروغن بادام چرب کرده بکشش و از زده درم نبات سفید است چهار درم بقوام آرد شیرینی درم
 انکیاب پوست خشک شش برادر و حار گوش سفید است صفت آن پوست خشک شش **صفت**
 گل خطمی گل بنفشه حب کار در شیر ماده گاو و موافق حاجت جوشانیده بماء آن گیرند انکیاب
 برای دوی و طنین سفید است صفت آن شبت زگل انکیاب بپزند مساوی در آب جوشانیده
 گوش به بخار آن بردارند انکیاب سفینیز برای ختم نافع است صفت آن شونیز خردل شمل
 پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن بپزنی رسانند و آب ترا صاف نموده بر بینی تطول کنند
 طریق دوم در حرمت البهار الفارسی و التازی یا شویب برای صداع و حمیات و معود بخار
 نافع است صفت آن عناب ثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدم بسوس گندم
 چهار دام برگ کنار با و آثار در ده تا آب بپوشانند چون هم حصه بسوزد صاف نموده یا شویب نماید و عرض
 بسوس گندم گاهی بویخوردند شمل بشود بر شش حاجت زکام و ظلمت چشم و زلزله و دوار و طنین
 و فالج و صرع و عیبه و سبات سهری و نسیان و مایخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مغرور و بیا
 و صفت اعصاب و استرخای لثه و بلاد ذین بحر نم و سیلان لعاب تری دم و قویج و مخص **صفت**

و کبد و سده و ضعف کبد و انواع استقا و سرعت انزال مفید و آدامان او بعد از انزال بمن نهد
 از مضاروی و در قلع حمیات عینیه و سعال نافع و فاو زهر سموم است و قوتش تا پنجاه سال می ماند
 فلفل سیاه فلفل سفید زرد بلنج سفید سیریک است مثقال افیون مصری و دو مثقال عنبران چغقال
 سنبل عاقر قرحا فرقیون از سیریک مثقال ادویه جدا جدا یکو بند و آید از ان وزن نماید و با غسل
 حاصل سه وزن ادویه بسیر شد و سه ماه در بود از قدر شربت از یکدا گشت تا نیم مثقال بر دو حشم
 برای روز نوره و سبیل جرب یا ض و ناخنه و سلاق و دهمه مفید صفت آن کما می بینی مشمول
 پوست طبله زرد نیل زرد چوب از سیریک پنجم دار فلفل امیران از سیریک در نیم مانه بیست
 یکدم کوفته و نیمه بست روز در آب بخوره پرورده در سایه خشک کند و دیگر کوفته و پخته
 استعمال نمایند باوق البر و حرقت بول قرصه کرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد
 صفت آن مغز تخم خر بوزه ده دم مغز تخم خیار پنجم مغز تخم کدو زرد بلنج زرقه تخم خطمی مغز
 بادام مقشر کثیر انشاسته رب السوسن شخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از سیریک و دم کوبند و در
 بناوق سازند قدر شربت سه درم طریق سیوم در حرقت التما و تریاق از لجه که تریاق
 نیز گویند در آخر دو م گرم و خشک است و تا دو سال قوت او می ماند و بعد چهار روز استعمال کنند مطلق
 غایب و اصلاح عظیم کبد و طحال میکند و متع شده بود و برای سم مار و عقرب و غبک است و جمع جانوران
 گزنده زهرناک سموم مشروب و صرع و خفقان قوینج و امراض بارده نافع است و در افضول
 که بسبب و دت باشد میکند و سهیل ولادت و اخراج جنین میت می سازد لکن مورت صیاع و دمه
 و صلح آن شیره تخم زرد صفت آن حبه انار خبطیا ناروی مرهقات زرد و نطویل اجزاء سیرکی
 مساوی الوزن کوفته نیمه بروغن گاو چرب کند و با غسل مصفی سه وزن ادویه بیشتره معمول
 شربتی از ان چهار دانگ کیمقال با یکم و گفته اند که بعضی اطباء بعضی مرصافی قسط تلخ و اصلاح کرده

شیخ یمن گفته که بعضی اطباء بعضی زراوند طولی را وندم حرج میکنند و این اقوی است و صندبار
 حکایت کرد که در نسخه زعفران یکجز را جزاء اربعین تریاق زیاده کرده یا قوی تریاق گل مخوم
 بهت سموم نافعست خاصیت اوست که چون سموم بخورد قوی آرد و اگر قوی نیارد دلیل آن باشد
 که سم نخورده است صفت آن گل مخوم حب لغار ابرسا مساوی الوزن کوفته پخته بر خون گاو چرب
 کنند و با غسل سفید شده وزن ادویه سیر شد قدر شربت یکدم و پیش و پس غنغنه اتوان داد تیراب
 فاروقی برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هترده ماشه زاک نشسته
 کسین و از ده ماشه همه را یکجوب کرده در قرح و نبق باتش ملائم بکند و باید که دهن قرح گل حکمت
 کنند و هرگاه بخار سخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الحیم التاری
 جاجیبین کلکین است قوت او تا چهار سال با قیست و در آخر دوم گرم و خشک معوی معده و دماغ
 و مجفف رطوبات غریبه معده و جهت بزرگین و فضول بارده اوفق و جهت در مفاصل و نقوه
 و فاج و قفیت ننگ کرده و منانه و عسر البعل مفید و قندی و شکری که اثر در فارسی گلکند و گلشکر
 گویند قوتش تا دو سال با قیست در اول دوم گرم و در بیوست معتدل بعد از غذا مانع صعود بخاره
 برباغ و جهت ابتدائی سواست چون نافع و هر دو قسم گلکند را چون بچوشانند و صاف نمایند قوی
 شربت و در کمر میشود و آب طبع او باید که باش مثل او باشد و چندان بچوشانند تا ثلث سید صفت
 آن برگ گل سرخ یکا را شهبه شده آثار سرد را در ظرفی کرده کف مال نماید که خوب نتیجه شود بعد از آن
 چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب ختن گلکند شکری اگر لطیف تر خواهند بجای شکر قند
 کنند قدر شربش در مطبوخ تا چهارده مثقال از جوش چهار مثقال جوارش آن طبع معده و دل را
 قوت دهد و اشتها آورد و حرارت کبدر را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده را اصلاح
 آرد صفت آن شیر آمله منقی دو اوزه مثقال طبایر سفید سماق منقی گل سرخ زرشک منقی

یاد برنجوب پوست بر وزن پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرگوشه منقش از هر یک دو مثقال
 مرور بیدمانسته چهار دانگ عنبر شهربابق طلا و ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید یک مثقال
 از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عمو و شیرین ففتوت معده و ازاله
 رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقلیین در چینی زنجبیل دار قفل زعفران از هر یک دو مثقال
 قرفل از هر یک نیم درم بکوبند و با سسل سه وزن ادویه بدستور شربت یک مثقال جوارش کوفی
 که از امجون کوفی نیز گویند برای برودت معده و جنمای حامض برودت ایشان و تقویت
 قیله نافع است صفت آن زیره کرمانی در بنچاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
 در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک است درم بوره از منی پنجاه گرم کوفته و چغندر با عمل سفید مصلی
 سه وزن ادویه بدستور مقدر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطلک برای
 برودت معده و جگر در بیاغ و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطلک سه مثقال کوفته دریم
 شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آرنده و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم طریق پنجم در حر و الحاق
 الهمله حسب ابن حارس تهرای بلغمی در دهای طبعی را بر بر و هتق سفید و سیاه را بکشته شربت
 زایل کند و اگر با جدر موده اند که وال با و عجم مر حوم بجهت هتق احتمال میفرمودند بسیار نفع میکند
 درین باب عیال ندارد صفت آن بیلندر دلیله سیاه صبر انزوت سکنجبین مثل شحم خنظل از هر یک
 پنج جزو خردل صغیر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک و می از هر یک یک جزو مثل سکنج را در آب
 گندنا صکنند و در طاس روغن در آفتاب بگندارند و باقی ادویه را کوفته نخته با میترند و صفت
 فلفل بنیدند و هر مادا یک مثقال تناول کنند و طعام زیر بیاغ خوردند حسب اقیمونی برای اخراج
 مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن اقیمونی دو درم عارقیون تریب سفید مجوف
 خراشیده در روغن گاوپرب نموده اسطوخودوس بقیاج فستق بر یک درمی بکوبند و با

بادویان بسرشدند به کثیرت است حب فیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
 گوئند کثیرا جمله مساوی همه ساییده در آب کوکنار بقدر دانه موخته چهار سازند و بخورند حب ابرج
 جهت صداع مزمن صرع و سکنه و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای برقیه از فضول
 و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب را چینی عود بلسان حب بلسان بیله مصطکی
 اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر قوطری هشت ماشه کوفته و پیخته سفوف سازند و بگیرند
 ازین سفوف دودم تربسند مجوف خراشیده دودم حب انیل غارقیون افیون از هر یک
 یکدرم تخم حنظل نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته و پیخته بایا دیان چهار سازند خراک پاکتوله
 حب بنفشه اخلاط غلیظه از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس لغایت نافع باشد و امراض
 چشم و سینه و صفرا رفع کند صفت آن بنفشه تربدرب السوس ورق گلبرخ از هر یک یکدرم
 سفوف بیا غارقیون از هر یک یکدرم کوفته و پیخته بایا زهر شسته چهار سازند جمله کثیرت است حب
 تخم خشخاش برای نزله و سرقرزلی نافع است صفت آن تخم خشخاش کثیرا صمغ عربی
 نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار صبا جت حب بسته در دهن فرو گیرند حب دانه ترندی
 برای سرعت انزال لغایت مجرب آزموده است صفت آن بگیرند دانه ترندی چهار
 روز در آب بخیسانند و پوست آنرا دور کنند و مترازا بدو چندان قند بگویند و چهار بندند بقدر خود
 و دو حبه رند حب پیچ برای بدام از جربانست صفت آن زریق سنبل انباراز
 هر یک یکدرم کندرشش درم را و ز چینی سه درم صمغ عربی دودم زریق را در آب لیو قیل
 کنند و باقی ادویه کوفته و پیخته در مراره گو سفند سرشته حب مقدار مونگ بند نزدیک حب صباح
 و یکبشام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است صفت آن
 پوست بیض مرغ سوخته سندروس شیطرح هندی از هر یک پنج ماشه نوشاد پنج مرغ کوفته

یخچه مثل فندق چهار سازند شربت پنج شش حب سورنجان بجهت دفع مفاصل و عنق النساء
 و دیگر امراض نافست صفت آن سورنجان مصری تر بد سفید خوب تراشیده از هر یک یک مثقال
 صبر سقوطری درمی حب النيل غار لقون نرم سفید انیسون از هر یک نیم درم مقل ازرق مصطک رو
 هر یک انگلی بکوبند و باب کرض چهار سازند و این یک شربت است حب شبیار در دهنده انام
 بود و قوت باصره دید و در دسرفه تاریخی چشم سرد صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست بلبله
 زرد درق گلشن مصطلک تر بد سفید از هر یک یک درم سفونیا کثیر از هر یک یک درم کوفته پسته پسته با دو بیان
 سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخور مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کباب مساوی
 بکوبند و غسل حب حاجت سرشته حب سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بر صفت
 آن کافور مشک یک یکدانه یک طباشیر سفید نیم درم گلشن صندل سفید بلبله از هر یک دو درم
 فوفل کباب هر یک یک درم کوفته و پخته بگللاب حب در کار سرشته حب سازند و اگر درین حب قرض
 خونمان عاقره را از هر یک یک درم یا میزند برای نخریکه سبب و عموم انسان باشد مفید خواهد بود
 حب گل پسته برای اکثر قسام سرفه مجرب است صفت آن گل پسته بلبله مساوی کوفته
 و پخته در آب ادک سرشته حب بقدر موندگ بسته در دهن نگهدارند حب گیر جهت آخره
 و سل و تجلیل مواد چشم مفید است صفت آن گیر چهار دام افیون یک درم صنغ عربی زنجبیل از
 هر یک بعد درم کوفته و پخته در آب کوکندار حب بسته نگه دارند بوقت حاجت استعمال کنند حب
 مقل برای بوابه روح بوابه مجرب است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلج بلبله
 سیاه مقل ازرق از هر یک یک تزرده درم تر بد سفید ده درم سلکنج پیچدرم خردل دو درم مقل و سلکنج راد
 آب کنند مائل کنند و داروهای دیگر کوفته پخته بان بسرشته حب موصلی برای قوت با
 بی نظیر است صفت آن موصلی سیاه یک درم کنیم انار شیر خوشان تا تمام شیر جذب کند بعد

ازان در سایه خشک نموده و سیده کرده جوز بواجو تری هر یک یکجا و کوفته نخیه پار یک کنند و با سهند
 قدر حاجت بقوام آورده گو لهیا به بندند و بحسب مزاج بدیند حسب میامی از برای دفع سستی که
 بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومبائی سه جز و صمغ عربی یک جز و نیات سفید
 برابر هر دو در گلاب حل نموده حسب بندند قدر شربت ازان نیم مثقال با مار احسل حسب بلبله است
 اقسام صداع و مالنجولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کاه
 بلبله سیاه آله مقشر پوست بلبله گل سرخ از هر یک سه ماشه سنابل شش ماشه غار قیقین نرم سفید
 ترید سفید مجوف خراشیده لاجورد و مشول از هر یک دو درم کوفته نخیه چهار سازند و اگر لاجورد نباشد
 صبر مصطکی از هر یک دو درم عوض آن کنند حسب هندی برای آتشک مجربست صفت آن
 اجوائن خراسانی اجوائن ارب اجوائن ساده کچله بهلانو از هر یک چهار ماشه سیاه ماشه در کابل
 انداخته دو پیر کهرل کنند بعد ازان کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری یکو بند پس ازان بهلانو را
 کلاه دو ساخته چهار گهری کهرل نمایند و باد و وزن او و بهر قند سیاه که نه یا سینه زرد و شاد زرد
 بندند و بحسب صبح همراه جزوات که بقدر پا و اثار باشد و کمیست هم همراه دوغ که بقدر پا و اثار باشد
 تا هشت روز بخورد و پیر نیز دال مغزک ترب شیر و شیرینی نماید و اگر خوردن این حبش کین
 شود از پوست کچنال پوست کنار چگلی و یا بلبله بلبله آله در آب جوش داده مضمضه کنند حقیقه کینه
 برای سلام و حیات فایده دارد صفت آن عناب سپستان شیر مقشر یک کوفته مغل نغشته بسوس گندم
 خطی خشک کلیل الملک هر یک کفی نیم خشک پنجد در رطل آب جوش شده تا بر طلی آید بیالاند و شکر
 و آب کمانه از هر یک پنجد در روغن بادام روغن انجد هر یک دو درم اضافه نموده نیم گرم خسته نمایند و اگر روی
 خواهند نقد در مغز افان بخیار شرب زد و درم شانیز داخل نمایند فایده ترکیب این است باید که گستر
 قطع نی که تخمبش بقدر خضر باشد و طول آن هشت انگشت و وزن آن هشت انگشت است که در گرم شکل کیده در خربا

و عند الضرورة از مثانه گاو سنازند و بر انبو بنی بوبه احن بنیدند و آب تخمه اندرون او پر کرده بپزند
 بنفشه را نیز در دو سکه مرتبه جمل آرد و سر انبو بر راجرب کنند و پیش از تخمه سهله با بنگیم و ادیان مناجینه
 نمایند و بالفعل مروج است که پیش از تخمه از آب نمک صابون حقیقه میکنند و بعضی صابون را
 نیز مطروح میسازند و در یاریهای کرده و در دسین مریض را مستقیق دارند و سر دسین را
 بر بالش نهند و در قونج و در دنانف دمانند آن یار را بر از انومی می خوابانند و سر و سینه را بر بالش
 نهند و بطرف در در میل کنند و در زیر کیمه بسوی پشت نهاده مستقیق بنشانند و سرین را
 مرتفع دارند و در امراض دماغی مستقیق خوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند حمل حدود
 برای تحلیل درم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارتمی روست
 صندلین حسب حاجت گرفته در آب عنب الثعلب بنه و آب کشنیز بنه موافق در کار ساینده بپزید
 سرشته بردارند حمل از عفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن
 شکم عفران مساوی در شراب میانی جو شانیده خر قه بدان تر نموده بردارد حمل حدود
 برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود و سدر مورد در اسن و قنفل لاک یک گرمی مشک
 و آگی بسایند و صوف بشراب کنند و باین ادویه نیمه زن بخورد در حمل باز و سیلان
 رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی بتر تخم حاصل از هر یک درم جز از سرخت الحدید
 از هر یک یک گرم کوفته نیمه جفت بلوط گلنار حسب کار گرفته در آب جو شانیده صاف نموده و با چرب
 بان تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخورد دیگر حمل مازو و دیگر برای تنگی فرج مفید بود
 ان لذوی خام دو جز و قنقل از خریک هر دو را ساینده با شراب نیمه بپزید سرشته بردارند
 حمل میوه سالیله برای منزل کردن زن صفت آن میوه سالیله نراج مساوی بقدر
 کیسرخ یا دو سرخ حمل سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف کاظم

خیر آرد و مونگ برای اقسام سرسام و غشی ناضج صفت آن آرد مونگ شیر گاو زهر
 پا و اثار آرد در شیر مالیده نان از یک طرف خام و از یک طرف شکر سر بر روغن گل چرب ده از طرف خام
 بر سر بند خیر آرد ماش برای در درمی کاید و اجاع ریجی حار را نافع بود و جرب است صفت آن
 آرد ماش را با نذنی عسیت آب مالیده نان از یک طرف خام و از یک طرف پنجه و طرف خام از روغن
 گل از روغن بنوچرب در جادو زیند و اگر زنجبیل و جوز التی که بین سهل نامند نیز آرد نیز در قوتیر بود خصا
 که در دو گهری در سیاه کردن مو اثر میکند صفت آن ماز و چهار حصه سنگ اسخ دو حصه فوشار
 یک حصه شب یانی نیم حصه ماز و در گلخن بریان نماید تا سوخته سیاه شود همه ادویه را با یک
 سائیده در طرف آیین نهند و آب مله را آیینته بدشته آیین خوب صلیب کنند اول مور با آب مله بشویند
 بعد از آن خصایب نذ بعد از دو گهری آب مله بشویند خصایب یک صفت آن ورق نقره
 در تیز فاب رقی چندان بالند که حل شود با شانه نرب بعد از تصفیه میو کشند خصایب یک صفت
 آن دسمه کیوله خاد و ماشه هر دور در آیکه در آن آله غنیانیده باشد خمیر کنند و دو گهری در آن
 بگذرانند بعد از آن بالند فایده بدانند که ادویه مقوی دماغ در خصایب نذ و نقل و کلالان
 داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خصایب ضعیف مستعزز نشود خمیر خشماش جهت سرسام و
 بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش شش و دفع درد سینیه و تعدیل اخلاط مخیره
 و تسکین حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقیماند صفت آن کونار کلان باغ
 صد عدد و یکو بسازد و با دو نیم انار آب باران بنزد و صاف کند و کنیم انار قند سفیدانده اخته بقوام
 خمیر آرد خمیر صندل برای خفقان حار و تقویت قلب دیگر امراض نافع است صفت آن
 براده صندل بست مشقال در نیم انار گلای آب یک شب با نرور تر کنند بعد از آن بچوشانند و شب
 آن بگیرند و با نیم انار شکر سفید بقوام آردن طریق هفتم در حرف الدال المهمله و سید الورد

معجون دبید لورد و همچون در دینز گویند برای انواع صدراع بارد و منخ صعود آنچه و دوی
 و طین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل سایر اوزام و دیلات و
 صلابات نافع است و ظاهر احار در درجه اولی است صفت آن بنیل الطیب مصطلک زعفران
 طباشیر و ریحنی اذخر اسارون قسط شیرین عافت شخم کثوت فوه لاک ستول منقی تخم کاشی تخم کزک
 زراوند طول حبیبان عود غرق قرفل دانه پیل از هر یک یک گرم ورق گل سرخ برابر همه ادویه گرفته
 و پخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرد شربت از یک گرم تا دو گرم دوا بر بزرگ برای
 دیدان نافع است صفت آن بزرگ کابلی سرخ در منتهی کیلکه تر مس حبیبان قسط تلخ
 تر سفید نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند دوا را بصصل تولید نمی کند و نباتت معوظ
 آرد صفت آن آب پیاز جزوی عمل سفید دوزخ و جو شانه تا بقوام آید شربت دو مثقال
 دوا بر تخمین جهت ضعف باه که سبب حرارت باشد نافع بود و منی را زیاد کند صفت
 آن تخمین سفید صاف کرده تنی در دو و طل شیر گاود تازه بچوشانند تا غلیظ گردد شربت دو
 دوا ر قفاحی در تقوت معده نباتت قوی الاثر است صفت آن قفاح یعنی سبب آرد
 گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را نگاهدارند تا مادامیکه آرد بالای او سرخ گردد و
 قفاح بریان گردد دوا بر تنکار برای اذابت ورم طحال نافع است صفت آن سها که بر
 یک حصه خردل سه حصه کوفته و پخته بقدر یکماشته بخورند دوا می حالبس عرق برای بند کردن
 عرق سفید است صفت آن گل ارمنی ماز و گلزار گل سرخ مردانگ مساوی بروغن گل و قفاح
 اسنول از هر یک حب احمت آمیخته بریدن مانند دوا بر خشک تقویت باه بی نظیر است صفت
 آن بگیرند خشک خشک آنرا بکوبند و صافی نموده در آب خشک شده شازور در اقیاب پرویز
 و هر روز تازه میکندد چنانچه آب خشک شده وزن خشک یکبار و در پس خشک کنند و درم

ازین باد در دم شیر تازه و دوده در م نبات نبوشند و دوا مسفرصل یعنی بی در تقویت معده
 بنایت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دوا تفاح است دوا اسحاق
 برای حبس اسهال مفید است صفت آن اساق گزننج زیره انیسون بریان اقا قیاسنبل ^{طیب}
 حب لاس زرد کندر بریان مساوی بکوبند و تیار سازند و تهمه درم با شربت سینجی رند و دوا
 سم القهار برای استقاط دانه بوا سیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم القار بکوبند و در شیر
 خر جوش دهند و بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند و بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار ^{نصف}
 عدس بر سه بوا سیر بکوبند در شب گذارند سه بامی بوا سیر را جذب میکند و خارج بنماید و بار یک میکند
 و بلا میت در یکماه ساقط میکند و درین اثنا تقویت مزاج میکند باشد و دوائی شب فیونی
 برای رمد مفید است صفت آن پشمکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون انداخته و ^{تقریر}
 روغن زرد و دیگر بالای آن ریخته در کبر چه آهین از دسته آهین مخلوط کنند و بکار برند و دوائی
 شب یمانی برای صنان یعنی بد بوی فعل مفید است صفت آن شب یمانی برل سوسن ^{طیب}
 صندل مردانگ ساوی بکوبند و بالند دوا قر قفل عجیبی بای بیضه و جع القواد و تقویت ^{معده}
 بجدیل است صفت آن گیدو قفل در شب س نماید چنانچه سه قفل اندکی بیرون ماند و
 تمام قر قفل در شب داخل شود و چند روز همین طور گذارند بعد از آن استعمال کنند و دوائی محلقه
 حلق شکر کند صفت آن آهک آنب دیده زرنج برابر ساییده طلا سازد و المسک بارود
 تقویت اعضا می ریسد و رفع حرارت غیره نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهر ای ^{شبه}
 از هر یک یک مثقال بر شیم مقرض طلا شیر سفید صندل سفید عنجه گلشن منروع الاقاع کثیر شک مقشر
 تخم کدو شیرین گل گاوزبان شک قتی بنبر اشهب هر یک نیم مثقال آب سبب برین بست و نج
 اشغال قند سیاه پنجاه مثقال مستور مقرض همچون سازند شرتی یک مثقال دو المسک حار ^{طبع}

از برای تحقیق آن و قالج و لقوقه و صرح و خبث نفس استرخا و کثر از استلای و مقوی قلب است
 و معده را پاک کند و نشفط رطوبات از آن میکند و معین است برضم غذا صفت آن زنباق
 در پنج مردارینا سفته که با بسد از سر یک درم ابریشم مقرض ششدرم بهمن سفید بهمن سبز
 سبیل الطیب سانج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنجدرم اشته دار فضل زنجبیل از هر یک چهار
 درم مشک سه ماشه عمل سفید یک آنرا بر شیم را مقرض نمایند که مثل غبار گرد پس از آن جوهر
 خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته نخیته با عمل سفید بسرشته شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
 استعمال کنند چون جدوار چهارم حصه مجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصاً در دفع سہوم
 خواهد بود دوازده هندی که مسی به دنیا پاچک است برای فریب اسهال و پیش عجب الفل است
 والد شرف اکثر بی کول در ذرب استعمال میفرمودند فایده عظیم میکند صفت آن خس گبرانی
 مونه هندی بیلگری کشیر خشک بخیل سیرمالا ضد سفید کول حسب مزاج تغیر و تبدیل در وزن
 نمایند و در مزاج گرم مونه زنجبیل موقوف کنند و بگیرند بر یک سه ماشه مجموع را در نیم انار آب بنمایند
 و صباح بخوشانند هر گاه چهار دام با تصاف نموده افشرده بنوشند و نقل از دریا و انار آب خوشایند
 وقت شام بخوراند دوازده لمد برای تقویت حصه کرده و شانه سفید است صفت آن در
 پیدایش انگور زکوی چهار ساله را قح کند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میان آن
 گچ بزد و چون نمجد شود از کار و پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب غربال خشک کنند
 چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند دیکت و دیکت فلفله فارسی است اسقاط دانه بواسیر
 کند و هر گشت زیاده که باشد قح سازد صفت آن سیاه شادقلی یعنی سحی از هر یک یک مطلق
 ایک تبار سیده هر یک نیم مطلق کند زرنج زرد از هر یک یک مطلق نیم اجزا را با سرکه بسایند تا سیاه
 گشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با سرکه بسایند و آزاد در دو دیک مصعد کنند و نگاهدارند طریقت

هشتم در حرف الدال المتجدد و سبک به برای ترقه چشم نافست صفت آن سنگه سوزناخ
 مغول هر دو مساوی سائیده ذرور سازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفید است
 صفت آن صبر کند دم الاخون افاقا برابر بگویند و بپاشند ذرور کافور برای خوش
 حار منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کتبه سفید مغز کنول کتبه کافور ذرور مساوی
 پنجه بزبان بپاشند ذرور کند جهت پر کردن جراحات غایره مفید است صفت آن کند
 صرازوت نراوند دم الاخون مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای
 جوشش دهن یار دافع است صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شیبانی سوخته
 و سیاهی تابه برابر همه را سائیده بزبان بپاشند طریق نهم در حرف الراء الملهه
 بالونه محل اورام بارده و مجفف است و طلائی او برای گرانی ساسمه و تحلیل ریح اعضا و
 درد کمر و مفاصل و نفوس جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن گبر نذری
 گل بالونه دروغن کچد میدارند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند و چون گل بالونه پرموده شود
 بیرون کتند و کبر همچنین محل آرد و همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و
 روغن سوسن و روغن زنگس و روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
 یاسمین در مفردات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواجب
 و یکا قیه سهل قوی و غرغره او با ماء اصل جهت خشونت قصبه و انشامیدن او جهت رفع
 سمیت فطر و قویج و ایلاوس صفاوی و برای امراض رحم و درد عصب با وضاد مفید است
 روغن زنگس محل مسکن در سودای و ریجی مفتوح فم رحم و راض در دمای آن و موافق امراض
 است روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفید است صفت آن مغز بادام
 تلخ منقشر کرده بگویند و اندکی نبات مفید سائیده منجمه در طبق مسی بر آتش زغال گذارند و دست از آب

تر سخته منزه بادام را بیشترند و طرف اندکی کج دارند و همین است ترکیب باوردن روغن بادام
 شیرین روغن کدو و این روغن بارالغیر آتش نیز میسازند و روغن بید انیسیر مسلط هم بود و بعضی
 از طبوت پاک کند صفت آن بید انیسیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند و کفت
 همگی در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کفت بار بجوشانند که تمام روغن
 صاف برآید و روغن بیضه سو بر ویاند صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زرد می از آن
 گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از پسری بیشترند و روغن ترب
 در گوش رافع بود و ثقل سمع و بادیکه در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد کج و آب
 ترب جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقیمانده یک گرم در گوش بچکانند و روغن حنا
 عرق النسا و اجاح مفصل رافع باشد و موسی رسیاه کند صفت آن برگ خنایم آرد و
 آثار آب بجوشانند تا نیمه آب باقیمانده صاف کنند و بانیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و
 روغن بماند و روغن و شوره برای لقوه و عیسه و حیح امراض بارده مزمنه فایده میکند صفت آن
 سیاه تخم دهنره زیر شیشه از هر یک یک گرم روغن کنجد است درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود
 بعد از آن از آتش گرفته آدویه بنیزانند و از دسته آهنی خوب عک کرده بجار برند و روغن دیو دار
 تالیف حکیم علی از برای ضرورت سقطه و اندام جراحات بی نظیر است صفت آن بگیرند زرد و چوب
 چوب بود اصل السوس در بلد از هر یک صفت متقال نیم و باهفت و متقال دوده صفت یکیکه
 نمود بریان میکنند آنچه باخوب که دل کنند پس از آن در دیگ تا سه صد و سه متقال آب باش ملایم
 بجوشانند تا ثلث آب بماند ثقل از آن بیرون آرند و دیگران قسم بر آتش باشد و ثقل بر آرد و در
 پارچه کرده در همان دیگ بیشترند بعد آن روغن کنجد و صفت متقال داخل کرده باش ملایم تراز
 آتش اول بجوشانند که آب جفت شود و روغن بماند و جهت درد مفصل و درد های مزمنه اگر

پانزده شقال سو جو به و پنج شقال قندهار اضافه کنند بهتر بود روغن عاقر قرقص را برای تقویت باه
 از جربات است صفت آن عاقر قرقص است شقال نیم بکوبند و در یکرطل آب بپزند تا که آب
 پانزده شقال با نذ صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده شقال اندازند و جوش دهند
 که آب بسوزد و روغن با نذ پس از آن سه شقال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل
 وزن پیدا میکند صفت آن عروسک که در هندی بر سهوئی گویند در روغن گاوپریا
 کنند چنانچه بگذارد پس از آن بر قضیب کالد و مجامعت کنند هر دو شتاق یکدیگر شود روغن
 جهت صداع و بهر و صداع میسب نافع است و مرطب منوم و در دوم سرد و تر است صفت
 آن پوست که در خراشیده با خم و تخم بکوبند و آب گرفته چهارم حصه او روغن کنجد آغشته بپوشانند
 که آب بسوزد و روغن با نذ روغن قسط برای دوی و طین مفید صفت آن قطره دم
 نیکو فیه شبی در سر که خیساند و در نیم انار آب بپوشانند تا به نیمه آید نیم انار روغن کنجد بر سر آید و بپوشانند
 تا آب فانی شود و روغن با نذ استعمال نمایند روغن کاه بود در منافع مثل روغن قرح است
 صفت آن شیر کاه بود و حصه روغن کنجد یا بادام کجی با هم بپوشانند که آب برود و روغن با
 روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاهی و انبوهی بی نظیر است صفت آن
 در سیاه شدن طباشیر سفید گرد سماق زرد و گلنا مصطلک رومی از هر یک یکجز و لادن پوست با
 قوئل پوست هلیله منکل واحد و جز و پوست بلبله مازوی سبز از هر یک سه جز و امله منقح
 برگ مورد دوازده جز و اوده را کوفته نیش بان روز در آب گذارند و با نش نرم بپزند تا قوت دوا
 در آب در آید و بدست خوب کنند و صاف نمایند اما نجوی که جرم دارد و همراه مانده باشد پس از آن
 روغن کنجد خالص روغن گل هر یک پنج جز و اضافه نموده در آتش نرم بپوشانند و بر هم سبزه باشند
 و در آخر آن جرم بسته میشود و دل بیرون آید و سرد کرده در ظرفی کنند بعد از آن روغن گرم را

خشک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب مانند و هم روغن
 نوزد روغن صیقلی معده را قوت دهد صفت آن مصطکی یک مصل در سه مصل روغن کتوش طل
 آب بچوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهترین است که مصطکی بگویند و بار روغن بچوشانند تا کد
 شود روغن مندی برای قوت باه صفت آن مندی را با برگ سنج و گل بگیند و این که
 آب بپاشند و کوفته بست شیر شیره بگیند و با سیر روغن کچد بچوشانند که شیره فانی کرده روغن
 خوراک شش تا تک طریق دهم در حرف الزامی المجهه زروق اطریفل یعنی تربله
 قرص و حرقت بول را نفع میکند صفت آن بلبله بلبله آله هموزن گرفته کوفته شب در آب
 ترکند صبح آنرا بچوشانند یا برون بچوشانند بچکاری نماید زروق شیکانی برای
 دفع قرص جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شیکانی یعنی شکر
 یکتوله نیله توتنه شمشه هر دو را خوب بریان کرده در یک تار یا دو بالا آب حل کرده و شیشه انداخته
 چهار گهری خوب بچینانند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج شش ذره بچکاری نموده با
 و اگر این هر دو را در آب بچوشانند بچکاری سازند نیز مزه دار است طریق مصله دهم در
 حرف السین است گلو برای تب مرکبه یعنی مفید است صفت آن گلو سبز یا باب
 شیرین بگویند و بیشترند و آنرا در پیاله سفال نموده درین ظرف را بسته در سایه نگاه دارند و بعد
 از دو روز آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند سوط کاکلی
 برای نزول آب و تقیه دماغ از آشنای گرفته شد میگفت که از وقتیکه شمال این میگنم متعول بودی
 کرده است همین قدر که هست از بستال دارم صفت آن کاپیل چهار شانه زعفران دو ما
 مشک خالص با چمیز یک یکما شسته کوفته نیمه قدری قلیل شمال نمایند سوط مشک برای چشم مفید
 است صفت آن قفل شونیز کندش مشک یک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سوط

کنند بعد از آنکه دهن پرآب کرده باشند تا دو اندرون دهن نرود سفر جلی سهیل قویج و بکشاید
 و معده را قوت دهد و اشتها می طعام آورد و صفت آن به وصفهایی رسیده تازه از پوست
 و دانه پاک کرده بیکرطل در دو من پخل خمیر خوشانند بعد از آن بکوبند و بیفتارند و باد و طبل عمل بقوام
 آرد زنجبیل دار فلفل دار چینی از هر یک و درم سی تا قاقاز عفران از هر یک درم مصطکی بخدرم
 سقونیاده درم تربسی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت ازان تخم چقال سفوف برگ اکبه
 برای ضیق نفس بار دلمخی و سرکه ناخت صفت آن برگ اکبه که نرود بشد از درخت فماد
 باشد یک انار چونه بری و نمک از هر یک و نیم لام نخته هر دو در آب سائیده برگ مذکور طلا ساخته
 خشک نموده در سوجه گلی نگاه داشته در میان آتش یا پاک شستی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدر
 مناسب بکار برده سفوف سحج بند برای جریان منی مفیدست صفت آن سحج بند سیاه
 تخم بلبل از هر یک درم کوه در تالکمانه اندر جو شیرین از هر یک شش درم سوره لب و چهار دام
 کوفته نخته با همچندان شکر تری اکینته سفوف سازند هر روز یکتوله باب سرد بخورند سفوف
 تخم فنجکشت که بدرور منی و نذی موجب از موده است صفت آن اصل السوس مقشر
 دو درم تخم کاهور درم گلنا چهار درم گلستر تخم سید تخم فنجکشت از هر یک بخدرم کوفته نخته سفوف سازند
 شربت درم سفوف چوب گز برای جرب سفوف و سوزاک آتشک هر قسم آبلکه باشد بسیار مفید
 خصوصاً بعد تقیه و بار با تجربه نموده صفت آن بلبله زرد چهار ماشه بلبله کابل سی ماشه بلبله چوب
 گز از هر یک زده ماشه آله بلبله بلبله سیاه از هر یک ماشه شاهره سه ماشه گل سرخ شش ماشه زنده
 چینی پنجاه برگ سنکلی است ماشه کوفته نخته شکر سفید برابر همه اکینته سفوف سازند خوراک یکلام
 سفوف خمیر السبودنگ کرده و مثانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد صفت آن
 کلته پاترده درم تخم خرپوزه تخم خیارین تخم کدو شیرین از هر یک چهار درم نیم بیسالیوس دو درم

صنغ عربی نشاسته کثیر از هر یک سه درم بجز الیهودش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته نیم
سفوف سازند شربت دو درم بآب نخود سیاه سفوف زرد چوبه درازاله قرصه کهنه بجا بول
مغرب از موده است صفت آن زرد چوبه یک مثقاله متقشر مساوی الوزن کوفته و خخته با هموزن
ادویه شکر سفید امنیخیه سفوف سازند و از سفوف ماشه تا کیتوله همراه آب نخورند سفوف سنگساز
مسک و مولد منی تالیف والد شریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگساز
خشک گوئد از هر یک شش ماشه مازو مصطلک از هر یک سه ماشه تا کلبه نه نصیبه التعلب از هر یک یک ماشه
نبات سفید برابر ادویه کوفته نیم سفوف سازند خوراکی نیم تا هفت ماشه سفوف سنگساز هولی
برای قوت باه تالیف والد شریف صفت آن پوست تخم کاهوی پوست بوملنگ گناره
اردماش برابر جد کوفته نیم سفوف سازند صبح هفت ماشه با شیر گاو بخورند سفوف طین
و این را سفوف نشانی گویند اسهال مراری فزونی دومی را نافع باشد صفت آن نشانی
تخم حاض بری بریان صنغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک کیتوله کوفته نیم سفوف سلیم تخم بجان تخم مرو
از هر یک کیتوله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده
دهند مضایقه ندارد سفوف عشیبه برای آفتک و جع مفاصل لغت صفت آن عشیبه منبری
چهار توله پوست پلید زرد سنابلی صندل سرخ از هر یک کیتوله کوفته و ختمه هر روز هفت ماشه بخورند سفوف
عشیر سفوی باه صفت آن عشیر شیب کیتوله مصطلک صلی سفید لعاب مصری طباشیر هر یک چهار توله
نبات سفید هموزن ادویه کوفته و ختمه سفوف سازند خوراکی نشانی ماشه تا کیتوله سفوف عاقبت برای
استقامت تالیف جدا مجروحوم که همراه شکر استعمال میشود صفت آن عصاره عاقبت ماشه
نرم سفید تر بد سفید بخوف خراشیده گل سرخ از هر یک یک ماشه ریوند چینی سنابلی بلبل کابل از هر یک دو ماشه
کوفته و ختمه سفوف سازند حله کوزاک است سفوف قلعی کشته برای اندمال قرصه سوزاک سفید

جبریت صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب صنی دانه الاچی خورد هر یک داشته کوفته و پخته
 سفوف سازند خوراک و زراول یکجا داشته زرد و نیم کلمه داشته زرد و سوم دو ماشه با قدری آب یا دو سه ماشه
 مزاج دهند سفوف قلعی کشته دیگر جریان می و سوزاک قدیم و جدید را فایده بسیاری بخشد
 صفت آن است گلو سلاجیت الاچی خورد کمان بیدستی تملک بانه قلعی کشته بن سوختن از هر یک
 یکدوم مکرر بر همه کوفته و پخته هر روز نه ماشه تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لاجورد برای رفع سواد
 سواد می جرب معمول جاذق الملک حکیم محمد الملک خان متفق بر صفت آن است نامی قتیون از هر یک
 نیم گرم غار قیون نرم سفید لاجورد منخول بلبله سیاه بادنجونیز هر یک سه درم گل سرخ چهار درم ترد سفید
 مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست بلبله کابلجی بسفنج خشتی ریون صنی از هر یک نیم گرم سوط خود
 دو درم کوفته پنجه سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یکتوله همراه آب کجین بعضی اوقات ازین هم تمام
 کرده میشود سفوف لک جیت سرعت ازاله که از ضعف قوت ماسک بو اسطر برود و طوبت باشد
 مفید است صفت آن لاکه دله زرد منخول برمالی تخم کوبه پنهانی مازوی بی سوانخ از هر یک
 چهار درم شکر سفید بر باد و یک کوفته پنجه سفوف سازند خوراک از شمشاد تا نه ماشه با شیر گاو میش
 سفوف متلیا با بو شیر اسهال کهنه و زجر ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک
 بست درم زیره کرمانی در چغندرقال بز کتان تخم گند نا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از
 هر یک و شقال مصطک کلمه شقال سوامی تخم تره تیزک مجموعه کوفته پنجه تیار سازند شربت دو درم با
 سفوف ملحم برای التمام قرصه کرده بعد پاک شدن از یم نافست صفت آن تخم ششام تخم
 کتان کاج قشاد گل ارمنی از هر یک حبصه ورت کوفته و پنجه سفوف سازند شربت چهار ماشه با درت
 سفوف چمال فاک برای بندک صفت آن چمال دهاک چمال سوسری چمال
 کور کور سنبلیله مصلک سنبلیله محلیه گونید پول گونید دهاک گونید خود بریان برابر کوفته و پخته

سازند شربت پنجم با سکنجبین نرمی که در جگر و سپرز کتشد و پتهای مری که در و نماید و بول بر اصف آن
 تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس هر یک هفت درم سنبل الطیبست درم مجموع یکم و نیم در سه آب بست درم
 سرکه نجیساند شبانه روزی بعد از آن بچوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک انار سفید بقوام آرد
 سکنجبین سیاه صفر و بلغم دفع نماید و مروح را موافق بود و پتهای حاره و جگر گرم را مفید بود و در سگی
 بنشانند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک انار در دیک کتشد پا و انار سرکه صفت
 بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه کلایب سران ریخته فرو گیرند و اگر کجائی قند عمل اندازند سکنجبین
 میشود و سکنجبین سفید حلی معده و جگر اوقات دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید طعام نرم
 کند و حرارت معده و حرقت از آن فرو نشاند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن
 آت قند سفید از هر یک یک انار سرکه نیم انار بچوشانند و بقوام آرد سکنجبین عنصلی جهت نیمی جگر و سپرز
 و از برای سرد و قطع اخلاط غلیظه و دفع سطل و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز ^{عنصل}
 نیم سطل بکار چوبین خورد و خورد و قطع کنند و سرکه که کهنه نیم سطل آرد ^{در کتشد} در کتشد و در کتشد تا که پیاز عنصل
 مبراشود پس صاف کنند و فی یک سطل قند سفید آینه در آتش نرم بقوام آرد ^{سنبل} سنبل
 مغیلاان جهت استحکام دندان متحرک اگر چه قریب فسادن باشد محکم شود و جمیع امراض نش
 و درم آن آزموده شده صفت آن پوست نخ مغیلاان چهار توله سگواحت کتد پاپریاسه
 چهار لیه از هر یک یک توله فضل سیاه نخچیل سفید از هر واحد یک گدازه هر شش اجزا را در سره سا کرده وزن کنند
 و با هم آینه تیار سازند شب روز هر گاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند
 آب بخورند سنبل حب الغار برای آب فتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار
 شب یانی زرد و نرطویل همه برابر کوفته و پنجه سنون سازند سنبل زرد برای در دو ^{محکم} محکم دندان
 مجربست صفت آن پوست انار گلزار زرد چوباق شب یانی پرشته باز و از هر واحد یک گدازه

کوفته و پخته سنون سازند سنون سپاری چهار لیه ایف جدا مجر حوم برای خون آمدن در آن
 مفید بود صفت آن سپاری چهار لیه سوخته گلنا شاخ گوزن سوخته کاغذ خطای سوخته سماق
 سوخته بیخ نی طباشیر غنچه گل سرخ گزنه استخوان پیلید زردسک کماک گ مورد دم الاخون کسب
 کندر عدس مقرر از هر یک داشته شب یانی بریان نجاشه کوفته و پخته برشته بالند سنون کرسنه
 برای نقصان گوشت لته و تا گل آن مفید است صفت آن کرسنه ده دم کوفته و بشه خیز نموده
 بزشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کندر دم الاخون از هر یک چند گرم ایر سازند و در حوض
 از هر یک دو دم کوفته و پخته با هم نیمه سنون سازند سنون مجلی دندان و جهت ضرر و تغییر رنگ دندان
 مفید است صفت آن زردباله خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه برابر ساییده بر دندان
 بالند سنون نیله تهوتنه برای تحریک اسنان معمول مجرب پر شدن گوشت آن و جلا دندان
 بی عدل است صفت آن نیله تهوتنه کوه کوه سفید زیره سفید صطکله رومی بجدوسی از هر یک دو دم
 نمک لاهوری کینخیل کشنیر خشک هر یک نیمه ام کپور کچری کباب چینی از هر یک نیمه پاودام نیله تهوتنه
 برابر تا به گرم بر آتش بنهاده خوب سفید نمایند و از زیره و کشنیر نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد
 باقی ادویه کوفته و پخته مثل سسی سازند و مالش نمایند و بعد مالش تا چهار گهری از آب صیقل کنند
 طریق دوازدهم در صرف الشین شربت آلبالو استخراج ریگ گده و شانه کنند
 وادار بول نماید صفت آن آلبالو نیمه طل در دوطل آب بچینانند و صلیح بچوشانند هرگاه
 آب نیمه آید صاف نموده با دوطل نبات سفید بقوام شربت آرد شربت دو توله و زیاد هم توان
 شربت انار شیرین جگر دول و معده را قوت دهد و تشنگی نباشد و مسرفه و الام سینیه را مفید
 صفت آن آب انار بگیرند و بچوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آردند
 شربت بزوری برای جمیات و جگر و معده و طحال و غیره امراض نافع بود صفت آن

تخم کاسنی بچکاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خار شک از هر یک یک کلو نیمه را بیکوفته شب در آب کنند صبح
 جو شده صاف نموده باشد سفید نیم آثار بقوام آرد شربت نبش برای زکام فزله و ذرات
 و ذات الریه و تب سرفه و صداع و درد چشم و درد کرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند
 صفت آن گل نبش شربت نیم مثقال در آب کتند و بچوشانند و صاف سازند و باشد سفید
 بقوام آرد و اگر گل نبش تازه باشد پا و اثار بگیرد شربت دینار طبع را نرم و رفع حمیات و
 عفونت کند و سده را بکشد و سولقینیه استقا و ذرات جنب نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
 ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک شست درم پوست خ
 کاسنی چهل درم گل نیلوفر کا و زبان هر یک درم تخم کثوث در کیهی بسته تی درم آنچه کوفتی بسته بیکوفته
 مجموع را در آب بچوشانند تا ماهر شود صاف نموده با یک آثار سفید بقوام آرد پس از آنش فرود آرد
 مقدارده مثقال بپزند چینی سوده داخل کنند و برهنند تا نیکی مخلوط گردد شربت سفید دل با
 قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را بنده خصوصاً شربت سفید
 خام و قوی باز دارد و چشم و اتم را را نیکی گرداند و تسکین عطش و غشیان نماید خصوصاً شربت بزرگ
 و برای نشا ط و ازاله حرقان مفید لیکن بخش سینه و حنجرت صفت آن بصفهائی گیرند
 و دانه ازان بیرون کنند و پاره پاره سازند و در ماون سنگ بکوبند و دو من آب ازان بگیرند
 و بچوشانند و با کین قند سفید باز بچوشانند تا بقوام آید شربت سیدتی قلوب معده و فرج بود
 وقتی و مهل با با دار و صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفید است
 صندل در قوت دهد و حرقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی نشا شکم بنده
 صفت آن بعبیه صفت خمیر صندل لاکن قوام تفاوت است چه قوام آن قوام خمیر است
 و قوام این قوام شربت شربت لیمو صندل دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و مرقه و

جگر مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منقعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم
 را زایل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و باضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید
 یک انش در دیگر کند و پاوانا را آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک قبه بر سر آن
 تریو گینه شربت نیلو فر صداع حار و تنهای صفراوی و ذات الحجب ذات الریه را نافع باشد
 صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت ورد مکرر برای حیات
 صفراوی و تسکین عطش نافع است و تسکین طبع نیز میکند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهارین
 در ظرف کند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانه روز بگذرانند پس آن بست مانند و در دیگر
 و بچوشانند تا طعم و بوی گل بآب هد پس فانی کند و چهار من یک در ورق گل سرخ در آب ریزند و بچوشند
 و صافی نمایند پس هر یک من آب بادون قند سفید بقوام آرند **شیا** ابيض جهت جمع امر
 حاره چشم تحلیل او را م وردع آن مفید بود صفت آن نشاسته یک درم سفیده کاشتری صنم عربی
 کثیر از هر یک درم در لعاب سبوزی با سفیده تخم مرغ بجاست سرشته شیان سازند شیان و جود
 برای عقر معمول است اما صفت آن جوز بود اگر نازج پشه گری بریان پوست انار از هر یک
 یک مثقال کوفته و پخته در آب سرشته شیانها سازد و بعد از ظهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیا زنگار بر چشم سیل و دمه و گل چشم چرب از موه دست صفت آن زنگار درم
 اقلیمیای فضا شق صنم عربی سفیده از زیر از هر یک درم کوفته و پخته در آب سداب و ضرور سرشته
 شیان سازند شیان طفره برای ناخن صفت آن ساوچ هندی زنگار از هر یک یک درم نیم
 اقلیما دو درم شق سکنج دار فلفل هر دو احد درم شق و سکنج راد شراب کهنه حاجت حل کند و او
 کوفته و پخته بان بسر شند و شیان ساخته در چشم کشند شیان غربی غریب مفید است صفت
 آن بر کند از زروت دم الاخون گندار محل شیبانی هر یک یک درم زنگار کنیم دانگ کوفته و پخته بگلاب

بقدر حاجت سرشته شیان کند شیان کند برای فروخ تخم مفیدست صفت آن
 نشاسته صنع عربی کند سفید از زیر مساوی کوفته و پخته در سفیدی تخم مرغ موفق در کار آنچه شیان
 شیان جهت اعانت عمل سهل مجربست صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هر یک چهارم صابون
 خطمی نمک طعام از هر یک دو گرم کوفته و پخته بدست متعارف شیان سازند طریق سیر و هم در
 حرف الضاد المعجمه دار و جو برای ورم گرم کرده مفیدست صفت آن اردو جو
 غلب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه سائیده در آب غلب الثعلب تیز و آب کاسنی
 سبز و آب کشینیز از هر یک حسب ضرورت اینخته ضما و کند ضما و مغول بر او ارم حار و فصل از هر یک با
 صفت آن مغول کوکنار هموزن گرفته کوفته و پخته در آب پزند تا ماهر شود و روغن گل بقدر حاجت
 اینخته پزند اگر تکلیف حرارت زیاده مطلوب باشد مغول نا کوفته دال کند ضما و مستقیم برای بر جان
 سو که بسبب طحال بود نافست صفت آن ورق گل سرخ و فلفل سفیدین مصطلک حسب کار گرفته
 کیونند و با سرکه و آب غلب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضما و کند ضما و اقا قیما برای جگر سه سال
 صفراوی معوی و تقویت معده و اما مفیدست صفت آن گل از می صندل سفید زرد و اقا قیما
 مساوی کوفته و پخته با آب مورد و موافق در کار ضما و کند ضما و اقلیمیا برای بوی بر تخم نافست
 صفت آن اقلیمیا فیضه عروق مردانگ با براموم و روغن بزرگ کتان هر دو بجا حاجت هم
 سازند و ضما و کند ضما و برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفیدست صفت آن
 برگ کاسنی سبز برگ غلب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت روغن گاو یا روغن زنبق و روغن اینخته ضما و
 ضما و پوست کدو برای کرب و قلق معده نافست صفت آن پوست کدو صندل
 گل سرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضما و نماید ضما و خطیما
 جهت اجتناب طشت مکرر تجربه رسیده صفت آن خطیما سائیده هموزن آن خنایا نیز

و در آن سرشته برکت است پاشما دکن و یک ساعت در آفتاب شیند ضما دچوب انگور
 برای صلابت طحال مفید است صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو عنب الثعلب
 منقل با بونه اکلیل الملک شق چوب بها و حسب حاجت گرفته و در آب برگ بها و و سرکه و آب
 عنب الثعلب بنز موافق در کار گرفته ساینده یکم ضما دکنند ضما دحب السلاطین برای بواسیر
 و بواسیر شفت مفید است صفت آن حب السلاطین چهار جزوزنگار دو جز هر دو در انوب ساینده
 بر موضع بچپانند ضما دخطمی برای الفواح و سینه نافع است صفت آن لعاب خطمی بزکبان
 حلبیه سیه گوزن پسته زگار و روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضما دسازند ضما دزرده مرهم
 برای در در گده ریجی مجرب آزموده است و بر وجه مفصلی که در مندی موج پاکویند نیز نافع بود
 صفت آن زردی بیض مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته زرد چوب حسب کار
 ساینده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب سسته باله تا که بکند ات شود و غلیظ
 مرهم گردد استعمال کنند و برگان بالای آن گذاشته از پارچه گنده بپزند ضما دزرور برای
 بند نمودن اسهال مفید است صفت آن زرد صندل سفید هر دو برابر با قدری بل اسهال
 زعفران حسب حاجت در گلاب افق در کار ساینده البته بدان تر کرده بر جگر و معده و اسهال ضما دکنند
 ضما دزعفران برای اورام صلب سده و جگر بنیطیر است صفت آن زعفران صر از پیر
 یکدم فستقین سنبل الطیب هر یک یک نیم گرم بکوبند و با آب گرم ضما دکنند ضما دسجی برای بواسیر
 بسیار مفید است صفت آن سحی چونه هر دو برابر در آب ساینده برینی ضما دکنند ضما دطران
 تهری جهت ایجاد خون زیناخن نافست صفت آن سرطان تهری آرد با قلاب
 حسب ضرورت در آب ساینده ضما دکنند ضما دساق برای وجع فواد نافست صفت
 آن ساق صندل سفید گل سرخ بله شیر سادی در گلاب لعاب سنبل نقود ضرور ساینده مرهم

ضما دکنند ضما دسم برای ورم حار مثانه بعیل است صفت آن کیند مقشر نان می رسد
 مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه سر یک بسبب کار گرفته نشسته ضما دکنند
 ضما دسنبل برای استقامت صفت آن عنب الثعلب مغز فلو سنبل الطیب یک
 بقدر حاجت در آب عنب الثعلب سبز قدر ضرورت ساییده ضما د سازند ضما د شبت برای
 ورم رنخ مفید است صفت آن نمک اکثر کربن سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه شبت
 ساییده ضما دکنند ضما د شحوم برای زنی که پستان آن بقایت خورده باشد نافع است صفت
 پیسه گاو میش پیسه فیل برابر بگذارد و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بالند ضما د
 شیر میش برای ورم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بنفشه
 از سر یک یک شارسه را مخلوط نموده بر آتش بنزد تا که منعقد گردد بعد آن تخمیل ناخواه از سر یک
 کیسه کوفته و پنجه بان مفروض نماید و زیر ناف ضما دکنند ضما د صابون برای وجع مفاصل
 نافع است صفت آن صابون خنابا برابر در آب ساییده بگیرم ضما د سازند ضما د صبر برای
 سوداوی معده بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم گمان سرخ بوم مقل جربی
 مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هر یک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضما د سازند ضما د
 صندل بر آذیاطین مفید است صفت آن صندل سفید گنار اقا قیاق گل ارغنی آرد جو
 از سر یک بقدر حاجت در گلاب آب کشیز تر هر یک بقدر ضرورت گرفته ساییده بر گرده ضما دکنند ضما د
 طیار شیر برای قی صفراوی پس اهل مفید است صفت آن سماق صندل زرد و طلا شیر
 مساوی با سرکه و گلاب حب حاجت ساییده بر حده ضما دکنند ضما د طین قیو لیا برای بزرگ
 پستان مفید است صفت آن قیو لیا عنص سفیده از زیز بزرگ البتج برابر با سرکه حسب حاجت
 ساییده ضما دکنند ضما د عدس برای کسرتخوان نافع است صفت آن عدس نقاش

گل ارمنی اقا قیامیه برابر جمله را سائیده در آب س قدر در کار سرشته ضماد کنند ضماد عود بر آب
 قوی نافع است صفت آن عود مصطلک سنبل الطیب پوست ترنج مساوی در سرکه و گلاب
 حسب حاجت سائیده بر عده ضماد کنند ضماد فوفل برای درد یکبارم گرم و تب بود فایده میکند
 صفت آن فوفل برگ گلشن عدس مقرر گل ارمنی یا میا صندل سفید مساوی کوفته و نخته در
 روغن گل سرشته ضماد کنند ضماد قرح برای حمره مفید است صفت آن قرح برگ خرفه کاهو
 مساوی بکوبند و بالعائین رطوناً حسب در کار سرشته ضماد کنند ضماد قرفل برای شهوت کلی
 که از سو فرج بار دباشند نافع صفت آن قرفل سنبل الطیب بوا گلشن مساوی در آب سائید
 بر فرم سده ضماد کنند ضماد قشار کند برای قوق امعائی مفید است صفت آن قشار کند
 مصطلک جوز اشرفی السمک از روت از هر یک با مرغی السمک داخل خم حسب حاجت که داشته باشد
 ادویه جمع کرده ضماد کنند ضماد کبریت برای جری است صفت آن کند پاک نوله سار
 نیله تهویه کمپله مردان سنگی هر یک یک توله همه با یک سائیده همه حصه نمایند یک حصه در روغن زرد که
 سه چهار دام باشد آمیخته بر بدن بماند و سه چهار گهری در آفتاب نشیند بعد از آن حنا آورد
 بر بدن مالیده غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد جرب است صفت آن گل ارمنی
 سفید رسوت عنب الثعلب هر یک با ردر آب کشنیزه حسب حاجت سائیده گردا گرد چشم ضماد سائید
 ضماد گلشن برای شهوت قبری که از بزم بود مفید است صفت آن گل سرخ سنبل الطیب
 عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب کار سرشته بر فرم سده ضماد نمایند ضماد گلنار بر اوم
 کب نافع است صفت آن عنب الثعلب پاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
 و گلاب موافق ضرورت سائیده ضماد کنند ضماد کمپله برای خراش حالبین اطراف انشین و عیان
 که بسبب قی حاد حادث شود مفید است صفت آن کمیخاکه برگ خاصیت کار سائید در

روغن خنایخته ضما دمانید ضما دحضریع استخر برای سهرخصه را بعد از تپ سهر عارض شد شازند
 روز و شب بیدار ماند هر چند تپ سهر خواب ننمودند هیچ فائده نمیکرد چون با تخریج کوه علاجش
 باین ضما کردم بعد از ساعتی چهار گهری خواب کرد روز دوم باز زمین ضما و عمل آوردم تا یکساعت خواب
 نمود روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم سیلو فر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید
 سیرکس ماشه کافور یکماشه ایون زعفران از سیرکس نیم ماشه همه را ساید روغن گل یکتوله آب کشیز
 بنزد قوه وانکی سرکه مخروج کرده بر تارک سر ضما کنند طریق چهار دم در حرف الطار لمطله
 طریق چوه مندی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفیدست صفت آن شاد
 را در آب ترکند قدیری که نم بردارد بعد از آن باروغن یا همین دیگر روغنهای خوشبو مندی را
 از دست یا لند انقدر که بسیار چرب شد پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند طریق خوردن چوه
 برای امراض کوره که شاد در حوم معقول استعمال میفرمودند نیست صفت آن بگیرند چوبکینه
 که و روی و کم گره و عرقی باشد یک شقال از کار در زره زره کرده و طرف قلعید اریا گلی انداخته
 در عرقهای مناسب گلاب عرق کیوره که در آن آنها دو آنها باشد تا دو پهرت نماید بعد از آن
 بر آتش ملایم بنزد تا که چهارم حصه بماند پس آن آهسته آهسته در ظرف را و کنند چند اصباح بخورند
 وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب بنمایند و غذایان آرد
 کنند و جو و قلیه شور باد پلا و کتاب بکند زرده و حلویات مناسبه نقل بادام و پسته و گوشت
 مرغ بچوبه دراج و دیگر غذای لطیف بکناسب و پیاز بقدریکه اصلاح گوشت کند دیگر
 چهار شقال چوبکینه در زره زره کرده در یک انداخته در ده آنها آب بطریق باقی بخورند
 تا نصف رسد آتش موقوف نمایند و درین ظرف آهسته آهسته و کنند و این باخج حاج ضروری
 مثل روشن طعام بخن و آتینجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جاره کلاه و یا جاره کین

نمایند و تا ایام خوردن چوبصنیعین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوبصنیع
 می نمایند باید که از همه جانب کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشند با منطبق
 روز چهارم کیشقال و یکجاشنه دهد و روز پنجم کیشقال دو ماشه دیگر سوا ماشه روز چهارم افزایش و روز ششم
 کیشقال سه ماشه سوا می سه ماشه سابق افزایش و روز هفتم چهار ماشه سوا می شش ماشه سابق علی بن اقیلیک
 و آنچه از چوبصنیعی اول بزبون و سیاه شده باشد در چوبصنیعی دوم که از برای استعمال تیار میشود
 افزوده میشود و سرپوش دیگر و از آن گذارند و خمیر حکم گیرند که بخار از دیگر بیرون بر نیاید و بر
 نرم بخور مانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بقدر مطلوب سیده است
 که هر قدر آب بعد از پنج نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگر میندازند و سرپوش بر دیگر گشته
 در سرپوش سوراخ نمایند و چوب یا ریکانه پارچه عیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
 سازند پس در اشامی طبع امتحان میگردند باشند تا به نشان رسد فرو دارند باید که طبع تمام تا وقت
 صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود هر روز هم در یک بطوری و آنست که تا ناچار خفیف سرد دیگر
 برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوبصنیعی گذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا بیشتر
 تعریق نموده باشند و بهتر است که در روز بخران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
 بر کرسی بید یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و کفایت بر خود گیرند بطوریکه راه نفس
 کشاده باشد و دیگر از کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگر بر آورده یک دو
 از این آب بیاشامند و عرق را خشک کرده لباس خود پوشند و بعد از انقراض خوردن چوبصنیع
 عرق چوبصنیعی یا سفوف چوبصنیعی شروع نمایند و اگر چوبصنیعی نوبت باشد از چوبصنیعی که چهل روز
 استعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوبصنیعی قدیم با و اما چوبصنیعی
 تازه انداخته ده انار عرق میکشند و نیم پا و با گلاب عرق کیوژه و عرق گاو زبان معجون چوبصنیعی

میدادند و جرم چوبنی در سده و ورم اشتها نیت مفرست و باید که سفوف و معاجین با ویه منبت
 هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال مینموده باشند و قدر خود را که نخ چینی در سفوف چند روز اول زیاد
 ندرود و انگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نمودند تا مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از
 چهار دانگ تا یک نیم مثقال رسانند و در مزاج قوی از یک مثقال تا دو مثقال همچون چوبنی تالیف و اثرب
 نیز مفیدست همچنین مفرج بار دود و المسک بار در که در آن چوبنی انداخته باشد همراه عرق مذکور
 نفع بود طریق سفید کردن مردانگ صفت آن مردانگ نمک هر دو برابر
 گرفته و بالای آن آب اندازند و در آفتاب نهند و خنداب تبدیل کنند تا سفید گردد و طریق گرفتن
 دغان سدرس برای حول نافع است صفت آن سدرس ساییده در پارچه پراکنده فیله
 ساخته در چراغ گذاشته روغن بخنداند از نورش کتند و بالای آن طاس نحاس را گون دارند
 تا دغان جمع شود از کار دیار مرغ گرفته بکار بند طریق گرفتن دغان کندر برای ابتدای
 نزول آب سیلان رطوبات از مجاری اوستاد است صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
 گرفتن دغان نمدوش طریق کشیدن تیر با روتی صفت آن شود پزیده ماشه
 زراک ششما کسین و ازده ماشه بهر انیکوب کرده در قرح و بقی بائش بلایم بچکانند باید که دهن قرح
 گل حکمت کنند و هر گاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طلای آس بر آفریند و سقط که بر
 رسد مفید است صفت آن ورق آس گلزار پوست انار را بر گرفته در سرکه و گلاب ^{حاجت} چوبنی
 گرفته بچوشانند و بانکه شک عود بقدر ضرورت آنچه طلا کنند طلای ایفون برای جابت
 صفت آن ایفون مضر را در آب حل نموده بدان آب مغز پنبه را نه را ساییده بر پارچه طلا کنند
 و چند روز بر آن موضع مثل مرهم نهند طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ
 بارو گل پوست انار بقدر در کار گرفته باریک ده شب باز در آب نموده روز دیگر خرد جوش داد

صافی نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند
 قدری بر پستان میمالیده باشند طلای باهمیه برای قوت باه بسیار مفید است صفت آن
 قفل سیاه جنید سر صلیت از سر یک سدرم مغز پنجه دانه دو درم مشک خالص و دانگ کوفته و پنجه
 باروغن یا همین حاجت آخته بر قضیب کند طلای باهمیه دیگر برای جائق و قوت باه
 مفید است صفت آن سپندان حب نخروش خردل از سر یک سدرم کوفته پنجه باروغن یا
 حبض و رت سرشته نیگرم بر خصیه قضیب باله طلای باهمیه دیگر برای جائق و قوت باه
 مجرب آزموده است صفت آن گهوگمی سفید سه پوست کچک عاقر قواخ کینر سفید زهر
 مغز جمال کوشه از سر یک دوام اول سواهی جمال کوشه و زهر مپه سفوف ساخته نگار بردارند
 و زهر مپه هم جال کوشه را در شیر بز که قریب یک انا را باشد پوئلی در پارچه بسته دو سکه جوش خوب
 و بر آرد بعد از آن در سرگین گاو میش دو سکه جوش داده بر آرد بعد از آن همه دو چیز بخورد
 چو کشند و طلا سازند طلای باهمیه دیگر برای غنی مجرب است صفت آن سستی که
 عقب سائده میباشد بوزن یک نخ و قفل سه عدد و باب برگ تمبول حاجت صلا کیم
 طلا کنند طلای باهمیه دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن سومبای موقت
 ضرورت در روغن زگس حاجت که اخته طلا نمایند طلای براده عاج برای
 رویانیدن شوخ مجرب است صفت آن براده عاج پخال گس هر دو برابر گرفته بروغن
 زرده تخم مرغ حاجت سوده بر جانان شو طلا کنند طلای برگ دغلی برای قتل سفید
 صفت آن برگ دغلی بوزن قط با دام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آخته طلا کنند
 طلای بسپا برای باری عقب که مخلوق نافع است صفت آن بسیار مجرب بود
 از سر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یک دام هر بی خصیه خرنمیا و همه در شراب و ماشه سائده باشد

یک انار شراب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سها که برای قویا مفید است بابت
 سید جعفر خان صاحب موعوم صفت آن سها که تیلیه کند یک شکر سفید برابر وزن کوفته و پنجه سفید بآب
 طلا کنند طلای تنکار دیگر برای همین مرض نفع دارد صفت آن سها که بریان مازو
 کند یک چای چینی کتبه یا پاپریا از هر یک یک که چ سیاه شمشاد نیله تهوتبه بریان شده در عرق لیمو
 حاجت سائیده خوب بنزد و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند طلای جرب برای
 جرب نافع است صفت آن مردانگ رقیق خاتم حنظل اقلیامی نقره آرد عدس زیرق
 از هر یک حسب کار باید که اول زیرق را با سرکه قتل کنند و ادویه را بر روغن گل حسب کار آینه طلا
 کنند طلای جدو را برای در گوش که با درم باشد مفید است صفت آن جدو را ^ع برب
 صندلین رسوت گل از منی حسب حاجت در آب کشنیز بنر موافق ضرورت سائیده گرداگرد
 گوش طلا نماید طلای حکاکه اسرب بر آغوش طالبین اطرا نشین و عانه که بسبب عرق
 حادث شود مفید است صفت آن حکاکه اسرب سفیده از زیر مردانگ مساوی در روغن
 خنما موافق در کار آینه طلا کنند طلای حکاکه سنگ سیاه برای سرطان مفید است و
 مانع زیاده شدن است صفت آن حکاکه سنگ سیاه حکاکه سنگ آهن تیز کن و حکاکه
 سرب مساوی در روغن گل قدر حاجت و آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز بنر مقدار در کار
 با هم آینه طلا کنند طلای زراوند برای بر آوردن خار و آگینه نافع است صفت آن
 زراوند شق پیاز زگس سخی نی زفت رومی عکالک البطم را تیج مساوی کوفته و پنجه سفید
 حسب کار آینه طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید است صفت آن سداب
 خشک شحم حنظل قطره از هر یک سه درم مر یکدم بکوبد و در آب غلبه طارده بر ناف عانه طلا کنند طلا
 سفیده برای سرطان نافع است و محافظت از تفریح میکند صفت آن سفیده از زیر گل

ارمنی عصاره کاهوساوی بروغن زیت قد ضرورت اینجه طلا کند طلای شیش برای
 انتشار مفیدست صفت آن شیش برنجاسف بادام تلخ نیمه برابر بادام را بسوزانند و با
 وزیره گاو و حب جت طلا نمایند طلای صبر برای دارالفیل نافعت صفت آن صبر
 سقوطری مرصاف آقا قیا پوست انار برابر کوفته و پنجه با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کند
 طلای علق قضیب بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر هر دو برابر
 و باروغن کچم موافق در کار اینجه بر ذک طلا کند بعد از آنکه بسیار مالید باشد طلای کاهوسا
 برای ضمان مفیدست صفت آن کاهوسا در اسنگ گگل سرخ برابر در گلاب حسب
 دستور ساییده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم دروغن گرم
 مفیدست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشتری مرد اسنگ خا برابر ساییده با آب سرکه
 هر دو حسب حاجت سرشته طلا کند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفیدست صفت
 کندر و ع سوخته آرد جو مساوی کوفته و پنجه با سرکه حسب حاجت شسته در هر ماه سه بار طلا کند طلا
 کندر برای دار الثعلب و دار الحیة نافعت صفت آن کندر گف فیون خردل ریخنی
 خاکستر شوم زهره برابر در آب ساییده طلا کند طلای مرد اسنگ که موی را جند نماید صفت
 آن مرد اسنگ در دم ماز و آمله ورق السرد گز نانچ جلابه هر یک چند گرم کوفته با آب سرد بقدر
 ضرورت گرفته اینجه طلا کند طلای مرد اسنگ برای سحج جلد صفت آن مرد اسنگ
 گل ارمنی برابر هر دو ساییده بگلاب و عن گل هر یک حسب ضرورت گرفته اینجه طلا نمایند
 طلای معاش برای خلع و وشی و وین مفیدست صفت آن معاش مورد خطمی
 برابر سحق کنند و باز در تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کند طلای مله که مجامعت را لذت
 دهد وزن دیوانه و شیفته مرد گرد و صفت آن خایه که سیاه و پیه بر سرخ برابر در

روغن قدر حاجت بریان کنند که بیوزد آن روغن را بر قضیه طلا نماید طلای مسک
صفت آن مستی غمگ که کچله سمند رسو که کقدر با فضل در از نیم کسیر سفید را بر کوفته و پخته
در آب کوکنا حاجت آینه طلا کنند طلای مسک بیکر مرب صفت آن بریشا
نصف در دو فرونی میباشد مانند سرپستان کوچک و دیکر و باید که ضفح کلان گرفته از صبح
افشوده می که از آن تراود آنرا با مستی فیصل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای
منزل آنرا از منی زن کند صفت آن سیاه نیم جزو و نیکار کا فور هر یک در می
ش جزو با هم بسایند و بقدر نخود سه چندند سوای شفه بزور طلا کنند و مجامعت نمایند
طلای مویز برای خرد سفید بود صفت آن عاقر قرحا مویز مساوی در سر که
آب بود نیچ حاجت سائید طلا نماید طلای سرور در م داخلی گوش اسود دارد
و بر دو شکن مویز است و بعد از صفت آن صندلین با شکر گل ارمنی
سوت سفید را به ش در بندی تخم کاسنی طباشیر کا فور از هر یک قدر که مناسب باشد بکشد
کوفته و پخته با جاب سبغول سرشته مثل زرد تیار سازند طلای تملک برای نملک سفید است
صفت آن ایضا صندل آقا قیاسوت مساوی در آب کاسنی بنو اب عنب اشوب
هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریقی پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوله عصا
آمل جهت فتن آب ابتدای نزول و تقویت بصیرت و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
صفت آن آمل تازه را در باونگی یا چوپی بکوبند و در پارچه انداخته آب نرا بنفشازند
و در ظرف گلی با شس لایم که مثل شلغم باشد بگذارند و به نیم حرکت دهند تا قوام عمل غلیظ
آید بعد از آن در ظرف چینی یا جسدنگا بدارند و عند حاجت قدری از آن استعمال نمایند
طریقی شانزدهم در حرف العین المنقوله غره کوکنا بر آنرا نفع دارد صفت آن

غلبه الشعب که نازج کشیز خشک کو کنار موافق در کار گرفته در آب حسب رت جو شانیده صاف نموده
 غرغره کنند غرغره کو کنار دیگر برای ملاذه افتاده مفید است صفت آن گلزار کو کنار
 غلبه الشعب که نازج کشیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر در کار جو شانیده غرغره سازند
 غسل آب چقدر برای خزاز نافع است صفت آن آب چقدر را در خود خط
 سیوس گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب کار مزوج نموده سرایشونید غسل سیوس گندم
 برای ارتفاع اصابع فایده مند است صفت آن سیوس گندم سلق نیمه کرب عدس مقرر
 ششم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جو شانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسل
 توشا در برای بد بوی مو که از سومت باشد نافع است صفت آن نوشا در سیوس گندم
 تخم خنوزه بادام تلخ نیمه حسب رت گرفته در آب موافق در کار جو شانیده صاف نموده از آن
 بشویند طریق هفتادم در حرف الفاقیله برای بواسیر نفع مفید است صفت آن
 نازج دو دم زنگار نیمه م ساینده بقیله سرشته درینی نهند قیله برای تب کشا نافع است
 صفت آن که کوهی قدر حاجت گرفته ساینده در گوندر دیاک حسب رت گرفته قیله ساینده
 در سوراخ قضیب نهند فرزند زعفران برای عمر مفید است صفت آن زعفران
 سنبل الطیب بمانی عود و ساج هندی از زوت پریک ساوی با پیده مرغابی و زردی بقیله
 حسب حاجت سرشته فرزند کند فرزند لعل برای حکم بسیار مفید است صفت آن
 برگ لعل پوست انار عدس مقرر حسب حاجت ساینده در لوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته برود
 فله فیون برای خوردن گوشت فایده مفید است صفت آن آبک بنا دیده توله
 زرنج سرخ و زرد قلی اقا قیازن پریک نیم توله کوفته و پخته بسیر که حسب کار سرشته قضا سازند
 و استعمال نمایند طریق هجدهم در حرف الفاقیله قرض و باطین سکا و باطین

مفیدست صفت آن طباشیر بسوس هر یک پنجم تخم خرفه تخم کاهو هر یک هـ درم
 تخم حمص کشنیز خشک گل ازنی صندل سفید گندار ساق صنغ عربی از هر یک سه درم کافور
 نصف درم کوفته و پخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت میقال
 قرص زرشک درم معده و جگر و تپهای طبعی و استقرا نافع بود صفت آن زرشک
 مقشور تازه درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد درم گل سرخ پنجم درم ربون پنجم درم
 از هر واحد یک درم کوفته و پخته بلعاب بنجول قدر حاجت سرشته اقراص سازند قرص شب
 بول الدم و قرص کلید بود اسیر نافع است صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یانی
 کشیر گل ازنی گندار تخم خرفه مساوی کوفته و پخته باخ فیه حاجت سرشته اقراص سازند
 قرص طباشیر برای دیابیطس مفیدست صفت آن تخم خرفه گلسنج گل ازنی گندار طبک
 مساوی کوفته و پخته در آب اقراص سازند و محمد از ان درین نسخه تخم کاهو فرود اند قرص
 طباشیر قایض بر خلفه صدیدی و حبس سال نافست صفت آن ورق گلسنج
 پنجم تخم حمص بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صنغ عربی از هر یک سه درم بکوبند
 و بگلایب موافق در کار بسرشته اقراص سازند شربت میقال قرص طباشیر ملین بسیار
 محرقه و سرفه و خشونت مینهد نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی نمینهد صفت آن طباشیر
 سفید چهار درم تخمین خرما سانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صنغ عربی
 کشیر تخم ششاز از هر واحد یک درم کوفته و پخته بلعاب بنجول حسب کار سرشته اقراص سازند قرص
 عود قوی و پهنه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کباب صطک و نقل سنبل الطیب
 هر یک هـ درم کوفته و پخته در آب اقراص سازند شربت دو درم قرص کافور بر
 خفتان جاروش کافیه میکند صفت آن کافور سه جزو و عودان مغز تخم خیارین غسل سفید

از هر یک چهار بر و مغز تخم کدو و جزو کوفته و پخته با عسل اقراص سازند قرص کا فور برای ذیابیطس
 و دیگر امراض مجرب است صفت آن طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مشتر تخم خرده سیاه تخم جمل
 تخم کاهو مقشر مغز تخم خیا تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کا فور یا جوی از هر یک مقدار حاجت گرفته
 و نرم کوفته در آب اقراص سازند قرص کا کنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود صفت
 آن مغز تخم خیارین حب کا کنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاغون
 کثیرا کند تخم کرفس از هر یک درم ایون درمی کوفته پخته آب صانی اقراص سازند شربتی
 یکدرم کیمیا قرص کبر اوجاع طحال و درم و تفتیح سده از نافع بود صفت آن پوست
 سیخ کبر اشق از هر یک چهار درم زراوند طول ده درم فنجکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را
 سرکه کهنه حبیب ریت حل کنند و باقی ادویه کوفته و پخته بان آب سرد قرص گل برای
 تب کبده و تهیهای کهنه مفید بود صفت آن گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
 طباشیر سفید سنبلی الطیب سفینت رومی از هر واحد دو درم برنجین خراسانی سه درم کوفته
 و پخته بگلاب حسب کار سرشته اقراص سازند خوراک پنجاه شبهه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوبی
 دهند قرص گلنار برای نفث الدم و ذیابیطس مفید است صفت آن گلنار گل
 صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ آقا قیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و پخته با گلنار
 حسب کار سرشته اقراص سازند قرص کهر یا برای نفس الدم مفید است صفت آن
 کهر یا صمغ عربی نشانه کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار آقا قیا از هر یک یک درم
 و نیم کوفته و پخته با لعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند شربت از پنجاه تا دو درم
 قرص مثلث برای صدمع و دیگر اوجاع مفید است صفت آن مرکب ایون زرنج
 لادن کاغذ و عفران پوست سیخ نفاع هر یک یک درم کند از زوت آمله گل از منی هر یک یک درم

کوفته و پخته بگلاب آب کا هو هر دو بقدر ضرورت سرشته افراص سه پهلوسازند قرص ورد
 برای سده جگر نافست حمیات بلغمی صفراوی را نیز مفید بود و صفت آن گلشن هفتدم
 عصاره غافق طباشیر رب سوس هر یک یک گرم کوفته و پخته با شسته افراص از زعفران و طی
 تخم کتان برای پزائیدن ورم پستان مفید است صفت آن تخم کتان با بونه اکلیل ملک
 ساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل حاجت بانجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند قیر و طی عنب الثعلب ای ذات اینجانب مفید است صفت آن
 عنب الثعلب تخم حطی سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با موم زرد و
 روغن گل هر یک و توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال سازند قیر و طی کاسنی
 برای ورم حار شان نافست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب بز موم از هر یک
 حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کافور و طی سازند و استعمال کنند طریق
 نوزدهم در حرف الکاف التازی و الفارسی محل شب های بیاض و سبل و
 شب کوری و دهند و جذب طویات بسیار مفید است صفت آن نوشادر شب یا
 سوخته برابر گرفته با یک سائیده در چشم کشند محل صدف که او ستاد موم برای تقویت
 و سبل و لعه و بجا یای ریز نیز استعمال سینود صفت آن صدف سوخته چهار ماشه با یک
 کرمانی بریان مغول بست ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و پخته در چشم کشند محل کافور
 برای حرقت چشم فایده مند است صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یک گرم زعفران
 سنبل الطیب هر یک یک گرم در محض یعنی رسوت شدم کافور یک انگب کوبند و با یک ستانند
 بکار برند محل گل گنجد برای دفع بیاض و گل چشم یعنی سهولی مفید است صفت آن
 گل گنجد گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض
 گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض گل گنجد بیاض

استعمال کند محل لاجورد برای بخن تره نافعت صفت آن حجر لاجورد و حجر برنی
خسته تهرندی سوخته و خان کند پوست صنوبر بل الطیب همه برابر یک ساخته استعمال کنند
کلکلاج بارد استقامی حار را مانع بود صفت آن مازویون که هفت روز در سرکه
تر کرده خشک شده باشد غار قیون پوست بلبله زرد از هر یک پنجم عصاره هشتین دم
سرخ سوسن گلخ تخم کاسنی مغز تخم زلزله رب سوسن هر یک دو دم ترخین فلوس خیار شنبلیله
قائید از هر یک تازه دم این هر سه در آب نیگرم حل کرده صاف نموده بقوام آرد و دو ما
دیگر کوفته و خسته آن بسرشد خوراک دو دم تا چهار دم کلکلاج حار برای آفتابیکه آن
حرارت نباشد مفید است صفت آن مازویون مدبر غار قیون پوست بلبله زرد سکنج
از هر یک پنجم ایر ساسنه دم رویون زنی عصاره غافث سنبلیله الطیب اینون از هر یک
دو دم کوفته و خسته با عمل حسب حاجت معجون سازند شربتی شرم تا چهار دم گهره برک
در چشم و درد و مده بسیار مجرب است صفت آن لیموی کاغذی یکرطل افیون خالص
سه دم شیبانی ربعرطل اول شب در طرف این بریان کرده بعد از آن افیون در گل
و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته این حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو قانی
بعد از آن همین دستور آب لیمو داخل کرده باشد تا که بوجه نیک مخلوط شود و چهار بسته بکشد
و بوقت حاجت با سائیده اندکی گرم کرده اگر چشم طلا کنند یا چشم اندازند طریق شرم
در صرف اللام لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گردانند و منی را بنفشاید و باه را زیاد کند
و دل و باغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند صفت آن مغز نیمه مغز بادام مغز
فندق مغز حبه انحصار مغز گردگان مغز خوزه مغز حب لم های و سببها شش قاطب سبب
تو درین پنجم کبچد مقشر و صنی از هر یک پنجم سنبلیله الطیب کوفنی و نقل کبابی صفت

تخم گداز تخم ترب تخم شلغم تخم پاد تخم اسپست تخم بلبلون لسان العصاره درونج مخقرنی از نیا در
 از هر یک سه درم جوز بوباسیسه و والد افاضل از هر یک سه درم خصیه الشلبا نیمه تازه مغز کبوتر شکم
 از هر یک سه درم قضیب گاو سود سورجان بوزیدان تغلغ شکم هر یک چهار درم مایه ترعوا بی
 زعفران مصطکی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلاستی عدد ورق لقه نیا عدد
 عنبر اشبیک مثقال شکم خاص مثقال کوفته و پخته با عمل سفید سه زن ادویه بطریق مهود تیار سازند
 فحلجه برای صداع حار و یبوستی و غشی و تقویت دماغ مفید است صفت آن گل نیلوفر و
 گل ارمنی صندل سفید هر یک یکماشه در عرق صندل دو توله ساییده آب کشیده نبر آب خیار نبر
 آب کدوی نبر هر یک چهار توله اضافه کرده و شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش سینه
 حرکت دهند لطوح که نزله بند را گوید برای حبس نزلات مفید است صفت آن از بون
 زعفران گوئند کثیر هر یک یکماشه همه ساییده در آب کوکبا را سفیدی تخم مرغ حیات نخته
 کاغذ اشل رویه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسباند لعوق حبس
 از مجربات صاحب کرده برای تقویت باه در تخیر حکیم عابد نیز سیده صفت آن سحر
 پنبه دانه است مثقال دارچینی تخم انجبه قرقل کلاه دار حب صنوبر هر یک پانزده مثقال
 زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشمان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطکی از
 هر یک چهار مثقال کوفته و پخته با عمل سفید سه زن ادویه بقوام آوند خوراک یک مثقال
 لعوق پستان برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله مجرب صفت آن پستان
 قره نیا دانه اصل السوس مقشر یک توله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشک
 دو توله بهدانه سه ماشه در دانه آب بچوسانند و بانبات سفید قدر حاجت بقوام آوند
 در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز ادام مقشر شیره تخم خشکاش از هر یک یک توله فرزند و بجز آن

کثیر صمغ عربی رب السوس بوده هر یک باشد انصافه نمایند و بقدر دو ماشه در دهن گرفته انابت
 فرو گیرند لعوق گاوزبان برای ضیق النفس ب است صفت آن گاوزبان گاو زبان
 صمغ عربی از او نذر در ج رب السوس بن سفید خنخسوس قفل سفید از هر یک یک درم و پاد بال شمشاد
 سفید چهار نیم درم تخم خشاش سیاه دو نیم درم مغز بادام شیرین یک نیم درم مغز تخم تر بوز درم
 مغز تخم کاهو مقشر یک درم عمل سفید پنجدام نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند
 خوراک ششماشته لعوق معتدل معمول مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و قلیطه مواد خار قه
 نافع است صفت آن سوز منقی انخیزند و با قلا تخم خشاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین
 پرسیاوشان بادیان زوفامی خشک مغز بادام مقشر جلید پودینه ولاتی صمغ عربی تخم کتیرا
 تخم کتان بهدانه کوکنار هر یک نیم توله جو کوبیده درو انار یک پو ششماشته نیم انار بماند صاف شود
 عمل سفید پا و انار داخل نموده بقوام آرد قدر شربت نجاشه تا دو درم مراد از اینجا سفید است
 لعوق نزله برای سرفه تری سیدیل است صفت آن اصل السوس پنجدام تخم خطی
 بهدانه از هر یک سفت درم شب دو صد و پنجاه درم آب کنند صبح بخوشا نند تا نصف رسد
 و با صندل بست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هر یک سه درم کتیرا چهار درم
 خشاش سفید خشاش سیاه هر یک پنجدام نرم صلا یه کرده با میز تر و قدر شربت ششماشته طریقی
 بست و یکم در صرف المیم مار انجیا رحمت تیق دموی و صفراوی و اخلاط محرقه
 و حاره و سرفه حاره و ترتیب نایج و رفع تشنگی نافع است و ادراک نسبت از القرح زیاد است و تبخیر
 بصفرا میشود و ماده را با دارمی برآرد صفت آن بگیه و خیار تازه و از چند جا از سر کار و بزند
 پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن
 فرو نشسته باشد بنار و تا بریان شود وقت صبح از تنور بیرون آورده کل با تخمیر و نمودن از

بریده پیش از تدو آب که بر آید صافی نموده همراه شربت نیلوفر و ادویه مناسبه بدنند و تا بکلی
 رسانند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگردانند بعد از آن در گلی یا جو بگردانند تا شصت
 که آنرا آشجو گویند منضج اخلاط و متفرغ مواد محرقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذیذ
 معتدل الخذا مسکن عطش بار دست و پیمان اخلاط فاسده نمیکند و متنفخ در معده نشود و در
 معده نمیشود و مضر اخشای بار و نفاخ است و مصلح می کلکند است صفت آن جو
 مقشر در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و با نش ملائم بنهند
 و در انشای بخن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن
 مانده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر
 بجای آب بنهنگم گوشت آب نازند ما را اشعیر لحم میشود ما را لعسل جهت فالج و لقوه معمول
 اطباء است و مقوی معده و باه صفت آن غسل سفید کچص آب و حصه چو شانند چون
 دو حصه یا ندر صاف نموده بدو بعضی در یکیز شهش جز آب می آندازند چون نصف
 می ماند صاف کرده میدهند و او ستاد مغفور در یکیز شهش جز آب می انداختند هر گاه
 سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند ما را عنب الثعلب الرطب که آنرا عنب الثعلب
 مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تهیای مرکبیه نافعین
 اشیا است صفت آن ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
 بنم مروق است ما را القرح و آن منافع ما را انجیر است صفت آن مثل ساختن
 است و ما را القرح از ما انجیر در آن که دلدرد و پیل بصره میشود پس در آنز که خوف استحال با جموده مناسب
 بعل آرد و جائیکه سعال باشد استعمال او با سوتق جو یا شربت نیلوفر کنند ما را لسان
 الحکل الرطب که آنرا باز تنگ بنامند جهت اسهال استقا و ورم جگر که با سهال
 شد

مفید است صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق است
 ماء الهندی یا الرطب آن کاسنی مروق باشد جهت تصحیح سرد و تقویه مساکک از دهه عفت و
 تپهای صفر آدمی و دموی و مرکب بسیار مفید و دیگر منافعی دارد صفت آن بگیر بزرگ کاسنی
 سبز و از پارچیس کند و غسل ندهند و بکوبند و آب بپشتازند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
 آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهندی یا الرطب
 که از آن چکیده کاسنی گویند برای جمیات مرکب که بلغمیت در آن زیاد باشد از آب برگ کاسنی
 نفع بسیار نیاید و بارها تجویز رسیده صفت آن تخم کاسنی چهار توله بکوب کند شیب آب تری دارد
 و از دو گهری شیب بقیاننده در صافی گنده که هر چهار گوشه آن را چهار چوب استنه باشند تا غنم نموده
 مثل نی زنگر زبان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوی زبان عرق شعلاب
 کرده میشود مر بامی آن ملج مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و در
 از دیاد و خط ناف ترست صفت آن صد عدد آله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز بنهند
 و آب نقد اندازند که از آن پوشانند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذرانند
 و بر سر سر و ز آب خاکستر دهند و تازه کنند پس آله با بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست
 جدا شود و بجه در دیگر دهند و همان قدر آب که او را پوشانند اندازند و یک کفن جو بپوشند
 مخصوص نیز ضم نمایند و پنهنند تا که جوخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و پاره
 کنند جو عی که پوست بحال ماند و جدا شود پس هر اندازه با کله مختلفه ده جا جو مال و در برزند پس
 در ظرف سبز بنهند و غسل صاف بر آن نقد اندازند که او را پوشند و لبست روز بگذرانند و
 هر هفته غسل تغیر دهند هر گاه تغیر دهند چند جوش خفیف بپایند تا در آله ماستی تیج نماید
 ببنده نشفت کرده غسل چند صاف اندازند نقد کرده پوشند و در ظرف سبز بپوشند پس از

چهل روز بکار برند و اگر بجای عمل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشند و در حیات مناسب است
 مریامی انناس مقوی دل و مفرح و نافع هفتان صفت آن پوست درشت بیرو
 و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز در میان را پارچه باریک کشیده در ظرف نقره یا مس ^{قلعه دار}
 گذاشته و اندکی آب ندخته و سر ظرف را از خمیر گرفته با تشنایم بچوشانند تا پارچه گداشته شود و اگر
 برگ انناس با استخوان تراشیده اول در ظرف گذارند و بعد از آن پارچه او مهر خواهد بود و
 هر گاه گذارند قوام از قند و نبات درشت ساخته و از سید مشک و گلاب و عنبر و مشک یا تمبو
 پارچه با در آن گذارند و در جوش دهند تا شیر را جذب کنند پس در ظرف پاکیزه بر دارند و اگر
 چاشنی در منظور باشد ترشی لیمو جز آن بفرمایند مریامی التفاح منافع او در مفردات
 مذکور است صفت آن سیب از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب گداشته
 تا نیم بخت شود پس با قند سفید بقوام آرد مریامی جدر بخت تقویت دل و تصفیه صوت
 و تقویه ریه و منع نوازل و بر سر هر دو یک منافع در مفردات مسطور است صفت آن کاجرا
 پوست و استخوان دور کرده بریزه بریزه کنند در آب عمل حسب کار بچوشانند تا ماهر شود ^{بعده}
 بیرون آورده در عمل صرف دهند و بچوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند مریامی
 زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است با زیاد کند بعده در روده و گرده و مثانه
 بار در نافع است و بول براند و تهیای لمبی را سود دارد صفت آن زنجبیل است روزی
 آب بچینانند و انگاه پاره کنند و در آب عمل بچوشانند تا آب زرد و در ظرفی کنند پس عمل
 بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از آن تناول می نموده باشند مریامی سفر جیل
 منافع آن در مفردات مرقوم است صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشوقه است و
 چهار پاره نمایند و در عمل بچوشانند و آب و بر بچوشانند پس سر و کنند و روزی در عمل بچوشانند

و بردارند مر بامی بلبله منافع ادا مانند مر بامی آمله نکر در از زیاد حفظ نفع او کمتر است صفت
 آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مر بامی بلبله از خشک تر بلبله هم تیار میشود
 و نیز درین افادیه می اندازند هر گاه خواهند در افادیه سازند در اینی بخیل قر نخل سیل جوز بلبله
 عود مصطلک هر یک یکتوله مشک نیم در صد عدد بلبله اندازند و اهل هند بلبله را بعد نرم شدن در آب
 پاک میخیسانند جهت شمساک اجزای او و رفع گردن عفت و بلبله طبع میدهند که با هوا مشهور
 مر صم که از خرخرعات حکیم ارزانی است بر استسقا طبله و تلین تحلیل او را مصلحه جگر و خصیه غیر آن مجرب
 و آزموده است صفت آن جلجم گمان آرد جو گل خطمی از هر یک درم کوفته و پنجه در آب شلغم
 یا آب کلم قدر حاجت بریزد چون قرین بخت آید مغز فلوس یعنی خیار شنبه چند درم در آب گرم حل کرده
 اضافه نمایند و نیز زنا غلیظ گردد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
 پیدانجیر قدر حاجت بریزند مر صم با سلیقون برای قرحه رحم مفید است صفت آن
 زفت را شنبه هر یک است شقال قندهار درم کوفته و پنجه با روغن زیت قدر حاجت مر صم
 سازند مر صم خل نسجه شقای برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و اندام حرام
 از مخرج راست و برای قروح عفت و سوسنگی از آتش نافع صفت آن مردانگ درم
 صلایه نموده با ده درم موم سفید و بست مر روغن گل گل کتله قدری سرکه انخل کرده مر صم
 سازند مر صم و اخیلون برای الصیاح ورم و تسکین اوجاع حاره و او را درم گرم تحلیل تا زایر
 و صلابات و سله و تعقد عصب ریاح و تخم کند صفت آن روغن زیت کهنه سی تا چهل درم
 مردانگ بست درم تخم سیبغول مسلم تخم مرو جلجم گمان از هر یک چند درم تا بنفدم تخم با را
 شب آب تر کنند صیاح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مردانگ با یک ساخته در روغن زیت انداخته
 بر آتش نرم گذارند و پیزی حرکت دهند تا مردانگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آورند و لعاب دلان اندازند و بچوشتانند تا غلیظ گردد پس فرود آورند و به تبر
 بر هم زنند هر هم رال برای رویانیدن کرم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنه
 عسر البر و بقرح آتشک و فاسد و سوزگی از آتش نیز نافع است صفت آن موم سفید کافور
 رال کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و پنجه موم را بر روغن گاو تازه که مساو کجج باشد و ظرف
 آنی گذاخته اول رال را پنجه دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر
 جوش دهد بعد از آن از آتش فرود آورده بکار برد هر هم رسوت جهت اورام حار و جربا
 صفت آن رسوت یکدم موم سفید دو دم روغن گل روغن بنفشه از هر یک یک چهارم
 اول روغن موم را گذاخته و رسوت را سائیده بیا میرند هر هم زرد برای پاک کردن
 چرک و گوشت مردار و پر کردن از تخم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجود شک
 بصری کات سفید قبیل نیله تهو تهه بر بیان مردان سنگ یک پنجه موم زرد دو دم روغن
 کنگد چهار دم عالمگیری بدستور مقرر موم سازند و شش مرتبه در آب بشویند هر هم زعفران
 که باره در دم صلب حم و ضلالت آن تجربه در آمد صفت آن موم روغن گل مغزات
 گاو چربی گرده بز از هر یک پتونه زردی بیضه غم زعفران با پونه کند را از هر یک ماشه پتور
 مرتب سازند و باشیره عنب الثعلب نیز استعمال نمایند هر هم زنگار محقق قروح حقیقه و کل
 گوشت زاید و رافع عفونات و مواد فاسده کلیه و منبت کرم و مسقط بوسیرت صفت آن
 طاک بطم را پنج هر یک پنجه در دم زنگار دو دم کوفته و پنجه باروغن زیت قدر حاجت بیا میرند
 هر هم سفید یک کافوری برای تسکین درد بوسیرت شقاق مقعد و سوزگی آتش سفید است
 صفت آن موم سفید یک مثقال را در روغن گل خمشقال گذاخته سفید است و اسنگ هر
 یک مثقال نرم کوفته مخلوط ساخته هر هم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفید تخم نم میکند

کافور داشته نیز از مرم هم برای اشتقاق رحم مفیدست صفت آن چربی مرغ چربی
 بط مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حسب حاجت گرفته مرم ساخته استعمال کنند مرم کوهان
 شتر برای اندمال قرصه بواسیر که از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فایده میکند صفت آن
 کوهان شتر مغز ساق گاو و نخل کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغالی از روی بقیع مرغ حسب حاجت گرفته
 باروغن بنفشه قدر ضرورت مرم سازند مرم لسان سگت می اندمال قروح بی نظیر است
 صفت آن زبان سگت سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کبند در کپه همین
 داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب ساییده قرص بندند در روغن کبند در ظرف
 آهنین بسوزانند و در کنند بعد از آن سوخته زبان سگت مین روغن اندازند و چوب نیم یا
 دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاهدارند مسوح که موجب بجان شهوت
 جماع و فحوظ میگردد و مجرب آزموده است صفت آن مغز سر کجنگ در روغن صنبل مخلوط
 نموده بر قضیب کف پالاند مسو حیکه موجب دستی مرد در دل زن گردد صفت آن
 عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب پالاند با هر که مجامعت کند موجب دستی شود مسو حیکه
 مرد فرقیته زن شود صفت آن گوشت مولا خشک کرده ساییده در عسل آمیخته زن
 فرج پالاند و مجامعت کند مسوح حالیس بر کبیس عرق مفید صفت آن گل از می
 ناز و کلنا گل سرخ مردانگ همه مساوی بروغن گل و لعاب استبول موافق ضرورت آمیخته
 بمانند مسهل یبار و برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلو سن هفت توله بچین
 تمر سندی از مریک چهار توله شیر بادام بچانه در مضع بارد که مذکور میشود افزاید مگر وزن کل کنند
 دو توله دیگر زیاد کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق حبث شواب عرق کاسنی اندک بچین
 اگر عرق بدست نیاید آب بچین شاند و حبث اشکاب کاسنی را در صره بسته بنیازد و بچین

هر عسقه که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهراش جو وقت سپهر چرمی مومک ملایم بخورد
 مسهل جارا خراج ده بار دکنه صفت آن مغز فلوکس هفت توله شکر سرخ چهار توله ترب
 سفید مجون خراشیده پنجاه غار قیون دو ماشه سناسکی روغن بیداریز برای یک نیکتوله درج
 حار که می آید اضافه کند غذا وقت دوپهراش بخی گوشت کبوتر و بعد سپهر چرمی موته بد
 وقت تشنگی عرق بادیان بخورد و مضمضه بزنگ برای درد دندان که بسبب گرم باشد
 مفید است صفت آن بزنگ مشرد پاره پاره بوی سرخ بوی تند قدری آب جوش تاسد و همتا نمود مضمضه یا
 و پودری درین آن گذشته بخواند و کار عمل نماید مضمضه صبر برای اکامفید صفت آن آب توره
 سرکه آب سماق برابر مزوج نموده مضمضه کنند مضمضه پیاس برای ثقل زبان و ابطال
 ذوق که از حرارت باشد مفید است صفت آن ریاس گل سرخ سماق مساوی یکبختین
 هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحرک انسان مفید
 است صفت آن عاقرقرو خا پوستیخ که گلزار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب برابر در
 آب حاجت بخوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب
 دین نافع است صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف
 نموده مضمضه کنند مضمضه عاقرقرو حار برای ثقل زبان و ابطالان ذوق مجرب است
 صفت آن عاقرقرو حار مزج خردل مساوی که حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند
 مضمضه عاقرقرو حار دیگر برای تحرک انسان نافع است صفت آن عاقرقرو حار گز
 پوستیخ که گلزار سعد کوفی شب سیاه گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بکشند و صاف نمود
 مضمضه نمایند مضمضه سردی برای درد دندان نفع دارد صفت آن غشای
 گز خراج کشیده شکر سرکه است که از آنها باشد که در جاریه به یک نیکتوله درج

او در نیکو فته در سپا و آب جوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و
 بزنجبیل هم اضافه نموده می آید مضمضه کا فو برت جوش دهن عار مفید است صفت
 آن برگ خاص جت گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده که فو موافق در کار
 در آن علم نموده مضمضه کنند مضمضه لعاب سبغول برای همین مضمضه صفت آن
 لعاب سبغول آب کشیند مساوی یکجا کرده مضمضه کنند مضمضه مازو برای نخر کبک
 گوشتان و دندان باشد مفید است صفت آن مازو مورد گلزار مساوی در سرکه موافق
 در کار جوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه مایه سیران برای جوش دهن نافع بود صفت
 آن مایه سیران عاقر و حاتم ترب نیکو فته مساوی در سرکه حاجت جوشاننده صاف نموده
 مضمضه کنند مضمضه مغز فلوکس برای همین مضمضه صفت آن مغز فلوکس در آب
 و آب کشیند بر تقدیر حاجت مملو کرده یکم مضمضه کنند مضمضه مور و برای شکی زبان مفید
 است صفت آن مورد گلشن گلزار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق در کار جوشانند و
 مضمضه کنند مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن صفت آن گلشن سماق
 در آب جوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند مطبوخ برگ نیم مجرب باد
 و تجربه در آمده و اگر همین علاج کرده شد بی جوش دهن آشک زایل می نماید و در شانه
 نوشیدن آن احتیاج پر نیست و اگر خوانند قلیه خشکه خورند صفت آن پوست
 درخت نیم پوست درخت کچال رخ حنظل پنبلی بول گسای خورد با برگ بونج و پوست
 قند سیاه گفته از هر یک پیا و در سه تا آب جوشانند تا که چهارم خصه باند صاف نموده و
 شیشه نگاه دارند بمه بنف ثمرت است همچون بزورد در راه فعل عجیب دارد صفت
 آن تخم کدر تخم نیم پیا تخم کدر تا تخم حرم تخم بلبلون مغز نموده مغز حنظل مغز حنظل

بوزیدان و ج شیرین تو درین لسان العصاره شفاقل مصری بهین در فضل صفت
 قرفه از هر یک یک پونز کوفته و پخته در عسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه
 باشد معجون سازند شربت سه درم باشیر گاو معجون بلا در برای قوت باه برای
 کسیکه ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود برای امساک منی و تعلیطان نیز فایده میکند
 صفت آن پوست پلبل پوست نخ سنکاهولی ستا و پهلوی سول پوست نخ سول
 صمغ سول خبث الحاد مدبر خونجان بشیر پرورده پرخیل بسته از هر یک یکدم مغز بلا در کله
 از هر یک نیم ام مغز سندی کوکهر و که در شیر گاو سه بار پخته باشند هر یک دوام زردی تخم مرغ چهار
 عدد باید که اول کچله در آب ترمانند تا پوست از آن جدا شود و بیض مرغ را در آب جوشانیده
 زردی از آن بگیرند و باقی ادویه کوفته و پخته با عسل سفید سه وزن ادویه بسزند خوراک
 نهایت بیکتوله معجون بلا در دیگر در تقویت باه مجرب است صفت آن عاقر قرحان و لاجان
 مغز بلا در مغز بادام مغز چلغوزه اسکندناگوری از هر یک سه توله جوز ابو اعلی مصری شفاقل
 بهین تو درین پخیل از هر یک دو توله زعفران بسیار تخم زردک تخم انجیره تخم کونج از هر یک یکتوله
 فلفل و دار مصطک رومی تخم بلبلون از هر یک نیم توله کچله مقشر چهار توله سندر سو که شکسته
 هر یک نیم توله قند سفید نچاه توله عسل سفید کف کوفته یکصد نچاه توله بدین صورت معجون سازند
 خوراک اول دو مثقال بعد از آن ششاش صبح و ششاش شام معجون جلابی در امساک منی
 است و قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و نبات مجرب است صفت آن مشک دو
 دانگ عنبر اشهب کیشقال زعفران کبابه بزرگ سفید سنبل الطیب و خام قرفه در صمغ
 دو ال از هر یک دو مثقال لسان العصاره جوز بوا از هر یک سه مثقال مایه شتر عرابی در صمغ
 از هر یک چهار مثقال پوست خشخاش و مایه کنجشک که در وقت پیمان گرفته باشد پنج مثقال

نبات سفید و شتال حبیب النیل سفید چهار صد عدد دارو بار کوفته و پخته با عسل سفید سه وزن
 ادویه بقوام آرد خوراک کیمشقال تا دو شتال معجون حجر البه و سنگ گرده و شات بریزند
 صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خرپوزه حبیب کبکج هر یک یک گرم حجر البه و پنجاه گرم
 صلابه کرده عسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم معجون از عسل
 برای گرم کردن منی نافع است و در آن نوع ولذت پیدا میکند صفت آن فلفل درخت
 زنجبیل قرفه دار چینی قرفل خولجان هر یک یک توله تو درین بهمین بوزیدان لسان العصاره
 قسط شیرین سعد بنبل الطیبی و احد سه توله کوفته و پخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون
 سازند شربت دو درم تا دو شتال معجون سپاری برای قوت باه و غیره مفید است صفت
 آن سپاری و کهنی پا و آثار چواره نیم اثار مجید نیم یاد در ده اثار شیر گا و بچوشانند هر گاه مهران
 و مثل کهوه گردیده خوب ساییده و با پانزده گوگرد برشته نشاسته برشته از هر یک یک اثار مغز بادام
 برشته نیم اثار آرد مویز نیم پا و صیغه نگاهدارند قند سفید سه اثار روغن زرد یک اثار را قوام نمایند
 و نشاسته وارد مویز در آن بریان نمایند و مغز بادام و گوگرد میان نیزند بعد از آن این ادویه
 کو که و نیم اثار گوگرد پاک نازجیل از هر یک یک اثار ثعلب مصری دار چینی قرفل الاچی خورد
 زنجبیل از هر یک چهار درم جوز بود و توله بسیار یک توله گل پسته گل سپاری هر یک یک درم
 چهل کچال چهل کیکر چهل شکا هولی از هر یک ششما کوفته بعد از آن همراه کهوه مذکور سایند
 و زعفران چهار توله مشک ششما شسته ساییده بنفرایند و دو درم صبح و دو درم شام خورده باشند
 معجون سورنجان جهت اوجاع مفاصل بنجابت مجرب مدوح است صفت آن
 اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم سنابلی پنجم درم سورنجان ده درم کوفته
 و پخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنجاه تا دو درم

معجون سیر برای لقوه و صبح و فلج در عصبه و بوی سیر باریق و برص نافع بود و معده را قوت
 دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بفرزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت خویشی
 برافروزد و بپیران بلغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آن را در شراب گاو یا گاو
 پزند تا خمر شود و با عمل سفید سه وزن در روغن گشایی درم بر سر آن ریزند و بایله دیگر فروج
 نموده از آتش فرو گیرند و این دارو بار کوفته و خنجه بآن بسپارند و نقل بسیار خوب و نافع
 مصطلق قافله کبار و صغار بلبله کابلی دار چینی زنجبیل بر یک ده درم عود خام زعفران زرد
 پنجم خوراک زهفت ماشه تا یکتوله معجون عصبه تالیف والده شریف بخت التک و
 اخراج مواد سودا و بلغم و وجع مفاصل مجرب است صفت آن بلبله زرد چهار درم بلبله
 سیاه بلبله کابلی بلبله شاهانه بسفنج فستق زرد سفید مجموع خراشیده افسیون از هر یک یک درم
 آمله مقشر درم برگ سناملی ده درم عصبه مغزنی پنجه توله کوفته و خنجه با عمل سفید سه وزن
 او دو معجون سازند خوراک زهفت ماشه تا یکتوله و گاهی عوض عصبه جویننی یا و آنما
 درین ترکیب ده شد برای مواد سودا و بسیار نافع آمد معجون عصبه دیگر همین
 دار و صفت آن عصبه مغزنی شش توله بسفنج فستق سه توله بادیان صندل سرخ از
 بر یکتوله ام عصاره ریوند سه ماشه برگ سناملی سه ام مقویاتش ماشه کوفته و خنجه با عمل سفید
 دو از ده دام نبت سفید سه پا و معجون سازند خوراک از پنجاه تا یکتوله معجون قلا
 هاضمه را قوت بفرزاید و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و لیسان و سلسل بول و درد پشت و درد کرده
 و اوجاع مفاصل را نافع بود و خوشی را زیاده کند و باه را برانگیزد و در آن را سخت نماید و
 در ارقوت دهد و نشاط آورد و رنگ و را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و بپیران را
 موافق بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی آمله مقشر بلبله سیاه شیطنج

بندی از او در حرح خصیه الشعب معر چلتوزه پنج بالونه نارچیل از هر واحد در مخم بالونه
 پنجم موزینقی سی دم کوفته پخته بعسل سفید مصفی و دوزن یاسه دوزن او و بی نظیر
 متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال مفرح بار در مالجولیا و
 دیگر ابرض نبات مجرب است صفت آن مرداریزه ناسفته که باقی معنی هر یک مثقال گل
 کا و زبان طباشیر سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه شکر از هر یک و مثقال عنبر شربت
 طلا محلول و رقیق نقره محلول از هر یک و دانگ بسبب شیرین رب بر شیرین از هر یک
 بست مثقال نبات سفید یکصد بست مثقال گلانی پدیدشک یک بست و پنج مثقال طریق
 معمول معجون سازند خوراک از یکدم با یک مثقال مفرح حار ساده از حکیم محمد رضا دافع متفان
 و نافع ضعف دل و دماغ است صفت آن مسد زرد و در قفل غیب الطیب مصطلک
 زرب عنبران از هر یک مثقال سباسبه قاقله کبار قاقله صفار جوز از هر یک یک مثقال
 عود خام چهار نیم مثقال کوفته و پخته با عسل سفید مصفی بنفاد مثقال علی الراس بر شند خوراک
 نیم مثقال باعوق کا و زبان و شربت شیخین معنی تخم ترب برای نقصان شهوت
 که بسبب عدم انصباب سود از رخم معده با نافع است صفت آن تخم ترب تخم جیر شبت و
 نمک حاجت گرفته بکچین عسلی بقدر حاجت انداخته بکار بند منضج بار در کفص ماده حار
 کند صفت آن عنب الشعب گل نشسته گلشن تخم خطمی سفید شاه تره تخم کاسنی نیکو کفته از
 هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنجاه ماشه عناب لو بخار از هر یک پنجاه ماشه آب گرم تر کنند
 صباح مالیده صاف نموده گل کنند و توله در آن مالیده بار صاف نموده بخورد منضج
 حار که فضع ماده بارد نماید صفت آن بچکاسنی نیکو قیجیا و بیان نیکو قیج کر فس
 نیکو کفته نیم از تخم نیکو کفته پرسیاوشان باد بیان نیکو کفته مطو خود و س از هر یک هفت ماشه

اصل السوس مفسر نیکو فته پنجاهه موز منقی نه دانه انجیر زرد چندان شب آب گرم تر کنند
صبح جوشانیده صاف نموده گلفند عسل چهار توله در آن مالیده صاف نموده بخورد
طریق بست و دویم در حرف النون لطول بابونه برای گداختن شیر منقید
ست صفت آن بابونه بنفشه گل خلی حلیه برادر روغن زرد و آب قدر حاجت بخورد
و صاف نموده لطول کنند لطول گل سیور را خراج سنگ کرده و شانه و تسکین در آن
منقید است صفت آن گل میوکل کسب تخم خرپوزه تخم خیارین خار خسک همه حاجت
گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده لطول کنند و نقل از اسائیده میگویم بر بند
نفوخ سعد برای کسیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیکت صفت آن سعد و نقل
سبیل الطیب رورد مساوی بسایند و در شنبلیله و در شنبلیله بست و دویم در حرف الواو
و جوهر عود صلیب برای صرع بسیار نافع است صفت آن عود صلیب و از هر یک
یکماشته در عرق باد بیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند طریق بست چهارم در
حرف الیا یا قوتی قوی التوح که با امراض سوداوی و مالتو تیا نفع تمام دارد در
جگر اوت و در صفت آن مشک بیدرم مروریدنا سفته مرجان که برای می خرد
گا و زبان درونج عقربی لعل یا قوت عقیق منی ورق طلا ورق نقره مغز اشب عقربان
کا نور از هر یک یکدم صندلین طباشیر زرباد باد بخوبی و نقل سناج هندی عود قمارچی
پوست ترنج از هر یک درم کوفته و نیمه و جوهر اصلایه کرده با قند سفید عمل سفید برکی
پنجاه درم چنانچه مقرست تیار سازند مقاسم در بیان اسامی اوزان مشهوره
او قویه بضم هزه و تشدید ای تحانی هفت نیم مثقال است برنج چهار خردل و دانه
چهار نیم ماشه باشد توله دوازده ماشه است دلق بکسرون و فتح آن سرب دانه

طسوج است و در هم بفارسی درم است سه و نیم ماشه و دام چهارده ماشه است
 و دام نخته بست و یک ماشه است رطل او مطابق آن رطل بغدادی است که بود
 شتقال باشد و در شهر شایه همان آباد نیم سیر مراد دارند سرخ که بپند یاری است
 گویند هشت برج است سیر اگر ششای که بالفعل مروج است هفتاد و دو دام است
 سیر اگر بری تین دام نخته سیر شاهی عبارت از دام نخته بود
 سیر شایه جهانی چهل دام نخته است سیر عالمگیری چهل و چهار دام نخته
 است سیر قرح سیری چهل و هشت دام نخته است شمعیر که جو نیز گویند
 چهار برج است طسوج دو جو میان است قیراط دو طسوج است ماشه
 هشت سرخ است شتقال چهار و نیم ماشه است من دو رطل است فقط

اشته نوازی شتاق مستطاب خیر بر سپاسگاری خاتمه و تمام

سپاس بیاید بحاجت حکیم علی الاطلاق که برابر حکمت بالغه خویش آمد و شد انفاس را در عالم ایوان حیاط خاتمه
 کماخت و در ابدان انسان ضعیف البیان حرارت غیر تری را باعث قیام و جهت ثبات
 غیر موهوم است از فرقی غافل مباش تا اینکه در جهان شیرین میکند فرماد من هر در کرد و آئی و هر سر
 شفای بخشید هر کاری کار دانی و هر عهدی آسمانی آفرید مصداق این مقال و تفصیل این جمال بدین سوال که
 در بین ایام فرخنده فرجام حکمت پناه طبابت دستگاه و خید هر گانه آفاق بقراط و هر سقراط و در
 دوران افلاطون زین حکیم غلام مرتضی خان ابن صادق الحکیم محمد صادقیان میونشین
 حکیم ابن حکیم ابن حکیم است که کریم ابن الکریم ابن الکریم است صاحب شادان مغفور تبریب و تمیل کتاب خوب
 پر داخند یعنی مسودات کلیات و مفردات جناب حوم را که بر پیکر برنگی صورت خیالی داشتند بحسب
 بی پایان و جابست ترکیب حسن پر در بخشیده انباده و مرقعات اعنی حاجات ماضیه و باز برای حراز

شکوہات و فوائد کلمات به اکل المطالع خویش فرا زمان انطباعش در دادند و بنای صحت
 یک یک کاپی را بمقابلہش فرزانگان بر نهادند و بعد بقضای مقابله نجم حرفش را بلاخطا قدس
 در آوردند اغلاط و استقامتیکه اندرین نسخه از نوادرات هم در مانده بود لبان خار از انبار گل بر آوردند
 گوی که نام آن فرزانگانرا که چندین کشتی و کوشش بنابر ناموری ششجبت بر ذمت است فرما
 چرانی آوردی لهذا دستخط هر یکی را در تحت به نمونہ مواہبیر بنجره تحریری کشم تا خوانی و شفقت میرکی
 دانی که تا کجاست تاریخ پایان رسیدن و طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر حیدرآباد دوم شعبان
 ۱۲۸۶ هجری چه خوشاست واحدی را بی دستور می خانصاحب مرحوم الصدیر سلمه الله تعالی اختیار
 طبع ساختن این صحیفه ناجایز و نارواست و از شکایا که در صورت نافرمانی امر موصوف سراسر خطا
 می آید که بتالیف و تصحیح و تقیمش پرداختند بمطالب طلبی مراتب کورسلان و آنرا که خواستگار درش تدبیر
 و سیر و مطالعه اش باشد مستفید و فیضیاب گرداناند فقط

- حکیم غلام محمدی خان
- حکیم آغا جان خان
- حکیم غلام رضا خان
- حکیم محمد جان خان
- حکیم غلام نبی خان
- حکیم خواجه جان خان

[Handwritten signature and notes in Persian script]

صوف	سطر	فلاط	صوف	سطر	فلاط
۲	۲	خدای	۱۸	۱۸	غضب بودت
۳	۱۳	مکن	۱۴	۱۴	ولالت
۴	۱۴	مختلف	۵	۳۱	واین
۵	۵	استساک	۱۱	۴	زیاده
۹	۱۹	غضروف	۱۳	۲۳	ششپشیر
۱۶	۴	مبرد	۱۶	۲۵	و بهتر